بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خدا

اظـــهارنامـــه

اینجانب عاطفه سرحدی دانشجوی رشته‌ی فرهنگ و زبانهای باستانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی اظهار می‌دارم که این پایان نامه حاصل پژوهش اینجانب بوده و هر جا از منابع و مآخذ موجود استفاده کرده‌ام، نشانی دقیق و مشخصات کامل آن را ذکر کرده‌ام. همچنین اظهار می‌دارم که تحقیق و موضوع این پایان نامه تکراری نیست و تعهد می‌نمایم که بدون مجوز دانشگاه دستاوردهای آن را منتشر ننموده و یا در اختیار غیر قرار ندهم. کلیه حقوق این اثر مطابق با آیین نامه مالکیت فکری و معنوی متعلق به دانشگاه شیراز است.

عاطفه سرحدی

تاریخ و امضاء:

دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی فرهنگ و زبانهای باستانی

واژه‌نامه نجومی و تنجیمی بندهشن

به کوشش

عاطفه سرحدی

استاد راهنما:

سرکار خانم دکتر گلنار قلعه‌خانی

اسفند ماه ۱۳۹۳

به نام خدا

واژه نامه نجومی و تنجیمی بندهشن

به کوشش:

عاطفه سرحدی

پایان‌نامه
ارائه شده به تحصیلات تکمیلی دانشگاه شیراز به عنون بخشی از فعالیت های تحصیلی لازم برای اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته‌ی:

فرهنگ و زبان‌های باستانی

از دانشگاه شیراز

شیراز

جمهوری اسلامی ایران

ارزیابی کمیته پایان‌نامه، با درجه‌ی: عالی

دکتر گلنار قلعه خانی، استادیار بخش فرهنگ و زبانهای باستان (رئیس کمیته) ....

دکتر حسین نجاری، استادیار بخش فرهنگ و زبانهای باستان ....

دکتر کتایون نمیرانیان، استادیار بخش فرهنگ و زبانهای باستان ....

اسفند ماه ۱۳۹۳

به روشـــــــنان زندگی‌ام:

پرویـن و بهـــرام

سپاسگزاری

بدون شک تحریر رساله حاضر تنها با اتکا به آموزه ها و راهنمایی های کلیه اساتید عالیقدری که در دوران کارشناسی ارشد در محضرشان به شاگردی مشغول بوده‌ام، امکان پذیر گشته است. بنابر این، در اینجا لازم می‌دانم که ابتدا از استاد ارجمند سرکار خانم دکتر قلعه‌خانی که در این مسیر و همچنین در طول تهیه و تنظیم این رساله، همیشه مرا مرهون حمایت های آکادمیک و راهنمایی های سودمند خود نموده‌اند، کمال تشکر و سپاسگزاری را داشته باشم. همچنین از استاد گرانقدر جناب آقای دکتر نجاری که نکته سنجی، انتقادات ظریف، و کمک های بی دریغ شان، همیشه یار و همراه من بوده است؛ از استاد گرامی سرکار خانم دکتر نمیرانیان که همیشه با صمیمیت و مهربانیِ تمام مرا راهنمایی نموده و باعث قوت قلب و تشویق اینجانب بوده‌اند؛ و در نهایت، از استاد محترم جناب آقای دکتر حاجیانی که با آموزه‌های آکادمیک و در اختیار نهادن منابع درسی، مرا در این مسیر یاری نموده‌اند، کمال تشکر و سپاسگزاری را دارم.

چکیده

واژه نامه نجومی و تنجیمی *بندهشن*

به کوشش

عاطفه سرحدی

تشریح زمان آفرینش گیتی و موقعیت پدیده های نجومی در زایچه کیهان، در کتاب بندهش، باعث شده است تا مؤلف *بندهشن* بیشترین اصطلاحات و واژگان نجومی را بکار گیرد و در نتیجه *بندهشن* به غنی ترین کتاب نجومی در زبان پهلوی و ادبیات ایرانِ پیش از اسلام بدل شود. از اینرو واژگان نجومی *بندهشن* و شناخت دقیق آنها، یک امر کاملاً کلیدی و تعیین کننده در درک مطالب نجومی سایر متون زردشتی است. این پژوهش که حاصل آن تدوین یک واژه نامه نجومی و تنجیمی *بندهشن* است، برای اولین بار بطور ویژه و یکجا به بررسی، تحلیل، ریشه‌یابی و تطابق اصطلاحات نجومی و تنجیمی *بندهشن* با معادلهای اوستایی، فارسی نوین، عربی، و انگلیسی آنها می‌پردازد و با تحلیل نظرات محققان و مترجمان *بندهشن* سعی در ارائه منبعی قابل اعتماد و جلوگیری از تشتت آراء پیرامون واژگان نجومی و تنجیمی این اثر ارزشمند دارد.

کلیدواژه‌ها: بندهشن، نجوم، تنجیم، احکام نجوم، گاه‌شماری، منازل قمر، بروج فلکی.

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

فهرست شکل ها

عنوان صفحه

فهرست نشانه‌های اختصاری

الف) نشانه های فارسی:

ب = بند

پ = پانوشت

س = سطر

ص = صفحه

صص = صفحات

ف = فرگرد

ب) نشانه های لاتین:

A = آرامی

Av. = اوستایی

J = فارسی یهودی

M = فارسی میانه مانوی

MP = فارسی میانه

N = فارسی نو

P = فارسی میانه اشکانی

Paz. = پازند

PI = ایرانی آغازین

PIE = هند و اروپایی آغازین

PII = هند و ایرانی آغازین

Ps. = زبور

Skt. = سانسکریت

ج) دستنویسهای بندهشن:

K20b = کریستنسن (۱۹۳۱)

MH6 = هوگ (۱۸۵٤)

K43 = کریستنسن (۱۹۳٦)

M51 = دستنویس چاپ نشدهٔ مونیخ

TD1 = بنیاد فرهنگ ایران (۱۹۷۰ الف)

TD2 = انکلساریا (۱۹۰۸)

DH = بنیاد فرهنگ ایران (۱۹۷۰ ب)

K20 = کریستنسن (۱۹۳۱)

۱- مقدمه

۱-۱- طرح موضوع

کتاب *بندهشن* که از لحاظ غنای واژگان و گستردگی موضوعات به اتفاق نظر محققین مهمترین اثر پهلوی می‌باشد، چنان که از عنوان آن برمی آید رساله ای است در باب هستی شناسی و آفرینش. این کتاب دارای دو ویرایش اصلی می‌باشد که به نام های *بندهشن ایرانی* (یا *بندهشن بزرگ*) و *بندهشن هندی* معروفند. مؤلف آن موبدی به نام فْرَنْبَغ ملقب به دادَگی است که بنا بر بخش پایانی از *بندهشن ایرانی*، در سال ۵۲۷ پارسی آنرا تألیف کرده که با در نظر گرفتن محاسبات مؤلف برابر با سال ۱۱۰ هجری شمسی (۷۳۲ م.) است (بهار، ۱۳۷۸: ۱۹۷). با این وجود تاریخ کتابتِ قدیمی ترین نسخه موجود از آن در حدود ۶۰۰ سال بعد از تألیف آن است و به همین جهت است که اشتباهات و تفاوت های فاحشی بین نسخه های موجود وجود دارد که حاصل دخالت کاتبان بوده است.

عنوان کتاب برگرفته از دو واژه «bun» به معنی «بن، اساس، آغاز» و «dahišn» به معنی «دهش، آفرینش» بوده که مجموعاً به معنای «آفرینشِ آغازین» است چرا که مؤلف، در ابتدای متن، این واژه را در تقابل با واژه «فرجام» قرار داده است (بهار، ۱۳۷۸: ۵). هنینگ (۱۹۴۲: ۲۲۹) و وست (۱۸۸۰: ۲۲ـ۲۳ از مقدمه) به دلیل اینکه مؤلف، کتاب را با عبارت «هان! زندآگاهی ...» و تعریف این واژه آغاز کرده است، عنوان اصلی آن پیش از دخالت کاتبان را «زندآگاهی» محسوب کرده اند. این نظریه درست به نظر می‌رسد چرا که متن کتاب حاوی اطلاعاتی است که دانستن

آن از ملزومات فهم و درک مطالب اوستا می‌باشد. با این وجود، بهار معتقد است «بکار گرفتن این اصطلاح در آغاز سخن می‌تواند اشاره به منبع اصلی کتاب باشد نه نام آن» (۱۳۷۸: ٦).

بندهشن کتابی است که کلیه موضوعات مورد توجه دوران باستان از قبیل هستی شناسی، فرجام شناسی، مذهب، تاریخ، جغرافیا، جانورشناسی، گیاه شناسی و ... را مورد بحث قرار می‌دهد. از جمله موضوعاتی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است و دانستن آن برای درک بهتر برخی بخش های اوستا لازم است مطالب نجومی و تنجیمی است. اگر چه امروزه بین نجوم (که یک علم کاملاً فیزیکی است) و تنجیم (که استفاده از این علم در جهت درک امور متافیزیکی است) تفاوت بسیاری وجود دارد؛ این دو موضوع در دنیای باستان چنان با هم درآمیخته بوده اند که واژه نجوم به تنهایی بجای هر دو واژه به کار می‌رفته است و شاید بتوان گفت که ستاره شناسی یا نجوم تنها به مثابهٔ ابزاری بوده است برای تنجیم یا علم احکام نجوم که وظیفه اش پیش بینی آینده و توجیه حوادث گذشته بوده است.

منجمین باستان، آسمان پر ستاره را همچون کتابی می‌دیده اند که در آن جواب تمام سؤال های بی جواب آفرینش به صورت رمزگون نوشته شده است. آسمان جایگاه و موطن خدایان محسوب می‌شده و خدایان سرنوشت انسان را رقم می‌زده‌اند. از این رو شناخت ساکنان آسمان و قلمرو آنان، یعنی اجرام آسمانی و نقشه آسمان، برای فهم ماوراءالطبیعه و مسایل مذهبی امری ضروری محسوب می‌شده است. در نتیجهٔ همین طرز تفکر است که می‌بینیم، به طور مستقیم و غیر مستقیم، اجرام آسمانی و پدیده های نجومی در جای جای کتب مذهبی باستانی دیده می‌شوند. بنابراین، برای محققین امروزی، درک صحیح از واژگان نجومی و معادل های امروزی آنها اهمیت ویژه ای پیدا می‌کند.

مؤلف *بندهشن* در برخی فرگردها، از جمله فرگرد دوم درباره آفرینش صور فلکی، فرگرد بیست‌وپنجم درباره سال دینی، و خصوصاً فرگرد پنج-الف و پنج-ب درباره زیج گیهان (یعنی طالع عالم و وضعیت اجرام آسمانی به هنگام آفرینش جهان)، به طور مستقیم به ذکر اصطلاحات نجومی-تنجیمی و اهمیت آنها می‌پردازد. در سایر بخش ها، اطلاعات نجومی یا

بطور گذرا عنوان شده و یا به طور غیرمستقیم مورد استفاده قرار گرفته است. با توجه به این که گاه‌شماری نیز یکی از علوم ناشی از نجوم و تنجیم محسوب می‌شود، این کتاب شامل بیشترین واژگان نجومی در پهلوی است.

این نکته که زبان *بندهشن* فارسی میانه است باعث شده تا مجموعه واژگان نجومی این کتاب بتواند به عنوان پلی بین معادل های اوستایی واژگان نجومی و معادل های فارسی نو آن عمل کند. اما از آنجا که حجم عظیمی از کتب اوستایی در گذر زمان از بین رفته است نمی‌توان برای تمام واژگان نجومی معادل های اوستایی آنها را ذکر کرد.

تنجیم یا بکارگیری اصطلاحات نجومی در بیان مسایل غیرنجومی همچون داستان آفرینش و رخدادهای اساطیری از موارد چشمگیر *بندهشن* است. مثلاً تقسیم بندی دایره البروج به دوازده برج فلکی که هر یک ۳۰ درجه است، یک مسئله نجومی است اما کاربرد آن در تقسیم بندی پیمانه ۱۲۰۰۰ ساله آفرینش نمایانگر کاربرد و معنای تنجیمی این بروج فلکی است.

در *بندهشن* پس از آن که زمان درنگْ خدای یا کرانه مند بوجود می‌آید، ظرف زمان به مدت ۱۲۰۰۰ سال یا ۱۲ هزاره تعیین می‌شود که هر یک از این هزاره ها به نام یکی از اختران یا بروج فلکی نام گذاری می‌شوند. در سه هزاره اول، یعنی هزاره بره، گاو و دوپیکر، اهورامزدا به آفرینش موجودات اهورایی می‌پردازد و اهریمن با دیدن این موجودات نیک سرشت از حسادت دست به خلق موجودات اهریمنی می‌زند. در این سه هزارهٔ اول، موجودات در حالت مینوئی اند یعنی «بی اندیشه، بی حرکت و ناملموس» (بهار، ۱۳۷۸: ٣٤). با فرا رسیدن هزاره چهارم، یعنی هزاره خرچنگ، اهریمن آهنگ جنگ می‌کند و هرمزد پس از آنکه نمی تواند اهریمن را به صلح قانع سازد، از روی آینده بینی برای کارزار زمانِ پایان تعیین می‌کند و دوران آمیختگی به مدت ۹۰۰۰ سال تعیین می‌شود. اما پس از بستن این پیمان، هرمزد پایان کار را با خواندن دعای اَشِم وُهوو به اهریمن می‌نمایاند و اهریمن تا ۳۰۰۰ سال به گیجی فرو می‌رود که شامل هزاره های خرچنگ، شیر و خوشه است. از اینروست که با فرا رسیدن هزاره ترازو و برخاستن اهریمن از گیجی، دوران آمیختگی آغاز می‌شود و این گونه است که در هزاره های ترازو، کژدم، نیمسب،

بز، دلو و ماهی، اهریمن به پیکار با آفریده های هرمزد ادامه می‌دهد تا با پایان هزاره ماهی پیمانه به آخر می‌رسد و زمان کرانه‌مند در سرآغاز هزارهٔ بره از حرکت می‌ایستد و اهریمن را در تاریکی ابدی بی نیرو رها می‌کند و بدین گونه، چرخش گیتی ـ به کمک ابزار زمان ـ با پیروزی هرمزد پایان می‌پذیرد.

در دوران آمیختگی جنگ اهورا و اهریمن به صورت تضادهای موجود در گیتی نمود می‌یابد و جنگ پدیده های سماوی و نجومی نیز از نمودهای همین جدال عمیق است. از اینروست که اختران (یعنی ثوابت = ستارگان) با اباختران (متحیرات = سیارات) به ستیز می‌پردازند و تمام تلاش خود را بکار می‌گیرند تا آسمان و گیتی را از شر پلیدی های اهریمنی بر حذر دارند. نقش اجرام آسمانی و ارتباط آنها با یکدیگر در تعیین سرنوشت گیتی و موجودات درون آن در قالب اصطلاحاتی تنجیمی همچون کده (= بیت)، بالِست (= شرف)، نِشیب (= هبوط)، و پِتیارگ (= وبال) از جمله مسایل مطروحه در *بندهشن* است.

هدف از تحریر کتاب *بندهش* به طور واضح شناسایی و معرفی اجزای آفرینش بوده است و از اینرو مکان آفرینش یعنی گیتی و در نتیجه نقشه گیتی اهمیت می‌یابد. نقشه گیتی شامل دو قلمرو است: یکی قلمرو آسمان که به علم نجوم مربوط میشود و قلمرو زمین که به علم جغرافیا ارتباط دارد. بنابراین طبقات آسمان و پدیده های نجومی و عملکرد آنها در صحنه گیتی بخش مهمی از این کتاب را در بر می‌گیرد.

کلیدی بودن نقش *بندهشن* از لحاظ گستردگی واژگانی در مجموعه کتب پهلوی و طبیعتِ دایرةالمعارف‌ـ‌گون آن موجب شده است تا کلیه کتب پهلوی دیگر به نوعی به آن مربوط شوند. از طرف دیگر، تشریح زمان آفرینشِ گیتی و موقعیتِ پدیده های نجومی در آن هنگامْ (= طالع عالم)، در کتاب *بندهش*، ایجاب می‌کند تا مؤلف *بندهشن* بیشترین اصطلاحات و واژگان نجومی را بکار گیرد و در نتیجه *بندهشن* به غنی ترین کتاب پهلوی در رابطه با نجوم بدل شود. از اینرو واژگان نجومی *بندهشن* و شناخت دقیق آنها، در درک مطالب نجومیِ سایرِ متون زردشتی، به یک امر کاملاً کلیدی و تعیین کننده بدل می‌شود و این اهمیت تنها به متون پهلوی

محدود نمی‌باشد چرا که *بندهشن* مهمترین کتاب نجومی در ادبیات ایرانِ پیش از اسلام نیز هست.

۱-۲- اهمیت و ضرورت تحقیق

علیرغم ترجمه های متعدد *بندهشن* و مقالات گوناگون که در مورد آن نوشته شده است، تاکنون هیچ اثری، بطور ویژه و یکجا، به بررسی و تحلیل و تطابق اصطلاحات نجومی و تنجیمی *بندهشن* با واژگان نجومی و تنجیمی اوستایی، فارسی نوین، عربی و انگلیسی نپرداخته است. از طرف دیگر، گذشته از اینکه در شناسایی دقیق برخی پدیده های نجومی اختلاف نظرهای گوناگونی دیده می‌شود، در بررسی های موجود هنوز اصطلاحات و مسایلی هست که توضیح و تشخیص آنها مورد چشم پوشی قرار گرفته است. علم نجوم و احکام آن تنها منحصر به یک کشور و یا یک دوره زمانی خاص نبوده و ریشه ای دیرینه در فرهنگ و مذهب کلیه ملل دنیا دارد، از اینرو عدم اشتباه محقق و درک صحیح او از این علوم، که ناشی از درک درست اصطلاحات مربوطه می‌باشد، برای هر دانش پژوهِ علاقمند یک امر ضروری محسوب می‌شود که می‌تواند او را در رمزگشایی و فهم دقیق مسایل نجومی و اهمیت آنها یاری دهد. از این گذشته، *بندهشن* مهمترین و جامع ترین اثر نجومی فارسی میانه است و مقایسه اطلاعات آن با دیگر کتب موجود بدون وجود یک منبع جامع و قابل اطمینان امکانپذیر نمی‌باشد.

۱-۴- هدف تحقیق

این پایان‌نامه بر آن است تا با تنظیم یک واژه نامه مفصل که در برگیرنده کلیه اصطلاحات نجومی و تنجیمی *بندهشن* است کار محقق را در حیطه نجومی تسهیل کرده و باعث جلوگیری از اختلاف آراء در ترجمه و تطبیق واژگان نجومی و تنجیمی گردد. از سوی دیگر، در این پایان‌نامه سعی خواهد شد تا با استفاده از اشکال و نمودارهای لازم کلیه واژگان نجومی ارایه

شده در بندهش به زبانی ساده و قابل فهم برای محققینِ علاقه مند تشریح و توصیف شود. از آنجا که مفاهیم نجومی و تنجیمی از دوران باستان تا ظهور مسیحیت در غرب و ظهور اسلام در شرق دارای پیوستگی مداوم و اعتبار ویژه بوده و سهم بسیار عظیمی در مذاهب باستانی و تعیین زمان مناسک مذهبی داشته است، پس از توضیحات لازم و مطابقت واژگان، محقق خواهد توانست با ذهنیت نجومی منجمان قدیم آشنا شود و در صورت برخورد با این مفاهیم در کتب مختلف قدیمی دچار سرگشتگی و اشتباه نگردد. با توجه به اینکه معادل های این اصطلاحات در زبانهای مختلف از قبیل اوستایی، فارسی میانه، فارسی نو، عربی و انگلیسی ارایه می‌شود، از اختلاف نظرها و خطاهای آتی به شدت کاسته خواهد شد.

۱-۴- پیشینه تحقیق

در راستای هدفِ این پژوهش ـ که تدوین یک لغتنامه نجومی *بندهشن* برای اولین بار است ـ به دلیل جدید بودن کار و نبودن نمونهٔ قبلی، لازم شده است تا واژه نامه حاضر با اتکاء به چهار نوع منبع و مأخذ امکانپذیر گردد:

الف) ترجمه ها، تفاسیر و مقالات مربوط به قسمت های نجومی *بندهشن*؛

ب) کتابها و مقالات کلّیِ مربوط به علم نجوم و علم احکام نجوم؛

ج) واژه نامه های عمومی و تخصصی؛

د) نرم افزار کامپیوتری نجوم.

الف) کتب و مقالات مربوط به قسمت های نجومی *بندهشن*:

از آنجا که کتاب *بندهشن* یکی از نادرترین آثار پهلوی از لحاظ گستردگی موضوعات و وسعت واژگان می‌باشد، از زمانی که نسخه های مختلف متن دستنویس *بندهشن* تحت عناوین TD1, TD2, DH, K20, K20b, MH6, K43, MH7 به دست محققین افتاد، تاکنون ترجمه ها و

بررسی های گوناگونی از آن چاپ و منتشر شده است که تاریخچه مختصری از آن را می‌توان در توضیحات مکنزی (۱۹۸۹: ۵٤۷-۵۵۱) پیرامون *بندهشن* و نیز مقدمه بهار (۱۳۷۸: ۵-۱۷) بر ترجمه *بندهشن* یافت. اکثر این ترجمه های اولیه، همانگونه که بهار (۱۳۷۸: ۸) نیز متذکر شده است، «دارای کمبودهای بسیار» بوده‌اند و در فرایند تحریر این پژوهش سودمند واقع نشده‌اند. در این میان ترجمه های انکتیل دوپرون (۱۷۷۱)، یوستی (۱۸٦۸) و وست (۱۸۸۰)، جزو کاملترین ترجمه های اولیه از *بندهشن* می‌باشند. اما مشکل اصلی این ترجمه ها این بوده است که اکثر آنها، نسخهٔ هندیِ *بندهشن* یا *بندهشن کوچک* را اساس خود قرار داده‌اند و در نتیجه، بخشهای نجومیِ *بندهشن* مورد ترجمه قرار نگرفته است. از این گذشته، تمرکز بیشترِ ترجمه ها و پژوهش های اولیه، بر بخشهای مربوط به داستان آفرینش و تاریخ اساطیری و سایر قسمتهای آن قرار گرفته است و به دلایل مختلف، از جمله ثقیل بودن متن و عدم دسترسی مترجمان به یک متن انتقادی جامع از *بندهشن*، پر از اشتباه بوده است. وست (۱۸۸۰: ۲٦ از مقدمه) نیز معتقد است، اتکاء به ترجمه های قدیمیِ *بندهشن* به دلیل اشتباهات و عدم مقایسهٔ دستنویس های مختلف، بیش از آنکه کمک حال مترجمین بعدی بوده باشند، مانعی برای ارایهٔ ترجمه‌ای بهتر بوده‌اند. با این وجود، در ترجمه خودِ او از *بندهشن* نیز، که در *مجموعه کتابهای مقدس شرق، جلد پنجم*، در سال ۱۸۸۰ منتشر شده است و قابل اعتمادترین ترجمه موجود تا آن زمان است، همچون ترجمه های پیشین، گامی در جهت روشن شدن ریشه‌شناسی، تلفظ و معنای واقعیِ اسامیِ منازل قمری برداشته نشده است و از آنجا که *بندهشن هندی* منبع ترجمهٔ وست بوده، بخش مربوط به زایچه گیهان، که تنها بخش کاملاً نجومی *بندهشن* است، همچنان ترجمه ناشده باقی می‌ماند. پس از وست، ترجمهٔ کامل دیگری از *بندهشن هندی*، توسط مودی (۱۹۰۱) و به زبان گجراتی منتشر می‌گردد که چیزی به یافته های وست اضافه نمی‌کند. یونکر (۱۹۲۳) اولین کسی است که دست به ترجمه اختصاصیِ بخش نجومی زایچهٔ گیهان می‌زند؛ با این حال، او نیز از تحلیل دقیق مفاهیم نجومی *بندهشن* باز می‌ماند. پس از او، نیبرگ (۱۹۲۹) دست به بررسی مجدد فصل مربوط به منازل قمری *بندهشن* می‌زند، اما تمرکز او بر جهانبینی بندهشن

است و در نتیجه او نیز نمی‌تواند از مشکلات نجومی باقیمانده در *بندهشن* چیزی بکاهد. پس از او، ترجمۀ بِیلی از *بندهشن*، در قالب رساله دکتری اش در سال ۱۹۳۳ ارایه می‌گردد. از آنجا که تمرکز بیلی بیشتر بر ریشه شناسی و معادل یابی است، او قادر می‌شود برخی از ابهامات نجومی را برطرف سازد؛ اما، به دلیل اینکه مبنای کار وی تنها یک دستنویس بوده است، او نیز موفق به تشخیص معنا و تلفظ دقیق اسامی منازل قمر نمی‌شود. پنج سال بعد، تقی زاده در *گاه شماری ایران قدیم* (۱۳۱٦ ه.ش.=۱۹۳۸ م.) که به بررسی و تحلیل مفصل تاریخچۀ تقویمی و نجومی ایران می‌پردازد، موفق می‌شود بسیاری از مفاهیم نجومی بندهشن را روشن ساخته و اشکالات قبلی را رفع و رجوع کند. در این تلاش گسترده، او برای اولین بار مسائل ظریفی را مشخص می‌کند که قبل از او ناگفته مانده بود. نظرات تقی‌زاده در این اثر جامع، مبنای کار کلیه پژوهشهای آتی در زمینه نجوم، تنجیم و گاه‌شماری بندهشن بوده است. پس از تقی زاده، هنینگ (۱۹٤۲) برخی از ابهامات باقیمانده را برطرف می‌کند، اما ترجمه او تنها بخش دوم یعنی بخش مربوط به منازل قمر را در بر میگیرد. با این وجود، تمرکز هنینگ بیشتر بر تطابق منازل قمر پهلوی با نامهای نجومی و مدرن آنهاست و تنها به طور گذرا و به صورت پاورقی است که اسامی برخی از این منازل را ریشه یابی می‌کند. در سال ۱۹٥٦، بهرام گور انکلساریا، در ادامه کار پدرش، تهمورث دینشاه، و با اتکاء به نسخه‌های TD1 و TD2، دست به یک ترجمۀ کامل از *بندهشن ایرانی* می‌زند که تاکنون اعتبار خود را حفظ کرده است. ترجمه انکلساریا (۱۹٥٦) تنها ترجمۀ انگلیسی موجود است که کلیه بخشهای *بندهشن ایرانی* را در بر می‌گیرد. پس از او، مکنزی (۱۹٦٤) با توضیح و تفسیرِ دوبارۀ قسمتهای نجومی *بندهشن* و مقایسه آن با دیگر آثار زردشتی به روشن سازی و تحلیل بیشتر پدیده های نجومی *بندهشن* می‌پردازد. با آنکه او مطالب نجومی بخش پنجم یعنی زایچه کیهان را با اشکالات بسیار کم ترجمه و تفسیر می‌کند، اما او نیز از مسایل حل نشده و مبهمِ مربوط به فصل دوم که دربارۀ منازل قمر است، پرهیز می‌کند و در این مورد چیزی بر یافته های هنینگ اضافه نمی‌کند. در نهایت، ترجمه هایی از *بندهشن* به فارسی نیز صورت می‌گیرد. برای نمونه ترجمه *بندهشن هندی* توسط رقیه بهزادی

(۱۳٦۸ ه. ش. = ۱۹۹۰ م.) که فاقد بخش نجومی است. اما، از همه این ترجمه ها مهمتر، ترجمه بهار از *بندهشن ایرانی* است که یک بار به عنوان قسمتی از کتاب *پژوهشی در اساطیر ایران* (۱۳۷۵ ه. ش. = ۱۹۹۷) و یک بار تحت عنوان *بندهشن* (۱۳۷۸ ه.ش. = ۲۰۰۰ م.) به طبع رسیده است. ترجمه بهار، در حال حاضر، کم اشتباه ترین و کاملترین ترجمه موجود از *بندهشن ایرانی* می‌باشد. او در این ترجمه، نظرات و تفاسیر پژوهشگران قبلی بندهشن را مد نظر قرار داده و تلاش کرده است تا اثری جامع ارائه دهد. پس از او، رافائلی (۱۹۹۹)، بدون افزودن مطلبی جدید، در مقاله‌ای تحت عنوان «جداول زایچه کیهان» به مقایسه جدولهای زایچه کیهان در سه نسخه دستنویس TD1، TD2، و DH می‌پردازد. لازم به ذکر است که کلیه پژوهشگران و مترجمان خارجی پس از ترجمه های هنینگ (۱۹٤۲) و مکنزی (۱۹٦٤)، از ترجمه، تفسیر و تصحیحِ مطالب و فصلهای نجومی *بندهشن* اجتناب کرده‌اند. برای نمونه چرتی (۲۰۰۳) و (۲۰۰۷) در ترجمه جدید خود از *بندهشن*، فرگرد یک، یک–الف، و سوم را ترجمه کرده است؛ اما از ترجمه فرگرد دوم که حاوی منازل قمر است، دوری کرده است.

اخیراً پاکزاد (۲۰۰۵) با استفاده از کلیه دستنویسهای مختلفِ *بندهشن* دست به تصحیح *بندهشن* و ارایهٔ یک متن انتقادی از آن شده است. از آنجا که این اثر، در حال حاضر، معتبرترین متن انتقادی از *بندهشن* محسوب می‌شود و پاکزاد در این کتاب از شیوهٔ آوانویسی مکنزی تبعیت کرده است؛ در پژوهش حاضر، این متن به عنوان منبع اصلی آوانویسی *بندهشن* مورد استفاده قرار گرفته است. با این وجود، به دلیل اینکه این اثر، خالی از خطا و اشتباه نیست، نگارنده مجبور بوده است برای ثبت صورتهای املایی سرواژه های مهم از جمله نام منازل قمری یه نسخه های اصلی بندهشن مراجعه کند.

ب) کتابها و مقالات کلّیِ مربوط به علم نجوم و علم احکام نجوم:

در جهت تشریح و تحلیل مفاهیم نجومی و مطابقت واژگان ایرانی با معادل های لاتین و عربی آنها، مراجعه به کتابها و مقالات نجومی جدید و قدیم امری ضروری محسوب می‌شود. در این

راستا برخی از منابع مورد استفاده عبارتند از: *آثار الباقیه* ابوریحان بیرونی که به سه زبان عربی (به تصحیح اذکائی)، انگلیسی (به ترجمه زاخائو) و فارسی (به ترجمه داناسرشت) موجود است و مقایسه مطالب این کتابها با یکدیگر دقت تحقیق را افزایش می‌دهد؛ دو کتاب دیگر از ابوریحان بیرونی تحت عناوین، *احکام نجوم* (۱۳۱۸) و *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم* (۱۳۵۲)، که هر دو به تصحیح جلال‌الدین همائی به چاپ رسیده‌اند، در این رساله نقش کلیدی ایفا می‌کنند. کتاب *صورالکواکب* (۱۳۵۱) اثر عبدالرحمن صوفی مکان دقیق ستارگان و منازل قمری را نشان داده است. *دایره المعارف فارسی* (۱۳۸۷) به سرپرستی غلامحسین مصاحب به طور جامع و کامل بسیاری از اصطلاحات نجومی و تنجیمی را تشریح می‌کند. در این رساله، جهت شناسایی نامهای علمی و جدید ستارگان و پدیده های نجومی بندهشن، از دایره المعارف های نجومی و تنجیمی لاتین نیز استفاده شده است. برخی از این منابع عبارتند از: *اطلس ستارگان* (۱۸۹٦) اثر آپتن، *راهنمای عمومی نجوم* (۱۹۱۳) اثر جاکوبی، *گاه شماری در دوران باستان* (۱۹٦۸) اثر بیکرمن، *دایره المعارف نجوم فیلیپ* (۲۰۰۲) اثر پاتریک مور، *کتاب تنجیم: دایره المعارف تأثیرات سماوی* (۲۰۰۳) اثر لویس، *نجوم باستان: دایره المعارف آفرینش و اساطیر* (۲۰۰۵) نوشته راگلز، *تاریخچه نجوم باستان* (۲۰۰۷) اثر راجر بِک.

ج) واژه نامه ها:

معادل یابی و ریشه شناسی واژه های نجومی ایجاب میکند که واژه نامه های بسیاری مورد استفاده قرار گیرد. برخی واژه نامه های مورد استفاده عبارتند از: *واژه نامه ایرانی باستان* (۱۹۰٤) اثر بارتولومه، *متون اوستایی* (۱۹۱۱) اثر رایشلت، *فرهنگ سانسکریت به انگلیسی* (۱۹٦۵) اثر مونیرویلیامز، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی* (۱۹۷۱) اثر مکنزی معنای ساده واژه های پهلوی بعلاوه حرف نویسی و آوانویسی آنها را مشخص می‌کند؛ *دستورنامهٔ پهلوی، جلد دوم* (۱۹۷٤) اثر نیبرگ از لحاظ ریشه شناسی واژگان پهلوی مورد استفاده قرار گرفته است؛ *فرهنگ ریشه شناختی هندوآریایی باستان*، درسه مجلد (۱۹۹۲–۱۹۹٦–۲۰۰۱) اثر مایرهوفر در جهت ریشه شناسی و

شناسایی صورتهای سانسکریت و ایرانی سرواژه‌ها مورد استفاده قرار گرفته است؛ برای شناسایی ریشه ها و صورتهای ایرانی و هند و ایرانی آغازین سرواژه ها، *فرهنگ ریشه شناختی افعال ایرانی* (۲۰۰۷) اثر چئونگ و *واژگان موروثی هندوآریایی* اثر لوبوتسکی (۲۰۰۹) مورد استفاده قرار گرفته است؛ *واژه نامه بندهشن* (۱۳٤۵) نوشته مهرداد بهار که به طور کوتاه و کلی حرف نویسی، آوانویسی و معانی واژگان را ارائه می‌کند؛ و *لغتنامه دهخدا* (۱۳٦۵) در ۵۰ مجلد اثر علامهٔ دهخدا (در قالب لوح فشرده) منبع بسیار مهمی جهت آگاهی از معناهای مختلف یک اصطلاح در فارسی نو و گهگاه معادل های آن در زبانهای دیگر خصوصا زبان عربی است.

د) نرم افزار کامپیوتری نجوم:

از آنجا که در این پژوهش تلاش بر آن بوده که واژگان نجومی با شفافیت کامل توضیح داده شوند، در تحلیل برخی مفاهیم نجومی همچون مسیر ظاهری حرکت سیارات، طول بلندترین و کوتاهترین روز سال و مکان سپاهبدان اختری در آسمان از معتبرترین نرم افزار نجومی موجود تحت عنوان Starry Night Pro نسخهٔ 6.0.3 (۱۹۹۷-۲۰۰٦) محصول شرکت Imaginova در کانادا استفاده شده است.

۱-۵- روش تحقیق

در این رساله به شیوه‌ی کتابخانه ای فیش برداری شده است بطوری که پس از نوشتن کلیه اصطلاحات نجومی و تنجیمی موجود در *بندهشن*، اطلاعات مربوط به این واژگان که در منابع و مآخذ موجود یافت می‌شده، به ردیف های مربوطه در این فیش ها اضافه شده است. ردیف های مورد نظر عبارتند از: حرف نویسی، آوانویسی، ریشه شناسی، معادل نویسی، تعریف و توضیحات اضافی که به فهم بیشتر آن واژه کمک می‌کند و در مواردی که مفهوم اصطلاح نامشخص بوده، درستیِ معادلِ انتخابیِ نگارنده تحلیل و اثبات گردیده است. هر جا ممکن بوده

است، برای فهم بیشتر مطلب، تعاریف و توضیحات با اشکال یا نمودار همراه شده اند. لازم به ذکر است که در این رساله، هر جا از نظرات و اظهارات محققان و نویسندگان مختلف استفاده شده است، با ذکر دقیق منابع مربوطه همراه گشته است. بدیهی است که سایر مطالب، منعکس کنندهٔ نظرات نگارنده است.

این پایان نامه شامل چهار فصل اصلی است که شرح آن در زیر آمده است:

الف) فصل اول، شامل مقدمه، طرح موضوع، اهمیت وضرورت تحقیق، هدف تحقیق، پیشینهٔ تحقیق، و روش تحقیق می‌باشد.

ب) فصل دوم، تحت عنوان واژه نامهٔ نجومی و تنجیمی *بندهشن* دربرگیرندهٔ کلیه واژگان نجومی و تنجیمی *بندهشن* است که به صورت آوایی و به ترتیب الفبای لاتین مرتب شده اند.

ج) فصل سوم تحت عنوان واژه نامه موضوعی *بندهشن*، در بر گیرندهٔ کلیه واژگان نجومی و تنجیمی موجود در بندهشن است که بر حسب موضوع طبقه بندی شده و معادلهای فارسی و عربی آنها ارائه شده است.

د) فصل چهارم: تحت عنوان نتیجه گیری، پس از شرح کاستی ها و اشکالات موجود در تحقیقات کنونی، راهکاری برای پژوهش های جامع تر در این زمینه ارائه کرده است.

فصل دوم:

واژه نامهٔ نجومی و تنجیمی *بندهشن*

۲- واژه نامه نجومی و تنجیمی *بندهشن*

این فصل، دربرگیرندۀ واژه نامۀ نجومی و تنجیمی *بندهشن* است و روی هم رفته شامل ۲۶۱ سرواژۀ اصلی، متشکل از کلیه واژگان نجومی و تنجیمی موجود در *بندهشن* است، که در اینجا به صورت آوایی و به ترتیب الفبای لاتین مرتب شده اند. علاوه بر این، ۲۳۱ اصطلاح ترکیبی دیگر نیز در *بندهشن* بوده است که توضیح، تعریف، یا ترجمۀ آنها تحت سرواژه های مربوطه آمده است.

در اینجا، پس از ثبت سرواژه یا مدخل، در صورت امکان، حرف نویسی و صورتهای مختلف سرواژه در زبانهای ایرانی آمده است. این صورتها عبارتند از: اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه، پازند، فارسی میانه مانوی، فارسی میانه اشکانی، فارسی نو، فارسی یهودی، و آرامی.

پس از آن در سطری جداگانه و درون قلاب، گروه و طبقه بندی موضوعی سرواژه مورد نظر آمده است. برخی طبقات موضوعی عبارتند از: نجوم، احکام نجوم، منازل قمر، بروج فلکی، ستارگان، سیارات، طبقات آسمان، فصول، گاهنبارها، و غیره.

سپس، در سطری جداگانه، صورت و معادلهای فارسی سرواژۀ مربوطه نوشته شده است. در این قسمت، هر جا که لازم بوده است، برای جلوگیری از ابهام و بدفهمی، معادل انتخابی با تعریف و توضیح کوتاهی همراه شده است. این توضیحات کوتاه بیشتر برای سرواژه هایی نوشته شده است که در حوزه های معنایی مختلف دارای معانی متفاوت بوده‌اند و یا معادل فارسی آنها دارای معانی متفاوت بوده است.

پس از قسمت معادل یابی، هرگاه صورت املایی یا تلفظِ صحیح سرواژه مورد اختلاف نظر پژوهشگران بوده است، در بخشی تحت عنوان بسامد و خوانش، صورتهای املایی سرواژه در بخشهای مختلف بندهشن و خوانش های پژوهشگران مختلف ثبت شده است. سپس نگارنده با بکارگیری روش علمی و استدلال، به تحلیل و اثبات خوانش صحیح سرواژه پرداخته است. برای نمونه، از آنجا که اسامی منازل قمر در بندهشن، بیشتر با املای پازند ثبت شده‌اند و پژوهشگران مختلف در این مورد اختلاف نظر دارند، بسامد و خوانش کلیهٔ اسامی منازل قمر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

نگارنده، سپس در قسمتی جداگانه تحت عنوان توضیحات، به شرح و توضیح سرواژهٔ مربوطه پرداخته است. در این قسمت، معنا و مفهوم سرواژهٔ مربوطه با توجه به منابع نجومی لاتین و فارسی، متن *بندهشن* و دیگر متون پهلوی و اوستایی تشریح و توصیف شده است. از آنجا که برخی از سرواژه ها دارای معانی غیرنجومی نیز هستند، در این قسمت، پس از شرح کوتاهی از معانی مختلف آن سرواژه، تمرکز بحث بر معنای نجومی آن سرواژه در متن *بندهشن* بوده است. هر گاه سرواژهٔ مربوطه دارای چند معنای نجومی متفاوت بوده است، هر یک از این مفاهیم در بندی جداگانه و تحت عنوان توضیحات ۱، توضیحات ۲، و ... مورد بررسی قرار گرفته است. هرگاه منابع معتبر موجود، در مورد ترجمهٔ سرواژهٔ مربوطه و یا جمله‌ای که در آن بکار رفته، دچار اشتباه شده‌اند، نگارنده در بندی تحت عنوان تصحیحات، ترجمهٔ صحیح سرواژه، عبارت، یا جملهٔ مربوطه را ارایه کرده است. در سایر موارد هر جا که منابع موجود در حرف نویسی، خوانش، توضیحات، و ریشه شناسی دچار اشتباه شده‌اند، تصحیحات لازم در ذیل بند مربوطه به عمل آمده است.

پس از توضیحات و تصحیحات، در بندی تحت عنوان ریشه شناسی، به تجزیه و تحلیل عناصر زبان شناختیِ متشکلهٔ سرواژهٔ مربوطه پرداخته شده است. در این قسمت، ابتدا اجزای مختلف سرواژه شامل پیشوند، ریشه، پسوند و معناهای آنها مشخص شده است. سپس، هر جا نظر پژوهشگران گوناگون متفاوت بوده، اظهارات آنان نیز ذکر شده و مورد بحث قرار گرفته

است. در ادامۀ این قسمت، صورتهای مختلف سرواژۀ مربوطه یا اجزای متشکلۀ آن در زبانهای مختلف از جمله، هند و ایرانی آغازین، سانسکریت، اوستایی، فارسی میانه، و فارسی نو ثبت شده است. در پایانِ این بند، صورت انگلیسی و معادلهای انگلیسی و عربی سرواژۀ مربوطه نیز آمده است.

پس از ریشه شناسی و معادل یابی سرواژه ها، کلیه عبارات و ترکیبات موجود در بندهشن که با سرواژۀ مربوطه ساخته شده بوده‌اند، در بخشی تحت عنوان ترکیبات، با ذکر معنی و ترجمه برشمرده شده اند.

در نهایت، هر جا که لازم بوده است، برای روشن سازی مفاهیم نجومی و تنجیمی از اشکال مختلف استفاده شده است. بیشتر اشکال طوری طراحی شده‌اند که ارتباط میان کلیه سرواژه های مربوط به یک یا چند طبقه موضوعی را نشان دهند. برای نمونه، شکل شمارۀ ۹، بطور همزمان دربرگیرندۀ اسامی فصلها، گاهنبارها، ماههای تقویم اوستایی، بروج فلکی، منازل قمری هندی، عربی، پهلوی و ارتباط میان آنها است.

A

apādyābān [ʾp̄ʾtyʾp̄ʾnʹ]

(تقسیمات روز)

* اپادیابان: شامگاه، نیمهٔ اول شب، گاه چهارم از شبانه روز

توضیحات: این واژه به گاه چهارم از پنج گاه شبانه روز یعنی شامگاه اشاره دارد. این گاه از پیدایی ستاره (غروب آفتاب) آغاز می‌شود و تا نیمشب ادامه دارد. نام دیگر این گاه در پهلوی Ēbsrūsrim است. (همچنین رک. Asnyanam و Ēbsrūsrim)

ریشه شناسی: معنای این واژه در متن *بندهشن* آمده است، اما پژوهشگران از بررسی ریشه شناسی آن چشم پوشی کرده‌اند. به احتمال زیاد، تلفظ صحیح این واژه بر خلاف نظر بهار که در جایی (بهار، ۱۳۴۵: ۱۲) آن را avādyāvān و در جایی دیگر (بهار، ۱۳۷۸: ۱۶۶) که آنرا abādyāvan خوانده است، apādyābān بوده و از واژهٔ پهلوی pādyāb [pʾtyʾp̄] به معنی «طهارت» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۶۳) مشتق شده است. از آنجا که، آیین پادیاب و طهارت مذهبی (شامل طهارت فردی و تطهیر همه ابزارهای مورد نیاز برای تهیه هوم)، با بیدار شدن فرد از خواب در هاون گاه (و یا سپیده دم) آغاز می‌شده (بویس، ۱۹۹۱: ۲۸۶) و در نتیجه، با فرا رسیدن شب و خوابیدن فرد در گاه چهارم از شبانه روز (که نقطهٔ مقابل هاون گاه است) عملاً باطل می‌شده است؛ واژهٔ apādyābān که مرکب از: (پیشوند منفی ساز -a + pādyāb + پسوند نسبت -ān) می‌باشد، روی هم رفته، به معنی «زمان پایان طهارت» یعنی «شب هنگام» بوده است. چرتی (۲۰۰۷: ۳۰) با آنکه اذعان می‌دارد املای این واژه در نسخ مختلف، به خوانش *abādyāwān اشاره دارد، اما خود این واژه را به *xwarōfrān تصحیح کرده است و معتقد است که این واژه در اصل *abādyāwand به معنی «ضعیف» بوده، و به آن گاه از شبانروز اشاره دارد که در آن دیوها و نیروهای شر، «قوی» و نیروهای خیر، «ضعیف» می‌شوند [؟!]؛ **فارسی نو:** مشتق از پادیاو، پادیاب (لغتنامهٔ دهخدا)؛ **معادل انگلیسی:** evening ؛ **معادل عربی:** خُفوق «غروب و گذشتن بیشتر از شب» (دهخدا).

§§§

abar āmadan, abar āy- [QDM YATWN-tn']

(نجوم)

* برآمدن: طلوع کردن، بالا آمدن

ریشه شناسی: فعل مرکب abar-āmadan تشکیل شده است از: حرف اضافه abar + فعل āmadan که در زیر به بررسی اجزاء آن پرداخته می‌شود:

ریشه شناسی جزء اول: abar [QDM< A qdm; ʾpl | M ʾbr, N bar] «بر، اَبَر، بالا؛ برتر، بالاتر»: **هند و ایرانی آغازین:** *(H)upari (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **سانسکریت:** upári (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۲۲۱)؛ **اوستایی:** upairi قید و حرف اضافه (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۳۹۴)؛ **فارسی باستان:** upariy (کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۶)؛ **فارسی میانه:** abar (بهار، ۱۳۴۵: ۱۹؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۷-۲۸)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** abar (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۱۲؛ بویس، ۱۹۷۷: ٦)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** abar (ژینیو، ۱۹۷۲: ۳۳)؛ **پازند:** awar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲)؛ **فارسی نو:** بر ؛ **انگلیسی:** over ، super ؛ آلمانی: über .

ریشه شناسی جزء دوم: āmadan, āy- [YATWN-tn' < A yʾtwn, √ʾth | M ʾmdn, ʾʾ] «آمدن»: **توضیحات:** ماده ماضی این فعل در پهلوی -āmad و ماده مضارع آن -āy است؛ **هند و ایرانی آغازین:** -gam* ؛ -ǰam* «آمدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤۳؛ چئونگ، ۲۰۰۷: ۹۸)؛ -ay* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱٦)؛ **سانسکریت:** -gam (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ٤٦۵؛ پوکورنی، ۱۹۵۹: ٤٦۳-٤٦۵)؛ از ریشه ضعیف -i (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱٦۳)؛ -ay (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۰۲)؛ **اوستایی:** (-ā-+aii) (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱٤۷-۱۵۰)؛ (-ā-+gam) (بارتولومه، ۱۹۰۴: ٤۹۳-٤۹۷)؛ **فارسی باستان:** (-ā- + gam) «آمدن» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۳)؛ (-ā-+ay) «آمدن» (کنت، ۱۹۵۳: ۱٦۹)؛ **فارسی میانه:** -āmadan, āy (بهار، ۱۳٤۵: ۵۳؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۳٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** -āy ، -āmad (هنینگ، ۱۹۷۷: ۱٦۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** -āɣad ، -āmad (گیلن، ۱۹٦٦: ٤۷)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** -āmad ؛ -āy (ژینیو، ۱۹۷۲: ۳۷)؛ **پهلوی اشکانی کتیبه ای:** -āɣad ؛ -ās (ژینیو، ۱۹۷۲: ٤۸)؛ **پازند:** āmadan ؛ -āy (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵)؛ **فارسی نو:** آمدن؛ آی ؛ **انگلیسی:** come .

ترکیبات (با abar):

abar āmadan «برآمدن، طلوع کردن»

abargarān «ابرگران، امشاسپندان، ایزدان»

abargarān gāh «گاه ابرگران، گاه امشاسپندان، گاه ششم».

§§§

Abarag [ˀp̄lk' | Paz. Awara]

(منازل قمر)

* اَبَرَگ، به معنی «بلندپایه»: خانه نهم ماه. از ١٦ درجه و ٤٠ دقیقه خرچنگ تا پایان همان برج.

توضیحات: اَبَرگ (Awara)، نام نهمین منزل قمر در *بندهشن* است و برابر با بخش آخر از برج خرچنگ است. این منزل در هندی (Āśleṣa) و در عربی (طَرْف) نامیده می‌شود. در بخشهای دیگر *بندهشن* صورت پهلوی آن (Abarag) آمده است و ستاره ای تیزرو خوانده شده است. بهار (١٣٧٥: ٥٩) و هنینگ (١٩٤٢: ٢٤٢ـ٢٤٥) نیز، صورت پازند Awara را (که نام یک منزل قمری است) با صورت پهلوی Abarag (که نام یک ستارهٔ تندرو است) یکی می‌دانند.

بسامد و خوانش: این واژه در *بندهشن* پنج بار تکرار شده است و املای آن بسیار متنوع و به دو صورت پازند و پهلوی کتابی است که در زیر تشریح می‌شود: بار اول) در TD1, TD2, DH (azara)،[1] در K20 (ažara) ، در K20b (awara)، در M51 (avar) (پاکزاد، ٢٠٠٥: ٣٥پ٣٨)؛ بار دوم) در همه نسخ به صورت پهلوی [ˀp̄lk'] (پاکزاد، ٢٠٠٥: ٤١پ١٧٢)؛ بار سوم) در همه نسخ به صورت پهلوی [ˀp̄lk] (پاکزاد، ٢٠٠٥: ٧٦پ٤)؛ بار چهارم) در TD1, TD2, DH [ˀp̄lk]، در K20, K20b, M51 [ˀwlk] (پاکزاد، ٢٠٠٥: ٩٢پ٤)؛ بار پنجم) در TD1, DH [ˀp̄lk]، و در TD2 از قلم افتاده است (پاکزاد، ٢٠٠٥: ١١٩پ١٤).

خوانش پژوهشگران مختلف متنوع و به شرح زیر است: مکنزی (١٩٦٤: ٥١٤) و بهار (١٣٧٥: ٥٩) آنرا Azarag گرفته اند؛ یوستی (١٨٦٨: ١٢٧) تقی‌زاده (١٣١٦: ٣٢٦) و وست (١٨٨٠:

---

[1] املای این واژه در TD2 مطابق پاکزاد (niazara) نوشته شده که با متن اصلی همخوانی ندارد.

۱۱ـ۱۲) نام منزل قمری مربوطه را Avra و ستاره همنام آنرا Avrak خوانده‌اند؛ زنر (۱۹۳۸: ۳۱۱) آنرا به صورت aβrak ؛ بهزادی (۱۳٦۸: ۵) و انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱) آنرا به صورت Azara ثبت کرده‌اند. مکنزی (۱۹٦٤: ۵۱٤پ۲۱) در پانوشت مقاله خود به طور گذرا به تلفظ Abarag نیز به عنوان یکی از احتمالات اشاره کرده است. هنینگ (۱۹٤۲: ۲۳۵) آنرا بی هیچ توضیحی Aparak خوانده است.

علیرغم خوانش های گوناگونی که برای این منزل قمری ارایه شده است، هیچ یک از پژوهشگران تلاشی برای اثبات خوانش خود نکرده است. اما با توجه به بسامد این واژه در بندهشن متوجه خواهیم شد که صورتهای پهلوی موجود در کلیه نسخه ها [ˀp̄lk(')] یا [ˀwlk] است و صورتهای پازند عبارتند از: ažara ، avar ، awara (که به علت شباهت حرف اوستایی ž و w ، صورت تحریف شده awara است). از ۲۹ بسامد املایی این واژه تنها سه بار با املای پازند azara آمده است که به علت شباهت حرف اوستایی z با v ، صورت تحریف شده avara می‌باشد. لازم به ذکر است که تحریف حروف اوستایی z با v دارای بسامد بالایی است. در نتیجه، تمام نسخ، املای پازند awara و پهلوی [ˀp̄lk'] را تایید می‌کنند. از طرفی کاملا مشخص است که این دو املاء نام یک ستاره واحد را نشان می‌دهند و با هم یکی هستند؛ چراکه املای پازند واژه پهلوی abar ، awar است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲) و اکثر واژه های پهلوی که به [-k'] ag- ختم می‌شوند، املای پازندشان به a- ختم می‌شود.[1] بنابراین، برخلاف نظر اکثر پژوهشگران تلفظ صحیح این واژه در پهلوی [ˀp̄lk'] Abarag و املای پازند آن Awara می‌باشد.

ریشه شناسی: واژه abar مطابق مکنزی (۱۳۷۳: ٤۸) «برتر، بالاتر» است و از ترکیب آن با پسوند اسم ساز [k'] ag- واژه Abarag به معنی «بلندپایه، متعالی» ساخته می‌شود. مطابق دهخدا نیز

[1] مثالهایی از این نمونه در زیر آمده است: apēcak [Paz. awēža, awīža] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۷)؛ artīk [Paz. ardī] و aržānīk [Paz. arząī] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۰)؛ āržōk [Paz. ārzū] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۱)؛ asištak [Paz. xasasta] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۲)؛ astānak [Paz. astāna] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۲).

واژه «بَر» به معنای «فراز، بالا» است. این منزل قمر مطابق با منزل عربی «طَرف» است که در لغتنامه دهخدا لفظاً به معنی «نهایت، منتهای هر چیزی» تعریف شده است و به عنوان یک اصطلاح نجومی عملاً علاوه بر اینکه یک منزل قمر است، به معنی خودِ «برج سرطان» نیز آمده است. از طرفی ستارۀ «طَرف» (Altarf=β Cancri) روشن ترین ستارۀ برج سرطان است (مور، ۲۰۰۲: ٦۹). این ستاره در وسط این برج واقع می‌باشد و منزل طَرف نیز دقیقاً از وسط برج سرطان آغاز می‌شود. از آنجا که این ستاره در برج سرطان یعنی در بالاترین جایگاه خورشید بر دایرۀالبروج قرار دارد و آنجا شرف سیارۀ هرمزد نیز هست، ستارۀ طَرف و در نتیجه منزل قمری مربوط به آن در پهلوی Abarag به معنی «بلند پایه، متعالی» و در عربی طَرف به معنی «غایت و منتها» قرار داده شده است: **هند و ایرانی آغازین:** -H)upara)* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **سانسکریت:** -upara (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۰٤)؛ **اوستایی:** -upara (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۲۲۰؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲)؛ **فارسی میانه:** Aparak (هنینگ، ۱۹٤۲: ۲۳۵)؛ [ʾp̄lg] abarag «برتر، بالاتر» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۸)؛ apar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** از abar (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۲؛ بویس، ۱۹۷۷: ٦)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** از abar (ژینیو، ۱۹۷۲: ۳۳)؛ **پازند:** awara (*بندهشن*، ۲: ۲)؛ مشتق از awar «برتر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲)؛ aβrak (زنر، ۱۹۳۸: ۳۱۱)؛ **فارسی نو:** از، بَر + پسوند ـک (ـگ، ـه)؛ **انگلیسی:** over, super ؛ **معادل عربی:** طَرف.

ترکیبات:

xwurdag ī Abarag «خردۀ اَبَرَگ، منزل اَبَرَگ، ماهخانۀ اَبَرَگ».

§§§

abargarān gāh [ʾp̄lglʾnʾ gʾs | Av. uparō.kairiia-]

(تنجیم: طبقات آسمان)

❋ گاه اَبَرگران: گاه امشاسپندان، پایه ششم آسمان

توضیحات: واژۀ «abargar»، صفت کلیه ایزدان و امشاسپندان است. مکنزی (۱۳۷۳: ۲۸) آن را مترادف با «ایزد، خدا» و نیبرگ (۱۹۷٤: ۲۲) آنرا به معنی «نیروی برتر، قَدَر» محسوب می‌کند. در

بندهشن واژه «abargarān» با «مینوگان ایزدی» مترادف است و از آنجا که مینوگان ایزدی همان امشاسپندان هستند، گاه ابرگران برابر با پایه ششم آسمان یا گاه امشاسپندان است. (برای توضیحات بیشتر رک. gāh ī Amahraspandān و pāyag)

ریشه شناسی: ترکیب اضافی abargarān gāh از جمع واژه abargar + gāh تشکیل شده است. خود واژهٔ abargar از صفت abar + واژهٔ gar ساخته شده است. از آنجا که صفت abar در ترکیبات معنی «آسمانی» می‌دهد (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲) و gar به معنی «خالق، سازنده، کننده» است، واژه abargar به معنای «خالق آسمانی» یا همان «ایزد و خدا» است. برای ریشه شناسی abar و gāh ، به سرواژه های abar-āmadan و gāh مراجعه کنید. بررسی ریشه شناختی gar در زیر آمده است: **ایرانی آغازین:** -kara* از ریشه -kar* «کردن، ساختن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۳٦)؛ **سانسکریت:** اسم -kará «کننده، سازنده» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۵۳) از ریشه -kar «کردن، ساختن» (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۳۰۷ـ۳۰۸)؛ ریشه ضعیف -kṛ (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۰۱)؛ **اوستایی:** -kairiia «کار» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٦) از ریشه -kar «کردن» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ٤٤٤؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۵)؛ در ترکیب -uparō.kairiia به معنی «اَبَرکار» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲)؛ و همچنین «کُنندهٔ برتر» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٤)؛ **فارسی باستان:** -kara «کننده» از ریشه -kar (کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۹)؛ **فارسی میانه:** در ترکیب abargarān gāh (بهار، ۱۳٤۵: ۲۲؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۸)؛ و apargar «برتر» (دومناش، ۱۹٤۵: ۲٦٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** -kar از ریشه -kird (هنینگ، ۱۹۷۷: ۲۰۲)؛ **پهلوی اشکانی ترفانی:** -kar از ریشه -kird (گیلن، ۱۹٦٦: ۵۷)؛ **پهلوی کتیبه ای:** -kar از ریشه -kard (ژینیو، ۱۹۷۲: ۱۹)؛ **پهلوی اشکانی کتیبه ای:** -kar از ریشه -kard (ژینیو، ۱۹۷۲: ٤۹)؛ **پازند:** gar در awargar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲) از ریشه -kard (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱٤)؛ **فارسی نو:** بَرکار «مسلط به کار» (دهخدا).

§§§

abāxtar [ˀp̄ˀhtl | Av. apāxtara-, apāxəδra- | M ˀbˀxtr | N bāxtar]

(نجوم: سیارات؛ جهات)

❋ اباختر: ۱) سیاره؛ ۲) شمال

توضیحات ۱: در اوستا -apāxtara صفتی است به معنای «شمالی» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۸۰) و بنا بر *بندهشن*، شمال جایگاه اهریمن و دوزخ است؛ از طرفی سیارات پدیده هایی اهریمنی محسوب می‌شوند که دایم در حال نبرد با ستارگان ثابت هستند (*بندهشن*، ۵: ٤). فلسفه وجودی و حرکت آنها در آغاز دوران آمیزش یک امر اهریمنی است و با پایان این دوره، حرکت و نبرد آنان با ثوابت (اختران اهورایی) نیز پایان می‌پذیرد. از این گذشته، در فرگرد ۲۷، بند ۵۸ از *بندهشن* صریحاً آمده است که «دوزخ را بند به هفت سیاره است». در نتیجه، تحول معنایی -apāxtar از «شمالی» (= دوزخی، اهریمنی) در اوستایی به «سیاره» (=ستارهٔ اهریمنی) در فارسی میانه امری کاملاً منطقی است.

توضیحات ۲: لفظِ «سیاره»، «متحیر» و planet (به معنی «سرگردان») به این دلیل به ستارگانِ متحیر یا سیارات اطلاق می‌شود که برخلاف ستارگان ثابته یا ثوابت، مسیر حرکت و موقعیت شان نسبت به پس زمینه آسمان دائم در حال تغییر است (مصاحب، ۱۳۸۷: ۱۳۸٦). در نجوم سنتی، سیارات و کلیه اجرام آسمانی را «ستاره» یا «کوکب» می‌گویند و هر گاه بخواهند بطور خاص به ثوابت اشاره کنند از لفظ «ستارگان ثابت» استفاده می‌کنند. تعداد سیارات هفت است و آنها عبارتند از: خورشید تاریک یا اباختری (شمس)، ماه تاریک یا اباختری (قمر)، اورمزد اباختری (مشتری)، زهره اباختری (اناهید)، تیر اباختری (عطارد) ، بهرام اباختری (مریخ)، کیوان اباختری (زحل). این سیارات اباختری که مادی هستند و با ستارگان آمیزنده در هم می‌آمیزند و جایگاهشان در آسمان در زیر فلک ستارگان آمیزنده (فلک البروج) است، با ایزدان همنام خود که مینوی هستند و جایگاهشان در بالای سپهر ستارگان آمیزنده است، فرق دارند (رک. axtar). مطابق *بندهشن* (۵الف: ۱۰)، «این روشنی که از ایشان پیداست همان روشنی هرمزدی است؛

روشنی در چشم خرفستران چونان کهتران است که جامهٔ دیبا پوشند» (بهار،۱۳۷۸: ۵۹). (برای توضیحات بیشتر رک. tamīg و pāyag)

ریشه شناسی: این واژه وام گرفته از صورت اوستایی -apāxtara؛ -apāxəδra «شمالی» است. بارتولومه (۱۹۰٤: ۸۰) ساخت این واژه را در معنای «شمال»، از ترکیب (-apa + axtara) اشتباه محسوب می‌کند و آن را صفت برتر -apąnk «پس، پشت، وارون، برگشته» می‌داند؛ او واژه -apāxtar در معنای «سیاره» را مرکب از (-upa + axtar)، به معنی «آنچه نزدیک اختر است»، می‌داند: **اوستایی:** -apāxtara ؛ -apāxəδra «شمالی» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۵؛ بارتولومه، ۱۹۰٤: ۷۹)؛ **فارسی میانه:** abāxtar (بهار، ۱۳٤۵: ۱۱؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۵)؛ **فارسی میانه ترفانی:** abāxtar «سیاره»؛ پهلوی اشکانی ترفانی: abāxtar «شمال» (بویس، ۱۹۷۷: ٤؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۸)؛ **پازند:** awāxtar : «شمال» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۵)؛ **فارسی نو:** باختر: «غرب»؛ «شمال»؛ «شرق» (دهخدا)؛ باختر در فارسی نو به معنی «سیاره» بکار نرفته است؛ **معادل انگلیسی:** north, planet ؛ **معادل عربی:** متحیرة، سیارة؛ شَمال.

ترکیبات:

kustag ī abāxtar = kust ī abāxtar «ناحیت شمال، ناحیه شمال»

abāxtar rōn «سوی شمال، جانب شمال، سمت شمال»

az abāxtar nēmag «از میان ناحیه شمال، از وسط شمال، از منتصف شمال»

abāxtar spāhbed «سپاهبدِ شمال»؛

abāxtarān [ʾp̄ʾhtlʾn'] «سیارگان»

haftān abāxtarān [7ʾn ʾp̄ʾhtlʾn'] «سیارات هفت‌گانه، سیارات سبعه، کواکب سبعه»

haft abāxtarān [7 ʾp̄ʾhtlʾn'] «سیارات هفت‌گانه، سیارات سبعه، کواکب سبعه»

druzān abāxtarān «سیارات دیونهاد، سیارات بدنهاد»

murnǰēnīdārān abāxtarān «سیارات مرگ‌آور»

haft abāxtarān spāhbedān «سپاهبدانِ سیاراتِ سبعه، سپاهبدان اباختری»

abāxtarīgān spāhbedān spāhbed «سپاهبدان-سپاهبدِ اباختری، سیارهٔ کیوان».

§§§

abāxtarīg [ʾp̄ʾhtlyk']

(نجوم: سیارات؛ جهات)

❋ اباختری:

❋ ۱) شمالی (=دوزخی، اهریمنی، بد سرشت، بد نهاد)

❋ ۲) منسوب به سیارات (=سیّار، متحیّر)

توضیحات: واژهٔ پهلوی abāxtarīg در لفظ به معنی «شمالی» و بطور ضمنی به معنی «دوزخی، اهریمنی، بد سرشت، بدنهاد» بوده است. این صفت نسبی در *بندهشن* به عنوان صفت سیارات بکار رفته است. (برای توضیحات بیشتر رک. abāxtar)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: abāxtar + پسوند صفت ساز -īg . (رک. abāxtar)

ترکیبات:

Tīr ī abāxtarīg «تیرِ اباختری: ۱) سیارهٔ تیر؛ ۲) تیر بد نهاد»

abāxtarīgān «اباختریان، سیارات، کواکب سبعه».

§§§

abāz-rawišn [ʾpʾc' lwbšn']

(نجوم: سیارات)

❋ بازگشت (رجوع)، پسرفت، جنبشِ پسرفت

توضیحات: طبق *بندهشن* (۵-الف: ۱۰)، حرکت سیارات در دایرةالبروج، از دید ناظر زمینی، بسته به اینکه در کجای مدار خود باشند، دارای دو حالت اولیه (پیشرونده [=(frāz)-rawišn]، پسرونده [=abāz-rawišn]) و سه حالت ثانویه (تند [=tēz]؛ کند [=dagrand]؛ ساکن [=ĕstādag]) می‌باشد. شکلهای ۵ و ٦، این حالات و مسیر حرکت ظاهری سیارات مختلف را نشان می‌دهد. هنگامی که سیاره‌ای مقابل کره زمین قرار می‌گیرد به علت تفاوت سرعت زمین با

سیاره دیگر، آن سیاره از زمین عقب می‌افتد؛ در نتیجه، از دید یک ناظر زمینی چنین به نظر می‌رسد که آن سیاره در حال عقب نشینی است. به این پسرفت، در نجوم سنتی، «بازگشت» یا «رجوع» (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤٧٥) و در انگلیسی retrograde motion «جنبش پسرفت» می‌گویند (مور، ۲۰۰۲: ۳٤۲؛ حیدری ملایری، ۲۰۰۷). ساخت معناشناختی واژه retrograde بطور کامل با واژه abāz-rawišn مطابقت دارد؛ چراکه از دو جزء -retro پیشوند فعلی به معنی «پس» (مطابق abāz) بعلاوه فعل grade به معنی «گام برداشتن» (مطابق rawišn «جنبش، حرکت») تشکیل شده است. (برای توضیحات بیشتر و ترکیبات آن رک. rawišn)

ریشه شناسی: اسم مرکب abāz-rawišn «بازگردنده» (بهار، ۱۳٤٥: ۱۱) از دو جزء تشکیل شده است: حرف اضافه abāz (که در زیر مورد بررسی ریشه شناسانه قرار می‌گیرد) + اسم rawišn (رک. rawišn). اگرچه فعل مرکب abāz raftan به معنی «پیش رفتن، جلو رفتن» نیز هست اما abāz-rawišn معنای عکس آن را دارد. در جمله مربوطه در *بندهشن* (٥الف: ۱۰)، نویسنده در حال برشمردن تفاوتهای حرکت ثوابت با سیارات است و سخن او این است که حرکت ثوابت یکنواخت و ثابت است اما سیارات گاهی بی حرکت، گاهی تند، گاهی کند، و گاهی از پس می‌روند. بنابراین، منظور او صرفاً عمل طلوع و غروب و چرخش ظاهری بدور زمین نیست، چراکه این عمل در ثوابت و سیارات مشترک است. بررسی ریشه شناسی abāz در زیر آمده است؛ **هند و ایرانی آغازین:** -Hapa-Ha(n)k* «پس، عقب» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲)؛ **سانسکریت:** -ápāñc (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۸٥؛ پوکورنی، ۱۹٥۹: ٥۳ـ٥٥)؛ **اوستایی:** مرتبط با قید apąš ؛ apaši ؛ apaša «به پشت» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲)؛ **فارسی باستان:** مشتق از apā (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰)؛ **فارسی میانه:** abāz [LAWHL < A l-ˀ(w)ḥr; ˀp̄ˀc] «باز، دوباره، عقب» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** abāz [ˀbˀc] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹؛ بویس، ۱۹۷۷: ٤)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** abāz (بویس، ۱۹۷۷: ٤)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** abāz (ژینیو، ۱۹۷۷: ۲٦)؛ **پازند:** awāz (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰)؛ **فارسی نو:** باز، وا ؛ **معادل انگلیسی:** پیشوند -retro «پس» در retrograde (انکلساریا، ۱۹٥٦: ٦٤).

§§§

āb-čihrag [ʾp̄ cyhlk', MYA cyhlk' | Av. afš.čiϑra-]

(تنجیم: طبایع ستارگان)

* آب-سرشت، آب طبع، آبی.

توضیحات: (رک. čihrag)

ریشه شناسی: این ترکیب متشکل است از: āb + čihrag (برای بررسی ریشه شناختی قسمت دوم این ترکیب رک. čihrag). بررسی ریشه شناختی āb در زیر آمده است: **هند و ایرانی آغازین:** *Hap- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱)؛ **سانسکریت:** -apā́-, ā́paḥ-, apā́m «آب، آبها» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۱)؛ **اوستایی:** -afš در ترکیب -afš.čiϑra «آب-چهره: آب-نطفه» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۰۳-۱۰٤؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱٦)؛ **فارسی باستان:** -āpa (کنت، ۱۹۵۳: ۱٦۸)؛ **فارسی میانه:** āb در āb-čihrag (بهار، ۱۳٤۵: ۲۸۸؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۷)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** āb (بویس، ۱۹۷۷: ٤)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** āb (ژینیو، ۱۹۷۲: ۲۹)؛ **پازند:** āv, āw (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰)؛ **فارسی نو:** آب؛ **معادل انگلیسی:** aqua در aquatic .

ترکیبات:

āb-čihrān «آب-سرشتان، ستارگان آب-سرشت»

urwar-čihrag «(ستارۀ) گیاه-سرشت».

§§§

Abdom [Paz. avdəm | MP ʾp̄dwm]

(منازل قمر)

* اَبدوم، به معنی «آخر»: خانه دوازدهم ماه. از ۲٦ درجه و ٤۰ دقیقه از برج شیر تا ۱۰ درجه از برج خوشه.

بسامد، خوانش، و معنی: این واژه به عنوان منزل قمر فقط یکبار در *بندهشن* (۲: ۲) آمده و در تمام نسخه ها املای پازند آن (avdəm) نوشته شده است (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ٤۱). وست (۱۸۸۰: ۱۱) بی هیچ توضیحی آنرا Avdem خوانده است. یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) آنرا avdem و به معنی

«آخرِ ...» می‌خواند؛ او معتقد است نام اصلی این منزل قمری افتاده است. هنینگ (۱۹۴۲: ۲۴۳) آنرا abdum به معنی «آخر» گرفته است و بهار (۱۳۷۵: ۵۹) نیز همین نظر را دارد. معنای این واژه به وضوح «آخر» است که به پهلوی abdom می‌شود. دلیل این انتخاب این است که درازای صورت اسد، سه منزل قمری دهم، یازدهم و دوازدهم را گرفته است. از آنجا که منزل قبل از Abdom ، Mayān به معنی «وسطی، میانی» نام دارد، طبیعی است که منزل بعدی «آخری» نامیده شود. از طرفی منزلی که سر و پنجه های اسد را در خود دارد، Naxw (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵) نام دارد که به وضوح قسمت نخستین از واژۀ Naxust [nhw-st'] و به معنی «اولی» است.

توضیحات: نام دوازدهمین منزل قمر در *بندهشن*، Abdom نام دارد که در نجوم سنتی معروف به «صَرفَه» است. نام این منزل قمری برگرفته از نام ستارۀ شاخص این منزل یعنی ستارۀ ۲۷م از اسد (β اسد) بنام «ذَنَبُ الأسَد» است (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۰٤؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۹). نام لاتین این ستاره Denebola به معنی «ذَنَب = دُمب» است و تازیان آنرا ستاره ای بر نری اسد نیز محسوب می‌کنند و به همین دلیل آن را قُنب الاسد یعنی «کیسۀ نرۀ شیر» هم نامیده‌اند (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۰٤). در نجوم هندی، این منزل برابر Úttara-phalgunī است (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۷۸).

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: این واژه مرکب است از: صفت -Hapa* «پس» + پسوند صفت عالی ساز -tama* «-ترین» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲، ۱۰). نیبرگ (۱۹۷٤: ۳۷)، این واژه را وام گرفته از آرامی مقدس [ʾppeṯom] می‌داند؛ **سانسکریت:** صفت -ápa (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۸۲؛ مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۷)+ پسوند -tama «-ترین» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۳۸)؛ **اوستایی:** -apatəma* : متشکل از صفت -apa (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۸۲) + پسوند -təma (جکسون، ۱۸۹۲: ۲۳۱-۲۳۲)؛ **فارسی باستان:** -apatama* : متشکل از -apa در ترکیب apataram (کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۰) + -tama در ترکیب -fratama (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۷)؛ **فارسی میانه:** abdom «آخر، آخرین» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹)؛ avdom (بهار، ۱۳٤۵: ۲۵، ٤۰۰؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۹؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۷)؛ abdom (بهزادی، ۱۳٦۸: ۵)؛ abdum (هنینگ، ۱۹٤۲: ۲٤۳)؛ avdem «آخر» (یوستی، ۱۸٦۸: ۱۲۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** abdom (بویس، ۱۹۷۷: ۵)؛ **فارسی میانه مانوی:** [ʾbdwm], [pd],

[ʾbdwmyy] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۷)؛ **پازند:** awadum, awadim (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۷)؛ **انگلیسی:** مرتبط با قید after «سپس» از صورت هندوایرانی Hapatara*؛ **معادل عربی:** ذَنَبُ الاسد، صَرفَه، قُنبُ الاسد.

§§§

ābīg [ʾp̄yk', MYA-yg | N ābī]

(تنجیم: طبایع ستارگان)

❊ آبی: آب–سرشت

توضیحات: (رک. čihrag)

ریشه شناسی: مرکب از اسم āb + پسوند صفت ساز īg- . (برای بررسی ریشه شناختی āb رک. āb-čihrag)؛ **فارسی میانه:** ābīg (بهار، ۱۳٤٥: ۲۹۰، ۲٥؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۱؛ دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٦)؛ āpīk (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** ābīg (بویس، ۱۹۷۷: ۷)؛ **فارسی نو:** آبی؛ **معادل انگلیسی:** aquatic .

ترکیبات:

Karzang ī ābīg «خرچنگ آب–سرشت».

§§§

abr pāyag [ʾbl pʾd(y)k']

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

❊ ابر پایه: اولین پایه فلک، فلک اول، آسمان اول.

توضیحات: منظور از ابرپایه، یعنی جایگاه ابر، جو یا اتمسفر می‌باشد. در سانسکریت نیز به آسمان اول یا جوّ، -megha-maṇḍala به معنای «فلک ابر» می‌گویند (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۳۱). معادل این ترکیب در عربی، «سماء» است. (برای توضیحات بیشتر رک. pāyag)

ریشه شناسی: واژه abr-pāyag ، «ابرپایه» (بهار، ۱۳٤٥: ۲۰)، مرکب از abr + pāyag است. (برای بررسی ریشه شناختی قسمت دوم این ترکیب رک. pāyag). واژه abr در زیر مورد بررسی قرار

گرفته است: **هند و ایرانی آغازین:** -ab^hra* «ابر» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳)؛ **سانسکریت:** -abhrá «ابر: آب-بر»؛ گاهی با املای -abbhrá نوشته می‌شود و مرکب از -ab «آب» + ماده اسمی -bhrá «برنده» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷۹؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۹٤)؛ **اوستایی:** -aβra «باران؛ ابر بارانآور» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۹۹)؛ **فارسی میانه:** [ʾbl, ʾp̄l] abr (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۱؛ بهار، ۱۳٤۵: ۱۹)؛ avr (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۹)؛ **فارسی میانه اشکانی:** [bybrʾn] «ابرها» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [ʾβr] (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٦)؛ **پازند:** awar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۹)؛ **فارسی نو:** ابر؛ **انگلیسی:** vapor «بخار»؛ **معادل انگلیسی:** cloud در cloud-station «ابرپایه» (انکلساریا، ۱۹٥٦: ۳۹).

§§§

āb-sardag [ʾp̄ sltkʹ, MYA sltkʹ]

(تنجیم: طبایع ستارگان)

❋ آب-سرده: آب-سرشت، آب طبع، آبی

توضیحات: (رک. čihrag)

ریشه شناسی: این واژه متشکل است از āb + sardag . (رک. āb-čihrag و sardag)

§§§

abzāy-, abzūdan [ʾp̄zwtnʹ, ʾp̄zʾd- | M ʾbzʾy-, N afzūdan, afzāy-]

❋ (نجوم): پُرنورتر شدن (ماه)؛

❋ (گاه‌شماری): بلند شدن (طول روز یا شب).

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: این فعل مرکب است از: پیشوند فعلی ~Hab^hi*+ ریشهٔ -ȷ́auH* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳، ٥٤)؛ **سانسکریت:** از ریشه -jav: «ترقی دادن، پیش بردن» (مایرهوفر، ۱۹۸٦: ٥۸۰؛ پوکرنی، ۱۹٥۹: ۳۹۹)؛ **اوستایی:** ریشه -gav¹ : «افزودن» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ٥۰٤)؛ **فارسی باستان:** -abiyajāv (کنت، ۱۹٥۳: ۱۸٥)؛ **فارسی میانه:** -abzāy (بهار، ۱۳٤۵: ۱٦؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۲)؛ **فارسی میانه ترفانی:** -abzāy ، -abzāw (بویس، ۱۹۷۷: ۷)؛ **فارسی میانه**

اشکانی ترفانی: -aβγāw (ماده مضارع)، -aβγūd (ماده ماضی) (گیلن، ۱۹٦٦: ۷٦)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** -abzaw (ماده مضارع)، -abzūd (ماده ماضی) (ژینیو، ۱۹۷۲: ۱۷)؛ **فارسی میانه مانوی:** abzawišn (بویس، ۱۹۷۷: ۸)؛ **پازند:** aw(a)zāišn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲٦)؛ **فارسی نو:** افزودن، افزای؛ افزایش؛ **معادل انگلیسی:** to wax .

ترکیبات:

šab (rōz) abzāyēd «شب (روز) افزاید: طول شب (روز) بلند شود»

abzāyišn ī māh «افزایش ماه: پر نور شدن ماه».

§§§

abzāyišn ī māh [ʾp̄zʾdšnʾ]

(نجوم)

❋ افزایش ماه: پرنور شدن ماه، قوّت ماه

توضیحات: افزایش ماه به پر شدن ماه در نیمه اول ماه یعنی از روز اول تا پانزدهم ماه قمری اشاره دارد. (برای توضیحات بیشتر رک. māh)

ریشه شناسی: اسم مصدر abzāyišn تشکیل شده است از: -abzāy (ماده مضارع از مصدر abzūdan) + -išn (پسوند اسم مصدر ساز). (برای بررسی ریشه شناسی این عبارت رک. -abzūdan, abzāy و māh)؛ **فارسی میانه:** abzāyišn (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۲؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۸)؛ afzāyišn (بهار، ۱۳٤۵: ۱٦)؛ ap-zāyišn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** abzawišn (بویس، ۱۹۷۷: ۸)؛ **پازند:** Aw(a)zāišn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲٦)؛ **فارسی نو:** افزایش ؛ **معادل انگلیسی:** waxing of the moon ؛ **معادل عربی:** امتلاء قمر.

§§§

āmār- [ʾmʾl- | Av. mərə-]

(نجوم)

❋ شمردن: محاسبه کردن؛ رصد کردن

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -smar* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۰)؛ **سانسکریت:** -smar «به خاطر آوردن» (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۷۸۱)؛ -smāraṇa ، -smā́ra «شمارش، احتساب» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۷۱ـ۱۲۷۲)؛ **اوستایی:** -mərə-, šmərə (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۱٤۲ـ۱۱٤٤)؛ -mar ، -šmar (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۳۷)؛ **فارسی میانه:** -āmār (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۳٦؛ بهار، ۱۳٤۵: ۵۰، ٦۱، ۵٤، ۵۱؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۱۱)؛ -ašmār (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۵۷) ؛ ošmurdan (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۷۸۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱٦؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤٦؛ بهار، ۱۳٤۵: ۷۲)؛ [-ml] -mar ، āmār- < (*ā~) ؛ ōšmur- [ˀwšmwl-] ، ōšmār- [ˀwšmˀl-] < (*abi~) ؛ marag [mlk] [-ˀmˀl] (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۳۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** -āmār (بویس، ۱۹۷۷: ۱۲٦)؛ **فارسی میانه مانوی:** (~abi*) > [-ˁšmyr] ، [-ˀšmˀr] «شمردن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۳۷)؛ **فارسی میانه اشکانی:** (~abi*) > [ˁšmˀr] «شمارش، شماره» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۳۷)؛ **پازند:** āmār (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤)؛ xʷašmurdan, xʷašmārīdan (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤٦)؛ **فارسی نو:** شمارش، آمار؛ **انگلیسی:** مرتبط با merit (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۳۷)؛ **معادل عربی:** حسب، رصد.

ترکیبات:

āmār «شمار»

an-āmārānīg «غیرقابل شمارش؛ بی شمار»

āmārēnīdan «رصد کردن؛ برشمردن»

āmārišn «شمارش»

pad … āmārišnīh «تعداداً، به شمارش»

ōšmārag kardan «برشمردن»

axtar-āmārān «اخترشماران-منجمان»

starān ī an-āmārānīg «ستارگان بی‌شمار»

a-mar stārag «ستارگان بی‌شمار»

az ēn mar «از این شمار»

sāl ī ōšmurdīg «سال محاسبه شده: سال عددی؛ سال ۳٦۵ روزه»

was marag «تعداد بسیاری».

§§§

anagr ī rōšn [ʾngl y lwšnʾ | Av. anaγranąm raocaŋhąm]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* «روشنی بی پایان»: انغران، خورشید-پایه، گرزمان، طبقه پنجم آسمان

توضیحات: «انغر روشن» همان انغران یا خورشیدپایه، جایگاه مینویِ ایزد مهر است. (برای توضیحات بیشتر رک. pāyag)

ریشه شناسی: ترکیب پهلوی anagr ī rōšn وام گرفته از ترکیب اوستایی anaγranąm raocaŋhąm به معنای «روشنی بی پایان» است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷). این عبارت مرکب است از: an-agr «بی-پایان» + rōšn «روشن»: **هند و ایرانی آغازین:** مرکب از پیشوند سلبی -a(n)* + -(H)agra* «نوک، سر، آغاز» + -lauka* «نور» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۸، ۵، ٦٤)؛ **سانسکریت:** از -ágra (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ٤۵؛ مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦) و -rocaná «روشن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۸۹؛ مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٤٦۳-٤٦٤)؛ **اوستایی:** مشتق از -an-aγra «بی پایان، بیکران» و -raočana «روشن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱٦، ۲٦٤)؛ **فارسی باستان:** -agra* در -agriya «اوج، نخستین» (کنت، ۱۹۵۳: ۱٦۵) و -raucah «روز» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۵)؛ **فارسی میانه:** anagr ī rōšn «روشنی بیکران»؛ **فارسی نو:** انیران روشن؛ **معادل انگلیسی:** Endless Light (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۳۹).

§§§

Anagrān [ʾnglʾn | Av. anaγranąm | M ʾnyrʾn]

* انغران، انیران، «بیکرانه»:

*(تنجیم: تقسیمات آسمان) پایه پنجم آسمان، خورشید-پایه، گرزمان؛

*(گاه‌شماری: اسامی روزها) نام روز سی‌ام از هر ماه اوستایی.

توضیحات: در تنجیم، انغران همان «انغر روشن» است و به خورشیدپایه، جایگاه مینویِ ایزد مهر، اشاره دارد. (برای توضیحات بیشتر رک. pāyag)

ریشه شناسی: واژهٔ anagrān کوتاه شدهٔ ترکیب اوستایی anaɣranąm raocaŋhąm به معنای «روشنی بی پایان» است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷). واژه anagrān حالت جمع از اسم an-agr به معنی «بی-آغاز: بی-بالا» می‌باشد (برای بررسی ریشه شناختی رک. anagr ī rōšn): **هند و ایرانی آغازین:** -H)agra)* «نوک، سر، آغاز» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۵)؛ **سانسکریت:** -ágra (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ٤٥؛ مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦)؛ **اوستایی:** anaɣranąm حالت اضافی و جمع از -anaɣra «بی پایان، بیکران» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷)؛ **فارسی باستان:** -agra* در -agriya «اوج، نخستین» (کنت، ۱۹۵۳: ۱٦۵)؛ **فارسی میانه:** Anagrān (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۸؛ بهار، ۱۳٤۵: ۸٤)؛ **فارسی میانه مانوی:** [ʾnyrʾn] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷)؛ **پازند:** Anērān (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷)؛ **فارسی نو:** انیران؛ **معادل انگلیسی:** Endless.

ترکیبات:

rōz ī Anagrān «روزِ انغران: روز سی‌ام از ماه»

Anagrān, anagr ī rōšn «انغران، که همان روشنایی بیکران است».

§§§

Anāhīd [ʾnʾhyt' | Av. anāhitā- | N nāhīd]

(نجوم: سیارات)

❋ ناهید: سیارهٔ زهره، ستارهٔ صبحگاهی، ستارهٔ شامگاهی

توضیحات (نجوم): بنا بر *بندهشن* (۵-الف: ۸)، سیاره ناهید به ۲۸۳۱ دقیقه از خورشید بسته شده است. توضیح اینکه سیاره ناهید از سیارات سفلی (زیرین یا درونی) است یعنی مدار زمین محاط بر مدار ناهید است؛ در نتیجه، از دید ناظر زمینی، سیاره ناهید همیشه بند به خورشید است و از آنجا که خورشید در مرکز مدار زهره است، حرکت خورشید به معنی حرکت مدار زهره است. از طرفی گردش زهره بدور خورشید نیز از دید ناظر زمینی یک حرکت دورانی نیست بلکه

صرفاً یک حرکت پیشرونده و پسرونده است؛ یعنی، ناظر می‌بیند که ناهید از خورشید پیشی می‌گیرد و وقتی به حداکثر فاصله‌ای که می‌تواند از خورشید بگیرد، رسید، شروع به پسرفت می‌کند و در این پسرفت ابتدا به خورشید رسیده و سپس از آن عقب تر می‌رود. در اینجا، دوباره، زهره تا آنجا که مدارش اجازه می‌دهد با خورشید فاصله گرفته و آنگاه حرکت پیشرونده خود را آغاز می‌کند. از دیدگاه *بندهشن*، حداکثر فاصله‌ای که زهره می‌تواند از خورشید داشته باشد، ۲۸۳۱ دقیقه، برابر با ٤٧ درجه و ۱۱ دقیقه است، یعنی کمی بیشتر از یک برج و نیم، که با توجه به امکانات آن زمان، بسیار دقیق می‌باشد.

توضیحات (تنجیم): بنا بر احکام نجوم *بندهشن* (۵: ٤)، سیارهٔ ناهید، سپاهبد اباختری جنوب و دشمن سدویس است. شرف سیارهٔ زهره، در *بندهشن* (۵الف: ۲)، همانند تنجیم سنتی، در برج ماهی قرار دارد و همانگونه که در تنجیم سنتی، این سیاره به «نیکِ خُرد» (=سعد اصغر) معروف و از کرفه‌گران (سعود) است، در *بندهشن* (۵ب: ۱۲) نیز به سبب تفوق سدویس بر زهره، زهره از گناه کردن بازداشته می‌شود و کرفه‌گر می‌شود. در تنجیم سنتی، ناهید آبی است (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۵۵) و در *بندهشن* (۵ب: ١٤) نیز همانند رقیبش سدویس، جزء آب–سرشتان محسوب می‌شود.

ریشه شناسی: واژه پهلوی -anāhitā متشکل است از: پیشوند منفی ساز -an + صورت بالنده از صفت مونث -ahitā* به معنی «تیره»: **هند و ایرانی آغازین:** صورت منفی -(H)asita* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ١٦)؛ **سانسکریت:** پیشوند سلبی -an + -asita «تاریک» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۰؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ١٤٦)؛ **اوستایی:** -Anāhitā به معنی «بی–آلایش» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۲۵)؛ **فارسی باستان:** -Anāhitā-, Anah^{a}ta-, Anahita (کنت، ۱۹۵۳: ١٦٧)؛ **فارسی میانه:** Anāhīd (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۸؛ بهار، ۱۳٤۵: ۵۸؛ دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ٤۳)؛ Anāhīt (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷)؛ **پازند:** Anāhīδ (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۳۸)؛ **فارسی نو:** ناهید؛ **معادل انگلیسی:** (planet) Venus ؛ **معادل عربی:** زهره «سیاره ناهید».

ترکیبات:

Anāhīd ī abāxtarīg «ناهید اباختری؛ سیاره زهره»

Anāhīd nēm-rōz spāhbed «ناهید، سپاهبد نیمروز؛ زهره، سپهبد جنوب»

Anāhīd ī āb-čihrag «ناهید آب‌ـسرشت؛ زهرهٔ آبی».

§§§

andarmāh [ʾndlmʾh | Av. aṇtarəmåŋha-]

(نجوم)

* اندرماه: از هلال روز اول تا هلال روز پنجم.

توضیحات: بنا بر *بندهشن* (۲۶: ۲۲)، اندرماه عبارت است از پنجهٔ اول ماه قمری یعنی از هلال روز یکم تا هلال روز پنجم.[1] همین تقسیم بندی در ترجمهٔ دومناش از دینکرد سوم (۱۹۷۲: ۲٦۲) نیز آماده است، اما در آنجا پنجهٔ دوم نیز نامگذاری شده و پنجهٔ ضدـاندرماه خوانده شده است. (برای توضیحات بیشتر رک. māh)

ریشه شناسی: این ترکیب از قید andar «درون» + māh «ماه» بمعنی «ابتدای یک ماه قمری» تشکیل شده است، و به احتمال زیاد، به وارد شدن به «درونِ» (andar) «ماه قمریِ جدید» (māh) اشاره دارد: **هند و ایرانی آغازین:** ‎*Hantar + *maHas-‎ (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰، ٦٦)؛ **اوستایی:** antarəmāŋha- (بهار، ۱۳٤۵: ۸٤)؛ antarəmāh- (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۳٤)؛ **فارسی میانه:** andarmāh «هلال ماه؛ از اول تا پنجم هر ماه» (بهار، ۱۳٤۵: ۸٤)؛ «ماه نو» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۹)؛ **فارسی نو:** اندرماه «نوماه، هلال، ماه نو»؛ **انگلیسی:** interlunium «اندرـماه» وام‌گرفته از لاتین (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۳٤)؛ **معادل انگلیسی:** waxing moon, waxing crescent, new moon ؛ **معادل عربی:** هلال.

§§§

---

[1] در *بندهشن* (۲٦: ۲۲) بجای پنج روز اول، ده روز اول آمده است، که با توجه به تقسیم بندی دینکرد و همچنین دیگر دوره‌های ماه که همگی پنج روزه است، به احتمال زیاد عدد «ده» یک غلط املایی است.

asar rōšnīh [ʾsl lwšnyh]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* «روشنی ازلی»: گاه هرمزد، پایه هفتم آسمان.

توضیحات: (رک. سرواژهٔ pāyag)

ریشه شناسی: این ترکیب متشکل است از: پیشوند سلبی -a «بی‌ـ» + sar «سر» + rošn «روشن» + پسوند اسم ساز -īh «ـی». (برای بررسی ریشه شناختی sar و rōšn رک. Awesar و rōšnān): **فارسی میانه:** a-sar «بی‌ـسر=بی‌پایان» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۴۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۱؛ بهار، ۱۳٤۵: ۳۳)؛ **معادل انگلیسی:** Endless Light (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۵)؛ Eternal Light ؛ **معادل فارسی نو:** روشنی ازلی.

§§§

ă̄smān [ʾsmʾnʾ | Av. asman-, asan- | M, N āsmān]

(تنجیم)

* آسمان: سپهر، فلک

توضیحات: واژهٔ آسمان در *بندهشن* (۲٦: ۷۹) به عنوان یک اسم خاص آمده است و به ایزدی مینوی اطلاق می‌شود که آسمانِ مادی را همچون زرهی بر تن دارد. کار او حفظ آسمان از گزند اهریمن است. در گاه‌شماری، نام این ایزد به روز ۲۷م از هر ماه اوستایی اطلاق می‌شود. آسمان نجومی اولین آفرینش مادی است و ظرفی است کروی شکل که کل آفرینش مادی را همانند دژی سنگی و از جنس خماهن یعنی الماس نر[1] در بر گرفته است (*بندهشن*، ۱ـالف: ۷). وجه تسمیه «آسمان» از جنس سنگ بودن آن است و به همین خاطر است که در دورهٔ هندوایرانی، -Haćman* همزمان به معنی «آسمان» و «سنگ» است. در التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۸) آمده است: «پارسیان او را آسمان نام کردند یعنی مانندهٔ آس از جهت حرکت او». در نتیجه، به عقیدهٔ

---

[1] سنگها بر دو نوع اند، نوع نرم تر یک سنگ را «ماده» و نوع سخت تر آن را «نر» گویند (دهخدا).

قدما، آسمان نیز همچون آس از جنس سنگ و مدور است، و حول محور خود می‌گردد. (برای توضیحات بیشتر و شناخت طبقات آسمان رک. pāyag)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: *Haćman- «آسمان، سنگ» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ١٦)؛ **سانسکریت:** áśman- «سنگ، آسمان»(کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۳)؛ **اوستایی:** asan-, asman- «آسمان، سنگ» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۲۰۷؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۲)؛ **فارسی باستان:** asman- (کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۲)؛ **فارسی میانه:** Ăsmān (مکنزی، ۱۳۷۳: ٤۳؛ بهار، ۱۳٤۵: ۳۳-۳٤)؛ asmān (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۲٤)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** asmān (بویس، ۱۹۷۷: ۱۵)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** asmān (ژینیو، ۱۹۷۲: ۱۷)؛ **فارسی میانه اشکانی مانوی:** [ˀsmˀn] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۲)؛ **پازند:** Āsmą (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۲)؛ **فارسی نو:** آسمان؛ **سریانی:** [šmyˀ] (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۲٤)؛ **معادل انگلیسی:** Sky ؛ **عربی:** سماء.

ترکیبات:

bālist ī ăsmān «بالست آسمان، اوج آسمان، سمت الرأس».

§§§

Asnyanąm [ˀsnynˀm | Av. asniianąm]

(تقسیمات روز)

❊ اسنیه‌نام به معنی «پنج‌گاهِ روز، پنج‌گاهی»؛ ایزدان موکل بر پنج گاه روز.

توضیحات: بنا بر فرگرد ۳، بند ٢٤ (بهار، ۱۳۷۸: ۵۰؛ پاکزاد، ۲۰۰۵: ۵۱) و فرگرد ۲۵، بند ۹ از *بندهشن* (بهار، ۱۳۷۸: ۱۰۵؛ پاکزاد، ۲۰۰۵: ۲۸٦) و همچنین اوستا (رایشلت، ۱۹۱۱: ١٦٦، ۲۸۵)، شبانه روز از دیدگاه مذهبی به پنج بخش (=گاه) تقسیم می‌شود و هر بخش آن متعلق به ایزدی مینوی بنام Asnya می‌باشد و دارای نیایشی (=گاه) ویژه می‌باشد: ۱) [Av. Hāuuanaii-] هاون گاه یا بامداد (صبح): از طلوع آفتاب تا ظهر؛ ۲) [Av. Rapiϑwina-] رپیهوین گاه یا نیمروز (ظهر): از ظهر تا بعدالظهر؛ ۳) [Av. Uzaiieirina-] اوزیرین گاه یا ایواره (عصر): از بعدالظهر تا غروب آفتاب؛ ٤) [Av. Aiwi.srūϑrima-] ایوی سروسریم گاه یا آپادیابان (= شامگاه): از

غروب آفتاب (یا پیدایی ستاره) تا نیمشب؛ ٥) [-Av. Ušahina] اوشهین گاه (= سحرگاه، پگاه): از نیمشب تا سپیده دم (یا ناپیدایی ستاره).

بنا بر هفت امشاسپند یشت، بند ٤ و ٥، در سرودهای ویژه هر یک از این گاه ها، از امشاسپندان خاصی استمداد طلبیده می‌شود: ١) برای هاون گاه از: میترا و رام؛ ٢) برای رپیهوین گاه از: اردیبهشت و آذر؛ ٣) برای اوزیرین گاه از: آبان و اناهید؛ ٤) برای ایوی سروسریم از: فروردین و بهرام؛ ٥) برای اوشهین گاه از: سروش، رشن و اشتاد.

بسامد و خوانش: املای این واژه، در نسخ مختلف بندهشن، با املای پهلوی و به شرح زیر است: [ʔšyʔnm] :TD1 ؛ [ʔšʔmʔm] :TD2 ؛ [whwšʔnʔm] :DH (پاکزاد، ٢٠٠٥: ٣١٣پ٣٣٨)؛ با این وجود بهار (١٣٤٥: ٤٠٠) آن را با املای پازند asnyanąmča ثبت می‌کند. خوانش پاکزاد (٢٠٠٥: ٣١٣پ٣٣٨) asnyanam و خوانش انکلساریا (١٩٥٦: ٢٣٠) asniyanām است.

ریشه شناسی: واژه اوستایی -asniia به معنی «روزانه» صفت نسبی است برای روز و همانگونه که معادل آن در سانسکریت (-ahnya)، به پنج گاه مختلف روز و مناسک مذهبی مربوط به آن اشاره دارد، در دین زرتشتی نیز نام ایزد و مینوی هر پنج گاه روز است. از اینرو، واژه اوستایی asniianąm که در لفظ به معنی «روزانه ها» است، در اصل به معنی «پنج گاه روز» است:[1] **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از -Hajhn* (لوبوتسکی، ٢٠٠٩: ٦)؛ **سانسکریت:** -ahnya «روزانه» منظور مسیر روزانه خورشید است (مونیرویلیامز، ١٩٦٠: ١٢٦)؛ -āhnika «روزانه» منظور نیایش و مناسک مربوط به اوقات مختلف روز است (مونیرویلیامز، ١٩٦٠: ١٦٣)؛ -áhan «روز» (مایرهوفر، ١٩٩٢: ١٥٤)؛ **اوستایی:** Asniianąm (جمع، حالت اضافی)؛ -azan-, asn (رایشلت، ١٩١١: ٢١٩)؛ **پازند:** Asniianąm (بهار، ١٣٤٥: ٤٠٠)؛ asniyanām (انکلساریا، ١٩٥٦: ٢٣٠).

§§§

---

[1] بهار (١٣٤٥: ٤٠٠) سهواً -asniia را، به جای «نام خدای پنج بخش روز»، به صورت «نام خدای بخش پنجم روز» معنی کرده است.

Awara, Awarag [Paz. Awara | MP ʾp̄lk']

(منازل قمر)

* اَبَرَگ. خانه نهم ماه.

توضیحات و ریشه شناسی: (رک. Abarag).

§§§

Awesar [Paz. avesar | *ʾp̄ysl]

(منازل قمر)

* اَویسر، به معنی «سرِ گوسفند»: خانه پنجم ماه. از ۲۳ درجه و ۲۰ دقیقه از برج گاو تا ٦ درجه و ٤٠ دقیقه از برج دوپیکر.

بسامد و خوانش: این واژه در *بندهشن* فقط یکبار آمده (۲: ۲) و املای آن در تمام نسخه ها به صورت پازند ثبت شده است: در TD1, TD2, DH (azesar)؛ در K20 (avesar)؛ در K20b (avsr)؛ در M51 (avesr) آمده است (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵، پ۳٤). به نظر بهار (۱۳٤۵: ٤۰۰) این واژه در اصل پهلوی اش [*ʾcsl] azesar* بوده است. او در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران (۱۳۷۵: ۵۸) نیز همین نظر را تکرار کرده و اضافه می‌کند، با توجه به اینکه نام این منزل قمر در هندی Mâṛga-śíras به معنی «سرِ بُز» بوده و [AZ] در هزوارش به معنی «بز» است، تلفظ اصلی این منزل Buz-ī-sar می‌باشد. او در توجیه کسرۀ مابین، این ترکیب را اضافه مقلوب محسوب می‌کند. انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱) نیز آنرا به صورت Azê-sar می‌خواند. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۵) نیز بدون اینکه وارد جزئیات شود، همین نظر را دارد و Azēsar را به معنی «سرِ بُز» و مطابق با منزل قمری هندی Mṛga-śiras برابر با (λ́ Orionis) می‌داند. اما، به نظر او، خوانش Abesar به معنی «افسر» نیز به همان اندازه محتمل است. بهزادی (۱۳٦۸: ۵) و پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۵)، نام این منزل قمری را معادل واژه پهلوی Abesar[1] به معنی «افسر، تاج» می‌گیرند. یوستی

---

[1] abesar: [ʾp̄ysl | M ʾbysr, N afsar] «افسر، تاج» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۰).

(۱۸٦۸: ۱۲۷) این منزل قمری را به صورت avēsar خوانده و به معنی «پرنده بی-سر» یا «پرنده آبی» می‌گیرد.

توضیحات: این منزل قمر، که در سانسکریت Mṛga-śiras خوانده می‌شود، در عربی برابر با هقعه الجوزا، رأس الجوزا یا رأس الجبار، در صورت فلکی جبار است (بهار، ۱۳۷۵: ۵۸). اما آنچه همه پژوهشگران از آن چشم پوشی کرده‌اند معنای اصلی کلمه «جوزا» در عربی است که به نقل از دهخدا: «به معنی گوسپند سیاه است که میان او سپید باشد». از طرفی، واژهٔ -avi در هندی باستان به معنی «گوسپند» است (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۷) که لوبوتسکی (۲۰۰۹: ۱۹)، صورت هند و ایرانی آغازین آن را -Haui* و ایرانی باستان آنرا -āvi* بیان می‌کند.

ریشه شناسی: این واژه مرکب از -avi «گوسفند» + -sar «سر» می‌باشد: **هند و ایرانی آغازین:** -Haui* «گوسپند» + -ćrHas* «سر» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۹، ۱۰۰)؛ **سانسکریت:** -avi + -śíras (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۳۵؛ ۱۹۹٦: ٦۳۸)؛ **تخاری (ب):** -awi «میش» (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۳۵)؛ **وخی:** yobč, yopč «گوسپندان» از صورت ایرانی آغازین -āvičī* (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۳۵)؛ **فارسی نو:** قوچ، خوچ «گوسفند جنگی» + سر (دهخدا)؛ **انگلیسی:** ewe «گوسفند، میش» + وام واژهٔ لاتین -cere در cerebrum «مغز» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۰)؛ **معادل عربی:** هَقعَه، هقعة الجوزا، رأس الجوزا یا رأس الجبار.

§§§

awiyābānīg [ˀw(y)dˀp̄ˀnyk' | N bīābānī]

(نجوم: انواع ستارگان)

* بیابانی، ثابت، ایستاده

توضیحات و ریشه شناسی: (رک. stārag ī a-wiyābānīg).

§§§

axtar [ʾhtl | M ʾxtr, N ~]

❋ (نجوم) «اختر»:

❋ (در معنای خاص) برج فلکی، صورت فلکی؛

❋ (در معنای عام) ستارهٔ ثابت، ثوابت.

توضیحات: واژه axtar در پهلوی، مفرد واژهٔ axtarān به معنی «ثوابت» است که در احکام نجوم، «دشمن یا رقیب» abāxtarān (=سیارات) محسوب می‌شوند. بنا بر *بندهشن* (۵ـالف: ۱۰)، از نظر زبانی نیز، واژه axtar متضاد abāxtar است (رک. abāz-rawišn). در *بندهشن*، ثوابت یا اختران، به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند که نام عمومی همه آنها axtar است: ۱) گاهی منظور از «axtar»، فقط یک ستارهٔ منفرد است که در پهلوی به آن star ī axtarīg (ستارهٔ اختری، ستارهٔ ثابت) نیز می‌گویند. برای نمونه: ونند (Wanand)، سدویس (Sadwēs)، و غیره؛ در این میان ستارگانی وجود دارند که نامگذاری نشده‌اند و جزو ستارگان قدر اول و دوم و سوم نیز نیستند؛ در پهلوی به این ستارگان «ستارگان خُرد» [xwurdag star] می‌گویند (رک. xwurdag). ۲) بیشتر اوقات در *بندهشن*، منظور از «axtar» «صورت فلکی» است که به یک گروه از ستارگان اطلاق می‌شود که در کنار هم یک شکل خاص را تداعی می‌کنند؛ همانند، هفت اورنگ (Haftōring)، دوپیکر (Dōpahikar)، و غیره. از این صورتهای فلکی، دوازده صورت هستند که جایشان در منطقةالبروج است و به «بروج فلکی» مشهورند. در *بندهشن*، واژهٔ axtar بطور خاص به معنی «برج فلکی» بکار برده شده است؛ بر طبق *بندهشن* (۲: ۲)، این دوازده برج فلکی، که اساس صورتهای فلکی هستند، به ترتیب عبارتند از: ترازو (Tarāzūg)، کژدم (Gazdum)، نیمسب (Nēmasp)، بز (Wahīg)، دول (Dōl)، ماهی (Māhīg)، بره (Warrag)، گاو (Gāw)، دوپیکر (Dōpahikar)، خرچنگ (Karzang)، شیر (Šagr)، خوشه (Hōšag). از آنجا که منازل قمر نیز یک گروه از ستارگان را در بر می‌گیرد، منازل قمر نیز در *بندهشن* (۲: ۲۱) جزو اختران محسوب شده‌اند.

از طرفی، مطابق *بندهشن* (۵: ۷)، خورشیدِ تیز اسب و ماهِ گوسپند تخمه، که به ایزدانِ مینوی مهر و ماه اشاره دارند و به «شهریار روشنان» معروفند، نیز جزو «هفت سپاهبد اختری» و در نتیجه اختران محسوب شده‌اند؛ در مقابل، خورشید و ماهِ تاریک یا اباختری، که به «شهریار تاریکان» معروفند، جزو «هفت سپاهبد اباختری» و در نتیجه اباختران و سیارات محسوب شده‌اند.

ریشه شناسی: پژوهشگران در مورد ریشه شناسی این واژه نظری نداده‌اند: **فارسی میانه:** axtar «اختر، برج، ثوابت» (بهار، ۱۳۴۵: ۱)؛ «ستاره، صورت فلکی، برج» (مکنزی، ۱۳۷۳: ٤٦؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۹؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۷۹)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [ˀxtr] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** axtar: (بویس، ۱۹۷۷: ۲۲۰)؛ **فارسی میانه اشکانی:** axtar (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۷۹)؛ **پازند:** axtar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۹)؛ **فارسی نو:** اختر؛ **معادل انگلیسی:** zodion «برج فلکی»؛ constellation «صورت فلکی»؛ **معادل عربی:** صورت فلکی، برج، هیأت، کوکب ثابته (ثوابت).

ترکیبات:

axtarīg [ˀhtlyk] «اختری: مربوط به صور فلکی، مربوط به بروج؛ مربوط به ثوابت»

axtar(ā)mār [ˀhtl(ˀ)mˀl] «اخترشناس، ستاره‌شناس، منجم»

axtarāmārīh [ˀhtlˀmˀlyh] «اخترشماری، نجوم؛ رصدِ ستارگان»

spihr ī axtarān «فلک البروج»

dwāzdah kadag ī axtarān «منطقةالبروج».

§§§

axtarān ī a-gumēzišnīg [ˀhtlˀn y ˀgwmycšn'yg]

(تنجیم)

* «اختران نیامیزنده»: پاکان، ویژگان

توضیحات: اخترانی که به پلیدی اهریمن آلوده نشده اند (بهار، ۱۳۴۵: ۲). این ستارگان به فروهر پاکان معروف اند و از آنجا که موجوداتی مینوی اند، غیر قابل آمیختن با پلیدیهای مادی اند. جایگاه این موجودات مینوی در سپهر زبر سپهر یا فلک الافلاک است. (برای توضیحات بیشتر رک. gumēzišn و pāyag)

ریشه شناسی: (رک. axtar و gumēzišn).

§§§

axtarān ī gumēzišnīg [ʾhtlʾn y gwmycšn'yg]

(تنجیم)

※ «اختران آمیزنده»: بروج فلکی

توضیحات: اخترانی که به پلیدی اهریمن آلوده شده اند (بهار، ۱۳۴۵: ۲). این ستارگان، مادی و قابل رویت اند. جایگاه آنان بالاتر از اباختران (سیارات) و در بالاترین طبقه مادی آسمان یعنی فلک البروج است. پس از این طبقهٔ مادی، فلک الافلاک یا «سپهرِ زبر سپهر» قرار دارد که جایگاه موجودات مینوی است. (رک. gumēzišn و pāyag)

ریشه شناسی: (رک. axtar و gumēzišn).

§§§

axtarān ī tēz-rawišntar [tyc' lwbšntl]

(تنجیم)

※ «اختران تیزروتر»: ستارگان بلند پایه تر

توضیحات: بنا بر *بندهشن* (۲: ۲۱)، اختران تیز-روتر عبارتند از: تیشتر، بشن، تَرَهَگ، ابرگ، پَدیور، و پیش-پرویز. دلیل تیزرو بودن آنها، آن است که فلک و پایهٔ مینویِ این ستارگان از دیگر ستارگان بالاتر است. هنینگ (۱۹۴۲: ۲۳۴) معتقد است که سرعت بالای این ستارگان احتمالاً به خاطر دوری آنها از قطب ها و نزدیکی شان به دایرةالبروج است؛ با این وجود، وی

اعتراف می‌کند که برخی از ستارگان نامبرده از دایرةالبروج دورتر و به قطب جنوب نزدیکتر هستند. (برای توضیحات بیشتر رک. rawišn)

ریشه شناسی: (رک. axtar ، tēz ، و rawišn).

§§§

Ayaranąm [Av., Paz. aiiaranąm]

(تقسیمات روز)

* اَیَرَه‌نام، به معنی «سی روزه؛ سی روزِ ماه»: نام کلی سی ایزد موکل بر روزهای ماه.

توضیحات: واژهٔ اوستایی -aiiara به معنی «روز» است و در اوستا به ایزد و مینوی «روز» اطلاق می‌شود. در نتیجه، واژه aiiaranąm ، حالت اضافی و جمعِ واژهٔ -aiiara ، لفظاً به معنی «روزها» و در اصل به معنی «سی روزه» است و به مجموعِ سی ایزد و امشاسپند موکل بر روزهای ماه اطلاق می‌شود. در *بندهشن* (۱ـالف: ۲۷)، نام ایزدانِ سی روزِ ماه، به ترتیب چنین آمده است: ۱) دی؛ ۲) بهمن؛ ۳) اردیبهشت؛ ٤) شهریور؛ ٥) اسفند؛ ٦) خرداد؛ ۷) مرداد؛ ۸) دی (به آذر)؛ ۹) آذر؛ ۱۰) آبان؛ ۱۱) خور؛ ۱۲) ماه؛ ۱۳) تیشتر؛ ١٤) گوش؛ ١٥) دی (به مهر)؛ ١٦) مهر؛ ۱۷) سروش؛ ۱۸) رشن؛ ۱۹) فروردین؛ ۲۰) بهرام؛ ۲۱) رام؛ ۲۲) باد؛ ۲۳) دی (به دین)؛ ٢٤) دین؛ ٢٥) ارد؛ ٢٦) اشتاد؛ ۲۷) آسمان؛ ۲۸) زامیاد؛ ۲۹) مارسپند؛ ۳۰) انیران. (برای معادلهای اوستایی رک. بخش ۳ـ۲۱)

تصحیح ترجمه: در *بندهشن* (٢٦: ۱۰۸) آمده است: «پیداست که اگر ... نیایشهای روز، یعنی پنجگاهی (asnyanąm) و سی روزه (ayaranąm)، را بجا بیاورند، آن سال، نیکویی به ایشان بیش رسد و بدی را از ایشان بیشتر دور سازد».[1] انکلساریا (١٩٥٦: ۲۳۱)، در ترجمه خود هردو مینوی ایره‌نام و اسنیه‌نام را جدای از بخشهای روز و روزهای ماه گرفته است: «اگر ... بخشهای روز، روزها، حتی ایره‌نام و اسنیه‌نام را تقدیس کنند ...». ترجمهٔ بهار (۱۳۷۸: ١١٦)، «اگر ...

---

[1] 26.108) paydāg kū ka … yazišn ī gāh ī rōz ayaranąmča ud asnyanam kunēnd, ān sāl nēkīh awiš wēš rasēd ud anāgīh weš aziš barēd.

ستایش گاههای روز را، که ایره‌نام و اسنیه‌نام اند، انجام دهند ...»، مبهم بوده و «گاههای روز» تنها شامل ایره‌نام بوده و اسنیه‌نام را در بر نمی‌گیرد.

املاء و ریشه شناسی: املای این واژه در نسخ مختلف به صورت پازند آمده است: در TD1 با املای (aiiraṇm)، و در TD2, DH با املای (aiiaranąm) (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۱۳پ۳۳۷). مطابق مونیرویلیامز (۱۹٦۰: ۸٤)، واژه -áyana در سانسکریت لفظاً به معنی «مسیر خورشید؛ بخشی از زمان [=روز]» است؛ این واژه، در زبان سانسکریت، معمولاً در کنار نام ایزدان می‌آید که در آن صورت به مناسک و مراسم مذهبی مربوط به آن ایزد که در زمانهای خاصی و به صورت دوره ای اجرا می‌شود، اشاره می‌کند. در دین زرتشتی نیز، این واژه در ارتباط با نام ایزدان موکل بر روزهای ماه، معنای «روز» به خود می‌گیرد و به نیایش های مخصوصِ هر یک از ایزدان روز اطلاق می‌شود که به صورت دوره ای (= هر سی روز یک بار) تکرار می‌شوند: **هند و ایرانی آغازین:** -Haiiara-/ *Haiiana* از ریشه -Hai* «رفتن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۹)؛ **سانسکریت:** -áyana «مسیر (خورشید)، دوره» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸٤)؛ **اوستایی:** -aiiar- ، aiian- «روز، روز هنگام» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱۷؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۵٤)؛ **فارسی میانه:** Ayaranąm «ایره‌نام» (بهار، ۱۳٤۵: ٤۰۰)؛ **پازند:** Ayaranąm (*بندهشن*، ۲٦: ۱۰۸)؛ **معادل فارسی نو:** سی روزه.

§§§

Ayāsrim [ʾyʾslym | Av. aiiāϑrima-]

(تقسیمات سال: گاهنبار)

✻ ایاسریم، به معنی «کوچ»: نام چهارمین گاهنبار؛ آغاز زمستان دینی.

توضیحات و ریشه شناسی: ایاسریم نام گاهنبار چهارم است که برگرفته از واژه اوستایی -aiiāϑrima به معنی «بازگشت» است. رایشلت (۱۹۱۱: ۲۹۹)، واژۀ اوستایی -aiiāϑrima را به معنی «(زمان) بازگرداندن گله به خانه» گرفته است. بنابر *بندهشن* (۱ـالف: ۲۳)، آفرینش گیاه در این گاهنبار رخ داده است که از ۱ تا ۲۵ مهرماه، بمدت ۲۵ روز به طول انجامید. در نتیجه، جشن این گاهنبار از ۲٦ تا ۳۰ مهرماه است و این پنجه را «ایاسریم گاه» می‌خوانند. میان ماه مهر و

آفرینش گیاه در این گاهنبار تطابق کامل وجود دارد؛ چراکه، دورهٔ کامل این گاهنبار، کل ماه مهر را در برمی‌گیرد و سروری این ماه با ایزد مهر است که صاحب مراتع و چراگاههای وسیع است. از آنجا که فصل زمستان در سال دینی، پنج ماه دارد و با آبان آغاز می‌شود؛ «ایاسریم گاه» آغاز زمستانِ دینی است. از طرفی، آغاز فصل سرما بطور سنتی زمان کوچ و بازگرداندن گله به مناطق گرمسیری بوده است. این کوچ زمستانی به سوی مراتع سبز و چراگاهای جنوبی به قصد یافتن علوفه و در فصل زاد و ولد گاوان انجام می‌گرفته است. از اینروست که نام این گاهنبار (aiiāϑrima-)، اساساً به معنی «کوچ» بوده و در اوستا (ویسپرد، ۱: ۱) در عبارت aiiāϑrimahe. fraouruuaēštrimahe. varšniharštaheca. ، موصوف به صفت «پرورنده و بخشندهٔ تخمهٔ نران» شده است. چرتی (۲۰۰۳: ٤٦)، صورت پهلوی این واژه را با صامت /ϑ/ و به شکل Ayāϑrim می‌خواند. (برای توضیحات بیشتر رک. gāhānbār)

§§§

Azarag [Paz. Awara | MP ʾp̄lk']

(منازل قمر)

* اشتباه برای «اَبَرَگ»، خانه نهم ماه.

توضیحات و ریشه شناسی: (رک. Abarag).

§§§

B

bālist [bʾlst', bʾlyst'| Av. barəzišta- | M bʾryst]

(تنجیم)

* بالست: شرف، بیت الشرف

توضیحات: واژه پهلوی bālist برگرفته از واژه اوستایی -barəzišta (صفت عالیِ -barəz) به معنی «بلندترین» است. در تنجیم، هنگامی که سیاره ای وارد برجی می‌شود، بر اثر تمزیج و آمیزشِ سرشت آن سیاره با آن برج، و بسته به ویژگیهای آن دو، تاثیرات منسوب به آن سیاره

گاهی قوت گرفته و گاهی ضعیف می‌شود. در نتیجه، تاثیرات هر سیاره ای در درجهٔ مشخصی از برجی معین به اوج خود می‌رسد که آن برج را در تنجیم، خانهٔ شرف و آن درجه را درجهٔ شرف می‌نامند. در التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۹۷ـ۳۹۸) در مورد شرف سیارات آمده است: «این برجهایی است که ستارگان را همچنان است چون ملکان را نشست گاه و جایگاه عزّ، و اندرین برجها نامبردار و بلند همی‌گردند. و اندرین برجها درجات است که شرف بدان منسوب است». مطابق *بندهشن* (۵الف: ۱۰)، هر سیاه ای دارای بالست (شرف)، نشیب (هبوط)، کده (بیت)، و پتیاره (وبال) است. اینکه در اول هزارهٔ ترازو، همه سیارات که در خانهٔ شرف خود ساکن ایستاده بودند شروع به حرکت کردند، نکته ایست که کلیه منجمان و کتب نجومی آنرا تأیید می‌کنند؛ برای نمونه، در *تاریخ بلعمی* (۱۳۸٦: ۸۲) آمده است: «چون سال به میزان رسید، ... [سیارات] از شرف خود بیرون آمدند». در نجوم سنتی، موقعیت سیارات نسبت به بروج فلکی در آغاز دنیا، در جدولی بنام زایچه کیهان (یا طالع عالم) ثبت شده است. این جدول در نسخه های مختلف *بندهشن* (۵الف: ۱ـ۲) ترسیم و تشریح شده است. در این جدول، سیارات و عقدتین به شرح زیر در خانه های شرف خود هستند: ۱) خورشید در برج بره؛ ۲) ماه در برج گاو؛ ۳) مشتری در برج خرچنگ؛ ٤) کیوان در برج ترازو؛ ۵) بهرام در برج بز؛ ٦و۷) ناهید و تیر در برج ماهی؛ ۸) سرگوزهر در دوپیکر؛ ۹) دم گوزهر در نیمسب. در *بندهشن* درجه های شرف سیارات ذکر نشده است. مطابق بیرونی (۱۳۵۲: ۳۹۸) شرف سیارات از نظر ایرانیان به قرار زیر است: شرف آفتاب در درجه ۱۹ حمل است و شرف قمر در درجه ۳ ثور و شرف مشتری در درجه ۱۵ سرطان و زهره در درجه ۲۷ حوت و عطارد در درجه ۱۵ سنبله و مریخ در درجه ۲۸ جدی و زحل در درجه ۲۱ میزان و رأس در درجه ۳ جوزا، ذنب در درجه ۳ قوس. همانگونه که مشاهده می‌شود، داده های التفهیم با داده های *بندهشن* تنها در موقعیت سیاره تیر اختلاف دارند. در نسخه های مختلف بیشتر کتابهای نجومی نیز این اختلاف دیده می‌شود؛ بدین معنی که برخی نسخه ها تیر را در سنبله قرار می‌دهند و برخی نسخه های دیگر از همان کتاب، تیر را در ماهی قرار می‌دهند.

ریشه شناسی: این واژه از ریشهٔ barz- «بزرگ شدن، بلند شدن» مشتق شده است (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۹۵۰)؛ **هند و ایرانی آغازین:** bharǰh-istHa-* «بلندترین، بزرگترین» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۲)؛ **سانسکریت:** bárhiṣṭha- (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷۳۷؛ مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۲۳۲)؛ **اوستایی:** barəzišta- (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۳)؛ bərəzišta- «بلندترین» از ریشه barz- «بزرگ شدن، بلند شدن» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۹۵۰؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٤۳)؛ **فارسی باستان:** bardista-* (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۳) از bard- «بالا بودن» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۰)؛ **فارسی میانه:** (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۰؛ بهار، ۱۳٤۵: ۹۷؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۲۵)؛ «اوج، بالاترین» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۳)؛ bālist (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۲۳۲)؛ **فارسی میانه ترفانی:** bārist (بویس، ۱۹۷۷: ۲٦)؛ [bˀryst] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۳)؛ **فارسی نو:** بالست «اوج» (دهخدا)؛ **معادل انگلیسی:** exaltation «شرف» (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۱٦؛ بارتون، ۲۰۰۳: ۹٦)؛ zenith «اوجِ [آسمان]»؛ **معادل عربی:** شرف، بَیتُ الشَرَف (دهخدا).

ترکیبات:

bālistān [bˀlstˀn'] «ارتفاعات» (بهار، ۱۳٤۵: ۹۷)

bālistīg [bˀlystyk'] «بلند پایه، عالی» (بهار، ۱۳٤۵: ۹۸؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۰)

bālistīh [bˀlystyh] «بلند پایه» (بهار، ۱۳٤۵: ۹۸)؛ «ارتفاع، بلندی» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۰)

bālist ī ǎ̄smān «بالست آسمان، اوج آسمان».

§§§

***Bayān** [bkˀn] < **Bay** [ORHYA < A ˀlh; bk', bg | M by]

(احکام بروج: اوتاد)

❋ خدایان: بیت‌السلطان، وتد وسط السماء، وتد دهم

توضیحات: در *بندهشن*، بجز وتد عاشر که نام دیگر آن mēx ī mayān ī ǎ̄smān (=وتد وسط السماء) است، دلالت هر دوازده بیت ذکر شده است. در احکام نجوم سنتی، وتد وسط السماء، که خانه دهم است، «بیت‌السلطان» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). بهار (۱۳٤۵: ۱۰۹) نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Bayān به معنی «خدایان» حدس می‌زند. در تنجیم سنتی، میخ

دهم، خانه شاهان (Kings)، اعمال (Deeds) و افتخارات (Honors) است که معادل آنها در لاتین به ترتیب عبارتند از: Regnum ، Actus و Honores (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج بره نیز در میخ میان آسمان (وتد وسط السماء) قرار دارد. (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از اسم baɣ + پسوند نسبت -ān : **هند و ایرانی آغازین:** از ریشه -bhag-, *bhaǰ* «بخشیدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۲۳)؛ **سانسکریت:** -bhága-, bhāgá «بخشنده» (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۲۴۱)؛ **اوستایی:** -baga-, baɣa (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۴۲)؛ **فارسی باستان:** -bāga «بغ، خدا» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۹)؛ **فارسی میانه:** Baγān (بهار، ۱۳٤۵: ۱۰۹؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰٦)؛ جمع [bag [bg, bk' «بغ، خدا» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۲)؛ جمع bay (مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۸)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [bʾʾn, bʾn] «خدایان» جمع [by] «بغ» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۲؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۸)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [bgʾn] «خدایان» جمع [bg]؛ [ALḤA] «اله، خدا» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۲)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** [bgy] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۲)؛ **پازند:** byạn «بغان، خدایان»، یکبار بجای vehạn آمده است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۲)؛ **فارسی نو:** بغان «خدایان»؛ **معادل انگلیسی:** regnum ؛ career ؛ (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰)؛ **معادل عربی:** بیت السلطان (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵).

§§§

bām [bʾm | Av. bāma- | M bʾm]

(تقسیمات روز)

❋ بام: بامداد، طلوع آفتاب

توضیحات: واژهٔ bām در پهلوی اساساً به معنی «پیدایی تنِ خورشید» بوده و به اولین بخش از روز یا «هاون گاه» اشاره دارد (رک. bām ī ōš). متضاد این واژه در فارسی میانه و پهلوی اشکانی [šām [šʾm «شامگاه، غروب» است (دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۱۵). (رک. bāmdād)

ریشه شناسی: **ایرانی آغازین:** -baH* «درخشیدن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱)؛ **سانسکریت:** از ریشه -bhā (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۲۵۹)؛ **اوستایی:** در ترکیب -Vīspō.bāma «شکوه مطلق» (نیبرگ، ۱۹۷٤:

۴۳)؛ **فارسی میانه:** bām «شعاع، درخشش» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۴۳؛ هوبشمان، ۱۸۹۵: ۲٤)؛ «بام، بامداد» (بهار، ۱۳٤۵: ۹۸)؛ «فروغ، شکوه» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۰)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [bʾm] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۰)؛ **فارسی میانه اشکانی:** bām (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۰۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۴۳)؛ **پازند:** bām «روز» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۴۳)؛ **فارسی نو:** بام + وش؛ **معادل عربی:** فجر، صباح.

§§§

bām ī ōš [bʾm y ʾwš]

(تقسیمات روز)

طلوع آفتاب، طلوع فجر

توضیحات: مطابق *بندهشن* (۲٦: ۹۰)، اوشبام (سپیده دم) هنگامی است که شعاع خورشید پیدا است اما تن خورشید پیدا نیست. و بامِ اوش (طلوع) هنگامی است که تن خورشید پیدا می‌شود. (رک. bāmdād)

ریشه شناسی: ترکیب bām ī ōš یک اضافه ملکی است، مرکب از: bām «شعاع، درخشش» + نشانه اضافه ī + ōš «سپیده دم»؛ در نتیجه این ترکیب بر روی هم به معنی «تجلیِ سپیده دم، طلوع فجر» می‌باشد. (برای بررسی ریشه شناختی رک. bām و ōš ī bām)

§§§

bāmdād [bʾmdʾtʾ | M bʾmdʾd, N ~]

(تقسیمات روز)

* بامداد، صبح؛ گاه اول روز، هاون گاه

توضیحات: بامداد یا بامدادگاه یکی از بخشهای پنج‌گانه روز است که از طلوع خورشید آغاز شده و تا نیمروز (ظهر) ادامه دارد. نام دیگر این بخش از روز «هاون گاه» است. (رک. bām ī ōš و Asnyanąm)

ریشه شناسی: (رک. bām): **فارسی میانه:** bāmdād «بامداد، سپیده دم» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۰)؛ «بامداد» (بهار، ۱۳٤۵: ۹۸)؛ «سپیده دم، صبحگاه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۴۳؛ دورکین-مایسترارنست،

۲۰۰٤: ۱۰۳)؛ **فارسی میانه ترفانی:** bāmdād [bʾmdʾd] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۳؛ بویس، ۱۹۷۷: ۲٦)؛ **فارسی میانه اشکانی:** bāmδād (بویس، ۱۹۷۷: ۲٦؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۰۳)؛ **پازند:** Bāmdād̠ (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۳)؛ bāmδād (هوبشمان، ۱۸۹٥: ۲٤)؛ **فارسی نو:** بامداد؛ **معادل عربی:** صباح.

ترکیبات:

bāmdād gāh [bʾmdʾt' gʾs] «بامدادگاه» (بهار، ۱۳٤٥: ۹۸).

§§§

Bašn [Paz. Bašn, Bəšn, Bəš́n | MP bšn]

(منازل قمر)

❋ بشن، به معنی «قامت»: خانه ششم ماه. از ٦ درجه و ٤۰ دقیقه تا ۲۰ درجه از برج دوپیکر.

بسامد، خوانش و توضیحات: این واژه به عنوان یک اصطلاح نجومی در دو جای *بندهشن* آمده است: بار اول در (۲: ۲)، به عنوان یکی از منازل قمر و با املای پازند به شرح زیر: در TD1, DH, K20, M51 (bəšn) ، در TD2 (bašn) ، در K20b (bəš́n) (پاکزاد، ۲۰۰٥: ۳٥پ۳٥)؛ و بار دوم در (۲: ۲۱) به عنوان یک ستاره تیزرو و با املای پهلوی (bšn') (بهار، ۱۳٤٥: ۱۰۰). انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱)، به تبعیت از یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷)، این واژه را به صورت Bešn خوانده است. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٥) این منزل قمری را Bašn خوانده و آنرا با Betelgeuse که نام آن در عربی «إبط الجوزاء»[۱] است، یکی می‌داند. اما به هر حال، این منزل برابر است با منزل عربی «هنعه» که برگرفته از نام ستاره‌ای با همین نام است. نام لاتین این ستاره Alhena (= γ Gemini) بوده و جایگاه آن در پای توأم تالی و درون کهکشان راه شیری است. بیرونی (۱۳۲۱: ٤۰٦) نیز مکان این منزل را مابین دو ستارهٔ زر و میسان در پای توأم تالی می‌داند. معادل هندی این منزل Ardrá «تازه، مرطوب، نرم» نام دارد (بهار، ۱۳۷٥: ٥۸).

---

[۱] نام دیگر این ستاره «منکب الجوزا» و «ید الجوزا» می‌باشد (بهار، ۱۳۷٥: ٥۸).

ریشه شناسی: منزل قمری Bašn در برج فلکی دو پیکر واقع است. از طرفی واژه بشن در فارسی به معنی «قامت و هیکل» است که آشکارا اشاره به صورت «دوپیکر» دارد که به قول دهخدا تصویر «مرد قائم» را نشان می‌دهد. در نتیجه وجه تسمیه این منزل قمر «ایستاده و قائم بودن» دو پیکر است: **هند و ایرانی آغازین:** از -bhrǰhant* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۲۶)؛ **سانسکریت:** از -bṛhánt (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۲–۱۳؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۲۳۲)؛ **اوستایی:** از -barəz «بزرگ کردن» و -bərəzaṇt «بلند» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۲–۱۳؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۲۱۲)؛ -bərəzaṇt (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۲۶)؛ **فارسی باستان:** -baršnā ، -baršan «ارتفاع، عمق» از ریشه -bard «بلند بودن» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۰)؛ **فارسی میانه:** bašn «بالا، قامت» (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۱۱؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۱؛ بهار، ۱۳٤۵: ۱۰۰)؛ Bašn «منزل قمری ششم» (بهار، ۱۳۷۵: ۵۸؛ بهار، ۱۳٤۵: ٤۰۳؛ بهزادی، ۱۳٦۸: ۵)؛ **فارسی میانه ترفانی:** bašnāy «بلندا، قامت» (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۱۱؛ بویس، ۱۹۷۷: ۲۸)؛ **فارسی میانه اشکانی:** [bšn] «عضو بدن، شاخه» (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۱۱)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** bašnān «قامت، ارتفاع» (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۱۱؛ بویس، ۱۹۷۷: ۲۸)؛ **پازند:** Bašn, Bəšn, Bəšn̆ (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ۳۵)؛ **فارسی نو:** بشن «قامت، بدن، تن» (دهخدا)؛ **معادل عربی:** هنعه.

§§§

bazakkar [bckgl]

(تنجیم)

نحس، بزه‌گر

توضیحات: در تنجیم، هر یک از سیارات را از نظر تاثیرات خوب و بد به صفتی موصوف کرده اند: هرمزد (سعد بزرگ)، ناهید (سعد خُرد)، تیر (با سعدان سعد و با نحسان نحس)، بهرام (نحس خُرد)، کیوان (نحس بزرگ) (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۵٦–۳۵۷). در پهلوی، سیارات سعد را «کرفه‌گر» و سیارات نحس را «بزه‌گر» می‌نامند. دلیل این تقسیم‌بندی در *بندهشن* (۵ب: ۱۲)، چنین آمده است: «در آغاز هنگامی که اهریمن درتاخت، چنان اتفاق افتاد که مهر و ماه تاریک، به سبب

بستگی به گردونه خورشید و ماه، گناهکاری نتوانستند کرد و هفتورنگ و سدویس از هرمزد و اناهید فرای نیروتر شدند و هرمزد و اناهید را از گناه کردن مانع شدند. بدین روی، اخترشماران ایشان را به نام کِرفَه‌گر خوانند. بهرام از ونند، و کیوان از میخ گاه فرای نیروتر شدند و ایشان را گناهکاری پیداست؛ و بدین روی، اخترشماران ایشان را بَزِه‌گر بشمارند. تیر که اَپوشِ دیو است، بر تیشتر آمد، هر دو هم‌زور و هم‌نیرو گشتند؛ بدین روی اخترشماران گویند که تیر با کرفه‌گران کرفه‌گر و با بزه‌گران بزه‌گر است» (بهار، ۱۳۷۸: ٦٠).

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: bazak «بزه، گناه»+ پسوند kar- «کننده»: **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از -$b^h aj́^h is$* «خارج، فقدان» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۲۲)؛ **سانسکریت:** -bahiṣ-kṛta «اخراج شده؛ طرد شده؛ خارج از دین رفته» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷۲۷)؛ **فارسی میانه:** bazaggar (بهار، ۱۳٤۵: ۹۹)؛ bazak-kar [bckly] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤٦)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [bzkr] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤٦)؛ **پازند:** bažagar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤٦)؛ **فارسی نو:** بزه‌گر؛ **معادل انگلیسی:** malefic «بزه گر» (بارتون، ۲۰۰۳: ۹٦)؛ **معادل عربی:** نحس.

ترکیبات:

bazakkarān [bckklʾn'] «نحوس، بزه گران» (بهار، ۱۳٤۵: ۹۹).

§§§

bēš [byš | Av. dvaēšah-, t̰baēšah- | Paz. bēš]

(تنجیم)

❋ اندوه، تَرَح

توضیحات: (رک. šādīh)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -duaišas* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤۱)؛ **سانسکریت:** -dvéṣa (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۵۰۷؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷۷۰)؛ **اوستایی:** -dvaēšah-, t̰baēšah «خصومت» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۷)؛ **فارسی میانه:** bēš [byš] «غم، اندوه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** مرتبط با [ʾnʾbyš] «بی آشوب، بی خصومت» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۷)؛ **پازند:** bēš

(نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤٧)؛ **فارسی نو:** بیش به معنی «ترح و آفت عربی است» (برهان قاطع)؛ **انگلیسی:** sorrow «اندوه» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۸)؛ afflictions «آفت» (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۱٦)؛ **معادل عربی:** تَرَح، آفت (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۳۷؛ دهخدا).

ترکیبات:

šādīh ud bēš «فَرَح و تَرَح، شادی و اندوه».

§§§

Brādarān [blˀtlˀn' < blˀtl | M br ˀdr | N birādar]

(احکام بروج: اوتاد)

❋ برادران: بَیتُ الإخوَة، وتد سوم

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد ثالث، که خانه سوم است، «بَیتُ الإخوَة» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷٥: ۱۰٦). نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Barādarān («برادران») است. در تنجیم سنتی، میخ سوم، خانه برادران (Brethren) است که معادل آن در لاتین Fratres نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹–۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج خوشه نیز در میخ برادران جای دارد. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳٥۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «برادران و خواهران و خویشان و خوسرواران و دایگان و زنان پرورنده و دوستان و از جای بجای گشتن و سفر نزدیک و خوابها و دانش و فقه اندر دین». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: barādar + پسوند نسبت ān- : **هند و ایرانی آغازین:** *bhraHtar- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۲٥)؛ **سانسکریت:** bhrātrá- ، bhrā́tṛ- (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷۷۰؛ مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۲۸۰)؛ **اوستایی:** brātar- (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۹۷۱)؛ **فارسی باستان:** brātar (کنت، ۱۹٥۳: ۲۰۱)؛ **پهلوی اشکانی:** [brˀdrˀn]، جمع brād (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۰۹–۱۱۰)؛ **فارسی میانه:** Brādarān (بهار، ۱۳۷٥: ۱۰٦؛ بهار، ۱۳٤٥: ۱۰۱؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦)؛ brādar

(مکنزی، ۱۳۷۳: ٥٤)؛ «براتران» (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** brād (بویس، ۱۹۷۷: ۲۷)؛ **پازند:** brād (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤۹)؛ **فارسی نو:** برادران؛ **انگلیسی:** Fratres - Brethren (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹-۱۰)؛ **معادل عربی:** بیت الاخوه (بهار، ۱۳۷٥: ۱۰٥).

§§§

Bunza [Paz. bunza, bunda]

(منازل قمر)

* بُنزه: خانه بیست و چهارم ماه. از ٦ درجه و ٤۰ دقیقه دلو تا ۲۰ درجه همان برج

بسامد و خوانش: این واژه در *بندهشن* (۲: ۲) یک بار آمده است و املای آن در نسخ مختلف به صورت پازند است: در TD1 (bundi)؛ در TD2 و DH (bunza)؛ در K20 و M51 (bunda)؛ در K20b (baṇda)، (پاکزاد، ۲۰۰٥: ۳٦پ٥۳). اکثر پژوهشگران *بندهشن* در مورد معنا و ریشه شناسی این منزل قمر سخنی نگفته‌اند. هنینگ (۱۹٤۲) در مقاله خود پیرامون نجوم در *بندهشن*، حتی اسم این منزل را هم ذکر نکرده است. بهار (۱۳٤٥: ٤۰۳) ابتدا آنرا Bunaz خوانده؛ اما، نهایتاً در کتاب پژوهشی در اساطیر (بهار، ۱۳۷٥: ٦۱)، تلفظ آنرا Bunza می‌نویسد. بهزادی (۱۳٦۸: ٥-٦) نیز همین تلفظ را ثبت می‌کند. انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱) و یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) آنرا Bunda خوانده‌اند. تنها محققی که در کشف معنای آن تلاش کرده است، یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) است که آنرا به معنی «بند، ریسمان» محسوب می‌کند.

توضیحات: این منزل قمر که در *بندهشن* به صورت پازند Bunza آمده است، برابر است با منزل هندی «Śatá-bhiṣaj» (بهار، ۱۳۷٥: ٦۱). نام این منزل در عربی برگرفته از ستاره شاخص این منزل بنام «سَعد الاخبیه» است که در نجوم مدرن به آن «Sadachbia» می‌گویند. بهار (۱۳۷٥: ٦۱) این منزل را برابر با «سعدالسعود» محسوب می‌کند که حاوی ستارگان دوم و سوم واقع بر منکب چپ دلو (ξ و β دلو) می‌باشد.

§§§

C

čihrag [cyhlk' | Paz. čihar | Av. čiϑra- | OP ciça- | M čihrag]

(تنجیم: طبایع ستارگان)

* طبع (ستارگان)، سرشت

توضیحات: برابرنهاده واژه طبع و سرشت در پهلوی čihrag و sardag است. در علم احکام نجوم، کواکب را از جهات گوناگون طبقه بندی می‌کردند و به آنها ویژگیهایی را نسبت می‌دادند. یکی از این طبقه‌بندی ها مربوط به طبایع چهارگانهٔ (čahār zāhagān, čahār gōhr) است که عبارتند از: آب (āb)، باد (wād)، خاک (zamīg)، و آتش (ātaxš).

بندهایی از *بندهشن* در مورد طبع سیارات است. بنابر *بندهشن* (۵ب: ١٤)، آناهید (=زهره) آبی و تیر (=عطارد) بادی است؛ از اینرو، اضداد ایشان یعنی ستاره سدویس و تیشتر نیز به ترتیب آبی و بادی هستند؛ چراکه طبع هر کوکبی با طبعِ رقیبش یکی است. در تنجیم سنتی نیز زهره «آبی» و «سرد و تر»، تیر «بادی» و «گرم و خشک»، بهرام «آتشی» و «بسیار گرم و خشک»، مشتری «آبی»، زحل «بسیار سرد و خشک»، ماه «آبی»، خورشید «آتشی» است (بیرونی، ۱۳۱۸: ٤٢؛ فراولی، ۲۰۰۵: ۳۳). در *بندهشن* (۲۷: ۵۸)، از طبیعت دو سیاره کیوان و بهرام نیز سخن می‌رود و کیوان دارای طبع بسیار سرد و بهرام دارای طبع بسیار گرم معرفی می‌شود. در احکام نجوم پس از اسلام نیز طبع کیوان «بسیار سرد و خشک» و طبع بهرام بسیار «گرم و خشک» است (بیرونی، ۱۳۱۸: ٤٢).

طبع برخی از ستارگان ثابت نیز در *بندهشن* مشخص شده است. در *بندهشن* (۷: ۲و۳)، فقط از ستارگان «آبی»، «خاکی» و «گیاهی» نام برده می‌شود. آب-سرشتان عبارتند از: تیشتر، ترهگ، ابرگ، پدیور، پیش-پرویز و خوشه پروین؛ خاک-سرشتان عبارتند از: هفت-اورنگ، میخ میان آسمان (=ستارهٔ قطبی)؛ گیاه-سرشتان در هاله‌ای از ابهام قرار دارند چراکه در *بندهشن* فقط همین یکبار به کواکب «گیاه-سرشت» اشاره می‌شود و در این مورد خاص هم نویسنده هیچ

نمونه و توضیحی بیش از آنچه از خود واژه برمی‌آید، ارائه نمی‌کند. جالب اینکه در نجوم سنتی نیز به ستارگان گیاه-سرشت برنمی‌خوریم.[1]

ریشه شناسی: اسم cihr + پسوند ag- : **هند و ایرانی آغازین:** -čitra* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۲۹)؛ **سانسکریت:** -citrá (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۵٤۲؛ بارتولومه، ۱۹۰٤: ۵۸۷)؛ **اوستایی:** -čiϑra «چهره: نطفه» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۰۳-۱۰٤؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱٦)؛ **فارسی باستان:** -ciça (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸٤)؛ **فارسی میانه:** čihrag در āb-čihrag (بهار، ۱۳٤۵: ۲۸۸؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۷)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** čihrag (بویس، ۱۹۷۷: ۳۲)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** čihrag (ژینیو، ۱۹۷۲: ۲۱)؛ **پازند:** čihar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۵۵)؛ **فارسی نو:** چهره؛ **معادل انگلیسی:** seed ، nature .

ترکیبات:

āb-čihrān «آب-سرشتان، ستارگان آب-سرشت، ستارگان آبی»

urwar-čihrag «(ستارۀ) گیاه-سرشت»

zamīg-čihrag «(ستارۀ) خاک-سرشت، خاکی».

§§§

D

dagr [ALYK < A ʾryk; dgl | Av. darəga- | M dgr > dyr, N dēr]
dagrand [dglnd | N dērand]

(نجوم)

۱) دیر و کند (حرکت)

۲) دور و دراز (طول)

توضیحات: واژه dagr [=dagrand] به معنی «دراز» در دو حیطه حرکت و زمان دارای دو معنی متفاوت می‌شود. توضیح اینکه، اگر اشاره به زمان یا مسافت باشد به معنی «طولانی و دراز»

---

[1] در جای دیگری از *بندهشن* (۱۱ب: ۱)، گیاهان را آمیزه‌ای از سرشت آب و آتش معرفی میکند. از اینرو شاید، کواکب گیاه-سرشت، دارای طبیعت دوگانه (آبی-آتشی) و یا فقط آتشی باشند.

است، اما اگر اشاره به حرکت باشد، هرچه در هنگام حرکت برای پیمودن یک مسافت خاص، زمان «طولانی تری» سپری شود نشاندهنده کُندتر بودن شیء متحرک (در اینجا، سیاره) است؛ در نتیجه، در حوزه حرکت، این واژه معنای «کند و آهسته» پیدا می‌کند ولی در حوزه زمان و مسافت، به معنی «طولانی» باقی می‌ماند. واژه پهلوی drang نیز در معنی «درنگ، وقفه» به حوزهٔ حرکت و در معنی «دوره» به حوزهٔ زمان و طول مرتبط است. (برای توضیح بیشتر در مورد اهمیت نجومی این واژه رک. rawišn)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -*drHgʰa (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳۸)؛ **سانسکریت:** -dīrghá (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷۲۸ـ۷۲۹؛ دوبلوا، ۲۰۰۶: ۱۲۷)؛ **اوستایی:** -darəga-, darəγa «دراز» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۳)؛ **فارسی باستان:** -dagra (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۰)؛ **فارسی میانه:** dērang [dylng] و [dyln'g] (املاء برگرفته از نسخه TD2 ، ص۱۸۰، س ۱۳) «طولانی؛ کند، آرام» (بهار، ۱۳۴۵: ۲۰۲)؛ dēr [dgl] «دیر» (بهار، ۱۳۴۵: ۱۹۸)؛ dagrand [dglnd] «دراز، طولانی» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۲۳)؛ dagr [dgl] «دراز» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۲۳)؛ **فارسی میانه ترفانی:** dagr (بویس، ۱۹۷۷: ۳۴)؛ **پهلوی اشکانی:** darɣ (بویس، ۱۹۷۷: ۳۵)؛ **پازند:** dēr ؛ **فارسی نو:** دیر؛ **انگلیسی:** مرتبط با during «در طول، حین»؛ enduring «پاینده، طولانی»؛ **معادل عربی:** طویل، بطئی.

ترکیبات:

dagrandīh ud kastagīh «درازی و کوتاهی»

dagrand (rawišn) «کند(حرکت)».

§§§

dahīg [dhyk]

(تنجیم)

* دَهَگ: دریگان، وجه، صورت، سه بهر

توضیحات: در التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۴۰۳ـ۴۰۴) آمده است که منجمان بروج را بر سه قسمت ده درجه ای می‌کنند و به هر یک از این قسمتها ویژگی هایی نسبت می‌دهند تا بتوانند احکامی

از آن استخراج کنند. به هر یک از این ده درجه ها، دَهَگ، وجه، سه بهر، سِیَک، صورت، دریگان (معرب: دریجان) می‌گویند. در مفاتیح العلوم خوارزمی آمده است: «وجه و صورت و دریگان و دهگ عبارتند از هر ده درجه از هر برجی و هر یک از این وجوه به یکی از سیارات هفت‌گانه تعلق دارد و بین رومی ها و ایرانی ها در مورد خدایان این وجوه اختلاف است» (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤٠٣).

تقی زاده (۱۳۱٦: ۳۳۷)، اولین پژوهشگری است که معنای dahīg را بیان کرده است. مکنزی (۱۹٦٤: ٥١٦پ۳۳) به تبعیت از او، واژه dahīg را که یک واژه کاملاً تنجیمی است و در حوزه های دیگر بکار نمی‌رود، چنین تشریح می‌کند: این واژه به احتمال زیاد وام گرفته از واژه یونانی δεκανός است؛ در حالی که واژه «دریگان، دریجان» که معادلهای آن در فارسی نو و عربی است، وام گرفته از واژه سانسکریت -dṛkāṇa یا -drekkāṇa هستند (پانینو، ۱۹۸۷: ۱۳۱).[1] در *بندهشن* (٦ب: ٥)، آمده است: «تیشتر به سه تن بگشت: مردتن، اسب تن، و گاو تن. سی شبانه روز در روشنی پرواز کرد. به هرتنی ده شبانه روز باران آورد. چنان که اخترشماران نیز گویند که هر اختری سه تن دارد» (بهار، ۱۳۷۸: ٦٤). ماوندر (۱۹۱۲: ٤٤٠) این سه جلوهٔ تیشتر را به decans یا دریگانهای صور فلکی مرتبط می‌داند. مکنزی (۱۹٦٤: ٥١٦پ۳۳) نیز معتقد است که این مطلب اشاره ای غیر مستقیم به همین اصطلاح تنجیمی است. در تیشتریشت (۱۳ـ۲۰) نیز همین مطلب بیان شده است که نشان دهندهٔ اهمیت تنجیم در اوستا و در نتیجه ایران باستان است.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: dah «عدد ده» + پسوند اسم ساز ig- ؛ **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از -daća* «ده» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳۱)؛ **سانسکریت:** -daśín «ده قسمتی» (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷۰۸)؛ **اوستایی:** -dasa-, dasā (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۳)؛ **فارسی باستان:** -daϑa* برگردان از روی وام‌واژه های ایلامی (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳۱)؛ **فارسی میانه:** dahīg [dhyk]

---

[1] انکلساریا (۱۹٥٦: ٦۲ـ٦۳)، واژه dahīg و واژه قبل از آن (sōg) را، یک کلمه محسوب کرده است و آنرا sūtdahī «سوددهی» خوانده است، اما بهار (۱۳٤٥: ۲۰۹) معتقد است واژه دوم یعنی dahīg اشتباه است برای ziyān و هر دو واژه را با هم sūd ud ziyān «سود و زیان» می‌خواند. بهار (۱۳۷۸: ۱٦۸پ۳) در ترجمه خود از بندهشن نیز همین نظر را تکرار کرده و معتقد است dahīg بمعنی «زیان» و «از تاثیرات بروج» است.

«دهیگ» (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥١٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** مرتبط با [dhwm] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٥۷)؛ **پازند:** مرتبط با dahum (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٥۷)؛ **فارسی نو:** دهگ، دهک؛ **معادل انگلیسی:** decan «دهگ، دریگان»، tenner «دهگان» (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥١٦)؛ **معادل عربی:** دَهَج معرب «دَهَگ» (بیرونی، ۱۳٥۲: ٤٠۳).

§§§

Dil [Paz. del | MP dyl, dl | Av. zərəd- | M dyl]

(منازل قمر)

*دل، به معنی «قلب»: خانه هجدهم ماه. از ۱٦ درجه و ٤٠ دقیقه از برج کژدم تا پایان همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه در *بندهشن* یک بار آمده است، و املای آن در نسخ مختلف به شرح زیر است: در TD1 از قلم افتاده، در TD2, DH با املای پازند gēłʷ ، در K20 (gel)، در K20b (gōl)، در M51 (gełʷ) (پاکزاد، ۲۰۰٥: ۳٦پ٤۷). هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٦) و بهار (۱۳٤٥: ٤٠١) این واژه را del می‌خوانند که تلفظ پهلوی آن Dil (پاکزاد، ۲۰۰٥: ۳٦) است. خوانش سایر پژوهشگران به شرح زیر است: بهزادی (۱۳٦۸: ٥) به صورت Gil ؛ انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱) Gêlû ؛ یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) Gēlu به معنی «ازگیل؟».

توضیحات: معادل عربی این منزل «قلب العقرب» و نام آن در هندی Jyeṣṭha «اعلاترین» است (بهار، ۱۳۷٥: ٦٠؛ هنینگ، ۱۹٤۲: ۲٤٦). نام این منزل قمر برگرفته از ستارۀ شاخص این منزل است که در لاتین Antares (α عقرب) و در عربی «قلب العقرب» خوانده می‌شود. در نتیجه در پهلوی نیز ستاره قلب العقرب، Dil خوانده می‌شده است.

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: *ǰhārd-, *ǰhrd-, *ǰhrdaia- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤۹)؛ **سانسکریت:** hṛ́d- (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۸۱۸)؛ **اوستایی:** zərəd- (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٦۳)؛ **فارسی میانه:** dil [dyl, dl; LBBH] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٦۳؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ٦٤)؛ Dil (هنینگ، ۱۹٤۲: ۲٤٦؛ بهار، ۱۳٤٥: ٤٠١؛ پاکزاد، ۲۰۰٥: ۳٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [dyl] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٦۳)؛ **فارسی میانه**

اشکانی: [zyrd] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٦۳)؛ **پازند:** dil (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٦۳)؛ **فارسی نو:** دل؛ **انگلیسی:** Heart؛ **معادل عربی:** قلب.

§§§

(Dit)-Gāw

(منازل قمر)

* گاوِ (دوم): خانه بیست و یکم ماه. از ۲٦ درجه و ٤۰ دقیقه قوس تا ۱۰ درجه جدی

توضیحات و ریشه شناسی: (رک. $Gāw^2$)

§§§

Dōl [dwl | N~]

(اسامی بروج)

* دول: یازدهمین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «دلو»، به لاتین «Aquarius»، و نشانهٔ اختصاری آن «♒» می‌باشد. این برج فلکی، به صورت انسانی تصور شده است که در حال ریختن آب از یک دلو به سمت پایین است. صورت فلکی دلو برج یازدهم از دایرةالبروج است و مابین صورتهای جدی و حوت قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه بهمن است. این برج در زبان سانسکریت kumbhá «کوزه، آبدان» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۹۳) نامیده می‌شود.

ریشه شناسی: پژوهشگران در مورد ریشه شناسی این واژه نظری ندارند: **فارسی میانه:** Dōl (مکنزی، ۱۳۷۳: ٦٥؛ بهار، ۱۳٤٥: ۳۹۱)؛ **فارسی نو در متون ترفانی:** [dlw] dalū (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۳)؛ **فارسی نو:** دول = صورت فلکی آبکش، آبریز؛ **معادل انگلیسی:** Water-carrier، Aquarius از لاتین؛ **معادل عربی:** دلو، ساکب‌الماء.

§§§

Dō-pahikar [dwptkl | M dō-pahikar | N du-paikar]

(اسامی بروج)

* دوپیکر: سومین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «توأمان» به معنی «دوقلوها»، به لاتین «Gemini»، و نشانۀ اختصاری آن «♊» می‌باشد. این صورت فلکی در منطقةالبروج و میان دو صورت گاو (ثور) و خرچنگ (سرطان) قرار دارد. ورود خورشید به این برج در نجوم سنتی برابر است با آغاز ماه سوم از سال شمسی مطابق خرداد. ترجمه لاتین این برج یعنی Gemini به صورت دو کودک برهنه تصور شده است که در کنار یکدیگرند و آنرا به شکل «مرد قائم» نیز تصویر کرده‌اند. برج دوپیکر در نجوم سنتی خانه سوم است و خداوند این خانه سیاره تیر (عطارد) است (خانه دیگرِ سیارۀ تیر، برج سنبله است).

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: dō «دو» + pahikar «پیکر»؛ **هند و ایرانی آغازین:** *dua- «دو»+ -pratiHka* «تصویر» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤٠، ۸۵)؛ **سانسکریت:** -dvá «دو» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٥٠٤)+ -pratikṛtay (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۸۲۸)؛ **فارسی باستان:** -duvi* «دو» در -duvitīya «دوم» (کنت، ۱۹٥۳: ۱۹۲) + -patikara «پیکره» (کنت، ۱۹٥۳: ۱۹٥؛ بارتولومه، ۱۹۰٤: ۸۲۸)؛ **فارسی میانه:** dōpaykar (بهار، ۱۳٤٥: ۳۸۳)؛ dōpahikar (مکنزی، ۱۳۷۳: ٦٥؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٤٥)؛ **فارسی میانۀ ترفانی:** dō-pahikar (بویس، ۱۹۷۷: ۳۷)؛ **فارسی نو:** دوپیکر؛ **انگلیسی:** two + picture ؛ **معادل انگلیسی:** Gemini ؛ **معادل عربی:** جوزاء، «گوسپند سیاه است که میان او سپید باشد» (دهخدا).

§§§

Drafšag [Paz. drafša | MP *dlpšk' | Av. drafša- | P drfš, N ~]

(منازل قمر)

* درفشک. به معنی «پرچمک، عَلَمَک»: خانه نوزدهم ماه. از ابتدای نیمسب تا ۱۳ درجه و ۲۰ دقیقه همان برج

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر در *بندهشن* تنها یک بار و به صورت پازند آمده است. املاهای مختلف این واژه در نسخ مختلف به شرح زیر است: در M51 (garafša)، و در سایر نسخ (grafša) (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۶پ۴۸). یوستی (۱۸۶۸: ۱۲۷)، انکلساریا (۱۹۵۶: ۳۱)، بهار (۱۳۴۵: ۴۰۱)، و بهزادی (۱۳۶۸: ۵-۶) این واژه را به صورت Grafša می‌خوانند. بهار (۱۳۷۵: ۶۰)، به تبعیت از هنینگ (۱۹۴۲: ۲۴۶)، املای پازند grafša را خوانش غلط برای واژه پهلوی Drafšag می‌داند، که با توجه به حذف [k] پایانی واژه های پهلوی در املای پازند آنها (رک. Abarag)، درست ترین نظر است. با این وجود، پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۶) از پسوند آن صرفنظر کرده و آنرا Drafš خوانده است.

توضیحات: معادل هندی این منزل قمری Mula «ریشه، بُن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۸۲۶) و در عربی «شَولَة» می‌باشد که ستاره های (ν و λ عقرب) را در بر می‌گیرد (بهار، ۱۳۷۵: ۶۰؛ هنینگ، ۱۹۴۲: ۲۴۵). نام این منزل قمر برگرفته از ستاره شاخص این منزل است که در لاتین «Shaula» و در عربی «شوله» نام دارد.

ریشه شناسی: متشکل از drafš + پسوند ag- ، به معنای «پرچمک، علمک»؛ drafšag در پهلوی به معنای «پرچم» است که با واژه «شوله» در عربی کاملاً مطابقت دارد. چراکه مطابق کتاب منتهی الارب به نقل از دهخدا، «شولة، علم است کژدم را». واضح است که واژه های عَلَم، درفش، و پرچم دارای معنای یکسان هستند و از آنجا که در قدیم، پرچم را از «دم حیوانات» درست می‌کردند و بر «سر نیزه» می‌زدند (دهخدا)، انتخاب آن برای اشاره به ستاره شوله که هم بر «دم» عقرب است و هم همانند «نیزه» تیز است، بسیار بجا بوده است: **ایرانی باستان:** از ریشه drep-* «لرزیدن، تکان خوردن (مانند پرچم)» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۷۵)؛ **سانسکریت:** -glep «لرزیدن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۳۷۴)؛ -drapsá (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۵۰۰)؛ **اوستایی:** -drafša (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۷۷۱)؛ **فارسی میانه:** Drafšag (هنینگ، ۱۹۴۲: ۲۴۶)؛ مشتق از [dlpš] drafš (مکنزی، ۱۹۷۱: ۲۷؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۱۳۹)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** مشتق از drafš (بویس، ۱۹۷۷: ۳۵؛ نیبرگ، ۱۹۷۴: ۶۵)؛ **پازند:** drafša (نسخ *بندهشن*)؛ Drafša (بهار،

۱۳۷۵: ٦۰)؛ **فارسی نو:** از درفش؛ درفشه (بهار، ۱۳۷۸: ٤۳)؛ **انگلیسی:** trepid «ترسو» مرتبط با tremble «لرزیدن»؛ **معادل عربی:** شولة.

§§§

drang [dlng | N dirang]

(نجوم)

درنگ: پس–اُفت

توضیحات: واژهٔ drang صورت دیگری از واژهٔ dagrand است. املای این واژه در همه نسخه ها [dlnğ] است (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۷۵). این همگونی املای نسخ مختلف تنها نشانده این است که هیچ اشتباهی در کتابت رخ نداده است. در *بندهشن* (۵: ۷) آمده است: «سیر و ستیز ایشان [همچشمگان دیوان] در بهیزه و درنگ به اخترشناسی پیداست».[1] مکنزی (۱۹٦٤: ۵۱۳)، در خوانش ترکیب wihēz ud drang تردید داشته و احتمالات گوناگون را برای این دو واژه به ترتیب چنین برمی‌شمرد: wihēz/wišēb/nišēb و nīrang/nērōg/ud drang . انکلساریا (۱۹۵٦: ۵۸–۵۹) این ترکیب را vēhīz ū dērang خوانده و آنرا «پسرفت و کندی» (retrogression and slowness) ترجمه می‌کند. بهار (۱۳۷۸: ۵٦)، آنرا vihēz ud drang خوانده و آنرا «بهیزه و درنگ» ترجمه می‌کند.

از آنجا که در جمله مربوطه ترکیب «بهیزه و درنگ» در تقابل با ترکیب «سیر و ستیز» که متشکل از دو واژهٔ متضاد است («سیر» اشاره به پیشروی و «ستیز» اشاره به پسروی دارد)، بکار برده شده است، قرار گرفتن drang در برابر واژهٔ نجومی wihēz نیز نشاندهنده آن است که واژهٔ drang یک واژهٔ تخصصی نجومی و متضاد wihēz است. درنتیجه، چون واژه wihēz به معنی «جهش، پیش برد و شتاب» است (نک. wihēz)، واژه drang نیز مخالف آن و به معنی «پس افتادن، وقفه و پس–اُفت» است. اطلاق drang «درنگ، وقفه، پس–اُفت، پسرفت» به این پدیده تنجیمی

---

[1] 5.7) u-šān gōkān dagrand. u-šān rawišn ud kō(x)šišn ō wihēz ud drang [=dagrand] pad axtar-mārīh-iz paydāg.

بسیار مناسب است. از طرفی، با واژه های مشابه همچون dagrand و dagr «دیر و دور» نیز اشتباه نمی‌شود.

ریشه شناسی: (رک. dagrand)

§§§

Dum(b) [dwm(b') | Av. dūma- | M, N ~]

(نجوم)

* دُنب: دم گوزهر، ذَنَب، عقدهٔ جنوبی

توضیحات: این واژه معادل با واژه Gōzihr-dumb است. (برای توضیحات نجومی رک. Gōzihr و Gōzihr-sar)

ریشه شناسی: به احتمال زیاد این واژه وام گرفته از آرامی بوده که در عربی «ذَنَب» خوانده می‌شود: **سانسکریت:** در سانسکریت تنها واژه ای که می‌تواند با dumb مرتبط باشد، واژهٔ بی همخانوادهٔ -dumbaka به معنی «گوسپند دم کلفت» است که ریشه آن نامشخص است (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۸٤)؛ **اوستایی:** -dūma (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٦۷)؛ **فارسی میانه:** ['dumb [dwmb (بهار، ۱۳٤٥: ۱٤۱–۱٤۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ٦۷؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ٦۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** dumb (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٤٥)؛ **فارسی نو:** دم، دمب، دنب؛ **انگلیسی:** Deneb وام‌گرفته از عربی «ذَنَب»؛ **معادل انگلیسی:** Tail (of the Dragon) ، descending node ، south node ؛ **معادل عربی:** ذَنَب.

ترکیبات:

gazdum «دارای دم گزنده: (برج) عقرب»

Gōzihr-dumb «دمِ گوزهر، عقدهٔ جنوبی، ذَنَب»

dumbōmand (صفت برای ستارهٔ دنباله دار) «دم دار، ذو ذنب، دنباله دار».

§§§

Duš-farragān [dwšplkʾn']

(احکام بروج: اوتاد)

* دُشفَرّگان: بیتُ الأعداء، وتد دوازدهم

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد اثناعشر، که خانه دوازدهم است، «بیت‌الأعداء» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Duš-farragān به معنی «بدبختان» است. در تنجیم سنتی، میخ دوازدهم، خانه دشمنان (Enemies)، اسیران (Prisoners) و مصیبت زدگان (Unfortunates) است که معادل آنها در لاتین به ترتیب Inimici و Carcer نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥٢٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج دوپیکر نیز در «میخ دُشفرگان» جای دارد. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۳۰)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «دشمنان و بدبختی و اندهان و زندان و اوام و تاوان و بایندانی و ترس و محنت و بیماری و ستور و بنده و چاکر و سپاه و غریبی و حیات و پرخاش و آنچ مادر پیش از زادن دید». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: پیشوند -duš «بد» + اسم farrag «فره» + پسوند نسبت ān~ . واژه farrag در فارسی میانه xwarrah «فره، شکوه، بخت» نیز گفته می‌شود (مکنزی، ۱۹۷۱: ۹٦)؛ **هند و ایرانی آغازین:** -duš* + -suHar-, *suHan* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤۰، ۱۰٦)؛ **سانسکریت:** -svara-, súvar- + dus-, duṣ (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۸۸، ۱۲۳٦؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷۳۵؛ مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۷۹۳)؛ -svàraṇara (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۸۱)؛ **اوستایی:** -duš «شر، بد» + -xvarənah-, x̌arənah (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۵، ۲۸۱)؛ **فارسی باستان:** -farnah- + duš (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۲، ۱۹۷)؛ **فارسی میانه:** Duš-farragān «بدبختان» (بهار، ۱۳٤۵: ۳۸۸؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰٦؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦)؛ [duš- [dwš-] + xwarrah [GDE< A gdh (مکنزی، ۱۹۷۱: ۲۸، ۹٦)؛ دوشپَرگان یعنی «بدبختان» (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [-dwš] + [prh] (مکنزی، ۱۹۷۱: ۲۸، ۹٦)؛ **فارسی نو:** (دُشـ + فَرّه + ـآن) = دشفرگان؛ **معادل انگلیسی:** Carcer

«زندان» (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰)؛ Inimici, Carcer - Enemies, Prison (مکنزی، ۱۹۶٤: ۵۲٦)؛ **معادل عربی:** بیت‌الأعداء.

§§§

dwāzdahān [dwʾcdhʾn, 12'-ʾn']

(نجوم)

* دوازدهان: بروج دوازده‌گانه، دوازده اختر، دایرة البروج

توضیحات: واژه «دوازده» در ادبیات فارسی به معنی «دوازده برج فلکی است». به قول رودکی (به نقل از دهخدا): «هفت سالار کاندرین فلکند || همه گرد آمدند در دو و داه». در این بیت مراد از «هفت»، هفت سیاره و منظور از «دو و داه = دوازده» یعنی بروج دوازده‌گانه فلکی است. این دوازده بروج فلکی که هر کدام ۳۰ درجه از دایرةالبروج را گرفته اند، بجز «دوازده»، به نامهای دیگری نیز معروفند، از جمله: دوازده کوشک، دوازده جوسق، دوازده برج، دوازده منزل. این دوازده برج به ترتیب عبارتند از: بره (حمل)، گاو (ثور)، دوپیکر (جوزا)، خرچنگ (سرطان)، شیر (اسد)، خوشه (سنبله)، ترازو (میزان)، کژدم (عقرب)، نیمسب (قوس)، بز (جدی)، دول (دلو) و ماهی (حوت).

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -duaHdaća* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤۱)؛ **سانسکریت:** -dvā́daśa-; dvādaśá (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷٦٤؛ پوکورنی، ۱۹۵۹: ۲۲۸ـ۲۳۲)؛ **اوستایی:** -duua.dasa-, duuadasa (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۵)؛ **فارسی میانه:** dwāzdahān (مکنزی، ۱۳۷۳: ٦۹)؛ dvāzdahān (نیبرگ، ۱۹۷٤: ٦۹؛ بهار، ۱۳٤۵: ۲٤۹)؛ مشتق از dwāzdah (مکنزی، ۱۳۷۳: ٦۹؛ دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٤٤؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷٦٤)؛ **فارسی میانه ترفانی:** از dwāzdah [dwʾzdh] (بویس، ۱۹۷۷: ۳٦)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** از dwāδes [dwʾds, dwʾdys] «دوازده» (بویس، ۱۹۷۷: ۳٦)؛ **فارسی نو:** مشتق از، دوازده «بروج دوازده‌گانه»؛ **انگلیسی:** مرتبط با two + ten .

ترکیبات:

dwāzdah axtar «دوازده برج فلکی»

dwāzdah māhīgān «دوازده ماه»

dwāzdah kadag ī axtarān «دوازده خانه بروج فلکی».

§§§

E

ēbārag (gāh) [ʾdypʾlk', ʾdwʾlk' (gʾs) | Paz. ēvāra | Av. ay.pāra- | N ēwār]

(تقسیمات روز)

* ایواره: ایوارگاه، عصر

توضیحات: ایواره نام سومین بخش از گاههای پنج‌گانه روز یعنی عصر است که از بعدالظهر تا غروب آفتاب را در بر می‌گیرد. معادل اوستایی و نام ایزد گاه سوم از روز، -Uzaiieirina از -uz.aiiara به معنی «به سوی پایان روز» می‌باشد (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦٦). (برای توضیحات بیشتر رک. Asnyanąm)

ریشه شناسی: واژه ēbārag از ریشه اوستایی -aiipāra مرکب است از: -aii «رفتن»+ -pāra «مرز، آخر» (مرز افق، آخر روز، غروب)+ پسوند اسم ساز -g : **هند و ایرانی آغازین:** -Hai* + -pāra* «پایان، مرز» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۹، ۸۲)؛ **سانسکریت:** پیشوند -éti از ریشه -ay «رفتن»+ -pārá «پایان، آخر، حد آخر، مرز» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۱۹)؛ **اوستایی:** از ریشه -aii.pāra «دور شدن، پایان یافتن، غروب کردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱۷)؛ **فارسی میانه:** ēbārag (مکنزی، ۱۳۷۳: ٦۹)؛ [ʾdwʾlk'] ēvārak (بهار، ۱۳٤٥: ۸۸)؛ [ʾypʾlk] ēvārag (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷۳)؛ **پازند:** ēvāra (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷۳)؛ **فارسی نو:** ایوار، ایواره؛ **معادل انگلیسی:** afternoon ؛ **معادل عربی0:** عصر، غروب.

§§§

Ēbsrūsrim [ˀ(d)yp-, ˀ(d)ybslw(k)slym | AV. aiβisrūϑrima-]

(تقسیمات روز)

* شامگاه، گاه چهارم از شبانه روز، زمان بین غروب خورشید و نیمه شب

توضیحات: این واژه وام گرفته از اسم مصدر اوستایی -aiβi.srūϑrima به معنی «فرارسیدن شب» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦٦) می‌باشد. ایوسروسریم، نام ایزد و مینوی شامگاه است که عهده دار گاه چهارم یعنی زمان بین غروب خورشید و نیمه شب است. (برای توضیحات بیشتر رک. Asnyanąm)

ریشه شناسی: این واژه را می‌توان به صورت زیر نیز تجزیه کرد: -aiβi- + srū- + ϑrima . در این حالت می‌توان در سانسکریت آنرا به صورت -abhi- + śru-/sru- + śrīṇā نوشت که هریک از اجزای آن به ترتیب زیر معنی می‌شوند: -abhi-√sru یا -abhi-√śru به معنی «حرکت کردن به، نزدیک شدن به، همراه شدن با، لبریز شدن از، سرازیر شدن به» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷٤، ۱۱۰۲، ۱۲۷٤)+ -śrīṇā به معنی «شب» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۱۰۰) که رویهم به معنی «حرکت کردن به درون شب؛ پر شدن شب» است. واگ (۱۹٤۱: ۱۲۰) این واژه را مشتق از ریشهٔ اوستایی -aiβi-sru به معنی «راندن گله بسوی خانه» بعلاوهٔ پسوند -ϑrima [مرکب از پسوند -tra + پسوند -ima] می‌داند. عمل برگرداندن گله به سوی خانه در هنگام غروب برای جلوگیری از گم شدن گله در تاریکی و حمله جانوران وحشی، عملی است که هنوز هم در ایران به هنگام غروب در میان گله‌داران رایج است. آلموت هینتز (۲۰۰۳: ۱٤۵ـ۱۵٤) آنرا از ریشه اوستایی -sru به معنی «شنیدن، سرودن» محسوب کرده و معتقد است که معنی این ترکیب «زمان شنیدن سرود و نیایش مذهبی» می‌باشد. این در حالی است که بارتولومه این معنی را قبلاً رد کرده است (هینتز، ۲۰۰۳: ۱٤۵): **اوستایی:** اسم مصدر -aiwi-srūϑrima از ریشهٔ -aiwi.srūϑra به معنی «فرارسیدن (شب)» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦٦)؛ **فارسی میانه:** aivisrūsīm, aivisurūsrīm [ˀdyps(w)lwkslym] «مینوی آغاز شب» (بهار، ۱۳٤۵: ۳۰)؛ Ēbsrūsrim (مکنزی، ۱۳۷۳: ٦۹؛

بهار، ۱۳۷۸: ۱٦٦)؛ [ʾybslw(k)slym] (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۱۵پ۱٦۹)؛ **معادل فارسی نو:** شامگاه؛ **معادل انگلیسی:** evening.

ترکیبات:

Ēbsrūsrim mēnōg «مینوی شامگاه؛ ایزد شامگاه»

gāh ī Ēbsrūsrim «شامگاه».

§§§

ĕstādag [YKOYMWN-ʾtk' | Av. stāta-]

(نجوم: سیارات)

* ایستاده: ساکن، ایستا، ایستوَر، مقیم

توضیحات: طبق *بندهشن* (۵ـالف: ۱۰)، حرکت سیارات در دایرةالبروج، از دید ناظر زمینی، بسته به اینکه در کجای مدار خود باشند، دارای دو حالت اولیه (پیشرونده، پسرونده) و ۳ حالت ثانویه (تند؛ کند؛ ساکن) می‌باشد. هنگامی که یک سیاره به علت تفاوت سرعتش با سرعت زمین، قرار است از زمین عقب یا جلو بیفتد و، از دید یک ناظر زمینی، شروع به حرکت پسرونده یا پیشرونده (رک. abāz-rawišn) کند، قبل از پسروی یا پیشروی، به دلیل اینکه آن سیاره با زمین دوشادوش هم قرار دارند چنین به نظر می‌رسد که آن سیاره در یک جا ایستاده است. در نجوم، به این نقطه از مسیر سیاره که سرعت ظاهری آن موقتاً صفر است، stationary point «نقطهٔ ایستور» می‌گویند (مور، ۲۰۰۲: ۳۸۸؛ حیدری ملایری، ۲۰۰۷). بیرونی (۱۳۵۲: ۸۰) تندی حرکت سیارات را «سبکی»، کندی حرکت آنها را «گرانی»، و حالت سیارگان را در این دو نقطهٔ ایست، «مقیم الرجوع» و «مقیم الاستقامه» می‌نامد و آنرا چنین توضیح می‌دهد: «چون کمیِ رفتن بحدّی رسد که ایستادن واجب کند، ایشان را مقیم الرجوع خوانند. آنگاه باز گردند و باشگونه روند از پسِ این ایستادن، و سبکتر همی‌شوند اندر رجوع ... و گرانی ایشان اندر رجوع همی‌افزاید تا بحدّ ایستادن بر جای رسد. آن هنگام ایشان را مقیم الاستقامه خوانند» (نک. شکلهای ۵ و ٦). (برای توضیحات بیشتر رک. rawišn)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از بن ماضی -ēstād + پسوند صفت ساز -ag : **هند و ایرانی آغازین:** از ریشه -staH* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۳)؛ **سانسکریت:** از ریشه -ṣṭhā́ ، -sthā́ (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۷٦٤؛ مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲٦۲)؛ **اوستایی:** -stāta از ستاک -stā (= -štā, -hišta-, xštā) «ایستادن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٦۹)؛ **فارسی باستان:** -aištatā از ریشه -stā (کنت، ۱۹۵۳: ۲۱۰)؛ **فارسی میانه:** ēstādag «ایستاده» (بهار، ۱۳۷۸: ۳۷۱)؛ **فارسی میانه ترفانی:** از ریشه [-ʿyst] -ēst و ستاک ماضی [-ʿystʾd] -ēstād (بویس، ۱۹۷۷: ۲۵)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** از ریشه [-ʿwysʾt] -awišt و ستاک ماضی [-ʿwyštʾd] -awištād «ایستاد» (بویس، ۱۹۷۷: ۱۹)؛ مشتق از ریشه [-ʿšt-, ʿyšt] -išt و ستاک ماضی [-ʿyštʾd] -ištād (بویس، ۱۹۷۷: ۲٤)؛ **فارسی نو:** ایستا؛ **معادل انگلیسی:** stationary ؛ **معادل عربی:** مقیم.

§§§

ēwēnag [ʾdwynk' | M ʾywyng]

(تنجیم)

* آیین (نجومی): حکم (نجومی)، مذهب

توضیحات: علم احکام نجوم، همانند هر علم دیگر دارای اصولی قراردادی است تا بتواند تأثیر کواکب بر سرنوشت انسانها و جهان را محاسبه کند. این اصول قراردادی که اساساً ریشه در فرهنگ بابلی دارند، در *بندهشن* با اصطلاح ēwēnag «آیین، حکم، مذهب» معرفی شده‌اند. بر اساس این احکام، برای هریک از پدیده های نجومی، همانند سیارات، ثوابت، بروج فلکی، صورتهای فلکی، منازل قمر، اهله ماه، و موقعیت کواکب نسبت به همدیگر، ویژگیهایی قائل شده‌اند. بیرونی در جای جای التفهیم، اصطلاح «مذهب» را بکار می‌برد.

در *بندهشن* (۵الف: ۹) آمده است: «این سیارگان در آسمان و در دوازده کدۀ اختران (بروج فلکی) قرار دارند و هر یک دارای کده (بیت)، پتیاره (وبال)، بالست (شرف)، نشیب (هبوط)، مرز (حدّ)، سوی (جهت)، دهگ (دَهَج)، شادی (فَرَح)، اندوه (تَرَح) و بسیار آیینهای (احکام نجومی)

دیگرند که در جای خویش (در کتب نجومی) شرح داده شده است».[1] این جمله در چند بیت از مولوی (مثنوی، دفتر اول، داستان ۷۲: ۲۸ـ۳۰)، بطور خلاصه بیان شده است:

چرخ سرگردان که اندر جستجوست || حال او چون حال فرزندان اوست

گه حضیض و گه میانه گاه اوج || اندر او از سعد و نحسی فوج فوج

گه شرف گاهی سعود و گه فرح || گه وبال و گه هبوط و گه ترح

تصحیح ترجمه: خوانش انکلساریا (۱۹۵۶: ٦۳) از جملهٔ *بندهشن* (۵الف: ۹) که ترجمه صحیح آن در بالا آمده است، کاملاً اشتباه بوده و ترجمه او چنین است: «هر یک از این سیارات در دوازده خانهٔ صور فلکی در آسمان، خانهٔ دشمن خود، شرف و سقوط خود، و قرانی حامل سود، شادی و مصیبت را یافته اند».[2] ترجمه بهار (۱۳۷۸: ۵۹) با آنکه بسیار به متن اصلی نزدیک است، اما از واژه‌های غیرتخصصی استفاده کرده است: «... هر یک کده‌ای را پتیاره‌ای است (که) بالست و نشیب (ایشان) مرز سود و زیان و شادی و درد است ...». خوانش مکنزی (۱۹٦٤: ۵۱٦) تنها در قسمت آخر متفاوت است: «برای هر یک از این سیارات، ... و بسیاری از گونه های دیگر وضعیت ها، آشکار شده است». او واژهٔ ēwēnag را به معنی «گونه» گرفته است، و خوانش او از واژهٔ gyāgīhā به صورت gyāg-gāh (ǰāygāh<) و به معنی «وضعیت» بوده است.[3]

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: ēwēn + پسوند ag- . واژه ēwēnag از ریشه ایرانی باستان abidi-* به معنی «انعکاس یافتن، منعکس شدن» بعنوان یک اسم ذات به «آیینه» که کارش انعکاس نور است اشاره می‌کند؛ و سپس به تصویری که زادهٔ آیینه است؛ و سپس به نقش، صورت و فرم؛ و سپس به عنوان یک اسم معنی به گونه و نوع؛ و سپس به طریقه، شیوه و

---

[1] 5a.9) ēn abāxtarān andar spihr pad dwāzdah kadag ī axtarān har(w) ēk kadag petyārag-ē(w), bālist, ud nišēb marz sōg ud dahīg ud šādīh ud bēš ud abārīg was ēwēnag gyāgīhā ī xwēš paydāgēnīd ĕstēd.

[2] 9. Each one of these Planets has found in the Firmament, in the twelve abodes of the Constellations, its enemy's abode, its exaltation and fall, a conjunction giving profit, joy, and affliction. And many other kinds of habitation of its own.

[3] Of each one of these planets, in the firmament with the twelve signs of the Zodiac, its own house (kadag) and detriment (petyārag) and exaltation (bālist) and dejection (nišēb) and terms (marz) and aspects (sōg) and decans (dahīg) and felicities (šādīh) and afflictions (bēš) and many other kinds of positions (gyāg-gāh > ǰāygāh) have been revealed.

روش؛ و در نتیجه به دین و مذهب اطلاق می‌شود. به همین خاطر است که در فارسی، ترکیبهایی از قبیل «به این صورت»، «بدین شکل»، «بدین گونه»، «بدین روش»، «بدین مذهب»، و «بدین آیین» همگی به یک معنی هستند. در نتیجه «آیینه» با «آیین» که انعکاس تفکر و دانش مذهبی است تداعی می‌شود. در زبان انگلیسی نیز واژه reflection که لفظاً به معنی «انعکاس» است در عمل معنی «اندیشه» می‌دهد: **هند و ایرانی آغازین:** از ریشه (*Habʰi-) «بسوی» + ریشه -daiH* «درخشیدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳، ۳۲)؛ **ایرانی آغازین:** -abi-dayana* از ریشه -dāy* «دیدن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲)؛ **سانسکریت:** از ریشه abhi-dī به معنی «درخشیدن، منعکس کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۳)؛ **اوستایی:** از ریشه -dāii «دیدن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳٤)؛ **فارسی میانه:** ēwēnag از ēwēn (مکنزی، ۱۳۷۳: ۷۱؛ بهار، ۱۳۷۸: ۹۵)؛ «آیین» (بهار، ۱۳۷۸: ۵۹)؛ مانند، شبیه (بهار، ۱۳۷۸: ۹۵)؛ āivēnak و āivēn «رسوم، آیین ها، نوع، گونه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [ʾywyng] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۷۱)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [ʾbdyn] «آیین، رسم» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲)؛ **پازند:** āīn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲)؛ **فارسی نو:** آیین؛ **انگلیسی:** مرتبط با day «روز»؛ **معادل عربی:** مذهب.

ترکیبات:

čaxrag-ēwēnag «چرخ آیین؛ همانند چرخ».

§§§

F

Farroxān [plhwʾn | Av. xʷarənahvant-]

(احکام بروج: اوتاد)

* فرخان: بیت الأصدِقاء، وتد یازدهم

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد و خانه یازدهم، «بیت‌الأصدِقاء» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Farroxān به معنی «نیکبختان» است. در تنجیم سنتی، میخ یازدهم، خانه دوستان (Friends)، اعمال نیک (Good deeds) و فوائد (benefits)

است که معادل آنها در لاتین به ترتیب Beneficia ،Amici و Benefactaque نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹–۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد، در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج گاو نیز در «میخ فرّخان» جای دارد. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۳۰)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «امید و سعادت و دوستان و دشمنان دشمن و کارهای آن جهانی و ستودن و سپاس و دوستی زنان و عشق و جامه و عطر و زینت و تجارت و عمارت». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: farrox + پسوند نسبت -ān . به عقیدهٔ نیبرگ (۱۹۷٤: ۷٤) واژه farrox برگرفته از ایرانی باستان (یکی از گویشهای مادی) -farnahvā* حالت فاعلی -farnahvant* برابر با اوستایی -xʷarənahvant مشتق از -xʷarənah از فعل -xʷarrah می‌باشد؛ **سانسکریت:** مشتق از ستاک -svár «درخشش» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۸۱) + پسوند -vanta «دارایِ»؛ **اوستایی:** -xʷarənahvant «فرهمند» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷٤)؛ **فارسی باستان:** (از زبان مادی) -farnahvant* (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷٤)؛ **فارسی میانه:** fraxvān (بهار، ۱۳٤۵: ۱۲۷؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵)؛ farroxān (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ از واژه [farrox [plhw' | M prwx «فرخ، نیکبخت» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۲)؛ فرَّخان یعنی «خوشبختان» (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [prwx] (مکنزی، ۱۳۷۱: ۳۲)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** از [frwx] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷٤)؛ **پازند:** از frōx (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷٤)؛ **فارسی نو:** فرخان؛ **معادل انگلیسی:** benefits از لاتین benefactaque (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹–۱۰)؛ Beneficia (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ **معادل عربی:** بیت‌الأصدِقاء.

§§§

Frazandān [prznd'n' | Av. fra-zantaii- | Paz. frazand]

(احکام بروج: اوتاد)

* فرزندان: بَیتُ‌الوَلَد، وتد پنجم

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد خامس، که خانه پنجم است، «بَیتُ الوَلَد» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Frazandān به معنی «فرزندان» است. در تنجیم سنتی، میخ پنجم، خانه فرزندان (Children) و نوادگان (Offspring) است که معادل آنها در لاتین به ترتیب Filii و Nati نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج کژدم نیز در «میخ فرزندان» جای دارد. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «فرزندان و دوستان و کسوت و شادی و کسب و اندک و ذخیره ها و مال و پدران و آنچ از مردم از پس مرگ گویند». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از frazand + پسوند نسبت ān- . واژه frazand که معادل آن در اوستایی عبارت است fra-zantaii- که صفت مفعولی از ریشه frazan- * در اوستایی است؛ **هند و ایرانی آغازین:** از ریشه pra-ján̆H- * (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۵۲)؛ **سانسکریت:** از prajanta- «زاده شده» صفت مفعولی از ریشه prajan- «زاده شدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۵۸)؛ **اوستایی:** مشتق از fra-zantaii-, fra-zainti- «فرزند» از ریشه zan- «زادن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٤٦)؛ **فارسی باستان:** مرتبط با zana- «انسان، مردم» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۱۱)؛ **فارسی میانه:** Frazandān (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۸؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵ـ۱۰٦؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ از frazand [prznd] «فرزند» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷۸)؛ **فارسی میانه ترفانی:** از [przynd] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷۸)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** از [frzynd] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷۸)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** از [plcnd] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷۸)؛ **پازند:** از farzand, frazand (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷۸)؛ **فارسی نو:** فرزندان؛ **معادل انگلیسی:** Offspring از لاتین Nati (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰)؛ Children از لاتین Filii (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ **معادل عربی:** بَیتُ الوَلَد (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰٦).

§§§

frāz-waštan [prʾc wštn']

(نجوم: سیارات)

* فراز گشتن: پیشروی کردن (جرم آسمانی)، استقامت

توضیحات: (رک. rawišn)

ریشه شناسی: (رک. ward-, waštan)

§§§

G

gāh [gʾs | Paz. gāh | Av. gāϑā-, gāthā- | M, N gāh]

(نجوم؛ تقسیمات روز و سال؛ تنجیم: تقسیمات آسمان)

* گاه: (اسم مکان، اسم زمان، اسم ذات، اسم معنی، اسم خاص)

توضیحات: واژه gāh در پهلوی دارای معناهای زیر است: ۱) جا و مکان؛ ۲) تخت، سریر پادشاهی، کرسی؛ ۳) جایگاه، مرتبه، رتبه، پایه؛ ٤) پایه آسمان، طبقهٔ سپهر، فلک و سپهر، عرش (رک. pāyag)؛ ۵) سرود، نیایش، دعا، بخشی از کتاب مقدس؛ ٦) بخش، قسمت، بهره؛ ۷) زمان، هنگام، بخش زمانی؛ ۸) هر یک از بخشهای پنج‌گانه از روز؛ ۹) هر یک از روزهای پنج‌گانه از پنجه دزدیده یا خمسه مسترقه؛ ۱۰) هر یک از پنجه های گاهنباری شش‌گانه؛ ۱۱) (اسم خاص) ستارهٔ قطبی، ستارهٔ جُدَی، ستارهٔ میخ گاه.

ریشه شناسی: واژه gāh صورت پهلوی واژهٔ اوستایی -gāϑā به معنی «سرود، دعا و یک بخش از کتاب مقدس» از ریشه -gā به معنی «خواندن، سرودن» بوده که طی یک سری فرایندهای زبانی، معناهای «بهره، بخش، قسمت» را نیز به خود گرفته است. از مشتقات این واژه، واژهٔ پهلوی gāhān معادل واژهٔ اوستایی gāϑanąm به معنی «نیایشها، سرودها» است که به کتاب گاهان، گاثها، یا اوستای متقدم، یعنی قسمت اول اوستا که منسوب به زردشت است، اشاره دارد. واژهٔ تقویمی gāhānīg به معنی «گاهانی» صفت نسبی از همین واژه است و از آنجا که نام پنج روز آخر سال از پنج بخش کتاب گاهان گرفته شده است، در حوزهٔ تقویم به معنی «پنجهٔ دزدیده»

بکار رفته است. بسط زبانشناختی این واژه و نزدیکی آن با واژهٔ اوستایی -gātauu-, gāϑauu به معنی «جای، جایگاه، تخت، سریر پادشاهی» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۵۱۷) موجب شده است تا این واژه دارای معناهای مختلفی از جمله «کرسی، عرش، فلک، آسمان» گردد. برای توضیحات بیشتر رجوع شود به مقاله دوبلوا (۱۹۹۵: ٦۱ـ٦۵)، تحت عنوان «گاه و تخت در فارسی»: **صورت هند و ایرانی آغازین:** -gaH-tHa* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤٤)؛ **سانسکریت:** -gâthá (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۵۲؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ٤۸٤)؛ **اوستایی:** -gāϑā «سرود، نیایش؛ بطور خاص، اوستای متقدم، پنج کتاب گاهان» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۵۱۷ـ۵۱۹)؛ **فارسی میانه:** gāh (مکنزی، ۱۳۷۳: ۷٦؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۷٦؛ دوبلوا، ۱۹۹۵: ٦۱ـ٦۵)؛ **پازند:** gāh (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۰)؛ **فارسی نو:** گاه؛ **معادل عربی:** وقت، زمان، بهرة، قسمت؛ مکان، کرسی، عرش.

ترکیبات:

gāh ī rōz, ayaranąmča asnyanam «نیایشهای روزانه، یعنی سی روزه و پنجگاهی»

šaš gāh ī gāhānbār «شش گاه گاهنبار، شش جشن پنج روزهٔ گاهنبار»

gāhānīg «گاهانی: مربوط به گاهان»

panǰ gāh ī gāhānīg «پنج گاه گاهانی، پنجه دزدیده»

Mēx ī gāh «ستارهٔ میخِ گاه، میخ فلک، ستارهٔ قطبی، ستارهٔ گاه»

gāh ī Amahrāspandān «گاه امشاسپندان»

bāmdād gāh «بامداد گاه، هنگام بامداد».

§§§

gāh ī Amahrăspandān [gʾs y ʾmhrsp̄ndʾn']

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

❋ گاه امشاسپندان: گاه اَبَرگران، پایهٔ ششم آسمان

توضیحات: با در نظر گرفتن کلیه بندهای *بندهشن* که در آن از امشاسپندان سخن رفته است، به این نتیجه می‌رسیم که امشاسپندان، عبارتند از همه پدیده ها و موجودات مینوی نیک سرشت و

اهورایی. در یک کلمه، همه اسامی معنی مثبت که کلیه کیفیات و ویژگی های نیک را شامل می‌شوند، امشاسپند نامیده شده‌اند. ساخت خودِ واژه امشاسپند نیز گواه این مطلب است، چراکه اسامی معنی (مانند: شادی، راستی، درستی، پایداری، فداکاری، ...)، واژهایی هستند که برخلاف اسامی مادی بر اثر زمان از بین نمی‌روند یعنی «aməša = نامیرا» هستند و می‌توانند در هر ذهنی، و در هر زمان و مکان، زندگی کنند. از طرفی، امشاسپندان فقط شامل اسامی معنی «spənta» یعنی «پاک و مثبت» اند. این نکته که بیشتر مواقع منظور از امشاسپندان فقط شش امشاسپند است، به شیوایی در *بندهشن* توضیح داده شده است. بنا بر *بندهشن* (۱: ۵۲)، امشاسپندان موجوداتی مینوی‌اند که به شش بن آفریده شده‌اند. این شش بن، همان شش امشاسپند معروف اند: بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، و امرداد. مابقی امشاسپندان زیرمجموعه این شش مینو هستند. همچنین، در *بندهشن* (۲: ۱۶) آمده است: همانگونه که آفرینش گیتی بر شش بن است، گاه امشاسپندان (که آفرینش مینوی است) نیز بر شش بن آفریده شده است.

در *بندهشن* (۱: ۵۲)، بجز شش امشاسپند اصلی، از سیزده امشاسپند دیگر نیز نام برده می‌شود. در فرگرد ۱ـالف، بند ۲۸ مشخص می‌شود که اسامی روزها نیز برگرفته از نام امشاسپندان است. در فرگرد ۲۶، بند ۳٤ و ۱۰۷، معلوم می‌شود «همه نیکیها از گاه ابرگران به گیتی فرستاده می‌شود» و در فرگرد ٤، بند ۲۷، آمده است که گاه ابرگران، جایگاه همه مینوهایِ ایزدی یا پدیده های اهورایی (یعنی، اسامی معنی مثبت) است. از آنجا که هنگام تقسیم بندی افلاک، سخنی از گاه ابرگران نیست و تنها گاهی که می‌توان با آن یکی دانست گاه امشاسپندان است، امشاسپندان و ابرگران یکی بوده و امشاسپندان عبارتند از همان مینوهای ایزدی.[1] با این اوصاف، تلاش

[1] بهار (۱۳٤۵: ۵۱) معتقد است «تعداد امشاسپندان در ادبیات پهلوی گاه هفت، گاه دوازده، و گاه تا بیست وشش می‌رسد». حال آنکه فقط تعداد ایزدان مینوی که در *بندهشن* مستقیماً به اسم امشاسپند از آنها نام برده شده است، به بیش از سی و پنج می‌رسد، چه رسد به محاسبه همگی ایزدان مینوی یا امشاسپندان.

پژوهشگران برای مشخص کردن تعداد امشاسپندان، کاری عبث است چراکه تعداد اسامی معنیِ نیکو بی نهایت است. (برای توضیحات بیشتر رک. pāyag)

ریشه شناسی: ترکیب amahraspandān gāh مرکب از amahraspandān به معنی «نامیرایانِ پاک» و gāh به معنی «گاه، جایگاه، پایه» می‌باشد (رک. gāh). بررسی واژه amahraspand در زیر آمده است: **هند و ایرانی آغازین:** -Ha-marta-suHan-ta* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳، ٦٥، ١٠٦)؛ **سانسکریت:** -svanta «نیک، خوش–یمن» + á-marta «نامیرا» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۸۰، ۸۰)؛ **اوستایی:** -aməša-spəṇta (بارتولومه، ۱۹۰٤: ١٤٥)؛ -spənta (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٦٧٨)؛ **فارسی باستان:** جزء اول این ترکیب برگرفته از پیشوند منفی ساز -a + -mar «مردن» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۱٦) + پسوند صفت ساز ta– می‌باشد؛ **فارسی میانه:** amahre/ē/āspandān (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۲۸)؛ a-mahrà-spendān (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۳٤)؛ amahrispandān (بهار، ۱۳٤۵: ۳۵۲–۳۵۳)؛ از amahraspand (نیبرگ، ۱۹۷٤: ١٤؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۷)؛ amahraspand «بی مرگ مقدس» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳٦؛ بهار، ۱۳٤۵: ۵۱)؛ **فارسی میانه ترفانی:** amahrāspandān (بویس، ۱۹۷۷: ۱۰–۱۱)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** amahrspandān (ژینیو، ۱۹۷۷: ۱۵)؛ **فارسی میانه مانوی:** [ˀmhrspndˀn] کنایه از «پنج عنصر نور» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ١٤)؛ [(ˀ)mhrˀspnd] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳٦)؛ **پازند:** amešāspand (نیبرگ، ۱۹۷٤: ١٤)؛ **فارسی نو:** امشاسپند؛ اَ «پیشوند منفی ساز» + مُرده + اسپند «پاک»؛ **معادل انگلیسی:** immortal purities/divinities .

§§§

gāh ī Ohrmazd [gˀs y ˀwlmzd, gˀs y ˀwhrmẕd]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

❋ گاه هرمزد: پایه هفتم آسمان، روشنی ازلی

توضیحات: (رک. pāyag)

ریشه شناسی: رک. gāh و Ohrmazd).

§§§

gāhānbār [gˀsˀnbˀl | Paz. gahąn-bār | N gāhanbār]

(تقسیمات سال)

* گاهنبار، گهنبار؛ فصل دینی

توضیحات: در *بندهشن* (۱ـالف: ۱۸ تا ۲٦) از شش بخش سال سخن به میان می‌آید که شش آفرینش اصلی گیتی توسط اهورامزدا در آنها رخ داده است. نام این بخشها گاهنبار است و در پایان هر یک جشنی پنج روزه قرار دارد که به آن «پنج روز گاهنبار» می‌گویند. این نوع تقسیم بندیِ سال کاملاً دینی بوده بطوری که می‌توان عبارت «فصول دینی» را برای اشاره به گاهنبارها بکار برد. در *بندهشن* (۲٦: ۸) آمده است: «همانگونه که اهورامزدا نام چهار روز از ماه را «دی» نهاد، هر شش گاهِ گاهنبار را نیز، «رتوبرزت» (Ratwōbarzat) نام نهاد». رتوبرزت، به معنی «سرور بزرگ»، یکی از امشاسپندان محسوب می‌شود. در اوستا، نام دیگر رتوبرزت yāiriia ratauuō به معنی «سرور فصول» گاهنبارها (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦۱). در ریگ ودا نیز برای انجام مناسک دینی و مراسم قربانی، سال دینی را به شش بخش بنام -ṛtú «گاه، دوره، فصل» تقسیم بندی می‌کنند (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۲٤).[1]

نامهای این فصول دینی یا شش گاهنبار، که در پایان هر یک، پنج روز جشن است، به ترتیب عبارتند از:

۱) مدیوزرم: این واژه برگرفته از معادل اوستایی آن یعنی -maiδiiōi.zarəmaiia به معنی «میانه بهار» است. بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۰)، فصل مدیوزرم، از ۱ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت است و پس از آن بمدت پنج روز (از ۱۱ تا ۱۵ اردیبهشت) جشن «مدیوزرم گاه» است و در این پنجهٔ گاهنبار، آفرینش آسمان را جشن می‌گیرند.

---

[1] اما در تقسیم بندی هندوان، دوازده ماه سال به شش دورهٔ دو ماهه تقسیم بندی می‌شود. نام این دوره ها به شرح زیر است: ۱) -vasantá «فصل بیداری: بهار»؛ ۲) -grīṣmá «فصل گرم: تابستان»؛ ۳) -varṣā́ «فصل باران»؛ ٤) -śarád «فصل پژمردن: پاییز»؛ ۵) -hemantá «فصل سرما»؛ ٦) -śiśira «فصل یخبندان» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۲٤).

۲) مدیوشم: این واژه برگرفته از معادل اوستایی آن یعنی -maiδiiōi.šam به معنی «میانه تابستان» است. بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۱) فصل مدیوشم، از ١٦ اردیبهشت تا ۱۰ تیرماه است و پس از آن بمدت پنج روز (از ۱۱ تا ۱۵ تیرماه) جشن «مدیوشم گاه» است و در این پنجه گاهنبار، آفرینش آب را جشن می‌گیرند. مطابق *بندهشن* (۲۵: ۳)، انقلاب تابستانی در مدیوشم گاه (۱۱ تیرماه) رخ می‌دهد و از آن به بعد تا مدیاریم گاه، که انقلاب زمستانی است، «روز کاهد و شب افزاید».

۳) پدیشهه: نام این گاه برگرفته از معادل اوستایی آن یعنی -paitiš.hahiia به معنی «گردآوری غله» است. بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۲) فصل پدیشهه، از ١٦ تیرماه تا ۲۵ شهریور است و پس از آن بمدت پنج روز (از ٢٦ تا ۳۰ شهریورماه) جشن پدیشهه گاه است و در این پنجه گاهنبار، آفرینش زمین را جشن می‌گیرند. پدیشهه گاه، زمان اعتدال پاییزی است و در این هنگام روز با شب برابر می‌شود.

٤) ایاسریم: نام این گاه برگرفته از معادل اوستایی آن یعنی -aiiāϑrima به معنی «بازگشت به خانه» و مقصود از آن کوچ زمستانی به گرمسیر و شروع پائیز است. بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۳) فصل ایاسریم، از ۱ تا ۲۵ مهرماه است و پس از آن بمدت پنج روز (از ٢٦ تا ۳۰ مهرماه) جشن ایاسریم گاه است و در این پنجه گاهنبار، آفرینش گیاه را جشن می‌گیرند.

۵) مدیاریم: نام این گاه برگرفته از معادل اوستایی آن یعنی -maiδiiāiriia به معنی «میانهٔ سال» است. بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ٢٤) فصل مدیاریم، از ۱ آبان تا ۱۵ دیماه یعنی بین تابستان دینی و زمستان دینی، و به عبارتی از «میانهٔ سال دینی» آغاز می‌شود و پس از آن در «میانهٔ زمستان دینی» بمدت پنج روز (از ١٦ تا ۲۰ دیماه) جشن مدیاریم گاه است و در این پنجه گاهنبار، آفرینش گوسفند را جشن می‌گیرند. مطابق *بندهشن* (۲۵: ۳)، انقلاب زمستانی در مدیاریم گاه (۲۰ دیماه) رخ می‌دهد و از آن به بعد تا مدیوشم گاه، که انقلاب تابستانی است، «شب کاهد و روز افزاید».

٦) همسپهمدیم: : نام این گاه برگرفته از معادل اوستایی آن یعنی -hamaspaϑmaēdaiia به معنی «حرکت همه سپاه» است. بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۵) فصل همسپهدیم، از ۲۱ دیماه تا ۳۰ اسفند است و پس از آن بمدت پنج روز (از ۳۱ تا ۳۵ اسفند) جشن همسپهدیم است و در این پنجهٔ گاهنبار، آفرینش انسان نخستین (=کیومرث) را جشن می‌گیرند. مطابق *بندهشن* (۲۵: ٦)، اعتدال بهاری مصادف است با همسپهدیم گاه و در این هنگام روز با شب برابر می‌شود.

ریشه شناسی: واژه gāhān-bār مرکب است از gāhān + bār (قسمت، بخش، دفعه)؛ که روی هم به معنی «قسمتهای زمانی» است. ترکیب gāhān تشکیل شده است از: «گاه» + پسوند مزید زمان «ـان») (دهخدا): بر طبق نیبرگ (۱۹۷٤: ۸۰)، واژه gāhān معادل با واژه اوستایی gāϑanąm حالت اضافی و جمع اسمِ -gāϑā . (رک. gāh): **فارسی میانه:** gāhānbār (بهار، ۱۳٤۵: ۳۵۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۷٦؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۰)؛ **پازند:** gahąn-bār (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۰)؛ **فارسی نو:** گاهنبار، گاهانبار، گهنبار، گاهبار.

§§§

gardišn [gltšn']

(نجوم)

* گردش

توضیحات: منظور از گردش در *بندهشن*، دور زدن سپهر، کواکب و اجرام آسمانی بدور زمین از دید یک ناظر زمینی است (=دوران). اصطلاحی که در *بندهشن* برای حرکت سیارات در مدارشان بکار رفته است، rawišn است (=سیر).

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از ستاک -gard «گشتن» + پسوند اسم ساز -išn : **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از ریشهٔ -urt* «گردیدن، چرخیدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۱)؛ **سانسکریت:** از ریشهٔ -vart (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۵۱۸)؛ -vṛt (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۰۹)؛ **اوستایی:** از ریشه -varət (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۱)؛ -var (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۹)؛ **فارسی میانه:** gardišn [gltšn', gltšn] (بهار، ۱۳٤۵: ۳۷۳ـ۳۷٤؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۳۵)؛ gartišn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۱)؛ **فارسی میانه**

ترفانی: از ریشه -grd (بویس، ۱۹۷۷: ٤٢)؛ **فارسی نو:** گردش؛ **معادل انگلیسی:** revolution ؛ **انگلیسی:** مرتبط با پسوند ward از آلمانی werden «گشتن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۰۹)؛ **معادل عربی:** دوران، تحول.

ترکیبات:

xwaršēd gardišn [hwlšyt' gltšn'] «گردش خورشید [بدور زمین]»

spihr ō gardišn ud xwaršēd ud māh ō rawišn ēstād

«سپهر شروع به گردش [بدور زمین] و خورشید و ماه شروع به حرکت کردند»

gardišn ī māh «گردش ماه [بدور زمین]»

ānōh kē star ī Sadwēs gardišn azabar gabrān rad

«آنجا که گردشِ ستارۀ سدویس بر فراز آن است، ردِ پستی هاست». توضیح اینکه ستاره سدویس سپاهبد جنوب است و در اینجا منظور این است که «پست ترین ناحیه دنیا، جنوب است».

§§§

garōdmān [glwtmʾn' | AV. garō-dəmāna- | P grdmʾn]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* گرَزمان به معنی «بهشت، عرش»: پایه پنجم آسمان، خورشیدپایه

توضیحات: گرزمان همان پایه پنجم آسمان است و نامهای دیگر آن عبارتند از: سپهر خورشید تیزاسب: خورشید-پایه؛ انغر روشن: انغران. این واژه لفظاً به معنی «ستایش گاه، خانۀ سرود» بوده و در فارسی نو به «آسمان، فلک الافلاک، بهشت» اشاره دارد (دهخدا). (برای توضیحات بیشتر رک. pāyag)

ریشه شناسی: این واژه معادل واژه اوستایی -garōdəmāna به معنی «خانۀ عشق، فردوس» می‌باشد و مرکب است از: -garō «ستایش» + -dəmāna (در اوستای متقدم) یا -nmāna (در اوستای متأخر) مشتق از -dam به معنی «خانه» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۷، ۲۲۸): **هند و ایرانی آغازین:** -grHa* «ستایش» + -dam* «خانه» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤٥، ۳۰)؛ **سانسکریت:** -gir «ستایش» + -dáma «خانه» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۵۵، ٤٦۹)؛ **اوستایی:** -Garō-dəmāna «سرای

ستایش» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۱)؛ -Garō-demāna (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۹۲)؛ از ریشه -gar «ستایش کردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۷)؛ واژه متضاد آن در اوستا عبارت است از -gərəδa «چال، خانه دیوان» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۸)؛ **فارسی میانه:** garōdmān «گرزمان» (بهار، ۱۳٤٥: ۸٥؛ بهار، ۱۳٤٥: ۳۷٦؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۷۷؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۱)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** garδmān «عرش، بهشت» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٦۳؛ بویس، ۱۹۷۷: ٤۲)؛ **پازند:** garōϑ-mān (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۹۲)؛ **فارسی نو:** گرزمان، گَرَزمان (دهخدا)؛ **انگلیسی:** domicile مشتق از لاتین domus «خانه»؛ **معادل عربی:** عرش.

§§§

Gāw[1] [TWRA < A twrʾ | Paz. gāv | Av. gav - | M gʾw, N ~]

(اسامی بروج)

❋ گاو: دومین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «ثور»، به لاتین «Taurus»، و نشانهٔ اختصاری آن «♉» می‌باشد. این برج فلکی، به صورت گاو نری تصور شده است. صورت فلکی گاو برج دوم از دایرةالبروج است و مابین حمل (بره) و جوزا (دوپیکر) قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه اردیبهشت است.

ریشه شناسی: هند و اروپایی آغازین: -*gᵘ̄ōus (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۳)؛ **سانسکریت:** -gó (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳٦۳؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ٤۷۹)؛ **اوستایی:** -gauu «گاو» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۷)؛ **فارسی باستان:** -gav (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۳)؛ **فارسی میانه:** gāw [TWRA] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۷۷؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۱-۸۲؛ بهار، ۱۳٤٥: ۱٦۰)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** gāw [gʾw] «برج ثور» (بویس، ۱۹۷۷: ٤۱)؛ **پازند:** gāv (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۱-۸۲)؛ **فارسی نو:** گاو؛ **انگلیسی:** cow ؛ **معادل لاتین:** Taurus ؛ **معادل عربی:** ثور.

§§§

Gāw² (Dit-Gāw) [Paz. gå | (TWB̠) TWRA]

(منازل قمر)

✽ گاو، (گاوِ دوم): خانه بیست و یکم ماه. از ٢٦ درجه و ٤٠ دقیقه قوس تا ١٠ درجه جدی

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر در *بندهشن* (٢: ٢) فقط یک بار آمده و در کلیه نسخ به صورت پازند gå نوشته شده است (پاکزاد، ٢٠٠٥: ٣٦پ٥٠). املای این واژه در دینکرد سوم (نسخه M، ف ٤١٩: ص٤٠٤) به صورت پهلوی TWG TWRA آمده است. هنینگ (١٩٤٢: ٢٤٤) در مورد املای این واژه در دینکرد، معتقد است که کاتب ابتدا به اشتباه TWRA را TWG ثبت می‌کند و سپس بدون خط زدن آن واژهٔ درست TWRA را می‌نویسد، دومناش (١٩٧٢: ٣٧٦) نیز پس از تایید نظر هنینگ، آنرا به صورت (Gāv) خوانده است. اما نیبرگ (١٩٣٤: ٣٤) در ترجمه خود از دینکرد سوم، آنرا [TWB̠ TWRA] *dit-gāv به معنی «گاو دیگر» می‌خواند. هنینگ (١٩٤٢: ٢٤٤) تکرار این واژه را در *بندهشن*، با صورت پازند gå و صورت پهلوی gāw و به معنی «گاو» ثبت می‌کند. بهار (١٣٧٥: ٦٠) و بهزادی (١٣٦٨: ٦) نام این منزل را به صورت پازند gā ، انکلساریا (١٩٥٦: ٣١) به صورت Gâo ، و یوستی (١٨٦٨: ١٢٧) به صورت gāv و به معنی «گاو» ثبت کرده‌اند. چتلی (١٩٤٠: ٣٩٧) نیز ضمن اشاره به تلفظ این منزل قمری به صورت Gau، آنرا هم معنی با معادل چینی آن یعنی Niu به معنی «گاو» می‌داند.

توضیحات: این منزل قمر، خانه بیست و یکم ماه است و در هندی به آن Uttara-āṣādha می‌گویند. معادل عربی آن «بلده» است که بنا بر صوفی (١٣٥١: ٢٠٠) و به تبع او بهار (١٣٧٥: ٦٠)، جای آن در زیر قلادهٔ قوس است و از آنجا که در آن ستاره‌ای نیست آنرا بلده یعنی «بیابان» می‌گویند. هنینگ (١٩٤٢: ٢٤٤) جای آنرا در اول جدی محسوب می‌کند. اما در نجوم مدرن نیز، ستارهٔ Albaldah (π قوس) با ستارهٔ نسر طائر طلوع کرده و قبل از رأس الجدی قرار دارد. دلیل اینکه هنینگ (١٩٤٢: ٢٤٤) آنرا با رأس الجدی یکی می‌داند آن است که این منزل در دینکرد سوم، بعنوان نقطهٔ انقلاب تابستانی معرفی شده است و در نجوم، رأس الجدی نقطه انقلاب تابستانی محسوب می‌شود. اما، همانگونه که از شکل ٩، مشهود است، منزل Gå از قبل از رأس الجدی

شروع می‌شود و رأس الجدی در میانه آن قرار می‌گیرد؛ در نتیجه، نظر بهار درست تر است و با موقعیت این ستاره در نجوم عربی و مدرن نیز سازگار است.

ریشه شناسی: (رک. Gāw[1])

§§§

Gazdum(b) [gcdwmb', gcd(w)m, gzd(w)m]

(اسامی بروج)

❋ کژدم: هشتمین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «عقرب»، به لاتین «Scorpius»، و نشانهٔ اختصاری آن «♏» می‌باشد. این برج فلکی، به صورت عقربی تصور شده است. صورت فلکی کژدم برج هشتم از دایرةالبروج است و مابین برجهای میزان (ترازو) و قوس (نیمسب) قرار دارد. معادل این برج در سانسکریت -vṛ́ścika نام دارد (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۰۱۱). در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه آبان است.

ریشه شناسی: مطابق بهار (۱۳۷۵: ۵۷) و نیبرگ (۱۹۷٤: ۸۲)، این واژه در اصل «گزدم» به معنای «دارای دم گزنده» بوده است؛ و در فارسی نو به صورت «کژدم» و به معنی «دارندهٔ دم کژ یا خمیده» بکار می‌رود: **فارسی میانه:** gazdum «دارای دم گزنده» (بهار، ۱۳٤۵: ۳٦٤، ۳٦۵؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۷۸؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۲)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** مرتبط با gašt [gšt] «گزیده» (بویس، ۱۹۷۷: ٤۲)؛ [gšt] «مار» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۲)؛ **فارسی نو:** کژدم «دارای دم خمیده»؛ **معادل انگلیسی:** Scorpion از لاتین Scorpio **؛ معادل عربی:** عقرب [ʕaqrab] (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۰)؛

§§§

gēhān [gyhʾn' | Paz. gēhą | Av. gaēϑanąm | M, N gihān, ǰahān]

❋ گیهان: کیهان، جهان

توضیحات و ریشه شناسی: این واژه وام گرفته از واژه اوستایی gaēϑanąm به معنی «جهان مادی» است که خود مشتق از واژهٔ -gaēϑā «جانور اهلی» است. واژه عربی حیوان به معنی

«جانور اهلی» نیز از ریشه «حیّ» به معنی «زنده بودن» ساخته شده است: **سانسکریت:** از ریشه -jiv «زندگی کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ٤۲۲)؛ **اوستایی:** gaēϑanąm «جهان مادی» مشتق از -gaēϑā «جهان، موجود، خانه، دارایی، مزرعه، مال و حیوان» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٦)؛ **فارسی باستان:** مشتق از -gaiϑā «جانداران» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۲)؛ **فارسی میانه:** gēhān (بهار، ۱۳٤٥: ۱۸٥؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۷۸؛ هوبشمان، ۱۸۹٥: ٥۱)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [gytyg] gētīg «جهان، گیتی» (بویس، ۱۹۷۷: ٤٤)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** gēhān (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٦۹؛ بویس، ۱۹۷۷: ٤۳)؛ [gyh] «جهان»، [gyhʾn] «جهان ها» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۲)؛ **پازند:** gēhą (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۲)؛ **فارسی نو:** گیهان، کیهان، جهان (هوبشمان، ۱۸۹٥: ۹٦)؛ **انگلیسی:** از ریشه live (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۲۲)؛ **معادل عربی:** عالم (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۳۰).

ترکیبات:

zāyč ī gēhān [zʾyc y gyhʾn'] «زایچه گیهان، طالع عالم».

§§§

Gōzihr [gwcyhʾl, gw(k)cyhl | Av. gao-čiϑra- | Ar. ǰawzahr, N gawzahr]

(نجوم)

❋ گوزهر: جوزهر، مدار ماه، عقدتین ماه

توضیحات: واژه -gao-čiϑra به معنی «گاو-تخمه» یکی از صفات ماه است که در اوستای متأخر (یشت ۷، ۱، ۱٦؛ وندیداد ۲۱: ۹) ذکر شده است و در لغت زند پهلوی به -gōspand tōxmag و gōspand-čihrag ترجمه شده است (مکنزی، ۲۰۰۲: ۱۸٤). انتخاب واژه gōzihr برای آنچه در آسمان باعث خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی می‌شود، نشان دهنده این است که قدما می‌دانسته اند که این دو پدیده نجومی با مدار ماه مرتبط است. پژوهشگران متون پهلوی تا قبل از تقی‌زاده (۱۳۱٦: ٥۲۰) گوزهر را ستاره دنباله داری می‌پنداشتند که به دور خورشید می‌گردد.[1] به

[1] از این نمونه می‌توان یوستی (۱۸٦۸: ۲۲۳) را نام برد. با این وجود، حتی بعد از تقی‌زاده نیز پژوهشگرانی هستند که این اشتباه را تکرار می‌کنند. برای نمونه، بهزادی (۱۳٦۸: ۲۸۷) و بهار (۱۳٤٥: ۳۹۱، ۳۸٥) به اشتباه آنرا

هر حال، از آنجا که قدما می‌دانسته اند که عامل گرفتگی خورشید، ماه است، با انتخاب واژه gōzihr برگرفته از واژه اوستایی -gao-čiϑra که صفت اصلی ماه است خواسته اند بدون اینکه مستقیماً چهره ایزدی ماه را آلوده کنند، خورشیدگرفتگی را به یکی از جلوه های او نسبت دهند. ارتباط ماه و تخمه گاو در جای جای ادبیات پهلوی آشکار است؛ برای نمونه، در *بندهشن* (۱ـ الف: ١٤) آمده است: «گاو یکتاآفریده سپید وروشن بود چون ماه»؛ (٦ـهـ : ۲و۳) «روشنی و زوری که در تخمهٔ گاو بود به ماه سپرده شد و آن تخمه به روشنیِ ماه پالوده شد»؛ از طرفی بنا بر *بندهشن* (۵ـالف: ۲)، شرف ماه در برج گاو است؛ و همچنین در نجوم سنتی نیز، شرف ماه، سر گوزهر، و دم گوزهر، هر سه، در ۳ درجه از خانه شرف خود می‌باشند؛ از همه مهمتر، در *بندهشن* (٣٤: ۱۷)، در توصیف فرجام گیتی آمده است: «گوزهرمار که بر تیغ ماه جای دارد، از آسمان به زمین خواهد افتاد». این جمله به روشنی مکان گوزهر را بر روی ماه نشان می‌دهد. در *بندهشن*، دلایل و نشانه های دیگری نیز دال بر انطباق ماه و گوزهر وجود دارد و کلیه داده های نجومی در مورد گوزهر مستقیماً به ماه ربط پیدا می‌کند. برای مثال، در (۵الف: ۵) آمده است: «گوزهر درون آسمان همچون ماری ایستاد: سر به دوپیکر و دنب به نیمسب، چنان که میان سر و دنب همیشه شش برج فلکی هست». توضیح اینکه، مار-شکل بودن گوزهر به دایره‌وار بودن مدار ماه مرتبط است و اینکه فاصلهٔ بین سر و دنب، همیشه شش برج است به این معنی است که بین سر و دم همیشه ۱۸۰ درجه فاصله است و از آنجا که خورشید در هر روز یک درجه از دایرةالبروج را طی می‌کند، ۱۸۰ روز طول می‌کشد تا از سر گوزهر به دنب گوزهر برسد یعنی بین دو خورشیدگرفتگی متوالی ۱۸۰ روز یا دقیقتر بگوییم ٦ ماه قمری فاصله است. حال، همین مطلب در *بندهشن* (۲۵: ۲۷)، در مورد ماه هم آمده است: «ماه به ۱۸۰ روز باز به آن جای بیاید که از آغاز برفت». منظور از آمدن ماه به جای اول، تنها و تنها، تکرار چرخه خسوف و کسوف

«ستارهٔ دنباله داری» تعریف می‌کنند «که بدور خورشید می‌گردد». البته بهار این اشتباه را در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران (۱۳۷۵: ۹۷) تصحیح می‌کند. شگفت اینکه، با آنکه مکنزی (۱۹۷۱: ۳۷) در فرهنگ کوچک زبان پهلوی سر و دم گوزهر را «عقدتین» ترجمه می‌کند؛ میرفخرایی، در ترجمه خود از مکنزی (۱۳۷۳: ۸۰) سر و دم گوزهر را به اشتباه «نقطه اعتدال بهاری و پاییزی» ترجمه کرده است.

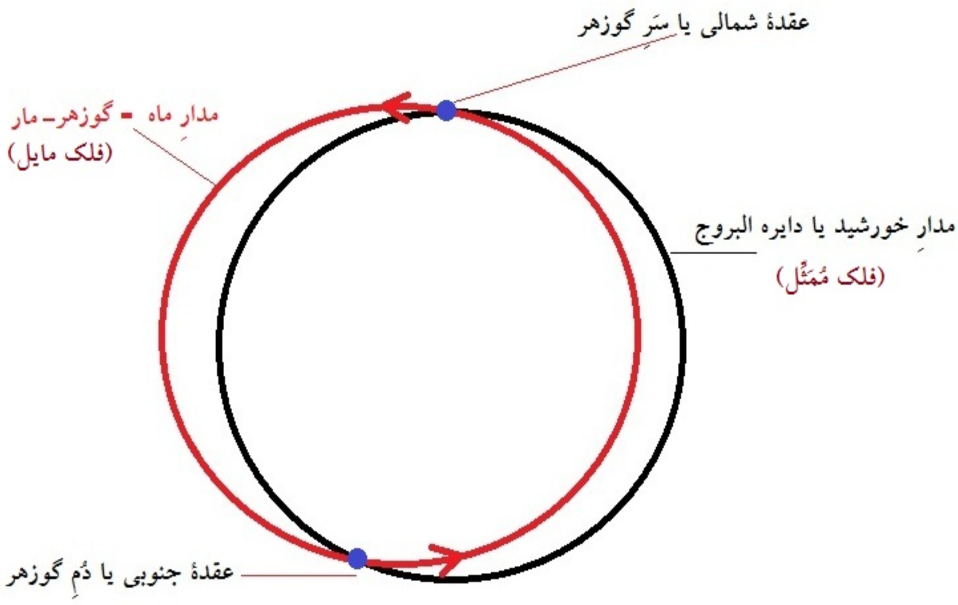
است که به گوزهر مرتبط است وگرنه ماه عملاً بعد از ۲۷/۵ روز به جای اول خود در دایرةالبروج باز می‌گردد. همچنین بر طبق *بندهشن* (۵ـالف: ۵)، حرکت گوزهرمار از عقب است. توضیح اینکه، حرکت عقدتین برعکس حرکت خورشید و سیارگان است زیرا حرکتِ همه سیارات از حمل به ثور، از ثور به جوزا، از جوزا به سرطان و الی آخر است؛ اما، حرکت عقدتین (یعنی حرکت مکان خورشیدگرفتگی) از حمل به حوت، از حوت به دلو، از دلو به قوس و الی آخر است. توضیح واضحتر اینکه اگر امسال کسوفی در اول حمل رخ دهد، سال بعد همان نوعِ کسوف در برج حوت است و الی آخر. بر طبق *بندهشن* (۵الف: ۵) نکته‌ای دیگر در مورد گوزهر این است که: «هر ده سال، آنجا که سر است دنب و آنجا که دنب است سر قرار می‌گیرد». توضیح اینکه ماه پس از ۱۹ سال دوباره به همان وضعیت سابق نسبت به خورشید و دایرةالبروج قرار می‌گیرد. به همین خاطر است که در دوران هخامنشی برای تطابق تقویم قمری با تقویم شمسی، یک الگوی ۱۹ ساله را تکرار می‌کردند. این باعث می‌شد که اگر در ماه اول از سال اول خورشیدگرفتگی در عقدهٔ رأس رخ داده، ۱۹ سال بعد، یعنی در ماه اول از سال بیستم، دوباره در عقدهٔ راس یک خورشیدگرفتگی رخ دهد. از آنجا که عقدهٔ رأس و ذنب با هم ۱۸۰ درجه فاصله دارند (یعنی روبروی هم‌اند)، و برای رسیدن رأس به جای قبلی اش ۱۹ سال لازم است، در نتیجه، پس از نصفِ ۱۹ سال یعنی ۹/۵ سال، رأس و ذنب جای خود را عوض می‌کنند. این به معنی آن است که اگر در ماه اول از سال اول خورشیدگرفتگی در رأس رخ دهد، ۹/۵ سال بعد یعنی در سال دهم، خورشیدگرفتگی در ماه اول و در ذنب رخ خواهد داد. برای نمونه، در تاریخ ۵۰۳/٦/۲۱ ق‌م کسوف در آخر ماه سوم از تقویم بابلی در سرطان و در عقدهٔ جنوبی (ذنب) رخ داده است، ۹/۵ سال بعد، در ٤۹٤/۷/۱۱ ق‌م نیز کسوف در آخر ماه سوم بابلی در سرطان است اما این بار در عقدهٔ شمالی (رأس). همه اینها نشان می‌دهد که منجمان قدیم با آگاهی تمام نام گوزهر را برای عقدتین ماه برگزیده‌اند. (برای توضیحات بیشتر رک. Gōzihr-sar)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از -gō «گاو» + -zihr-/čihr «تخمه». (برای بررسی ریشه شناسی رک. čihrag و gāw)؛ **اوستایی:** -gao-čiϑra «گاو-تخمه، صفت ماه» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۶؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۳)؛ **فارسی میانه:** gōzihr, gōčihr «اژدها، کسوف» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٦٦)؛ Gōzihr «عقدتین» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۳۷)؛ Gōcihr «ستاره‌ای اهریمنی» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۳)؛ **فارسی نو:** گوزهر؛ **معادل عربی:** جوزهر: معرّب «گوچهر».

§§§

*** شکل شمارهٔ ۱ ***

مدار ماه یا گوزهر-مار



Gōzihr-dumb [gwcyhl dwmb]

(نجوم)

دم گوزهر: عقده جنوبی، عقدهٔ ذَنَب

توضیحات: (رک. gōzihr، gōzihr-mār و gōzihr-sar)

ریشه شناسی: (رک. Gāw، čihrag و dumb).

§§§

Gōzihr mār [gwcyhl mʾl]

(نجوم)

❋ مار گوزهر: گوزهر، جوزهر، مدار ماه، عقدتین ماه

❋ مار گوزهر: تِنّینِ فلک، کهکشان راه شیری

توضیحات: منظور از گوزهر مار، مدار ماه است. قدما، گوزهر را محل تقاطع فلک مُمَثِّل (دایرةالبروج) و فلک مایل (مدار ماه) تعریف می‌کردند و به آن تنّینِ فلک (اژدهای آسمان) نیز می‌گفتند و معتقد بودند این مار بزرگ که همانند سیارات در حرکت است، همیشه شش برج فلکی بر پشت اوست و شش برج در زیر شکمش (دهخدا). از آنجا که در عربی گوزهر را «تنین» به معنی «اژدها» نیز نامیده اند و واژه تنین همزمان به سه پدیدهٔ نجومی، یعنی، عقدتین ماه، راه شیری، و یکی از صور فلکی شمالی بنام Draco «اژدها» (صوفی، ۱۳۵۱: ۳۵) اشاره دارد؛ اصطلاح گوزهر نیز برای اشاره به این سه پدیده بکار رفته است.

تصویر گوزهر به صورت مار و اژدها ریشه در فرهنگ کلدانیان دارد. آنها معتقد بودند که این اژدها قبل از آفرینش ستارگان وجود داشته است و در حالی که سرش به سمت مشرق و دمش به سمت مغرب است، از جهان نگهبانی می‌کند. بعدها، این اژدها با کهکشان راه شیری تداعی گردید و در *بندهشن*، راه شیری با اصطلاحِ brēh i gōzihr «درخشش گوزهر» وصف شده است (مکنزی، ۲۰۰۲: ۱۸٤) (همچنین رک. rāh ī Kǎwōsān). نام گوزهر مار در فارسی میانه ترفانی

azdahāg و در پهلوی اشکانی ترفانی aždahāg است (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۸۵، ۳٦).
(برای توضیحات بیشتر رک. Gōzihr)

ریشه شناسی: این اصطلاح مرکب است از: mār + gōzihr . (برای بررسی ریشه شناختی قسمت اول رک. Gāw و čihrag). بررسی ریشه شناختی mār در زیر آمده است: **هند و ایرانی آغازین:** از ریشهٔ -mar* «مردن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦۵)؛ **سانسکریت:** māra «کشنده» (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۳۱۸؛ مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۱۱)؛ **اوستایی:** از ریشه -mar «مردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۱)؛ **فارسی باستان:** از ریشه -mar* مرتبط با -marta «مرده» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۲)؛ **فارسی میانه:** mār [mʾl] «مار» (بهار، ۱۳٤۵: ۲۷۲؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۵٤؛ نیبرگ،۲۰۰۳: ۱۲٦)؛ **فارسی میانه و پهلوی اشکانی ترفانی:** از ریشه -myr «مردن» (بویس، ۱۹۷۷: ۵۹)؛ **فارسی نو:** مار؛ **انگلیسی:** مرتبط با mort «مرگ»؛ **معادل عربی:** تنین «اژدها»، تنین الفلک.

§§§

Gōzihr-sar [gwcyhl sl]

(نجوم)

* سرِ گوزهر: عقده شمالی، عقدهٔ رأس

توضیحات: در نجوم سنتی، هرگاه اصطلاح «رأس» و «ذَنَب» به تنهایی بکار می‌روند، منظور از آنها به ترتیب سر و دم گوزهر است. سرگوزهر در هندی rāhú (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۸۰) و در انگلیسی Head (of the Dragon) یا Dragon's Head (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۱٤) خوانده می‌شود. دم گوزهر در هندی ketú (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۰۹) و در انگلیسی Tail (of the Dragon) یا Dragon's Tail (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۱٤) نامیده می‌شود. در نجوم، هر یک از سیارات دارای مداری (=orbit) هستند که به علت آنکه دقیقاً بر مدار خورشید (=دایرةالبروج=ecliptic) منطبق نیستند، آنرا در دو نقطه (عقده=node) قطع می‌کنند. این دو نقطه (=عقدتین=nodes) را رأس و ذنب می‌نامند. بنا بر دایرةالمعارف نجوم، «ذنب» (descending node, south node) به آن نقطه ای می‌گویند که سیاره مورد نظر پس از عبور از آن به زیر دایرةالبروج می‌رود و رأس

(ascending node, north node) آن نقطه از مدار است که پس از آن، سیاره به بالای دایرةالبروج می‌رود (مور،۲۰۰۲: ۱۱۳، ۲۳۵) (نک. شکل ۱). از آنجا که گوزهر (-Av. Gao-čiϑra) همان ماه گاو-چهره است، منظور از رأس و ذنب گوزهر، دو نقطه تقاطع مدار ماه با مدار خورشید است. در نتیجه، آنجا که خورشیدگرفتگی از پایین خورشید شروع شده و به بالای خورشید حرکت می‌کند را رأس (=سرِگوزهر) و آنجا که خورشیدگرفتگی از بالای خورشید شروع شده و به پایین خورشید حرکت می‌کند را ذنب (=دمِگوزهر) می‌گویند. در نجوم سنتی، رأس و ذنب را به ترتیب سیارهٔ هشتم و نهم محسوب می‌کرده‌اند (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۳۰۹). (برای توضیحات بیشتر رک. Gōzihr)

تصحیحات: میرفخرایی به اشتباه در ترجمه خود از مکنزی (۱۳۷۳: ۸۰) واژهٔ Gōzihr-sar را به «نقطه اعتدال بهاری» و Gōzihr-dumb را به «نقطه اعتدال پاییزی» ترجمه کرده است.

ریشه شناسی: (رک. Gōzihr و Awesar)

§§§

gumēzišn [gwmycšn'] = **gumēzagīh** [gwmyckyh]

(تنجیم)

* (دوران) آمیزش: تمزیج

توضیحات: واژه gumēzišn «آمیزش، تمزیج» در *بندهشن*، اشاره دارد به دوران ۶۰۰۰ ساله دوم از کل ۱۲۰۰۰ سالی که به آن زمان کرانه مند می‌گویند. از این ۱۲۰۰۰ سال، سه هزاره اول به خلق موجودات مینوی و سه هزار سال دوم به خلق موجودات مادی می‌گذرد. در این ۶۰۰۰ سال، همه چیز در سکون و abēzagīh «پاکی، خلوص» است (به همین دلیل، دوران قبل از آمیزش را abēzagīh «[دورانِ] پاکی» نیز می‌نامند). در آغاز هزارهٔ هفتم، به خاطر یورش اهریمن بر جهان، آسمان و کواکب به گردش درمی‌آیند (به همین دلیل، دوران آمیزش را ēbgatīh «[دورانِ] اهریمنی» نیز می‌نامند). در اثر این بهم ریختن و گردش جهان، طبایع و عناصر با هم آمیخته می‌شوند و تا پایان جهان، تا فرجام، این آمیزش طبایع ادامه خواهد یافت. در *بندهشن* به این شش هزار سال که عبارتند از هزارهٔ ترازو، هزارهٔ کژدم، هزارهٔ نیمسب، هزارهٔ بز، هزارهٔ دلو، و هزارهٔ

ماهی، رویهم «دوران آمیزش» می‌گویند. در آثارالباقیه (بیرونی، ۱۳۲۱: ۲٦) آمده است: «فلک شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم ممزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت و ... چون فلک به حرکت آمد ... اجزاء بسایط (آخشیجها) بتوسط کون و فساد بهم ممزوج شد».

در احکام نجوم، به هر یک از سیارگان و ستارگان و برجهای دوازده‌گانه، طبایع، عناصر و ویژگی هایی نسبت می‌دهند؛ در این میان میتوان از طبایع چهارگانه (بلغم، صفرا، سودا، و خون) و عناصر چهارگانه (آب، آتش، باد، خاک)، و ویژگیهایی (از قبیل، نر و ماده، روز و شب، سعد و نحس، تر و خشک، سرد و گرم، شرقی و غربی، شمالی و جنوبی، اقبال و ادبار، و الی آخر) که به هریک از کواکب و بروج نسبت داده شده نام برد. از آنجا که آسمان و کواکب و بروج همیشه در حال گردش اند، اوضاع هیچوقت ثابت نمی‌ماند و تأثیرات و طبیعت و مزاج کواکب به هم می‌آمیزد. به قول بیرونی (۱۳۵۲: ۳٥٤)، «ستارگان [=سیارات] مر برجها را همچنانند چون روان مر کالبدها را. از طبع خویش همی بگردند چون بدان اندر آیند» و همایی در حاشیه همان صفحه از التفهیم می‌گوید: «تمزیج یعنی آمیختن مزاج ستارگان بیکدیگر همچون مزاج داروها در معاجین تا از همهٔ آنها یک مزاج بحاصل شود». در نتیجه، آنجا که در *بندهشن*، فلک البروج را به نام «سپهر ستارگان آمیزنده» معرفی می‌کند، به دلیل آن است که در این فلکِ خاص که حوزهٔ کار منجمان است، طبیعت و سرشت سیارات و ثوابت به هم می‌آمیزد و سرنوشت گیتی و موجودات درون آن را رقم می‌زند. در نتیجه، با آنکه در *بندهشن* مستقیماً از وجود سیارات در فلک ستارگان آمیزنده سخنی نیست، اما بطور ضمنی مشخص است که این فلک که پایینتر و درون «فلک ستارگان نیآمیزنده» یا «سپهر زبر سپهر» است، در برگیرندهٔ فلک سیارات نیز هست. در نجوم سنتی نیز، «فلک البروج» پایینتر و درون «فلک الافلاک» است و فلک سیارات را در برمی‌گیرد. نامهای دیگر فلک البروج در فارسی عبارتند از: فلک ثابته و کرسی.

در *بندهشن* (۲: ۱۱)، «سپهر زبر سپهر» که موصوف است به «گوهر رزم» (mādayān ī razm)، جایگاه خالصان (abēzagān) بوده و سپاهبد آن «فرّهٔ بهدین مزدیسنان» است. اهریمن و

موجودات اهریمنی نمی‌توانند از این سپهر بالاتر بروند و در این سپهر بین طبایع، تمزیج رخ نمی‌دهد؛ مطابق *بندهشن* (۲: ۱۱): «این سپهر خالص را از ناخالص آشکار می‌کند» و «منجمان نمیتوانند جوهر خالصان را همانند آمیختگان محاسبه کنند». در نجوم سنتی نیز، فلک الافلاک، از نقش و نگار عاری است و همانند یک صفحه ساده است که هر علامتی در آن کاملاً آشکار است. به همین خاطر، حکما این فلک را «فلک اطلس» نامیده اند؛ زیرا، مطابق لغتنامه دهخدا، اطلس «به معنی درم بی‌سکه است، پس چنانکه درم بی‌سکه از نقوش ساده [=عاری] می‌باشد، همچنین فلک نهم که عرش باشد نیز از نقوش کواکب ساده است». در نتیجه، سپهر زبر سپهر عبارت است از یک آسمان سادهٔ بدون نقش که پس زمینهٔ فلک البروج یا فلک ستارگان آمیزنده و بالاتر از آنهاست. این سپهر جایگاه فروهر پاکان و پدیده های مینوی است و ترکیب «ستارگان ناآمیزنده» در *بندهشن* به همین موجودات مینوی اشاره دارد. در کتب دینی پس از اسلام نیز، فلک‌الافلاک جایگاه فرشتگان و ملائک معرفی شده است. نامهای دیگر فلک الافلاک در فارسی عبارتند از: فلک‌المستقیم، فلک‌المحیط، فلک اطلس، فلک الاعظم، فلک‌الاقصی، فلک نهم، عرش. اما به هر حال، هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۰)، «سپهر ناآمیزنده» را با کمربند «راه شیری» یکی گرفته است و دلیل او آن است که سپاهبد این سپهر یعنی جوهر رزم (mādayān ī razm)، در *بندهشن* (٦ج)، به کمربندی ستاره‌ـنشان تشبیه شده است. در *بندهشن* (٦ج) آمده است: «فرهٔ بهدین مزدیسنان ـ بمانند ایونگهان که مانند کُستی است، ستاره‌ـنشان و مینوان‌ـآفریده، سه تا بر چهار گره ـ پیرامون آسمان را بدان پایه نگهداشت. آن ستارگان با اهریمن به نبرد ایستادند تا فرجام. چنانکه قبلاً نوشته شد، آنجا جوهر رزم خوانده شود که مرز مابین خلوص (پاکی) و تمزیج (آمیزش) است». در اینجا، باز مینوی بودن ستارگان موجود در سپهر ناآمیزنده به خوبی از خلال کلمات پیداست: الف) ترکیب «جوهر رزم» یک اسم معنی است و در نتیجه یک پدیدهٔ مینوی است نه مادی؛ ب) نویسنده *بندهشن*، پس از کاربرد واژهٔ کمربند، آنرا ستاره‌ـنشان خوانده و بلافاصله در تشریح ترکیب ستاره‌ـنشان، آنرا از جنس مینوها و «مینوگان‌ـآفریده» معرفی کرده است، توضیح اینکه، ستارگان ناآمیخته یا پاک، عبارتند از فروهر پاکان و پدیده هایی مینوی و

غیرقابل رویت؛ ج) بکار بردن تعبیر کمربندی که از ۱۲ قسمت تشکیل شده تنها نشان دهندهٔ دایره‌وار بودن این سپهرِ فرضی و مذهبی و معنوی بودن آن است و کهکشان راه شیری به هیچ عنوان دارای چهار گرهِ سه قسمتی نیست؛ د) ازاینها گذشته، «راه شیری» در *بندهشن* به «راه کاووسان» معروف است و از آنجا که بُرندهٔ مدار گوزهر است در سپهر آمیزنده یا فلک‌البروج قرار دارد (همچنین رک. rāh ī Kāwōsān).

ریشه شناسی: واژه پهلوی gumēzišn مرکب است از: ماده مضارع -gumēz «آمیز-» + پسوند اسم ساز išn~ «ـش»: **ایرانی آغازین:** از ریشه (-vi- + *maik-, *maig*) «به هم آمیختن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۶۱)؛ **سانسکریت:** -mekṣ (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۳۷۳؛ پوکرنی، ۱۹۵۹: ۷۱٤)؛ **اوستایی:** از ریشه -miias «آمیختن» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۱۹۰)؛ **فارسی میانه:** gumēzišn (بهار، ۱۳٤۵: ۲)؛ gumēzišn = gumēzagīh «آمیختگی، آمیزه» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٦۷)؛ مرتبط با gumēg «آمیزه» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٦۷)؛ از ریشه [-gwmyc] -gumēz «آمیختن» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۱)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** wimēg (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٤۲)؛ -wimēxt (ماده ماضی) (گیلن، ۱۹٦٦: ۸۱)؛ مرتبط با -āmēɣ [-ʾmyg-, ʾʾmyɣ] «آمیختن» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ٤۱)؛ **فارسی میانه ترفانی:** -gumēz (ماده مضارع)، -gumēxt (ماده ماضی) (هنینگ، ۱۹۷۷: ۱۷۸)؛ از ریشه [-gwmyxtn, gwmyz] «آمیختن» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۱)؛ مرتبط با āmēzišn (بویس، ۱۹۷۷: ۱۱)؛ مرتبط با gumēg «آمیزه» (بویس، ۱۹۷۷: ٤۳)؛ **پازند:** مرتبط با gumēxtan ،gumēz ،gumēž (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸٦)؛ **فارسی نو:** گمیزش، گمیختن، گمیخته، «آمیخته»؛ **انگلیسی:** mix ، mixed «آمیخته»؛ **معادل عربی:** تمزیج «آمیختن» از ریشه مزج (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۷٦، ۱۳۱).

ترکیبات:

gumēzišnīgān [gwmycšnygʾn'] «تمزیجاً، به صورت تمزیجی، همچون آمیختگان»

čē-šān nē tuwān āmārd gumēzišnīgān xīr ī abēzagān

«چراکه ایشان [= اخترشناسان] نمی‌توانند جوهر خالصان را همانند آمیختگان محاسبه کنند».

§§§

gyāg [gywʾk' | M gyʾg, N jāy]

(تنجیم)

* میخ، وتد

توضیحات: در *بندهشن* (٦ف: ٤)، آمده است: «ستارهٔ کیوان که به ترازو به جای (=خانه) چهارم که میخ زیرزمین (=وتد تحت الارض) است، به بالست (=شرف) خویش بود، بخاطر چیرگی بر رقیبش، مرگ مقدر کرد».[1] این جمله نشان می‌دهد: واژه gyāg که لفظاً به معنی «جای» و «مکان» است، به عنوان یک واژهٔ نجومی، معادل است با اصطلاحات «خانه» و «میخ» که در عربی به آن «بیت» یا «وتد» می گویند. (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: از ایرانی باستان -vi-vāha-ka* از ریشه اوستایی -vah «ماندن، اقامت کردن» و تحول آن به -vivāka* و سپس به واژهٔ پهلوی viyāk به معنی «جای». gyāg صورت دیگر viyāk است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۱۷): **هند و ایرانی آغازین:** -Hui* «پیشوند فعلی»+ -Huas* «ساکن شدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۲)؛ **سانسکریت:** از ریشه -vi-vas «اقامت کردن، ساکن شدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۹۸۷)؛ -gáya «خانه، مسکن» از ریشه -ji «بدست آوردن، بردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳٤۸)؛ **اوستایی:** مشتق از ریشه -vah «ساکن شدن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٦۰)؛ **فارسی باستان:** از ریشه -vah (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۷)؛ **فارسی میانه:** جا، مکان (بهار، ۱۳٤۵: ۲۰٦؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۲)؛ giyāk (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۳)؛ جای چهارم ، میخ زیر زمین (بهار، ۱۳۷۸: ٦٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [gyʾg] gyāg (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۲؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۳)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** [gywʾk] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۳)؛ **پازند:** jāi, gā (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۳)؛ **فارسی نو:** جای؛ **معادل انگلیسی:** house (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲۳)؛ واژهٔ gyāg معادل واژهٔ لاتینِ locus و واژهٔ یونانیِ τόπος می‌باشد (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲۳پ۳۹)؛ **معادل عربی:** بیت (پینگری، ۲۰۰٤: ٤۷۸)، وتد.

§§§

---

[1] 6f.4) Kēwān stārag pad Tarāzūg pad gyāg ī čahārom kū Mēx ī azēr ī zamīg pad bālist ī xwēš ī abarwēzīh ī-š abar hamēstār rāy margīh brēhēnīd.

gyāg ī čahārom [gywʾk' y chʾlwm]

(تنجیم)

* میخ چهارم: وتد رابع، میخ زیر زمین، پدشتان

توضیحات و ریشه شناسی: اصطلاح «جای چهارم» دقیقاً معادل است با «وتد رابع» که در پهلوی به آن «میخ پدشتان» و «میخ زیر زمین» می‌گویند. (رک. gyāg ، Mēx و Pidištān)

تصحیحات: این ترکیب که در *بندهشن* (٦ف: ٤)، آمده است، در ترجمه انکلساریا (١٩٥٦: ٨٣) حذف شده است.

ریشه شناسی: (برای بررسی ریشه شناختی جزء اول این ترکیب رک. gyāg). جزء دوم این عبارت مرکب است از: čahār + پسوند اعداد ترتیبی om– : **سانسکریت:** -catvā́raḥ-, catúraḥ ؛ **اوستایی:** -čaϑwar-, čatur (رایشلت، ١٩١١: ٢٢٩)؛ **فارسی میانه مانوی:** [chʾr]؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [cfʾr, cwhr]؛ **پازند:** cihār (نیبرگ، ١٩٧٤: ٥٢)؛ **انگلیسی:** از لاتین quatro ؛ **فارسی نو:** چهار.

§§§

Gyānān [yʾnʾʾn, yʾnʾn] < **gyān** [HYA < A ḥyʾ; yʾn' | Paz. jąn | M gyʾn, N ǰān]

(احکام بروج: اوتاد)

* جانان: بَیتُ‌النَفس، وتد اول

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد اول، که خانه یکم است، «بَیتُ‌النَفس» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ١٣٧٥: ١٠٥). نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Gyānān «جانان» به معنی «جانها» است. در تنجیم سنتی، میخ اول، خانه جان (Life) است که معادل آن در لاتین Vita نام دارد (مکنزی، ١٩٦٤: ٥٢٦؛ اسنودگراس، ١٩٩٧: ٩–١٠). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد، در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج خرچنگ نیز در «میخ جانان» یعنی وتد اول جای دارد. در زایچه کیهان (٦ف: ٥)، شرف سیاره هرمزد در برج بره در میخ جانان ذکر شده است. وجه تسمیه واژه جانان یا بَیتُ‌النَفس (Vita)

این است که این وتد، وتد طالع است و اشاره به برجی دارد که هنگام تولد فرد و «جان گرفتن او» در حال طلوع از افق شرقی است. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «روان و زندگانی و عمر و تربیت و زمینِ زادن [و روزگار طفلی از اوّل عمر و عزّ و مرتبت]». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از gyān «جان» + پسوند نسبت ān- . بنا بر نیبرگ (۱۹۷٤: ۱۰٦)، واژه پهلوی gyān از صورت ایرانی باستان vy-āna-* مشتق شده است: **هند و ایرانی آغازین:** Hui-* «پیشوند فعلی»+ HanH-* «نفس کشیدن، دمیدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲٦، ۱۱)؛ **سانسکریت:** jánman «جانان، (وتد) طالع، زایچه، ستارهٔ طالع» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۱۱)؛ **اوستایی:** viiānā- «جان» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰٦)؛ **فارسی میانه:** Gyānān «جانها» (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ [jānān [jʾnʾʾn, jʾnʾn «جانان، وتدالطالع» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰٦؛ بهار، ۱۳٤۵: ۲۹۰)؛ حالت جمع از واژهٔ [gyān [yʾn' (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۲)؛ [yʾn'; ḤYʾ] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰٦؛ بهار، ۱۳٤۵: ۳۵۸)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی:** gyʾn (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۲؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰٦)؛ **پازند:** مشتق از jąn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰٦)؛ **فارسی نو:** «جانان»، مشتق از جان (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲٦_۳۲۷)؛ **انگلیسی:** bio- «زنده»، وام گرفته از واژهٔ یونانی βίος ؛ **معادل انگلیسی:** Life از لاتین Vita (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹_۱۰؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ Ascendant برابر با یونانی Horoscopes «وتد طالع» (بارتون، ۲۰۰۳: ۹۳)؛ **معادل عربی:** بَیتُ‌النَفس (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰٦).

§§§

H

haftān [7-ʾn' | hp̄tʾn'] < **haft** [7, hapt', ŠBʾ | M hpt, N ~]
haftān abāxtarān [7ʾn ʾp̄ʾhtlʾn']
haft abāxtarān [7 ʾp̄ʾhtlʾn']

(نجوم: سیارات)

* هفتان، هفت اباختران: سیارات هفت‌گانه، سیارات سبعه

توضیحات: ترکیبات دیگری که به سیارات هفت‌گانه اشاره می‌کنند، عبارتند از: سیارات سبعه، سیارات سبع، کواکب سبعه، کواکب سبع (دهخدا). سیارات هفت گانه شامل موارد زیر هستند: خورشید (شمس)، ماه (قمر)، اورمزد (مشتری)، زهره (اناهید)، تیر (عطارد)، بهرام (مریخ)، کیوان (زحل). (برای توضیحات بیشتر رک. abāxtar)

ریشه شناسی: برای بررسی ریشه شناختی abāxtarān رجوع کنید به سرواژهٔ abāxtar . بررسی ریشه شناختی haft در زیر آمده است: **هند و ایرانی آغازین:** -sapta* ؛ **سانسکریت:** ,-saptá saptán- (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۱٤۹)؛ **اوستایی:** -hapta (رایشلت، ۱۹۱۱: ٦٦)؛ **فارسی میانه:** haftān «هفت سیاره» مشتق از haft [hpt'; ŠBʾ; 7] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۹؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۳؛ بهار، ۱۳٤۵: ۸۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** haftān (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۷٦)؛ **فارسی نو:** هفت؛ **انگلیسی:** seven ؛ **معادل عربی:** سبع.

ترکیبات:

haftān abāxtarān «سیارات هفت‌گانه، سیارات سبعه»

haft abāxtarān «سیارات هفت‌گانه، سیارات سبعه»

haft abāxtarān spāhbedān «هفت سپاهبد اباختری، هفت سیارهٔ سپاهبد»

haft spāhbedān axtarān «هفت سپاهبد اختری، هفت ستارهٔ سپاهبد».

§§§

haft abāxtarān spāhbedān [7 ʾp̄ʾhtlʾn' spʾhpt'ʾn]

(تنجیم)

❋ هفت سپاهبدان اباختری: سپاهبدانِ سیاراتِ سبعه

توضیحات: «هفت سپاهبد اباختری» در *بندهشن* اشاره دارد به «سیارات سبعه» که عبارتند از «پنج سیاره بعلاوهٔ خورشید و ماه تاریک» و دشمن «هفت سپاهبدِ اختری» هستند. (برای توضیحات بیشتر رک. haft spāhbedān axtarān و abāxtar)

ریشه شناسی: (رک. haftān و abāxtar و spāhbed)

§§§

haft spāhbedān axtarān [7 spʾhptʾʾn ʾhtlʾnʾ]

(تنجیم)

* هفت سپاهبدان اختری: هفت ستارهٔ سپاهبد

توضیحات: «هفت سپاهبد اختری» در *بندهشن* اشاره دارد به هفت ستاره ای که رقیب سیارات سبعه یا «هفت سپاهبد اباختری» هستند. واژهٔ «سپاهبد» در ترکیب «هفت سپاهبد اختری» و «هفت سپاهبد اباختری»، در معنای عام خود به عنوان «فرماندهٔ سپاه» بکار رفته است و از آنجا که «شهریاران» نیز به نوعی «فرماندهٔ سپاه» و در نتیجه، «سپاهبد» هستند، مرتبهٔ «شهریاری» را نیز شامل می‌شود. وگرنه، تعداد سپاهبدان اباختری و اختری، در معنای خاص خود، بنا بر نص صریح *بندهشن*، پنج است و تنها در صورتی که «شهریار تاریکان» یعنی خورشید و ماه اباختری و «شهریار روشنان» یعنی خورشید و ماه اختری را هم به درجه «سپاهبدی» تنزل بدهیم، تعداد سپاهبدان اباختری به هفت خواهد رسید.

مطابق احکام نجومِ موجود در *بندهشن*، هفت سپاهبد اختری، دشمن و رقیبِ هفت سپاهبد اباختری بوده و تا پایان دورهٔ ۶۰۰۰ سالهٔ آمیزش، دائم در حال ستیز با آنها خواهند بود (*بندهشن*، ۵: ٤). از این اختران، چهار تن عهده‌دار سپاهبدی چهار جهت اصلی بوده و سایر ستارگان، در ستیز علیه سپاهبدان اباختری، به این سپاهبدان اختری کمک می‌رسانند (*بندهشن*، ۲: ۵). مراتب و درجاتِ لشکریِ مابین کواکب، چنانکه در *بندهشن* (۵: ٤) آمده است، به شرح زیر است: ۱) مرتبهٔ شهریاری: خورشید تیز اسب و ماه گوسپند تخمه (= مهر و ماه اختری)، موصوف به «شهریارِ روشنان» (rōšnān šahryār) بر ضد مهر و ماه اباختری یا تاریک، موصوف به «شهریار تاریکان» (šahryār ī tamīgān)؛ ۲) مرتبه سپاهبدان-سپاهبدی (spāhbedān-spāhbed)؛ ستارهٔ قطبی (فارسی: گاه؛ عربی: جاه، جُدَی؛ انگلیسی: Polaris)، میخ میان آسمان یا میخِ گاه (mēx ī gāh)، موصوف به «سپاهبدان-سپاهبد اختری»، بر ضد سیارهٔ کیوان، «سپاهبدان-سپاهبدِ اباختری» (abāxtarīgān spāhbedān spāhbed)؛ ۳) مرتبهٔ سپاهبدی (spāhbed): الف) سپاهبد شمال (abāxtar spāhbed): هفت اورنگ (عربی: دُب اکبر)، سپاهبد اختری شمال، بر ضد سیارهٔ

هرمزد (Ohrmazd ī abāxtarīg)، سپاهبد اباختری شمال؛ ب) سپاهبد شرق (xwarāsān spāhbed): تیشتر (عربی: کلب اکبر)، سپاهبد اختری شرق، بر ضد سیارهٔ تیر، سپاهبد اباختری شرق؛ ج) سپاهبد غرب (xwarōfrān spāhbed): ونند (عربی: نسر واقع)، سپاهبد اختری غرب، بر ضد سیارهٔ بهرام، سپاهبد اباختریِ غرب؛ د) سپاهبد جنوب (nēm-rōz spāhbed): سدویس (عربی: فَمُ الحوت)، سپاهبد اختری جنوب، بر ضد سیارهٔ ناهید، سپاهبد اباختری جنوب؛ ٤) مرتبهٔ سرداری پاسداران نواحی (kustagbān-sālār): همانند پارندِ مزدا-آفریده؛ ٥) kustagbān «پاسدارِ ناحیه»: ستارگان کم نورتر.

ریشه شناسی: (رک. haftān و axtar و spāhbed)

§§§

Haftōring [hp̄twklng, hp̄t(w)(k)(y)l(y)ng | Paz. haptōirang | Av. haptō.iringa-]

(ستارگان)

❋ هفت اورنگ: دب اکبر

توضیحات و ریشه شناسی: هفت اورنگ یکی از صورتهای فلکی شمالی است که سپاهبد اختری شمال و رقیب هرمزد اباختری (سیارهٔ مشتری) است. این واژه پهلوی برگرفته از واژهٔ اوستایی haptō.iringa- می‌باشد. هنینگ (۱۹٤۲: ۲۳۲پ٦)، قسمت دوم این ترکیب را صورت دیگری از واژهٔ فارسی «رَگ» و مرتبط با «بند» محسوب می‌کند. مایرهوفر (۱۹۹٦: ٤۷۸-٤۷۹)، پانینو (۲۰۱۲: ٥۳۳)، بهار (۱۳۷٥: ٦٤)، و سایر پژوهشگران (نک. پانینو، ۲۰۱۲)، عنصر iriŋa- را به واژهٔ سانسکریت liṅga «نشانه، علامت» مربوط می‌دانند. اما چنان که در *بندهشن* (۲: ۹) نیز بیان شده است، «برای ادارهٔ کشورها در دوران آمیختگی، هفت بند از هفت کشور بدو پیوسته است و بدان روی است (که) هفت اورنگ خوانده شده می‌شود» و به همین دلیل است که واژه اوستایی haptō.iringa- مرکب از haptō- «هفت» + iringa- «اقلیم» [= سانسکریت: íriṇa- به معنی «ناحیه، دشت، اقلیم» و مرتبط با írin- به معنی «سلطان» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱٦۸)] می‌باشد: **سانسکریت:** saptá- «هفت»+ íriṇa- «ناحیه، دشت» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱٦۸)؛ **معادل سانسکریت:** sapta-rṣáyahá- (پانینو، ۲۰۱۲: ٥۳۳)؛ **اوستایی:** haptō.iringa- «دب اکبر»

(رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷٦)؛ **فارسی میانه:** haftōiring, haftōrang [hptwylyng, hptklng, hptwklng, hptwlng] (بهار، ۱۳٤٥: ٥٦)؛ Haftōring [hp̄tw(k)lng] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۳)؛ Haftōiring [hptwylng] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۹)؛ **پازند:** haptōiranḡ (تفضلی، ۱۳٤۸: ۱۱)؛ **فارسی نو:** هفت اورنگ ؛ **معادل انگلیسی:** Ursa major, Big Dipper, Great Bear ؛ **معادل عربی:** دب اکبر.

§§§

hamēmāl [hmymʾl | Paz. hamēmāl | Av. hamərəϑa-]

(تنجیم)

* رقیب، دشمن

توضیحات: واژه hamēmāl به معنی «رقیب و دشمن» است و در *بندهشن* هر یک از پدیده های اهورایی دارای یک «رقیب» اهریمنی هستند که در دوران آمیزش کارشان نبرد با آن پدیدهٔ متضاد است. به همین صورت، اختران نیز دارای رقیبی اباختری هستند که تا پایان دوران آمیزش با او دائم در حال نبردند. در *بندهشن* (٦هـ : ۲) آمده است: «هر کس [= هر اختری] با رقیب [اباختری] خویش به نبرد ایستاد و تا فِرَشکرد، در مقابل همدیگر صف کشیده اند».[1]

ریشه شناسی: واژهٔ hamēmāl مشتق است از ham + *ēmāl (= *abi-marda-). ریشه *marda- صورت جنوب غربی *marza- از فعل mālītan «مالیدن» و marzihistan «اجتماع کردن کواکب» می‌باشد (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱): **هند و ایرانی آغازین:** *samHa-(H)mard- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۹٤، ٦٥)؛ **سانسکریت:** sam-marda- «نبرد تن به تن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۱۸۱)؛ **اوستایی:** از ham- + marəd- «نابود کردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٥۲)؛ هم معنی با hamərəϑa- «هماَورد، دشمن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ٦٦)؛ **فارسی باستان:** mard- «نابود کردن» (کنت، ۱۹٥۳: ۲۰۳)؛ **فارسی میانه:** hamēmāl (مکنزی، ۱۹۷۱: ٤۰)؛ **پازند:** hamēmāl (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ **فارسی نو:** هماَورد ؛ **معادل انگلیسی:** adversary, enemy ؛**معادل عربی:** ضد، رقیب، مخالف.

§§§

---

[1] 6h.1) har(w) kas abāg xwēš hamēmāl pad kō(x)šišn ĕstād padīrag ī hambadīg win(n)ārd hēnd tā fraš(a)gird.

hāmīn [hʾmyn' | Paz. hāmīn | Av. ham- | M ~]

(تقسیمات سال: فصول)

❋ تابستان: (معنی عادی) سه ماه دوم سال؛ (معنی دینی) هفت ماه اول سال.

توضیحات: تابستان یکی از فصول چهارگانه است که سه ماه خورشیدی تیر، مرداد، و شهریور مصادف با حضور خورشید در سه برج فلکی خرچنگ، شیر، و خوشه را دربرمی‌گیرد. در *بندهشن*، سال دینی دارای هفت ماه تابستان است که از اول فروردین (همسپهدیم گاه) آغاز شده و در آخر مهرماه (ایاسریم گاه) پایان می‌یابد. (برای توضیحات رک. sāl)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -samH* «میانه سال» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۹۵)؛ **سانسکریت:** -sámā «سال، فصل، ماه» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۱۵۳)؛ **اوستایی:** -ham «تابستان» (رایشلت، ۱۹۱۱: ٦٦)؛ -šam «تابستان» در ترکیب -maiδiiōišam (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۹۹)؛ **فارسی میانه:** hāmēn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ hāmīn در فارسی «خمینه» = باران غیر فصل که ظاهرا باید باران تابستانی معنی دهد (بهار، ۱۳٤۵: ٦)؛ [hʾmyn'] hāmīn «تابستان» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٤۱)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [hʾmyn] hāmīn (بویس، ۱۹۷۷: ٤۵؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ **پازند:** hāmīn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ **فارسی نو:** هَمین «تابستان» بر وزن زمین از پازند آن (دهخدا)؛ هامین (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ **انگلیسی:** summer «تابستان»؛ **معادل عربی:** الصیف.

ترکیبات:

hāmīnīg [hʾmyn'yk] «تابستانی»

§§§

ham-paymānagīh [hmptmʾnkyh]

(نجوم: سیارات)

❋ هم پیمانگی: اقتران، اجتماع

توضیحات: واژه پهلوی ham-paymānagīh مرکب است از: پیشوند -ham «هم-» + paymānag «پیمانه، اندازه» + پسوند اسم معنی ساز -īh «ـی». در نتیجه، این واژه بطور تحت

اللفظی به معنی «هم اندازگی» و «همسانی» است؛ اما در حوزه نجوم به معنی «اجتماع» و «اقتران» است. در اصطلاح هیأت، اقتران یا قران یا مقارنهء دو کوکب، هنگامی است که آن دو در مجاورت هم و در یک برج قرار می‌گیرند (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۰۸، ۲۰۹). در *بندهشن*، این واژه در چند جا بکار رفته است، که هر بار منظور از آن «اقتران» بوده است:

در فرگرد ۵الف، بند ۷: «از این اباختران، مهر تاریک و موش-پری، در دوران آمیزش، به هم پیمانگی در زیر خورشید و به گردونه خورشید؛ و ماه تاریک به گردونه ماه بسته شده‌اند»؛[1] در فرگرد ۵، بند ٤: «اندر این سپهر، مهر تاریک (=سیارهٔ مهر، خورشید اباختری) به خورشید (مهر روشن، خورشید اختری) و ماه تاریک (=سیاره ماه، ماه اباختری) به ماه گوسپند تخمه (ماه روشن، ماه اختری) حمله بردند. [اما، مهر و ماه روشن] آن دو را به هم پیمانگی (=در اقتران) به گردونهٔ (=مسیر، مدار، فلک) خود بستند»؛[2] در فرگرد ۵ب، بند ۱۲: «در آغاز هنگامی که اهریمن درتاخت، چنان شد که مهر و ماه تاریک، به سبب هم پیمانگی با گردونه خورشید و ماه، نتوانستند گناهکاری کنند».[3]

توضیح اینکه، مهر تاریک و ماه تاریک بنا بر *بندهشن* (۵الف: ۷) جزء اباختران یا سیارات هفت‌گانه اند، اما تنها دلیل سعد بودن یا کرفه گر بودن آنها مطابق *بندهشن* (۵ب: ۱۲)، این است که دائماً در حالت اقتران یا هم پیمانگی با مهر و ماه روشن اند. لازم به ذکر است که مهر و ماه روشن، مینویِ مهر و ماه اند و در خورشید-پایه و ماه-پایه قرار دارند؛ اما، جایگاه مهر و ماه اباختری (یا تاریک) در زیر فلک البروج است.

اما به دلیل همراه بودن مینوی خورشید با خورشید اباختری و همراه بودن مینوی ماه با ماه اباختری، تاثیرات نیک خورشید و ماه به خورشید و ماه مینوی (=اختری، روشن) و تاثیرات بد آنها به خورشید و ماه مادی (اباختری، تاریک) نسبت داده می‌شود. همین مسئله در مورد

[1] 5a.7) az awēšān abāxtarān mihr ī tamīg ud muš-parīg pad ham paymānagīh azēr ī xwaršēd andar gumēzišn ō rah ī xwaršēd ud māh ī tamīg ō rah ī māh bast ē̆stēd.

[2] 5.4) andar-iz spihr mihr ī tamīg ō xwaršēd ud māh ī tamīg ō māh ī gōspand-tōhmag mad hēnd. u-šān ō rah ī xwēš bast hēnd pad ham-paymānagīh.

[3] 5b.12) pad bun ka ēbgat andar dwārist ō̆wōn ǰast kū mihr ud māh ī tamīg ham-paymānagīh abāg rah ī xwaršēd ud māh rāy wināhgārīh kardan nē tuwānist.

سیارات دیگر نیز صادق است چراکه آنها نیز دارای دو صورت مادی و مینوی هستند. برای نمونه، هرمزد، دو وجه دارد یکی مینوی که به اهورامزدا اشاره دارد که جایگاهش در گاه هرمزد است؛ و دیگری هرمزد مادی یا اباختری است که جایگاهش در زیر فلک البروج است. مطابق *بندهشن* (۱: ۵۲)، «هرمزد، دارای دو وجود است: نخست مینوی، و [سپس] مادی».[۱] اناهید، کیوان، بهرام، و تیر نیز هم از امشاسپندان یا ایزدان مینوی هستند و هم از اباختران و سیارات اهریمنی.

این اقتران دایمی با مهر مینوی، برای موش-پری (ستارهٔ دنباله دار هالی) وجود ندارد و با آنکه این ستارهٔ دنباله دار به گردونه خورشید یعنی مدار خورشید (=دایرة البروج) بسته شده است، گاهی از مدار خارج شده و «هرزه» می‌شود، و در آن صورت شروع به فرو فرستادن بدی به جهانیان می‌کند. این ستاره دنباله دار تنها زمانی که با خورشید در حالت اقتران قرار می‌گیرد، از دید ناظر زمینی پنهان می‌شود و در نتیجه، توان گناهکاری را از دست می‌دهد. به همین خاطر است که در *بندهشن* (۵: ۵) آمده است: «خورشید موش-پری را به هم پیمانگی (=در اقتران) به گردونهٔ (=مدار) خود بست تا کمتر توان گناه کردن داشته باشد. چراکه اگر هرزه (=از مدار خورشید خارج) شود تا باز بسته شود، بسیار گناه کند»؛[۲] و یا مطابق فرگرد ۵الف، بند ٦: «هنگامی که موش-پری دمدارِ پردار جست، خورشید او را به گردونهٔ (=مدار) خویش بست تا توان گناه کردن نداشته باشد. چراکه اگر هرزه (=از مدار خورشید خارج) شود تا باز به هم پیمانگی (=در اقتران) خورشید بیاید و بسته شود بسیار گناه کند».[۳]

بنا بر *بندهشن* (۵الف: ۸): «دیگران [=اباختران دیگر] نیز به همان گردونهٔ خورشید، به درازی و کوتاهی، بسته شده اند و ایشان را از آن پیمانه بیش داشتن نتوان. چراکه کیوان و هرمزد و بهرام هریک به صد و هشتاد درجه از مهر و تیر به هزار و هشت صد و پنجاه دقیقه و اناهید به دو

---

[1] 1.52) … Ohrmazd har(w) dō ast mēnōg nazdist ud gētīg.

[2] 5.5) xwaršēd muš-parīg ō rah ī xwēš bast pad ham-paymānagīh kū tā wināh kardan kam tuwānist. ka harzag bawēd tā abāz griftan was anāgīh baxšēd.

[3] 5a.6) muš-parīg ī dumbōmand parrwar ǰast xwaršēd ō rah ī xwēš bast kū tā-š wināh kardan nē tuwān bawād. ka harzag bawēd tā abāz ō ham-paymānagīh ī xwaršēd mad ud bast was anāgīh pad gēhān kunēd.

هزار و هشت صد و سی و یک دقیقه از مهر بسته شده‌اند».[1] توضیح اینکه، گردونه خورشید، همان مسیرخورشید یا دایرةالبروج است و بالطبع همه سیارات در این مدار حرکت می‌کنند یا مطابق *بندهشن*، «به گردونهٔ خورشید بسته شده اند». اما، از آنجا که سه سیارهٔ هرمزد، کیوان، و بهرام جزء سیارات علوی هستند، محدودیتی برای موقعیت خود در دایرةالبروج ندارند و در نتیجه می‌توانند در هر جایی از دایرةالبروج قرار بگیرند. از آنجا که حداکثر فاصله ای که یک سیاره می‌تواند با یک سیارهٔ دیگر داشته باشد هنگامی است که در مقابله با آن سیاره باشد، حداکثر فاصله این سیارات علوی با خورشید نیز، در هنگام مقابله یعنی ۱۸۰ درجه است. از طرفی، دو سیارهٔ اناهید و تیر، جزء سیارات سفلی یا زیرین هستند و فاصله آنها با خورشید، بر دایرةالبروج، از دید ناظر زمینی، نمی‌تواند بیشتر از نصف قطر مدارشان باشد که در مورد زهره که مدارش بزرگتر از تیر است، ٤٧ درجه و ۱۰ دقیقه و در مورد تیر، ۳۰ درجه و ۵۰ دقیقه است. بنابراین، همه اباختران یا سیارات «به گردونهٔ خورشید بسته شده‌اند» یعنی در دایرة البروج حرکت می‌کنند؛ هر یک «به پیمانه ای» یعنی به اندازه خاصی از خورشید فاصله دارند؛ حداکثر فاصله آنها ۱۸۰ درجه است، که در نجوم به این حالت «مقابله» می‌گویند؛ حداقل فاصله آنها با خورشید، صفر درجه، یعنی «هم پیمانگی» است، که در نجوم، به این حالت «اقتران یا اجتماع» می گویند.

ریشه شناسی: این ترکیب تشکیل شده است از: پیشوند -ham «همـ» + paymānag «پیمانه، اندازه» + پسوند اسم معنی ساز -īh «ـی». که بر رویهم لفظاً به معنی «هم اندازه بودن» است و «هم اندازه بودن» کواکب به معنی اجتماع یا اقتران آنها در یک برج و وضعیت در دایرةالبروج می‌باشد. ریشه اصلی واژه paymān در اوستایی -māii به معنی «اندازه گرفتن» است که پسوند -pati به آن اضافه شده است. این فعل در فارسی نو برابر است با «پیمودن»: **هند و ایرانی آغازین:** : -samHa* + -prati* + -māna* + -ka* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٩٤، ٦٦)؛

[1] 5a.8) abārīg dudīgar ō ham rah ī xwaršēd pad dagrandīh ud kastagīh bast ĕstēd. u-šān az ān paymānag wēš dāštan nē tuwān čē Kēwān ud Ohrmazd ud Wahrām har(w) ēk pad sad ud haštād suš az mihr ud Tīr pad hazār ud hašt sad ud panǰāh lipī ud Anāhīd pad dō hazār ud hašt sad ud sīh ud ēk lipī az mihr bast ĕstēnd.

سانسکریت:مرکب از -sam «هم» + ریشه -prati-mā «اندازه داشتن»، -mā́na «اندازه»، + پسوند ثانویه -ka (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ٦٦٩)؛ **اوستایی:** مرکب از -ham + -pati + ریشه -mā «اندازه گیری کردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۲) + پسوند اولیه -na + پسوند ثانویه -ak ؛ **فارسی باستان:** مشتق از ریشه -mā (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۱)؛ **فارسی میانه:** ham-paymānagīh «تبعیت، وابستگی» (بهار، ۱۳٤۵: ۵۳)؛ مشتق از [ptmʾnk'] patmānak «اندازه، بُعد» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۸)؛ paymānag [ptmʾnk'] (مکنزی، ۱۹۷۱: ٦۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** مشتق از [pymʾn] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۸)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** مشتق از [pdmʾn] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۸)؛ **پازند:** مشتق از paēmą(n) (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۸)؛ **فارسی نو:** هم پیمانگی؛ **معادل انگلیسی:** conjunction ؛ **معادل عربی:** اقتران، اجتماع، قران.

§§§

Hamspa(s)mēdim [hmʾsps/t-, hmʾspʾ-mʾ(y)dym | Av. hamaspaϑmaēdaēm]

(تقسیمات سال: گاهنبار)

* همسپهمدیم، به معنی «اتحاد آفرینش»: نام گاهنبار ششم؛ اعتدال بهاری

توضیحات: هَمَسپَهمَدیم، نام گاهنبار ششم است. مطابق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۵)، آفرینش انسان از ۲۱ دیماه تا ۳۰ اسفند، بمدت ۷۰ روز به طول انجامید. در نتیجه، در پنج روز آخر سال، یعنی از ۳۱ تا ۳۵ اسفند، جشن گاهنبار ششم بنام «همسپهمدیم گاه» برگزار می‌شود که به نحوی جشن آغاز سال نیز به حساب می‌آید. در گاهشمار اوستایی، نام این پنج روز از نام پنج گاثِ گاهان گرفته شده است و جدای از نام سی امشاسپندی است که بر سی روز ماه سروری می‌کنند. این پنج روز بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲٦)، به ترتیب عبارتند از: ۱) اَهونَوَدگاه (Ahunawad gāh)؛ ۲) اوشتوَدگاه (Uštwad gāh)؛ ۳) اِسپَندمَدگاه (Spandmadgāh)؛ ٤) وُهوخشترَگاه (Wohu(x)štr gāh)؛ و ۵) وَهیشتوئیشت گاه (Wahištōišt gāh).[1] نامهای دیگر

---

[1] نام این پنج روز گاهانی، مطابق چرتی (۲۰۰۳: ٤۷)، به این ترتیب است: ۱) Ahunawait time ؛ ۲) Uštawait time ؛ ۳) *Spantmat time ؛ ٤) Wohušaϑr time ؛ ۵) Wahistōišt time .

این پنجه عبارتند از: پنجه دزدیده (duzīdag)، پنجه تروفته (panǰ rōz ī truftag) ، پنجه مسترقه، پنج گاه گاهانی (panǰ gāh ī gāhānīg)، پنجه نیکو (panǰag ī weh)، و پنج روز گاهانی (panǰ rōz ī gāhānīg). مطابق *بندهشن* (۲۵: ٦)، اعتدال بهاری مصادف است با همسپهمدیم گاه و در این هنگام روز با شب برابر می‌شود. از آنجا که تابستان دینی، هفت ماه اول سال را شامل می‌شود، همسپهمدیم گاه، آغاز تابستانِ دینی نیز هست (نک. sāl). (همچنین رک. gāhānbār)

واژۀ پهلوی هَمَسپَهمَدیم، Hamspa(s)mēdim ، از واژه اوستایی -hamaspaϑmaēdaiia گرفته شده است و مطابق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۵) به معنی «به همسپاهی رفتن» (hamspāh-rawišnīh) و «همداستانی» (ham-dādestānōmandīh) یا «اتحاد آفرینش اهورایی» می‌باشد. «همسپاهی» به آغاز دوران شش هزارساله آمیزش اشاره دارد که در آن تمام موجودات اهورایی به همداستانی و همسپاهی علیه تمام نیروهای اهریمنی به نبرد می‌پردازند. بنا بر *بندهشن* (۱: ۳۸)، کمال مقصود آفرینش مادی، همداستانی آفرینش نیکو است. بدین معنی که آفریدگان اهورایی بطور فطری تمایل به وحدت و همداستانی با یکدیگر دارند؛ همانگونه که در دنیا نیز می‌بینیم: پدیدهای مادی و مینوی، بطور ذاتی، دائم در حال ستیز با نیروهای مخالفِ خود هستند. در نتیجه، هنگامی که در پایان ماه اسفند، از سال آخر، از هزارۀ ششم، که مصادف است با پایان دورۀ هفتاد روزۀ آفرینش در گاهنبار ششم، کار آفرینش مادی به اتمام می‌رسد و پنجه آخر از سال یعنی جشن گاهنبار ششم آغاز می‌شود، آفریده های هرمزد، هم رأی و همسو، در یک سپاه واحد، بر علیه اهریمن و آفریده های اهریمنی، آماده پیکار ایستاده اند تا به محض آغار حرکت زمان و یورش اهریمن در رپیهوین گاه از روز هرمزد از ماه فروردین از سال اول از هزارۀ هفتم، به حرکت درآمده و به دفاع از آفرینش اهورایی بپردازند. به دلیل همین «همسپاهی» و «همسویی» است که این پنج روز گاهنبار Hamspasmēdim نامگذاری شده است. این همداستانی آفرینش و نبرد نیکی با بدی، همانند یک تکلیف فطری و دینی، تا پایان هزارۀ ماهی و غلبه کامل نیروهای اهورایی بر اهریمن و موجودات اهریمنی ادامه خواهد داشت. به همین خاطر است که نام این گاهنبار در اوستا (ویسپرد، ۱: ۱) در عبارت .hamaspaϑmaēdaiiehe. arətō.karəϑnahe

موصوف به صفت «(زمان) انجام تکلیف دینی» شده است. از آنجا که مطابق بندهشن، کیومرث (یعنی اولین انسان) نیز در آغاز سال متولد می‌شود، این گاهنبار جشن آفرینش انسان نیز هست.

ریشه شناسی: آلموت هینتز (۲۰۰۹: ۱۰۵ـ۱۱۵)، بر خلاف کلیه پژوهشگران، با رد کردن معنی ارایه شده در *بندهشن*، این واژه را به صورت -hamas-paϑ-maēdaiia تجزیه کرده و معنای آنرا «میانهٔ مسیر تابستانی (خورشید)» محسوب می‌کند. ریشه یابیِ وی، دارای اجزای زیر است: -hamas به معنی «تابستان» [مرتبط با واژه پهلوی: hāmin ، و ریشه اوستایی: -šam و -hama]؛ -paϑ «راه» [مرتبط با واژه سانسکریت: -patha] ؛ و -maēdaiia «میانه» [مرتبط با واژهٔ اوستایی -maiδiiōi «میانه»]. گذشته از ناسازگاری موجود در ساخت این ترکیب با نام گاهنبارهای مشابه که دارای ستاک -maēdaiia (در ابتدای نام گاهنبارها و نه در بخش میانی شان) می‌باشند، ایراد دیگری که می‌توان به این ریشه شناسی گرفت، این است که، نام کلیه گاهنبارها با فصلهای مربوط به خود سازگاری دارد، اما معنی «نیمه مسیر تابستانی خورشید» با آغاز بهار که آغاز تابستان دینی است، مطابقت ندارد (برای روشن شدن موضوع رجوع کنید به سرواژه های مربوط به شش گاهنبار). **سانسکریت:** مشتق از -sama «هم» + -spaś «متحد شدن، ملحق شدن، دربرگرفتن؛ تسخیر کردن، محاصره کردن» (با صرف سوم شخص حال ساده spāśayati «جنگید، متحد شد» مرتبط با -spaśa «جنگ، ستیز؛ سلحشور، جنگجو») (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۲۶۸) + ریشه -mid-/med-/mith «با هم رفتن، متحد شدن، به دیدار هم رفتن (بعنوان دشمن یا دوست)، با هم مقابله یا اجتماع کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۸۱۶)؛ **اوستایی:** hamaspaϑmaēdaiia-, hamaspaϑmaēdaēm (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۶)؛ مرکب از پیشوند -hama «هم» + ریشه -spāδa-, spāda «سپاه، خیل، دسته» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۰) + -maēdaiia «اتحاد، دیدار، مقابله»؛ **فارسی باستان:** -spāϑamaidayā «جنگ، اردوی جنگ» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۱۰) که در اصل به معنی «(مکان یا عملِ) رویارویی دو سپاه» است؛ **فارسی میانه:** hamaspasmaidēm, hamaspamadēm, hamaspahmaidēm (بهار، ۱۳۴۵: ٤٩)؛ hamaspahmēdīm «حرکت همه سپاه» (بهار، ۱۳۷۵: ۵۱)؛ Hamaspaϑmaidim (چرتی، ۲۰۰۳:

٤٦؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۱۱)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** از [ʿspʾd] ispāδ «سپاه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۷)؛ **پازند:** hamaspadməyadim (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۲۸۵)؛ **فارسی نو:** هم‌ـسپاهی ؛ **معادل انگلیسی:** the good pentad (چرتی، ۲۰۰۳: ٤٧)؛ stolen days, thieved days, five gathic times (چرتی، ۲۰۰۳: ٤٦).

ترکیبات:

Hamspa(s)mēdim gāh «همسپهمدیم گاه: اعتدال بهاری، پنجهٔ آخر سال».

§§§

hangārag [hngʾlk' | Paz. angāra | Av. han-kāraiieiti- | N angāra]

(نجوم)

❋ انگاره: انگاشتن، آمار، محاسبه، رصد

توضیحات: واژه hangārag به معنی «محاسبه و حساب» از ریشه -hangār بعلاوهٔ پسوند اسم ساز ag~ ساخته شده است. صورت دیگر آن hangāriš است که در نسخه TD1 با املای [hngʾlš] آمده است. در حوزهٔ نجوم، این واژه معادل با āmār «شمارش» است و منظور از آن محاسبات نجومی و رصدهای منجمین است. در *بندهشن* (۲: ۱۱) آمده است: «اخترشماران [این سپهر را] سپهر زبر سپهر می‌خوانند و در آن [امکانِ] محاسبهٔ بهیزه وجود ندارد. چراکه اخترشماران نمی‌توانند جوهر خالصان را همچون آمیختگان محاسبه کنند».[1] توضیح اینکه، سپهر زبر سپهر یا فلک الافلاک، یک فلک مینوی و غیرقابل رویت است. این سپهر، مرز بین آفرینش مادی و مینوی و جایگاه فروهر پاکان است و در نتیجه، در آنجا تمزیج کواکب با ستارگان صورت نمی‌پذیرد تا بتوان آنرا رصد و محاسبه کرد. (رک. gumēzišn و wihēz)

ریشه شناسی: سانسکریت: -saṉkṛ «مرتب کردن»؛ -saṉkāra «تمزیج، آمیزش» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۱۲۵ـ۱۱۲٦)؛ **اوستایی:** از ریشه han-kāraiieiti مرکب از -ham + حالت سببی -kar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۵)؛ مشتق از -kar «انگاردن، به خاطر سپردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۵)؛ **فارسی**

---

[1] 2.11) axtar-āmārān xwānēnd spihr ī azabar spihr u-š hangārag ī wihēz padiš nēst čē-šān nē tuwān āmārd gumēzišnīgān xīr ī abēzagān.

میانه: angārag «انگاره، دفتر حساب، روزنامه» (بهار، ۱۳٤۵: ۸۲)؛ hangārag «شماره، حساب» از ریشه [hngʾl-tnʹ | M hngʾr-, N angardan] hangārdan, hangār- «حساب کردن، تصور کردن» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۷)؛ hangārak «محاسبه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۵)؛ **فارسی میانه ترفانی:** از ریشه [hngʾr-] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۵)؛ **پازند:** angāra (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۵)؛ **فارسی نو:** انگاره «دفتر حساب»؛ **معادل انگلیسی:** computation ؛ **معادل عربی:** محاسبة، رصد.

ترکیبات:

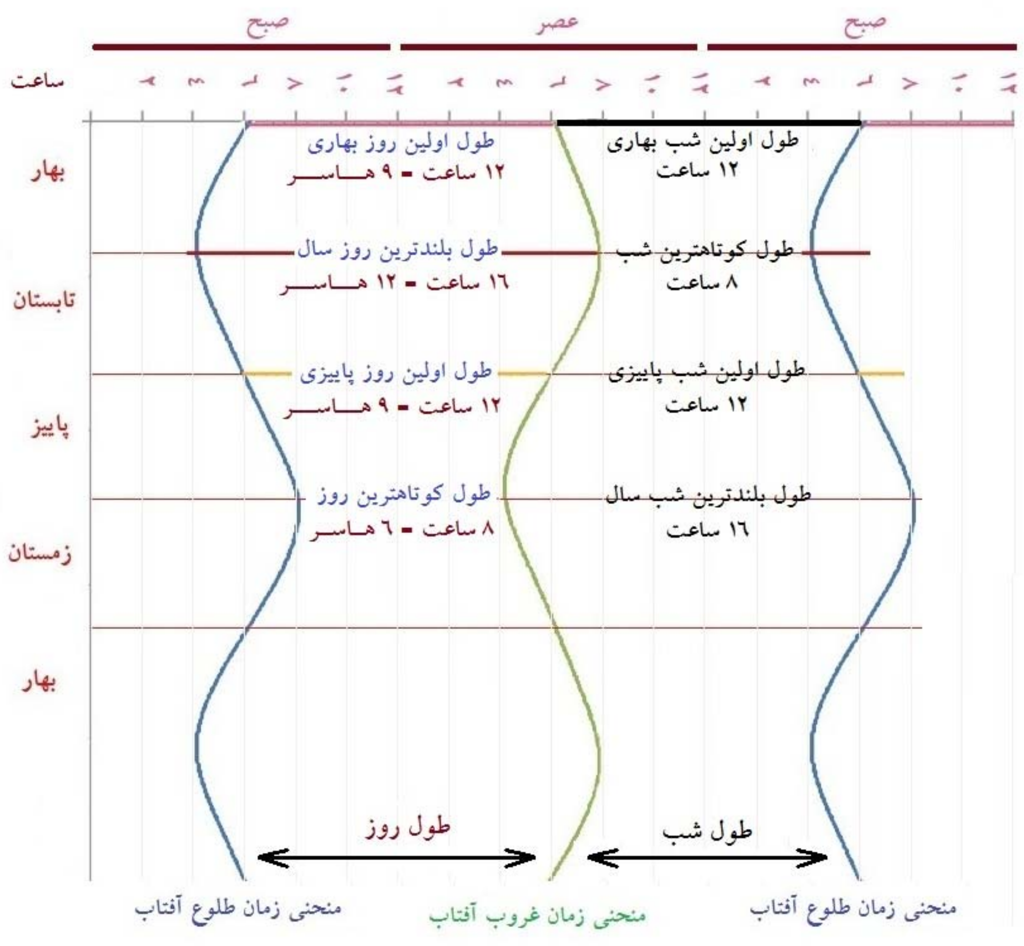
hangārag ud wihēz «انگاره و بهیزه».

§§§

❋ شکل شمارهٔ ۲ ❋

<u>طول شبانه روز در سال به روایت *بندهشن*</u>

<u>(در عرض جغرافیایی ۵۰ درجه شمالی)</u>



hāsar [hˀsl | Av. hāϑra-]

(نجوم: مقیاسات)

❋ هاسر، به معنی «طول، درازا»:

❋ (واحد نجومی) ۲۰ درجه؛

❋ (واحد زمان) ۸۰ دقیقه؛

❋ (واحد زمینی) یک فرسنگ، هزار گام دو پایی.

توضیحات: در *بندهشن* (۲۵: ۵) آمده است: «(بلندترین) روز تابستانی دوازده هاسر و شب شش هاسر. (بلندترین) شب زمستانی دوازده هاسر و روز شش هاسر است. هاسری (هست که واحد) زمانی است و نیز هاسری (هست) بر زمین»[۱] (بهار، ۱۳۷۸: ۱۰۵). طبق اطلاعات فوق، اندازه یک شبانه روز (چه تابستانی، چه زمستانی) ۱۸ هاسر است. و از آنجا که طول شبانه روز برابر با ۲٤ ساعت است، ۱۸ هاسر برابر است با ۲٤ ساعت. از اینرو، یک هاسر برابر است با ۸۰ دقیقه (یا یک ساعت و ۲۰ دقیقه) (اوشیدری، ۱۳۷۱: ٤۸۱). از طرفی، چون یک شبانروز برابر است با یک گردش کامل دایرةالبروج و اندازه دایره البروج ۳٦۰ درجه است؛ در نتیجه، یک هاسر نجومی برابر است با مدت زمانی که دایرةالبروج به اندازۀ ۲۰ درجه جابجا می‌شود.[۲] (نک. شکل ۲)

ملاحظات: واحدِ هاسر در *بندهشن* دارای تعریف دقیقی نیست و احتمال اشتباه کاتبان در مورد واحد هاسر بسیار است. در صریح ترین حالت، مطابق *بندهشن* (۲: ۱۸) و (۲۵: ۲۸)، هر هاسر زمینی برابر با یک فرسنگ و هر فرسنگ برابر هزار گامِ دوپایی است. اما در جاهای دیگر در این مورد تناقضاتی دیده می‌شود: مثلاً، مطابق *بندهشن* (٦ی: ٤)، در دین آمده است که، گونه های مختلف چهارپایان اهلی بر روی زمین در مسافتی برابر با ۱۸ هاسر یعنی دو فرسنگ مستقر

---

[1] 25.5) mahist rōz ī hāmīnīg dwāzdah hāsar ud šab šaš hāsar. mahist šab ī zamestānīg dwāzdah hāsar ud rōz šaš hāsar. hāsar-ē(w) zamān-ē(w) ud hāsar-iz pad zamīg ham ēwēnag.

[۲] مکنزی (۱۹۷۱: ٤۳)، به اشتباه، یک هاسر را با ۱/۱۲ روز برابر گرفته است؛ در حالی که مطابق *بندهشن*، یک هاسر برابر است با ۱/۱۲ «بلندترین روزِ تابستانی» و نه «هر روزی». از آنسو، میرفخرایی (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۸)، تعریفِ اشتباهِ مکنزی را نیز به «۱/۱۲ شبانروز» و اشتباه ترجمه کرده است؛ در صورتی که، یک هاسر برابر با ۱/۱۸ شبانروز است.

شدند؛ اما در جای دیگری (*بندهشن*، ۱۳: ٤) آمده است که، گونه های مختلف حیوانات اهلی بر روی زمین در مسافتی برابر با ۸ هاسر یعنی ۳ فرسنگ جای گرفتند. از طرفی، مطابق *بندهشن* (۱۵الف: ۲)، ماهیها در جایی از آب به طول یک هاسر یعنی یک چهارم فرسنگ جفت گیری می‌کنند. (همچنین رک. توضیحات ۳ در سرواژۀ rawišn)

ریشه شناسی: سانسکریت: از ریشه -satr «طول داشتن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۱۳۸)؛ **اوستایی:** -hāϑra «هاسر، هزار گامِ دوپایی»، -hāϑrō.masah «به طولِ یک هاسر» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۷)؛ **فارسی میانه:** hāsr «یک ساعت و بیست دقیقه؛ اندازه ای طولی است» (بهار، ۱۳٤٥: ۲)؛ hās^{a}r «۱۲/۱ طولِ روز؛ فرسنگ، یا ٤/۱ فرسنگ، یک میل» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٤۳)؛ hāsr «یک لحظه، یک دقیقه، واحد طول و کوتاهترین واحد زمانی» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۸)؛ andar hāsr «برای یک لحظه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸)؛ **معادل انگلیسی:** mile (مکنزی، ۱۹۷۱: ٤۳)؛ **معادل عربی:** فرسخ.

§§§

Hāwan [hʾwn' | Av. hāuuanaii- | N hāvan]

(تقسیمات روز)

* هاون گاه: صبحگاه، بامداد، گاه اول از شبانه روز

توضیحات: واژه Hāwan در *بندهشن*، به بخش اول روز یعنی از طلوع خورشید تا ظهر اطلاق می‌شود و ایزد مینویِ موکل بر این بخش از روز نیز با همین نام شناخته می‌شود. این واژه برابر با واژه اوستایی -Hāuuanaii می‌باشد که معادل واژه سانسکریت -sāvana به معنی «زمان گرفتن هوم» است و در دین ودایی در سه نوبت (صبح، ظهر، غروب) از روز انجام می‌شده است (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۱۰). در سانسکریت این واژه مشتق است از ریشه -su به معنی «گرفتن شیرۀ هوم» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۱۹) و در اوستا نیز ریشه -hu به همین معنی است. واژه -hāuuana در اوستا به ابزار این کار یعنی «هاون و دستۀ هاون» اشاره دارد. به همین خاطر، زمان اجرای مراسم هوم که در بخش اول از روز یعنی در صبح گاه انجام می‌شده است، به گاهِ هاون معروف شده است (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦٦). (همچنین رک. Asnyanam)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: از ریشه -sau* «شیره هوم را گرفتن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۹۸)؛ **سانسکریت:** -sāvana «گاهِ هاون؛ زمان گرفتن هوم» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۲۱۰)؛ **اوستایی:** -hāuuanaii «هوم گیری، مربوط به گرفتن هوم» مشتق از -hāuuana «ابزارِ هاون» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۸)؛ **فارسی میانه:** Hāwan «مینوی بامدادگاه» (بهار، ۱۳٤۵: ۸؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۸)؛ **فارسی نو:** هاون؛ **معادل انگلیسی:** morning ؛ **معادل عربی:** صباح.

ترکیبات:

Hāwan mēnōg «مینوی هاون، ایزد هاون»

gāh ī Hāwan «گاهِ هاون، صبح گاه».

§§§

hazārag [hcˀlk', hcˀlk, 1000-k'; LP-k' | Av. hazaŋra-]

(تنجیم)

✻ هزاره

توضیحات: در *بندهشن*، زمان درنگ-خدای، به مدت ۱۲۰۰۰ سال است که هر هزارهٔ آن به برجی فلکی تعلق دارد و خدایی آن هزاره با آن برج است. این دورهٔ زمانی، از ابتدای هزارهٔ بره آغاز شده و در پایان هزارهٔ ماهی پایان می‌یابد. مطابق *بندهشن*، در سه هزارهٔ اول (بره، گاو، دوپیکر)، آفرینش مینوی و در سه هزارهٔ دوم (خرچنگ، شیر، خوشه)، آفرینش مادی صورت می‌پذیرد. سپس، در آغاز هزارهٔ هفتم، هنگامی که هزارهٔ خدایی به ترازو رسید، اهریمن به آفرینش حمله برده و باعث گردش آسمان و کواکب و در نتیجه آمیزش طبایع و عناصر می‌شود. این آمیزش و تمزیج، تا شش هزار سال یعنی تا پایان دورهٔ ۱۲۰۰۰ ساله ادامه خواهد داشت و به همین خاطر، شش هزارهٔ آخر (ترازو، کژدم، نیمسب، بز، دلو، و ماهی) را «دوران آمیزش» نامیده‌اند که در پهلوی به آن gumēzišn می گویند. نک. gumēzišn .

ریشه شناسی: ایرانی آغازین: -hazahra-ka* (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۹)؛ **سانسکریت:** -sahasrika «هزاره»، مشتق از -sahásra «هزار» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۱۹۵-۱۱۹۶)؛ **اوستایی:** مشتق از

hazaŋra- (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۷۹٦؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۷)؛ در اوستا واژهٔ hazaŋrō.ziiam- به معنی «هزاره» بکار رفته است که معادل پهلوی آن hazarangrō-zim است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۹)؛ **فارسی میانه:** hazārag (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۹)؛ hazārak (بهار، ۱۳٤۵: ۱۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ٤)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** مشتق از hazār [hzʾr] «هزار» (بویس، ۱۹۷۷: ۵۰)؛ **فارسی نو:** هزاره؛ **معادل انگلیسی:** millenium ؛ **معادل عربی:** أَلْف «هزار» مطابق هزوارش [LP] در پهلوی.

ترکیبات:

hazārag xwadāyīh «خدایِ هزاره» (رک. nišēbān nišēb)

hazārag ī Ušēdarān «هزارهٔ اوشیدران، هزارهٔ اوشیدر: هزارهٔ دلو»

hazārag ī Ušēdar «هزارهٔ اوشیدر: هزارهٔ دلو»

hazārag ī Ušēdarmāh «هزارهٔ اوشیدرماه: هزارهٔ ماهی»

hazārag ī Ušēsarmāh «هزارهٔ اوشیدرماه: هزارهٔ ماهی»

hazārag hazārag «هزاره هزاره».

§§§

hazārag ī Ušēdar [hcʾlk' y ʾwšytl]
hazārag ī Ušēdarān [hcʾlk' y ʾwšytlʾn]

(تنجیم)

هزارهٔ اوشیدر، هزارهٔ اوشیدران: هزارهٔ دلو

توضیحات: اوشیدر اولین فرزند نازادهٔ زردشت است که در آغاز هزارهٔ دلو زاده خواهد شد و تا پایان آن هزاره حکمرانی خواهد کرد؛ به همین، خاطر، نام دیگر هزارهٔ دلو، هزارهٔ اوشیدر است.

ریشه شناسی: (برای بررسی ریشه شناختی جزء اول این ترکیب رک. hazārag). واژهٔ Ušēdar وام گرفته از واژهٔ اوستایی Uxšiiaṯ.ərəta- می‌باشد که مرکب است از: Uxšiiaṯ- از ریشهٔ vaxš- «رشد کردن، افزودن» و ərəta- «عدل، داد» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۳٤۹ـ۳۵۰) که رویهم رفته به معنی «داد-گستر» است؛ **اوستایی:** Uxšiiaṯ-ərəta- (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۳۸٤)؛ **فارسی میانه:** Hūšēdar

Hušētar [hwšytl] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰٤)؛ [hwšytl], Hušēdarān [hwšytlʾn] (بهار، ۱۳٤٥: ۷۲)؛

پازند: Hušēδar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰٤)؛ **فارسی نو:** هزارهٔ هوشیدر.

§§§

hazārag ī Ušēdarmāh [hcʾlk' y ʾwšytlmʾh]
hazārag ī Ušēsarmāh [hcʾlk' y ʾwšyslmʾh]

(تنجیم)

هزارهٔ اوشیدرماه: هزارهٔ ماهی

توضیحات: اوشیدرماه، دومین فرزند نازادهٔ زردشت است که در آغاز هزارهٔ ماهی زاده خواهد شد و تا پایان آن هزاره حکمرانی خواهد کرد؛ به همین خاطر، نام دیگر هزارهٔ ماهی، هزارهٔ اوشیدرماه است. مطابق *بندهشن* (۳۳: ۳۸)، نام دیگر این هزارهٔ hazārag ī Ušēsarmāh است.

ریشه شناسی: (برای بررسی ریشه شناختی جزء اول این ترکیب رک. hazārag). واژهٔ Ušēdarmāh وام گرفته از واژهٔ اوستایی -Uxšiiat̰.nəmah می‌باشد که مرکب است از: -Uxšiiat̰ از ریشهٔ -vaxš «رشد کردن، افزودن» و -nəmah «نماز، ستایش» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۰٦۹) که رویهم رفته به معنی «نماز_گستر» است؛ **اوستایی:** -Uxšiiat̰-nəmah (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۳۸٤)؛ **فارسی میانه:** Hušētarmāh [hwšytlmʾh] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰٤)؛ Hušēdarmāh, Hōšīdarmāh (بهار، ۱۳٤٥: ۷۳)؛ **پازند:** Hušēδarmāh (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰٤)؛ **فارسی نو:** هزارهٔ هوشیدرماه.

§§§

Hōšag [hwšk' | M hwšg | N xōša]

(اسامی بروج)

❋ خوشه: ششمین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «سنبله»، به لاتین «Virgo»، و نشانهٔ اختصاری آن «♍» می‌باشد. ستارهٔ شاخص این برج فلکی، Spica است که معادل لاتین آن و به معنی «کاکل ذرت و گندم» است. این برج فلکی، به صورت دختری تصور شده است که در طول دایرةالبروج قرار گرفته و در یک دستش خوشهٔ گندم یا کاکل ذرتی است. صورت فلکی خوشه، برج ششم از

دایرةالبروج است و مابین اسد (شیر) و میزان (ترازو) قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه شهریور است.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: hōš «خوش» + پسوند اسم ساز ag– «ـه»؛ **سانسکریت:** śūkaka- از śūka- «کاکل حبوبات» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۰۸۵)؛ **فارسی میانه:** hōšak [hwšky] «کاکل ذرت» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰۱)؛ xōšag (بهار، ۱۳٤٥: ۷۱)؛ hōšag [hwšk'] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۰)؛ **فارسی میانه ترفانی:** hōšag [hwšg] (بویس، ۱۹۷۷: ٤۹؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۰؛ دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۹٤)؛ **فارسی نو:** خوشه؛ **انگلیسی:** Spica «کاکل ذرت» از لاتین؛ **معادل انگلیسی:** Virgo ؛ **معادل عربی:** سنبلة.

§§§

Husraw [Paz. husru]

(منازل قمر)

❋ هوسرو: خانه پانزدهم ماه. از ٦ درجه و ٤٠ دقیقه از میزان تا ۲۰ درجه میزان

بسامد و خوانش: این واژه بعنوان منزل قمری تنها یک بار در *بندهشن* آمده است. املای آن در نسخ مختلف به شرح زیر است: در K20 با املای پازند (husuru)، و در سایر نسخ با املای پازند (husru) آمده است (پاکزاد، ۲۰۰٥: ۳٦پ٤٤). خوانش پاکزاد (۲۰۰٥: ۳٦) به صورت Husraw است که در لغتنامهٔ پهلوی مکنزی (۱۹۷۱: ٤٥) به معنی «معروف، خوش نام» آمده است. بهار (۱۳۷٥: ٥۹)، بهزادی (۱۳٦۸: ٥)، نیز همچون پاکزاد بدون اینکه وارد بحث پیرامون معنای این واژه شود، همین خوانش را دارند. یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) و انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱)، این واژه را به صورت husru خوانده‌اند. در این میان تنها یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) است که این واژه را به معنای «خسرو» گرفته است. سایر پژوهشگران، از اظهار نظر در مورد ریشه شناسی این واژه چشم پوشی کرده اند. به هر حال، واژه پهلوی husraw به معنی «خوش نام» دارای املای پازندِ xusrūb (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰۳ـ۱۰٤) است، که با املای پازند این منزل قمر (husru) تفاوت دارد؛ در نتیجه، معنای این منزل قمری نمی‌تواند «خوش نام» باشد.

توضیحات: این منزل قمری معادل با پانزدهمین منزل قمر در عربی یعنی «غفر» است که شامل ستارگان (λ و κ و τ سنبله) می‌شود (بهار، ۱۳۷۵: ۵۹). نام این منزل قمری در هندی Svātí به معنی «خدا، صاحب» است و به ستارهٔ Arcturus یا «سماک رامح» اشاره دارد (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۸۳).

§§§

J

ǰastan, jah- [ystn', yh- | Paz. jah-, jastan | Av. vah-]

(تنجیم)

* ساکن شدنِ (سیارات در بروج دوازده‌گانه)، جای گرفتن، بودن

توضیحات: در *بندهشن* برای نشان دادن مکان و موضع سیارات درون برجها، از فعل ǰastan و andar ǰastan استفاده شده است. واژهٔ ǰastan یک واژهٔ نجومی به معنی «اقامت کردن، ساکن شدن» و «جای گرفتنِ سیارات در یک برج خاص» است. برای نمونه در *بندهشن* (۵الف: ۲) آمده است: (Tarāzūg Kēwān andar ǰast) که معنی آن چنین است: «[سیارهٔ] کیوان در [برجِ] ترازو جای گرفت». از آنجا که در تنجیم، مکان کواکب در برجهای دوازده‌گانه سرنوشت جهان و جهانیان را رقم می‌زند، واژهٔ ǰahišn که لفظاً به معنی «جایگیری و استقرار کواکب» است، عملاً مترادف با «زایچه» و به معنی «طالع، بخت، تقدیر، و سرنوشت» بکار رفته است. به همین ترتیب، ترکیب J̌ahišn-ayār نیز به معنی «بخت یار» آمده است.

ریشه شناسی: واژهٔ ǰahišn مرکب است از: بن مضارع -jah «جای گرفتن، مستقر شدن» (سانسکریت: -vas)+ پسوند اسم معنی ساز išn~ (ـش): **هندوایرانی آغازین:** از ریشه -Huas* «ساکن شدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۳)؛ **سانسکریت:** -vas «ماندن، بودن، مستقر شدن، ساکن شدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۹۳۲)؛ **اوستایی:** -vah «ساکن شدن، مسکن گزیدن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٦۰؛ کلنز، ۱۹۹۵: ۵۳)؛ **فارسی میانه:** [jastan [jstn' «جستن، قرار گرفتن، بودن»، andar jast «داخل شد» (بهار، ۱۳٤۵: ۳٦۷ـ۳٦۸)؛ [-jastan, jah- [ystn', yh «روی دادن، پدیدار شدن،

قرار گرفتن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٤٦)؛ jahišn [yhyšn'] «اقبال، بخت» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٤٦)؛ ,jastan [-jah- [ystn', yh «جستن؛ (مجازاً) رخ دادن، پدیدار شدن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰۷)؛ **پازند:** ,jastan -jah (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰۷)؛ **فارسی نو:** جَستن؛ **انگلیسی:** was «بود» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۹۳۲)؛ **معادل عربی:** وضع، سکن.

ترکیبات:

andar ǰast «مستقر شد، ساکن شد».

§§§

J̌uɣ [Paz. gōī, goī | MP ywg | N yūɣ]

(منازل قمر)

* یوغ: خانه بیست و دوم ماه. از ۱۰ درجه بز تا ۲۳ درجه و ۲۰ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه به عنوان منزل قمری تنها یک بار در *بندهشن* (۲: ۲) آمده است. املاهای مختلف این واژه در نسخ مختلف *بندهشن* به شرح زیر است: در TD1, K20, M51 با املای پازند (goī)؛ در TD2, DH, K20b با املای پازند (gōī) (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳٦پ۵۱). هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۵) به دلیل اینکه املای واژه ǰōɣ «یوغ» و gōī «گوی» در پهلوی همسان است و نام منزل بیست و یکم در سغدی و خوارزمی Yōɣ است، آنرا به صورت Yōɣ می‌خواند. بهار (۱۳۷۵: ٦۰) و پاکزاد (۲۰۰۵: ۳٦) نیز همین خوانش را می‌پذیرند. خوانش سایر پژوهشگران به شرح زیر است: بهزادی (۱۳٦۸: ٦) به صورت gōy ، انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱) به صورت Goî، یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) به صورت gōī و به معنی «گوی، کره».

توضیحات: هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۵) این منزل قمر را برابر با ستارهٔ «نسر طائر» که در انگلیسی به آن Altair می‌گویند، محسوب می‌کند. بهار (۱۳۷۵: ٦۰) آنرا برابر با بیست و دومین منزل قمر در عربی یعنی «سعد ذابح» می‌گیرد که متشکل از دو ستاره (β و α جدی) می‌باشد. اما همانگونه که از شکل (۹) استنباط می‌شود، نام این منزل قمر در هندی Śravaṇa ، در عربی «سعد بُلَع»، و در

سغدی و خوارزمی «یوغ» نام دارد (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۴۰). املاهای مختلف «یوغ» در فارسی عبارتند از: جغ، جوغ، جوه، جو، چغ، یوغ (دهخدا).

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -iuga* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۳۳)؛ **سانسکریت:** -yugá (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۸۵۴؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۴۱۳)؛ **اوستایی:** -yuua* «یوغ» در ترکیب -hąm.iuuā (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۳۳)؛ از ریشه -yaog «به یوغ بستن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۳-۲۵۴)؛ از ریشه -yuj (کلنز، ۱۹۹۵: ۴۷)؛ **فارسی میانه:** yōɣ (هنینگ، ۱۹۴۲: ۲۴۵؛ بهار، ۱۳۷۵: ۶۰)؛ ǰuɣ (مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۴؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۴۱۳)؛ **فارسی نو:** یوغ؛ **انگلیسی:** yoke ؛ **معادل عربی:** سَعدُ البُلَع.

§§§

K

kadag [ktk' | Paz. kad, kada | Av. kata- | M kdg | N kada]

(تنجیم)

❋ کده: خانه، بیت، برج

توضیحات: در *بندهشن*، اصطلاح «کده» به معنی «خانه، بیت» آمده است و به هر یک از ۱۲ برج فلکی اشاره دارد. مطابق احکام نجوم، بیت یا خانهٔ کواکب عبارت است از برجی که موافق آن کوکب است از لحاظ «هم طبعی» و آن کوکب در آن «شادمانه» است (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۹۷). در *بندهشن* (۵الف: ۹) آمده است: «این اباختران (سیارگان) در آسمان و در دوازده کدهٔ اختران (برج فلکی) قرار دارند و هر یک دارای کده (بیت)، پتیاره (وبال)، بالست (شرف)، نشیب (هبوط)، مرز (حدّ)، سوی (جهت)، دهگ (دریجان)، شادی (فَرَح)، اندوه (تَرَح) و بسیار آیینهای (احکام نجومی) دیگرند که در جای خویش (در کتب نجومی) شرح داده شده است».[1] در این قسمت از *بندهشن*، اصطلاح کده (بیت) در برابر اصطلاح پتیاره (وبال) قرار گرفته است. در احکام نجوم

---

[1] 5a.9) ēn abāxtarān andar spihr pad dwāzdah kadag ī axtarān har(w) ēk kadag petyārag-ē(w), bālist, ud nišēb marz sōg ud dahīg ud šādīh ud bēš ud abārīg was ēwēnag gyāgīhā ī xwēš paydāgēnīd ĕstēd.

سنتی نیز، پتیاره متضاد خانه است و پتیارهٔ هر سیاره‌ای برابر است با برجی از دایرةالبروج که در مقابل خانهٔ آن سیاره قرار گرفته است. بنابر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۹۷)، خانهٔ خورشید، شیر است و پتیارهٔ او دلو؛ خانهٔ ماه، خرچنگ است و پتیاره اش بز. سایر سیارات هر یک دو خانه دارند و در نتیجه دو پتیاره که در مقابل آن دو خانه است: خانه های کیوان، بز و دلو (در نتیجه، پتیاره های آن خرچنگ و شیر اند)؛ خانه های مشتری، ماهی و نیمسب (پتیاره های آن، خوشه و دوپیکر)؛ خانه های بهرام، بره و کژدم (پتیاره های آن، ترازو و گاو)؛ خانه های ناهید، گاو و ترازو (پتیاره های آن، کژدم و بره)؛ خانه های تیر، خوشه و دوپیکر (پتیاره های آن، ماهی و نیمسب)، می‌باشند. همانگونه که مشخص است: خانه های کیوان، پتیاره های خورشید و ماه اند و برعکس؛ خانه های مشتری، پتیاره های تیر اند و برعکس؛ خانه های بهرام، پتیاره های ناهید اند و برعکس.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: -kad «خانه، محدوده، منطقه» + پسوند مصغر -ag «ـک»: **سانسکریت:** -kaṭaka «محدوده، یک حلقه از یک زنجیر» از ریشه -kaṭ «احاطه کردن، محصور کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲٤۳)؛ **اوستایی:** -kata «خانه» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۵)؛ **فارسی میانه:** kadag (بهار، ۱۳٤۵: ۲۳۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۹)؛ katak (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱٦)؛ و همچنین katak در ترکیب katak-xuatāi «خدایی خانه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱٦)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی:** kadag [kdg] (بویس، ۱۹۷۷: ۵۲؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۰٤؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱٦)؛ **پازند:** kad, kada (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱٦)؛ **فارسی نو:** خانه، کده؛ **معادل انگلیسی:** house (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۱٦)؛ domicile (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۳٦)؛ ruler ؛ **معادل عربی:** بیت.

§§§

kāstan, kāh- [kʾstn', kʾh- | Av. kasiiah- | N ~]

❋ (نجوم) کاسته شدن نور (ماه)؛

❋ (گاه‌شماری) کوتاه شدن (طول روز و شب).

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -kr̥ć* «کاستن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦۰)؛ **سانسکریت:** -kr̥ś «کم نور شدن ماه؛ کوتاه شدن، کوچک شدن»؛ مرتبط با -kr̥śâśva «دارای اسبان لاغر» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۰۵)؛ kārśya «لاغر» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۷٦)؛ **اوستایی:** -kasiiah «کوچکتر کردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٦)؛ مرتبط با -kərəsa در ترکیب -kərəsāspa «دارای اسبان لاغر» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦۰)؛ **فارسی میانه:** -kāstan, kāh «کاستن، کاهش دادن، کم کردن» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۵)؛ مرتبط با [k'hšn'] kāhišn «کاهش» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۰)؛ مرتبط با kāhišn [k'hšn', k'hyšn'] (بهار، ۱۳٤۵: ۲۲۷؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** مرتبط با kāhišn [k'hyšn] (بویس، ۱۹۷۷: ۵۱)؛ **پازند:** xāhīdan (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۰۹)؛ **فارسی نو:** کاستن، کاهیدن؛ کاهش؛ **معادل انگلیسی:** to wane «کم نور شدن ماه»؛ **معادل عربی:** نقصان القمر، ضعف القمر.

ترکیبات:

abzāyišn ud kāhišn ī māh «قوت و ضعف ماه، افزایش و کاهش ماه».

§§§

kāhišn ī māh [k'hšn' y BYRH]

(نجوم)

❋ کاهش ماه: ضعف ماه

توضیحات: (رک. māh)

ریشه شناسی: (رک. kāstan)

§§§

Kaht [Paz. kaht]

(منازل قمر)

❋ کهت: خانه بیست و هفتم ماه. از ۱٦ درجه و ٤۰ دقیقه برج ماهی تا پایان همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه بعنوان منزل قمری تنها یک بار در *بندهشن* (۲: ۲) بکار رفته است. املاهای مختلف این واژه در نسخ مختلف *بندهشن* عبارتند از: در TD1, TD2, DH با املای

پازند (kaht̄)؛ در K20, K20b, M51 با املای پازند (kaht) (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳٦پ٥٦). به استثنای یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) [که این منزل را به اشتباه mayān-kaht یا kaht-avdəm ثبت کرده است] (رک. Kaht-mayān)، کلیه پژوهشگران، از جمله هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۳)، انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱)، بهار (۱۳۷٥: ٦۱)، و پاکزاد (۲۰۰۵: ۳٦)، این منزل قمری را Kaht خوانده‌اند.

توضیحات: هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۳) معتقد است، این منزل قمری بعلاوهٔ دو منزل قبلی (-Kaht mayān, Kaht-sar)، به احتمال زیاد، همگی ابتدا، میان، و پایان یکی از صور فلکی بنام قیطس (Cetus) یا نهنگ را تشکیل می‌دهند که در یونانی (κητος) و در سریانی (qʾṭʾ و qyṭʾ) نامیده می‌شود. اما این صورت فلکی جزء منطقةالبروج نیست. به هر حال، منزلِ کهت (Kaht)، بیست و هفتمین خانه ماه است و در هندی Revatī نام دارد. نام این منزل قمری در عربی «بطن الحوت» یا «رشاء» است که برگرفته از نام ستاره شاخص این منزل (α Piscium) یعنی Alrescha (الرشاء) می‌باشد. بهار (۱۳۷٥: ٦۱) معتقد است که بطن الحوت جزء صورت مرأة مسلسله (Mirach = β Andromedae) است که آن را جنب‌المسلسله نیز می‌خوانند.

§§§

Kaht-mayān [Paz. Kaht-miyān]

(منازل قمر)

❋ کهت میان: منزل ۲٦م ماه. از ۳ درجه و ۲۰ دقیقه برج ماهی تا ۱٦ درجه و ٤۰ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه بعنوان منزل قمری تنها یک بار در *بندهشن* (۲: ۲) بکار رفته است. املاهای مختلف این واژه در نسخ مختلف *بندهشن* عبارتند از: در TD1, TD2, DH با املای پازند (kahtmyān)؛ در K20, M51 با املای پازند (vahtmiyān)؛ و در K20b با املای پازند (vahtmieān) (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳٦پ٥٥). املای vaht به وضوح اشتباه است برای kaht . بهزادی (۱۳٦۸: ٦) و بهار (۱۳۷٥: ٦۱)، به تبعیت از هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۳) این منزل قمری را -Kaht mayān خوانده‌اند. خوانش سایر پژوهشگران به شرح زیر است: یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷)، این منزل

را vaht خوانده و جزء mayān را به ابتدای نام منزل بعدی متصل کرده است و در نتیجه، منزل آخر را به صورت miyankaht ثبت کرده است؛ یوستی همچنین، احتمال داده است که نام سه منزل آخر، همانند نام سه منزلی که برج شیر را تشکیل می‌دهند، به ترتیب، kaht-sar ، kaht-mayān ، و kaht-avdəm بوده‌اند؛ انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱) نیز همچون یوستی به اشتباه، نام این منزل را Vaht گرفته و در نتیجه، علاوه بر اینکه نام منزل بعدی را به اشتباه Mayân نوشته است، تعداد منازل قمر را نیز به اشتباه ۲۸ محسوب کرده است.

توضیحات: منزل Kaht ، بیست و ششمین منزل قمر است و در هندی Uttara-Bhādrapadā نام دارد. همانگونه که از شکل (۹) مشخص است، این منزل در عربی «فرغ المؤخّر» نام دارد. اما بهار (۱۳۷۵: ٦۱) آنرا با «فرغِ مقدّم» که حاوی ستارگان (β و α فرس اعظم) است، یکی گرفته است. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۳) معتقد است، این منزل قمری بعلاوۀ دو منزل مجاور (Kaht, Kaht-sar)، به احتمال زیاد، همگی ابتدا، میان، و پایان یکی از صور فلکی بنام قیطس (Cetus) یا نهنگ را تشکیل می‌دهند که در یونانی (κητος) و در سریانی (qʔṭʔ و qyṭʔ) نامیده می‌شود.

§§§

Kaht-sar [Paz. kaht-sar]

(منازل قمر)

* کهت سر: خانه بیست و پنجم ماه. از ۲۰ درجه برج دلو تا ۳ درجه و ۲۰ دقیقه برج ماهی.

بسامد و خوانش: این واژه بعنوان منزل قمری تنها یک بار در *بندهشن* (۲: ۲) بکار رفته است. املاهای مختلف این واژه در نسخ مختلف *بندهشن* عبارتند از: در TD1, TD2, DH, K20 با املای پازند (kahtsr)؛ در K20b, M51 با املای پازند (kahtsar) (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳٦پ٥٤). کلیه پژوهشگران، از جمله یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷)، انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱)، بهزادی (۱۳٦۸: ٦)، هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۳)، و بهار (۱۳۷٥: ٦۱)، این منزل قمری را به صورت Kaht-sar خوانده‌اند.

توضیحات: منزل Kaht-sar ، بیست و پنجمین منزل قمر است و در هندی Pūrva-Bhādrapadā نام دارد. همانگونه که از شکل (۹) مشخص است، این منزل در عربی «فرغ المقدّم» نام دارد. بهار (۱۳۷٥: ٦۱) آنرا با «سعدالاخبیه» که حاوی ستارگان (η و ξ و π و γ دلو)

است، یکی گرفته است. هنینگ (۱۹۴۲: ۲۴۳) معتقد است، این منزل قمری بعلاوهٔ دو منزل مجاور (Kaht, Kaht-mayān)، به احتمال زیاد، همگی ابتدا، میان، و پایان یکی از صور فلکی بنام قیطس (Cetus) یا نهنگ را تشکیل می‌دهند که در یونانی (κητος) و در سریانی (q'ṭ') و (qyṭ') نامیده می‌شود.

§§§

Kārdāgān [kʾldʾkʾn' | Paz. kārdahag]

(احکام بروج: اوتاد)

* کارداگان: بَیتُ‌السَفَرِ وَ الدّین، بَیتُ النَصر، وتد نهم

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد تاسع، که خانه نهم است، «بَیتُ‌السَفَرِ وَ الدّین» و یا «بَیتُ النَصر» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). نام تنجیمیِ و دلالت این خانه در پهلوی Kārdāgān «کارداگان» به معنی «مسافران» است. در تنجیم سنتی، میخ نهم، خانه دین، یاری، سفر (Travels) و کار (Duty) است که معادل آنها به ترتیب در لاتین Peregrinatio و Pietas نام دارد (مکنزی، ۱۹۶٤: ٥۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹–۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد، در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج ماهی نیز در «میخ کارداگان» یعنی بیت السفر جای دارد. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «سفر و غریبی و دین و عبادت و حکم و وفا و پیشی دانستن از نجوم و کاهنی و فلسفه و مساحت و راستی فراست و ایمان و خواب گزاردن و خواب دیدن». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: واژه kārdāg-(ān) مشتق از دو واژه -kār «کار» (از ریشه ایرانی -kar*) و -dā «داد (و ستد)» (از ریشه ایرانی -dā*) بعلاوهٔ پسوند اسم ساز ag- و پسوند نسبت ān- می‌باشد؛ **سانسکریت:** مرتبط با -kār در -kāryin «تاجر» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۷٦) و -da در -kreya-da «خریدار و فروشنده» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۲۱)؛ **فارسی میانه:** Kārdāgān «مسافران» (بهار، ۱۳٤٥: ۲۲۹؛ بهار، ۱۳۷٥: ۱۰٦؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦)؛ kār-dāk [kʾldʾk]، kār-dahak [kʾldhk'] «تاجر، پیله ور، دستفروش، مهاجر، مسافر» مرتبط با واژه لاتین χάρδαχες (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۲)؛

کرَدَکان یعنی «مسافران» (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [kʾrdʾg] «مهاجر، ولگرد» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۲)؛ **پازند:** kārdahag (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۲)؛ **فارسی نو:** کارداگان؛ **معادل انگلیسی:** Duty «کار، وظیفه» از لاتین Pietas (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰)؛ **معادل عربی:** بیت النصر (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵)؛ بَیتُ‌السَفَرِ وَ الدّین (دهخدا).

§§§

Karzang [klcng | M kyrzng | N xarčang]

(اسامی بروج)

* خرچنگ: چهارمین برج فلکی.

توضیحات: نام این برج به عربی «سرطان»، به لاتین «Cancer»، و نشانهٔ اختصاری آن «♋» می‌باشد. این برج فلکی، به صورت خرچنگی تصور شده است. صورت فلکی خرچنگ برج چهارم از دایرةالبروج است و مابین جوزا (دو پیکر) و اسد (شیر) قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه تیر است.

ریشه شناسی: واژه karzang مرکب است از: -kar (سانسکریت: -kará «چنگال خرچنگ») + -zang (سانسکریت: śraṅga «خزنده») که رویهم رفته لفظاً به معنی «خزندهٔ چنگال دار» است: **سانسکریت:** -kará «چنگال خرچنگ» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۵۳) + -śraṅk-, śraṅg «خزیدن، حرکت کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۹۵)؛ -karkaṭa-śriṅga «خرچنگ» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۵٦)؛ **فارسی میانه:** karzang, karčang (بهار، ۱۳٤۵: ۲۳۵)؛ karzang (مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۹؛ هوبشمان، ۱۸۹۵: ٥٤)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** karčang, karžang (دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۰۸ـ۲۲۱)؛ **فارسی نو:** خرچنگ؛ **معادل انگلیسی:** Cancer از لاتین؛ **معادل عربی:** سرطان.

§§§

keh [ks | Paz. keh | Av. kasu- | M kyh | N ~]

۱) (نجوم: قدر ستارگان) «[ستارهٔ] کِه»: قدر سوم، بزرگی سوم

۲) (گاه‌شماری) «[روز] کِه»: کوتاهترین

توضیحات: در *بندهشن* (۵ب: ۸)، ترکیب rōz ī keh و rōz ī kahist به جای هم و به معنی «کوتاهترین روز سال» بکار رفته اند؛ در نتیجه، این واژه در رابطه با روز به معنی «کوتاهترین» و در رابطه با ستارگان (*بندهشن*، ۲: ۷) به معنی «کوچک و قدر سوم» است (رک. wuzurgīh).

ریشه شناسی: سانسکریت: صفت -kṛdhú-, kṛśá «کوچک؛ کاسته»، و حالت عالی آن -kradhiṣṭha-, kṛśiṣṭa (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۳۰۵)؛ **اوستایی:** -kasu «کوچک» و صفت عالی آن -kasišta «کوچکترین» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٦)؛ **فارسی میانه:** [ks] keh (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۱)؛ kas (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۵)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [kyh] (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۱)؛ [qyh] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۵)؛ **پازند:** keh (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۵)؛ **فارسی نو:** کِه، کهتر؛ **معادل عربی:** اصغر، صغیر.

ترکیبات:

rōz ī keh «کوتاهترین روز، روز انقلاب زمستانی»

stārag ī keh «ستاره قدر سوم، ستاره کوچک».

§§§

Kēwān [kywʾn' | Ar. kaywān]

(نجوم: سیارات)

* کیوان: سیاره زحل

توضیحات: مطابق *بندهشن* (۵: ٤) سیارهٔ کیوان، سپاهبدان سپاهبد اباختری و رقیب میخ میان آسمان یا ستارهٔ قطبی است. مطابق *بندهشن* (۵ب: ۱۲)، از آنجا که کیوان از رقیب اختری خود، یعنی ستارهٔ قطبی، فرانیروتر می‌شود، از سیارات نحس یا بزه‌گر محسوب شده و در تنجیم سنتی (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۵٦ـ۳۵۷) نیز، به «نحس اکبر» معروف است. این سیاره هم در *بندهشن* (۵ب: ۱۳) و هم در نجوم سنتی (فراولی، ۲۰۰۵: ۵۹)، به سیارهٔ مرگ مشهور است. مکان این سیاره در زایچهٔ کیهان، در برج ترازو است؛ از اینرو، برج ترازو شرف این سیاره نیز می‌باشد (*بندهشن*، ۵الف: ۲). بنابر *بندهشن* (۵ب: ۱۷)، از آنجا که شرفِ کیوان، هبوط مهر، و هبوط کیوان، شرف مهر است، کیوان «خدای تاریکی» و مهر «خدای روشنی» خوانده می‌شوند. لازم به ذکر است که از دید یک ناظر زمینی، مهر یا خورشید، پرنورترین اختر و کیوان یا زحل کم نورترین اباختر

است. به همین خاطر است که مطابق *بندهشن* (۵ب: ۱۹)، مهر، سرور همهٔ اختران و کیوان سرور همهٔ اباختران است. طبع کیوان، مطابق *بندهشن* (۲۷: ۵۸)، بسیار سرد است بطوریکه سرمای بیش از حدِ دوزخ نیز به او نسبت داده شده است.

ریشه شناسی: واژهٔ «کیوان»، وام واژه ای است که از صورت سریانی kēwān گرفته شده است و آن نیز به نوبه خود از نام بابلی آن kaiamānu آمده است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۰؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۷): **معادل سانسکریت:** -arkája «زادهٔ خورشید»، -arkáputra «پسرِ خورشید» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۹)؛ -śani «کند رُو» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۵۱): این به خاطر آنکه فلک کیوان از همه سیارات دیگر بلندتر است و دایرةالبروج را در مدت ۲۹/۵ سال طی می‌کند، از همه سیارات کندتر حرکت می‌کند؛ **فارسی میانه:** kayvān (بهار، ۱۳٤۵: ۲۵۰)؛ Kēwān (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۰)؛ Kaivān [kdwʾn'] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۰)؛ **فارسی نو:** کیوان؛ **معادل انگلیسی:** Saturn از لاتین؛ **معادل عربی:** زُحَل.

ترکیبات:

Kēwān xwadāy ī tārīgīh «کیوان، خدایِ تاریکی»

Kēwān stārag ī margīh «کیوان، ستارهٔ مرگ».

§§§

kirbakkar [krpkk̠l, klpkly | Paz. kerbagar | M kyrbkr | N karfagar]

(تنجیم)

❋ کرفه گر: سعد

توضیحات: در تنجیم، هر یک از سیارات را از نظر تاثیرات خوب و بد به صفتی موصوف کرده اند: هرمزد (سعد بزرگ)، ناهید (سعد خُرد)، تیر (با سعدان سعد و با نحسان نحس)، بهرام (نحس خُرد)، کیوان (نحس بزرگ) (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۵٦ـ۳۵۷). در پهلوی، سیارات سعد را «کرفه‌گر» و سیارات نحس را «بزه‌گر» می‌نامند. دلیل این تقسیم بندی در *بندهشن* (۵ب: ۱۲) چنین آمده است: «در آغاز هنگامی که اهریمن درتاخت، چنان اتفاق افتاد که مهر و ماه تاریک، به سبب بستگی به گردونه خورشید و ماه، گناهکاری نتوانستند کرد و هفتورنگ و سدویس از هرمزد و

اناهید فرای نیروتر شدند و هرمزد و اناهید را از گناه کردن مانع شدند. بدین روی، اخترشماران ایشان را به نام کِرفَه‌گر خوانند. بهرام از ونند، و کیوان از میخ گاه فرای نیروتر شدند و ایشان را گناهکاری پیداست؛ و بدین روی، اخترشماران ایشان را بَزِه‌گر بشمارند. تیر که اَپوشِ دیو است، بر تیشتر آمد، هر دو هم‌زور و هم‌نیرو گشتند؛ بدین روی اخترشماران گویند که تیر با کرفه‌گران کرفه‌گر و با بزه‌گران بزه‌گر است» (بهار، ۱۳۷۸: ٦۰).

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: [krpk'] kirbag + -kar «ـگر، کننده» (رک. abargarān)، که رویهم رفته به معنی «ثواب رساننده و کرفه گر» است. بررسی ریشه شناختی kirbag در زیر آمده است: **سانسکریت:** -kṛpā «محبت، شفقت» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۰۵) در ترکیب -kṛpâkara «شفیق، دلسوز، با محبت»؛ **فارسی میانه:** kirbak در ترکیب kirbakkar (بهار، ۱۳٤۵: ۲٤۰؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۱)؛ و [klpkly] kirpak-kar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۸)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی:** در [kyrbkr] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۸)؛ **پازند:** kerbagar (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۸)؛ **فارسی نو:** کرفه گر؛ **انگلیسی:** benefic (بارتون، ۲۰۰۳: ۹٦)؛ beneficient (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۱۸)؛ **معادل عربی:** سعد.

ترکیبات:

[krpkglʾn'] kirbakkarān «کرفه گران، سعدان».

§§§

kust [kwst', kwst | Paz. kūst]
kustag [kwstk' | M kwstg]

(نجوم)

❊ کُست: ناحیه، سمت، جهت

توضیحات و ریشه شناسی: واژه kust از ریشه -kus* (سانسکریت: -kuś) به معنی «در بر گرفتن و محصور کردن» است؛ در نتیجه، هم به واژه kustīg یعنی «کمربند زردشتیان» که پیرامون کمر را در برگرفته است، مربوط می‌شود و هم به نواحی جهان که، مطابق عقیدهٔ قدما، همگی را آب در برگرفته است؛ معنای «سمت، جهت» یکی از معانی ثانویه این واژه و برگرفته از

معنی «ناحیه» است. واژهٔ kustag مرکب است از: kust + پسوند تصغیر ag- (= اوستایی ka-) که لفظاً به معنی «ناحیه کوچک، بخش» است. اما عملاً، در اکثر موارد واژه kustag و kust از لحاظ معنایی با هم مترادف و هر دو به معنی «ناحیه» هستند: **سانسکریت:** kústā- = kusita- «کشور»، kuśá- «هر یک از نواحی جهان که توسط آب در بر گرفته شده است»، از ریشه kuś- «محصور کردن، در بر گرفتن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۲۹۶ـ۲۹۸)؛ **فارسی میانه:** kust [kwst'] «طَرَف، جهت، ناحیه» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۲؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۱)؛ «ناحیه، جهت، (فارسی:) گُشت» (بهار، ۱۳٤۵: ۲٤۳)؛ مرتبط با واژهٔ آرامی kois «پهلو»، و kušt «کمر، شکم» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۱)؛ kustag «ناحیه» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۲)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [kws] «کشور، حومه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۱)؛ **پازند:** kūst (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۱)؛ **فارسی نو:** کُست، کُشت، مرتبط با کُشتی یا کُستی به معنی کمربند زردشتیان (دهخدا)؛ «گُشت» (بهار، ۱۳٤۵: ۲٤۳)؛ **انگلیسی:** coast «ساحل»؛ **معادل عربی:** ناحیة.

ترکیبات:

čahār kust «چهار جهت اصلی»

kust ī abāxtar «ناحیه اباختر، ناحیه شمال»

kust ī nēm-rōz «ناحیه نیمروز، ناحیه جنوب»

kust ī xwarāsān «ناحیه خراسان، ناحیه مشرق»

kust ī xwarōfrān «ناحیه خاوران، ناحیه مغرب»

kust ī Hindūgān «ناحیه هندوستان»

kust ī Sud «ناحیه سغد»

kust ī Hrōm «ناحیه روم»

kustān ī zrēh «نواحی دریا»

kustag ī abāxtar «ناحیه شمال»

kust ī Čīn «ناحیه چین»

kustag ī xwarāsān «ناحیه خراسان، ناحیه مشرق»

kustag ī Ādurbādagān «ناحیه آذربایجان»

kustag ī Kāwulestān «ناحیه کابلستان»

kustag ī Tērag «ناحیه تیرگ البرز»

kustag ī Kang-diz «ناحیه گنگ دژ»

kustagīhā «نواحی»

ham-kustag «هم-ناحیه»

drayā(b) kustag «دریابار، نواحی ساحلی»

kustagbān «پاسدارِ ناحیه»

kustagbān sālār «سردار پاسدارانِ نواحی»

kust kust «ناحیه ناحیه؛ همه نواحی».

§§§

kustagbān sālār [kwst(')ygpʾn' srdʾl]

(تنجیم)

* سردار پاسدارانِ نواحی

توضیحات: در *بندهشن* (۲: ٦) آمده است: «پارندِ (Pārand) مزدا-آفریده، و دیگر از این شمار ستارگان، سردارِ پاسدارِ نواحی اند». یکی از مشتقات kustag ، ترکیب kustagbān است که از مرتبه های لشکری در میان ستارگان است و پایین تر از kustagbān-sālār قرار دارد. مراتب لشکری مابین ستارگان چنانکه در *بندهشن* (۲: ٦) آمده است، به شرح زیر است: ۱) šahryār «شهریار»: خورشید و ماه؛ ۲) spāhbedān-spāhbed «سپاهبدان-سپاهبد»: میخِ گاه یا ستارهٔ قطبی؛ ۳) spāhbed «سپاهبد»: هفت اورنگ (شمال)، تیشتر (شرق)، وُنند (غرب)، سدویس (جنوب)؛ ٤) kustagbān-sālār «سردارِ پاسداران نواحی»: همانند پارندِ مزدا-آفریده؛ ٥) kustagbān «پاسدارِ ناحیه»: ستارگان کم نورتر.

ریشه شناسی: برای بررسی ریشه شناختی رجوع شود به سرواژۀ kustag . بررسی ریشه شناختی sālār به شرح زیر است. واژۀ sālār دارای صورت اصلی ایرانی باستان -sara-dāra* به معنی «دارندۀ بالاترین رتبه» می‌باشد (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۷۲)؛ **سانسکریت:** -śiras «سر» + -dā «داشتن» + پسوند اولیه -ra ؛ **اوستایی:** -sāra-, sara «سر» + -dāra «دارنده، نگهدارنده» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٦۸، ۲۳۳)؛ **فارسی میانه:** [sālār [srdʾl (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۳؛ بهار، ۱۳٤۵: ۲۱٤)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [sālār [sʾlʾr, sʾrʾr «سالار، سردار» (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۰۵)؛ **فارسی نو:** سردار، سالار؛ **معادل انگلیسی:** Head, Chief ؛ district-commander «کوستبان–سالار» (برونر، ۱۹۸۷: ۸٦۳).

§§§

L

lipī [lpyh]

(نجوم: مقیاسات)

❋ دقیقه: یک شصتم از درجه

توضیحات و ریشه شناسی: در محاسبات نجومی، دایرةالبروج به ۳٦۰ درجه (sūš) تقسیم بندی می‌شود و هر درجه عبارت است از ٦۰ دقیقه (lipī) و هر دقیقه عبارت است از ٦۰ ثانیه. اصطلاح lipī وام گرفته از واژۀ یونانی λεπτό به معنی «دقیقه» است. در *بندهشن*، تنها دو اصطلاح هندسیِ، درجه (suš) و دقیقه (lipī) بکار رفته است. از آنجا که صفحۀ ساعت نیز، یک دایره است، تقسیم بندی آن به دقیقه و ثانیه، مشابه تقسیم بندی دایره است؛ اما، در دایرۀ ساعت به جای اصطلاح «درجه» از اصطلاح «ساعت» (zamān)، که از قبل رایج بوده است، استفاده شده است. در سانسکریت، اصطلاح «دقیقه» -liptā نام دارد و اصطلاح ثانیه (-ví-liptā) از آن مشتق شده است (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۹۰۲، ۹۵۲). در یونانی نیز اصطلاح «ثانیه» (-δευτερό λεπτο) مشتق از اصطلاح «دقیقه» (λεπτό) است: **سانسکریت:** liptā (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۹۰۲)؛ **فارسی میانه:** lipīh دقیقه (در محاسبات هندسی) (بهار، ۱۳٤۵: ۲٦۵)؛ [lipī [lpyh یک دقیقه (از

یک قوس) (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۳)؛[1] **معادل انگلیسی:** minute ؛ **معادل عربی:** دقیقه (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳٤).

§§§

M

Māh [BYRH < A b-yrḥ; mʾh | Av. māh-, māŋha- | Prth. YRḤA | M mʾh, N ~]

❊(نجوم: سیارات) «ماه تاریک»: سیارهٔ ماه، قمر؛

❊(تنجیم: ایزدان اختری) «ایزد ماه»: ماه گوسپند تخمه؛

❊(گاه‌شماری: تقسیمات سال) «ماه»: برابر با سی روز؛

❊(گاه‌شماری: اسامی روز) «ماه روز»: نام روز دوازدهم از هر ماه اوستایی.

توضیحات: مطابق *بندهشن* (۲٦: ۲۲)، یک ماه قمری دارای شش پنجه است که سه پنجهٔ فرد آن (یعنی، پنجه اول، سوم، پنجم) دارای نام است: ۱) از یکم تا پنجم، که ماه قوت می‌گیرد را اندرماه (andar-māh) می‌نامند؛ ۲) از دهم تا پانزدهم، که ماه کامل می‌شود را پرماه (purr-māh) می‌نامند؛ ۳) از بیستم تا بیست و پنجم، که ماه رو به خاموشی می‌رود را وِشَفته (wišafdah) می‌نامند. همین طبقه بندی در دینکرد سوم (دومناش، ۱۹۷۲: ۲٦۲) و اوستا نیز آمده است. برای نمونه، در ماه یشت (٤: ٤)، پنجه اول -aṇtarəmā̊ŋha به معنی «ورود به ماه»، پنجه سوم -pərənō.mā̊ŋha به معنی «ماه کامل»، و پنجه پنجم -vīš̹aptaϑa به معنی «یک هفته مانده»، نامیده شده‌اند. بنابر *بندهشن* (۲٦: ۲۱ـ۲۲)، ماه در سه پنجه اول که هر روز بر نور آن افزوده می‌شود، فرّه بخش است و «به جهانیان نیکی می‌بخشد»، و در سه پنجه آخر که روز به روز از نور آن کاسته می‌شود، «اعمال نیک جهانیان را می‌ستاند». همین نکته در احکام نجوم سنتی (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۵۸)، به صورت سعادت و نحوستِ قمر بیان شده است: «چون نور او همی‌فزاید سعد بُوَد و چون نور او همی‌کاهد نحس». اما در *بندهشن* بر نحوست نیمه دوم ماه تاکیدی نیست، و تنها مسئله این است که در نیمه دوم، ماه «اعمال نیک جهانیان را می‌ستاند و

---

[1] میرفخرایی (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۲)، این واژه را به اشتباه «یک درجه» ترجمه می‌کند.

به گنج ایزدان می‌سپارد». در حالی که در *بندهشن* (۲٦: ۲۱ـ۲۲)، سه پنجه اول «نیکی بخشنده» معرفی شده است؛ مطابق دینکرد سوم (دو مناش، ۱۹۷۲: ۲٦۲ـ۲٦۳) منظور از پنجه های نیکو، پنجه های اول، سوم، و پنجم است و در مقابل، پنجه های دوم، چهارم و ششم، به ترتیب چنین نامگذاری شده‌اند: ۱) پنجه ضد‌ـاندرماه، از ٦م تا ۱۰م ماه؛ ۲) پنجه ضد‌ـپرماه، از ۱٦م تا ۲۰م؛ ۳) پنجه ضد‌ـوِشَفته، از ۲٦م تا ۳۰م ماه (برای توضیحات بیشتر رک. wišafdah و Gōzihr).

مطابق نجوم سنتی، سیارهٔ ماه، یک سیارهٔ آبی است (فراولی، ۲۰۰۵: ۳۳). دلیل اصلی این سرشت آبی به احتمال زیاد این است که نیروی جاذبهٔ ماه باعث ایجاد جزر و مد آبهای موجود بر سطح زمین می‌باشد. از آنجا که مسیر ماه کمابیش بر دایرةالبروج منطبق است و دایرةالبروج برای ساکنان نیمکرهٔ شمالی، در جنوب قرار می‌گیرد؛ در نتیجه، تأثیر آن نیز بر دریاهای ناحیه جنوب است. دربارهٔ رابطهٔ ماه با ستارهٔ سدویس و دریای سدویس، در *بندهشن* (۱۰: ۱۰ـ۱۱) آمده است: «بند این دریا [=دریای سدویس] به ماه و باد پیوسته است، [یعنی] با افزایش و کاهشِ ماه برآید و فرو شود [و] از آن روی که گردشِ او [=ماه] به نیمروز است، بندِ دریایِ سدویس نیز به ستارهٔ سدویس بسته است که دریاها و ناحیت نیمروز در پاسبانی اوست». در *بندهشن* (۱۰: ۱۲ـ۱۳)، «دربارهٔ جزر [ōgār] و مد [purr] گوید که: از پیشِ ماه، (به) هر گاه، دو باد می‌وزد که جایگاه ایشان در دریای سدویس است. یکی را فرودآهنگ و یکی را بَرآهنگ خوانند. هنگامی که برآهنگ وزد، مد، [و] هنگامی که فرودآهنگ وزد، جزر باشد. به دیگر دریاها، از آنجا که گردش ماه بدیشان نیست، جزر و مد نباشد» (بهار، ۱۳۷۸: ۷٤).

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: ‎*maHas-, *maHas-ia-‎ (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦٦)؛ **سانسکریت:** ‎mā́s-, mā́sa-‎ (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۱٤)؛ **اوستایی:** ‎māh-‎ «ماه»، ‎Måŋha-‎ «ایزد ماه، نام روز دوازدهم از هر ماه» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۱۷۰)؛ **فارسی باستان:** ‎māha-‎ (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۳)؛ **فارسی میانه:** ‎māh [mʾh]‎ اغلب به معنی «سیارهٔ ماه، قمر»، ‎māh [BYRḤ]‎ اغلب به معنی «ماه، ایزد ماه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۳؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۲؛ بهار، ۱۳٤۵: ۲٦۸؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۳٦)؛ ‎mah‎ (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۳۵۲)؛ **فارسی میانه ترفانی:** ‎māhān [mʾhʾn]‎ «ماهها» (بویس، ۱۹۷۷: ۵۵)؛

فارسی میانه اشکانی ترفانی: [māh [mʾh, YRḤA «ماه؛ سیارهٔ ماه»، [māhīgān [mʾhygʾn «ماهها» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۳)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** [māh [mʾh «ماه؛ سیارهٔ ماه» (بویس، ۱۹۷۷: ٥٥)؛ [māh [mʾẖ, mʾ «ماه (دوازده‌گانه)» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۲٤)؛ [māh [mʾẖ «سیارهٔ ماه، ایزد ماه» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۲٤)؛ **فارسی میانه کتیبه ای و پهلوی اشکانی کتیبه ای:** māh (ژینیو، ۱۹۷۲: ٦۸، ۲۱)؛ **فارسی نو:** ماه «ماه سی روزه؛ قمر»؛ **انگلیسی:** moon, month ؛ **معادل عربی:** قمر، [qamarun] (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۷۱)؛ شَهر «ماه دوازده‌گانه» از سریانی [šhrʾ] (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۳).

ترکیبات:

andar-māh «اندرماه»

purr-māh «پُرماه»

māh ī gōspand-tōhmag «ماه گوسپند تخمه، ایزد ماه، مینوی ماه»

māh rawišn «حرکت ماه، سیر ماه»

[māhān [BYRHʾn «ماهها (گاه‌شماری)»

[māhīgān [BYRH-kʾn' | mʾhykʾn' | M mʾhygʾn «ماههای دوازده‌گانه، ماه».

§§§

māh ī tamīg [mʾh y tmyg]

(نجوم: سیارات)

❋ ماه تاریک: ماه اباختری، سیارهٔ ماه

توضیحات و ریشه شناسی: (نک. abāxtar و māh و tamīgān).

§§§

māh ī gōspand tōxmag [mʾh y gwspnd twhmk' | = Av. må̊ŋha- gaociϑra-]

(تنجیم: ایزدان اختری)

❋ ماه گوسپند تخمه: ایزد ماه، ماه اختری

توضیحات: ترکیب پهلوی māh ī gōspand tōxmag صفت ایزد ماه و ترجمه ترکیب اوستایی -mā̊ŋha- gaociϑra «ماهِ گاو-چهره» است. از اینرو، واژه پهلوی gōspand به همهٔ چهارپایان سودمند اشاره داشته و معادل اوستایی آن -gaospəṇta مرکب از (-gao «گاو، چهارپا» + -spəṇta «پاک، نیک (و سودمند)» می‌باشد. دلیل «گاوتخمه» بودن ماه، مطابق *بندهشن* (٤الف: ٤)، این است که روانِ گاو یکتا آفریده پس از مرگ، به ماه-پایه عروج می‌کند و در آنجاست که تخمه و نژادِ گاو توسط ماه ایزدی نگهداری و حفظ می‌شود. (رک. māh ، abāxtar)

ریشه شناسی: این عبارت مرکب است از: māh + کسرهٔ اضافه + gō + spand + tōxm + پسوند ag– .(برای بررسی ریشه شناختی سه جزء اول رک. Māh ، Gāw و gāh ī Amahrāspandān):
هند و اروپایی آغازین: -tókman «بذرِ جوِ سبز»؛ **اوستایی:** -gaospəṇta (بارتولومه، ۱۹۰٤: ٥۰٦) + -taoxman «تخمه»؛ معادل با ترکیب اوستایی -gao.čiϑra «حامل تخمهٔ گاو»؛ **فارسی باستان:** -taumā «نژاد، خاندان» (کنت، ۱۹٥۳: ۱۸٥)؛ **فارسی میانه:** [gwspnd twhmk'] «دارای تخمه (=نطفه) گاو، صفت ماه» (بهار، ۱۳٤٥: ۳۸٦)؛ [KYNʾ] gwspnd گوسفند، چهارپا (بهار، ۱۳٤٥: ۲٥۰، ۳۸٥)؛ **فارسی میانه ترفانی:** gōspand «گاو، گوسفند» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱٦۸)؛ [twhm, ṯwhm] tōhm «تخمه، نژاد» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۳۰)؛ **پازند:** gōspand (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸٤)؛ **فارسی نو:** گوسفند تخمه؛ گوسپند؛ گاو؛ **معادل انگلیسی:** the Moon having the seed of the Beneficent Animal (انکلساریا، ۱۹٥٦: ٥۷).

§§§

Māhīg [mʾhyk' | Av. masiia- | M mʾhyg | N māhī]

(اسامی بروج)

❋ ماهی: دوازدهمین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «حوت»، به لاتین «Pisces»، و نشانهٔ اختصاری آن «♓» می‌باشد. این برج فلکی، به صورت دو ماهی تصور شده است که بوسیله یک رشته به هم متصل

شده‌اند. صورت فلکی ماهی، برج دوازدهم از دایرةالبروج است و مابین دلو (دول) و حمل (بره) قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه اسفند است.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: māhi* (اوستایی: -masiia) + پسوند تصغیر g- (اوستایی: ka~)؛ **سانسکریت:** -mátsya (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۷۷٦)؛ **اوستایی:** -masiia (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۱۵۵)؛ **فارسی میانه:** [mʾhyk] māhīk (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۳)؛ [mʾhyk'] māhīg (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۳)؛ املای آن در TD2 (انکلساریا، ۱۹۰۸: ۲۵) [mʾhg] māhīg (بهار، ۱۳٤۵: ۲۷۰)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [mʾhyg] māhīg (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۳؛ دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۲٤)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [mʾsyʾg] māsyāg (بویس، ۱۹۷۷: ۵۵، ۵٦؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۳)؛ **فارسی نو:** ماهی (هوبشمان، ۱۸٦۵: ۲۱۹)؛ **معادل انگلیسی:** Pisces ؛ **معادل عربی:** حوت (ḥūt) (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۵).

§§§

māh-pāyag [mʾh-pʾdk]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* ماه–پایه: پایه چهارم آسمان، بهشت، جایگاه ماه ایزدی

توضیحات: (رک. pāyag)

ریشه شناسی: (رک. māh و pāyag)

§§§

Margān [mlgʾn | > Av. mahrka-]

(احکام بروج: اوتاد)

* مرگان: بَیتُ المَوت، وتد هشتم

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد ثامن، که خانه هشتم است، «بَیتُ‌المَوت» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Margān «مرگان» به معنی «مرگها» است. در تنجیم سنتی، میخ هشتم، خانه مرگ (Death) است که معادل آن در لاتین Mors نام

دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد، در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج دلو نیز در «میخ مرگان» یعنی بیت الموت جای دارد. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳٥۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «[آخر بزرگی و] مرگ و سببهایش و کشتن و زهرها و تباهی تن از دارو خوردن و میراثها و مال زنان و نفقه کردن و درویشی و حاجتومندی و حیله های مرگ». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: -marg «مرگ» + پسوند نسبت -ān «ـان»؛ **هند و ایرانی آغازین:** از ریشه -mar* «مردن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦٥)؛ **سانسکریت:** -maraṇā «خانه هشتم» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷۸۹) از ریشهٔ -mar «مردن» (رک. gōzihr-mār)؛ **اوستایی:** مشتق از -mahrka «مرگ» از ریشه -marək «کشتن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٥۱)؛ **فارسی باستان:** از ریشه -mar «مردن» (کنت، ۱۹٥۳: ۲۰۲)؛ **فارسی میانه:** Margān (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۹؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦؛ بهار، ۱۳٤٥: ۲۸۳ـ۲۸٤؛ بهار، ۱۳۷٥: ۱۰٥، ۱۰٦)؛ صورت جمع [mlg] marg (مکنزی، ۱۹۷۱: ٥٤؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۷؛ مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۳۲٤)؛ **فارسی میانه ترفانی:** مشتق از [mrg] marg (مکنزی، ۱۹۷۱: ٥٤)؛ **پازند:** مشتق از marg ؛ **فارسی نو:** مرگان؛ **معادل انگلیسی:** Death «مرگ» از لاتین Mors (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦)؛ **معادل عربی:** بَیتُ‌المَوت.

§§§

marz [mlc | Av. marəza- | M mrz | N ~]

(تنجیم)

❋ مرز: حدّ

توضیحات: منجمان هر برجی را از نظر جهات به پنج قسمت نامساوی تقسیم بندی کرده و برای هریک از این قسمتها، سیاره ای حاکم کرده و برای آنها ویژگی هایی قایل می‌شوند تا

بتوانند از آنها احکام را استخراج کنند. در تنجیم، به هر یک از این قسمتها، به فارسی «مرز» و به عربی «حدّ» می‌گویند (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۰۸، ٤۰۹).[1] (نک. ēwēnag)

ریشه شناسی: صورت جنوب غربی این واژه -māl «مالیدن» است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۷)؛ **ایرانی آغازین:** -mard* (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۷)؛ **سانسکریت:** -mṛd-, mṛś «گرفتن، لمس کردن، مغلوب کردن، مالیدن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۸۳۰ـ۸۳۱)؛ **اوستایی:** -marəza «مرز، محدوده» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۱۵۳)؛ -marz (کلنز، ۱۹۹۵: ٤٤)؛ **فارسی میانه:** marz «مرز، سرحد؛ در نجوم: قران» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۵)؛ «مرز» (بهار، ۱۳۷۸: ۵۹)؛ «مرز، حد» (بهار، ۱۳٤۵: ۲۸۱)؛ marzihistan [mlcyhstn'] «در تماس بودن، (نجوم) در اجتماع بودن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۷)؛ **فارسی میانه اشکانی:** [mrz] marz «مرز، حدود» (بویس، ۱۹۷۷: ۵۸)؛ **فارسی نو:** مرز؛ **انگلیسی:** terms «مرز» (مکنزی، ۱۹۶٤: ۵۱۶)؛ **معادل عربی:** حدّ.

§§§

Mǎšǎha(g) [Paz. mašāha, māšāha, maš́āha]

(منازل قمر)

❋ ماشاهه: خانه سیزدهم ماه. از ۱۰ درجه از برج خوشه تا ۲۳ درجه و ۲۰ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه بعنوان منزل قمری تنها یک بار در *بندهشن* (۲: ۲) بکار رفته است. املاهای مختلف این واژه در نسخ مختلف *بندهشن* عبارتند از: در TD1 با املای پازند (mašāha)؛ در TD2, DH, M51 با املای پازند (māšāha)؛ در K20, K20b با املای پازند (maš́āha)؛ (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ٤۲). کلیه پژوهشگران در حالی که از بررسی ریشه شناسی این واژه چشم پوشی کرده‌اند، این واژه را به صورت Māšāha خوانده‌اند: این واژه را بهار (۱۳٤۵: ٤۰٤)، بهزادی (۱۳۶۸: ۵)، و یوستی (۱۸۶۸: ۱۲۷) به صورت Māšāha ؛ انکلساریا (۱۹۵۶: ۳۱)، به صورت Mâšâha ؛ و پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۵)، به صورت Mǎšǎha ثبت کرده‌اند.

---

[1] پینگری (۲۰۰٤: ٤۷۸) به اشتباه marz را با nišēb «هبوط» هم معنی محسوب کرده است.

توضیحات: در *بندهشن*، منزل قمری «ماشاهه»، خانه سیزدهم ماه است که معادل آن در هندی Hásta به معنی «دست» نام دارد. این منزل در قسمت میانی برج خوشه قرار دارد و معادل عربی آن «عَوّاء» به معنی «پارس کننده» است. ستارۀ شاخص این منزل در لاتین Auva (δ سنبله) نام دارد. بهار (۱۳۷۵: ۵۹)، این ستاره را که ستارۀ پنجم از برج سنبله است، با ستارۀ β یکی گرفته است. مطابق مونیرویلیامز (۱۹٦۰: ۱۲۹٤)، هندیان منزل Hasta را با صورت فلکی کلاغ (Corvus) تداعی می‌کنند. مطابق التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۰٦)، نام ستارگان کلاغ، «خباء» و یا «تحت سماک» است. بنابر لغتنامه دهخدا، عواء چهار یا پنج ستاره از سنبله را در بر می‌گیرد که به شکل حرف الف هستند؛ این منزل را «ورک‌الاسد» و «عرقوب‌الاسد» نیز می‌نامند و چون همانند سگی است که بدنبال شیر می‌دود و پارس می‌کند، اعراب نام آنرا «طاردةالبرد» و «عواءالبرد» نیز می‌گویند؛ نام این منزل در فارسی «متراک» است.

§§§

Mayān [Paz. maīān, miīān, mīīān | Av. maiδiiāna- | MP mdy'n' | M my'n]

(منازل قمر)

* میان: خانه یازدهم ماه. از ۱۳درجه و ۲۰ دقیقه برج شیر تا ۲٦ درجه و ٤۰ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه به عنوان منزل قمری فقط یکبار در *بندهشن* (۲: ۲) ذکر شده است. املای آن در نسخه های مختلف *بندهشن* به صورت پازند و به شرح زیر است: در TD1, TD2, DH با املای (maīān)، در K20, M51 با املای (miīān)، و در K20b به صورت (mīīān) (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ٤۰). هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۳) و دیگر پژوهشگران این واژه را «میان» ترجمه کرده اند و منظور از آن میان صورت فلکی شیر است. خوانش های مختلف پژوهشگران به شرح زیر است: یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) miīān به معنی «میانِ ...» و معتقد است نام اصلی این منزل قمری افتاده است؛ هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۳) miyān ؛ انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱) Maîân ؛ بهزادی (۱۳٦۸: ۵) mayān .

توضیحات: در *بندهشن*، منزل قمری «میان»، خانه یازدهم ماه است که معادل آن در هندی Pū́rva-palgunī نام دارد. این منزل در قسمت میانی برج شیر قرار دارد و معادل عربی آن «زُبرَه» است. مطابق بهار (۱۳۷۵: ۵۹)، این منزل با ظهرالاسد (دو ستاره θ و δ اسد) یکی است.

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: *madʰia- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦٤)؛ **سانسکریت:** mádhya-, madhyamá- «میان» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷۸۲)؛ **اوستایی:** maiδiiāna-, maiδiia- (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۱۱۵، ۱۱۱٦)؛ **فارسی میانه:** mayān «خانه یازدهم قمر» (بهار، ۱۳٤۵: ٤۰٤)؛ mayān [mdyʾn'] «میان، بین، وسط» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۵)؛ [myd̲ʾn'] miyān (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۳)؛ mayān (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۳۰۳)؛ Mayān (بهزادی، ۱۳٦۸: ۵)؛ Miyān (هنینگ، ۱۹٤۲: ۲٤۳)؛ Maîân (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۳۱)؛ Mayān (بهزادی، ۱۳٦۸: ۵)؛ Miīān (یوستی، ۱۸٦۸: ۱۲۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** mayān [myʾn] (بویس، ۱۹۷۷: ۵۹؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۳؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۸)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** maδyān [mdyʾn] (بویس، ۱۹۷۷: ۵٦؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۳)؛ **پازند:** miyān (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۳)؛ **فارسی نو:** میان؛ **انگلیسی:** middle از لاتین medius ؛ **معادل عربی:** بین، وسط.

§§§

mayān ī ā̆smān [mdyʾn' ʾsmʾn']

(نجوم: جهات؛ احکام بروج: اوتاد)

❋ ۱) میان آسمان، معدل النهار، خط نیمروزان

❋ ۲) وتد وسط السماء، وتد السماء، بیت السلطان

❋ ۳) میان آسمان، سمت الرأس

توضیحات: اصطلاح پهلوی «میان آسمان» (mayān ī ā̆smān) در حوزهٔ نجوم اساساً به معنی «معدل النهار» بوده است که بنا بر تعریف عبارت است از خطی فرضی که از سه نقطهٔ شمال، سمت الرأس، و جنوب می‌گذرد (نک. nēmrōz). تنها به همین دلیل است که این اصطلاح همزمان توانسته است، به تنهایی به معنی «وتد وسط السماء» و «سمت الرأس»، و به همراه واژهٔ

«میخ» در ترکیب پهلوی «میخ میان آسمان» (Mēx ī mayān ī ǟsmān) به معنی «ستارهٔ قطبی» باشد. خصوصیت اصلی هر سه اصطلاح فوق که اساساً با هم فرق دارند، این است که همه آنها بر خط نیمروزان یا معدل النهار قرار دارند. (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx ī mayān ī ǟsmān و bālist ī ǟsmān)

به معنی «وتد وسط السماء»: این اصطلاح در *بندهشن* (۵الف: ۲) بدون واژه mēx به صورت «mayān ī ǟsmān» و به معنی «وتد وسط السماء» بکار رفته است. در احکام نجوم سنتی، وتد وسط السماء، که خانه دهم است، «بیت‌السلطان» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵) و به برجی اشاره دارد که هنگام تنظیم زایچه بر معدل النهار قرار گرفته است. در *بندهشن*، بجز این وتد که وتد دهم است، دلالت و نام تنجیمی یازده خانهٔ دیگر ذکر شده است. بهار (۱۳٤۵: ۱۰۹) نام و دلالت تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Baɣān* به معنی «خدایان» حدس می‌زند. در تنجیم سنتی، میخ دهم، خانه شاهان (Kings)، اعمال (Deeds) و افتخارات (Honors) است که معادل آنها در لاتین به ترتیب عبارتند از: Regnum ، Actus و Honores (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹-۱۰). معادل دقیق «میان آسمان» یا «وتد وسط السماء» در لاتین Medium Caeli نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه برج سرطان، در وتد طالع (وتد اول) واقع است، برج بره نیز در «میخ میان آسمان» یعنی وتد وسط السماء جای دارد. بنا بر *بندهشن* (۵ب: ۱۷)، برج بره «نشیبِ کیوان» یعنی اوج پستی و خانه هبوط و ناتوانی اوست؛ از اینرو، این وتد، همانند سپاهبدِ سپاهبدان، ستارهٔ قطبی که به «میخ میان آسمان» معروف است، دشمن سیاره کیوان می‌باشد. (همچنین رک. Mēx).

معنی عادی: در *بندهشن*، ترکیب mayān ī ǟsmān به صورت عادی و به معنای «درون آسمان» نیز بکار رفته است. برای نمونه، در فرگرد ۵-الف، بند ۵، آمده است: «گوزهر، همچون ماری، میان آسمان ایستاد. سرش در برج دوپیکر و دُمش در نیمسب».

ریشه شناسی: (رک. Mayān و ǎ̄smān): **فارسی میانه:** mayān ī ǎ̄smān «میان آسمان، وسط السماء؛ ستاره جدی» (بهار، ۱۳٤۵: ۲٦۹ـ۲۷۰)؛ «وسط السماء» (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۹)؛ **معادل انگلیسی:** Midheaven از لاتین Medium Caeli و یونانی Mesuranēma (بارتون، ۲۰۰۳: ۹۵)؛ (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ Meridian «معدل النهار»؛ Zenith «سمت الرأس»؛ **معادل عربی:** وسط السماء، معدل النهار؛ سمت الرأس؛ وتد وسط السماء، وتد السماء.

ترکیبات:

Mēx ī mayān ī ǎ̄smān «ستارهٔ قطبی، ستارهٔ گاه، میخ گاه، میخ میان آسمان».

§§§

mayān-dagrand [mdyʾn' dylng]

(نجوم؛ تنجیم)

میانگین مسافت

توضیحات: در *بندهشن* (۲: ۲۲)، آمده است: «میانگین مسافتی که خورشید از آن که اختری را بهلد تا آن دیگری را بیابد، طی می‌کند، به اندازه ای است که مردی سنگی برستاند و بیفگند». (برای توضیحات بیشتر رک. rawišn)

ریشه شناسی: (رک. mayān و dagrand)

§§§

mayānag [mdyʾnk']

(نجوم: قدر ستارگان)

❊ [ستارهٔ] میانه: قدر دوم، بزرگی دوم

توضیحات: واژه «میانه» در رابطه با ستارگان (*بندهشن*، ۲: ۷) اشاره به «قدر دوم، بزرگی دوم» دارد. (رک. wuzurgīh)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: mayān «میان» + پسوند اسم و صفت ساز ag- . (برای بررسی ریشه شناختی رک. mayān)

§§§

Mazdā-dād [mzdtʾt' | Av. mazda-δāta-]

(صفت ستارگان)

* مزدا داد: مزدا–آفریده

توضیحات: واژهٔ Mazdā-dād ، در *بندهشن* (۲: ٦)، تنها یک بار و آنهم بهمراه ستارهٔ پارند (Pārand)، بکار رفته است. اکثر پژوهشگرانِ *بندهشن*، این واژه را بعنوان نام یک ستارهٔ مجزا محسوب کرده‌اند. اما همین صفت در شکندگمانیک وچار (آشا، ۲۰۰٤) دو بار (٤: ۲۸ و ۳۳) و با دو املای متفاوت (haftōiring mazdadād و haftōiring mazddād) و هر بار بعنوان صفت صورت فلکی هفت اورنگ بکار رفته است. بسامد این واژه در متون اوستایی و پهلوی بعنوان یک صفت برای پدیده های اهورایی بسیار بالا است و در نتیجه، این واژه آنقدر عام است که کاربرد آن بعنوان یک اسم خاص را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

ریشه شناسی: واژه پهلوی mazdā-dād وام گرفته از واژه اوستایی -mazda-δāta به معنی «مزدا آفریده» است. جزء اول این ترکیب، -mazdā لفظاً به معنی «آنکه دارای علم است، دانا» و در عمل نام خدای بزرگ اهورامزدا است (برای توضیحات بیشتر رک. Ohrmazd). جزء دوم این ترکیب، -δāta از ریشه اوستایی -dā به معنی «آفریدن» ساخته شده است (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳٤): **هند و ایرانی آغازین:** -maz-dhaH* «خرد، هوش» + -dʰaH* «دادن، آفریدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦٧، ۳۵)؛ **سانسکریت:** -medhā́ به معنی «هوش، حافظه، دانش» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۳۳) + صفت مفعولی از -dhā «ساختن، قرار دادن، گذاشتن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۵۱۳؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷۸۳)؛ **اوستایی:** -mazdāh (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۲)+ -dā «ساختن، قرار دادن، گذاشتن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳٤)؛ **فارسی باستان:** -mazdā «مزدا» با -dāta از ریشه -dā «ساختن» (کنت، ۱۹۵۳: ۱٦۵، ۱۸۸، ۱۸۹)؛ **فارسی میانه:** Mazdadād (بهار، ۱۳٤۵: ۲۷۹)؛ Mazdā-dād (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۸)؛ Mazd-tat (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۳۳)؛ **فارسی میانه ترفانی:** مرتبط با dām «مخلوقات» (بویس، ۱۹۷۷: ۳۳)؛ **فارسی نو:** مزدا– داده.

§§§

Mēdyārim [myty(d)ˀ(y)lym | Av. maiδiiāiriia-]

(تقسیمات سال: گاهنبار)

❋ مدیاریم، به معنی «میانه زمستان»: نام پنجمین گاهنبار؛ انقلاب زمستانی.

توضیحات: مدیاریم نام گاهنبار پنجم است که برگرفته از ترکیب اوستایی maiδiiāiriia sarəδa- به معنی «میانه سال آورندهٔ سرما» است (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۹۹). بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲٤) فصل مدیاریم، از ۱ آبان تا ۱۵ دیماه است و پس از آن بمدت پنج روز (از ۱٦ تا ۲۰ دیماه) جشن مدیاریم گاه است و در این پنجه گاهنبار، آفرینش گوسفند را جشن می‌گیرند. مطابق *بندهشن* (۲۵: ۳)، انقلاب زمستانی در مدیاریم گاه (۲۰ دیماه) رخ می‌دهد و از آن به بعد تا مدیوشم گاه، که انقلاب تابستانی است، «شب کاهد و روز افزاید».

از آنجا که مطابق *بندهشن*، در دین زردشت، هفت ماه اول سال، تابستان و پنج ماه بعدی زمستان نامیده می‌شود، آغاز فصل مدیاریم، یعنی یکم آبان، مابینِ تابستان دینی و زمستان دینی قرار می‌گیرد. در نتیجه، این فصل از «میانهٔ سال دینی» آغاز می‌شود.[1] از طرفی، واژه sāl «سال» صورت پهلویِ واژه اوستایی sarəδa- به معنی «زمستان» می‌باشد؛ درنتیجه، ترکیب «میانه سال»، به معنی «نیمه زمستان» نیز هست (نک. sāl). این گاهنبار در ویسپرد (۱: ۱) در عبارت maiδiiāiriia sarəδa- موصوف به صفت «فصل سرد» شده است که برای این گاهنبار کاملاً بجاست چرا که نه تنها آغاز این گاهنبار یعنی یکم آبان برابر با «میانهٔ سال دینی» است؛ بلکه، جشن پایانی آن نیز، که در ۱۵ دیماه است، دقیقاً در «میانه زمستانِ دینی» قرار می‌گیرد. (برای توضیحات بیشتر رک. gāhānbār)

ریشه شناسی: این واژه وام گرفته از واژه اوستایی maiδiiāiriia- است که مرکب است از: maiδ- «میان» + yāiriia- «سال» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦۱). برای بررسی ریشه شناختی maiδ- رجوع شود به سرواژه mayān . بررسی واژه yāiriia- در زیر آمده است: **سانسکریت:** yā́ma-, yā́na- «روند،

---

[1] بهار (۱۳۷۵: ۵۱) در جهت سازش دادن معنای این واژه یعنی «میانه سال» با زمان جشن این گاهنبار یعنی ۱۵ تا ۲۰ دیماه، معتقد است که معنای این واژه نشاندهنده تقویمی است که آغاز آن اول تابستان بوده است.

سفر، مسیر» از ریشه -i «رفتن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۵۰، ۸٤۹)؛ **اوستایی:** -yāiriia «سالانه»، مشتق از -yār «سال» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۵، ۲۵٦)؛ **فارسی باستان:** -yāra در ترکیب -dušiyāra «بدسالی» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۲)؛ **فارسی میانه:** mēdyāirim; mēdyārim gāh (بهار، ۱۳٤۵: ۲۹۱؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۱) ؛ Mēdyāirim (چرتی، ۲۰۰۳: ٤٦)؛ **انگلیسی:** year ؛ **معادل عربی:** سنة، شتاء؛ انقلاب شتوی.

ترکیبات:

Mēdyārim gāh «مدیاریم گاه: میانۀ سال، میانۀ زمستان؛ انقلاب زمستانی».

§§§

Mēdyōšam [mytywkš(y)m, m(y)tywšʾm | Av. maiδiiōiṣ̌am-]

(تقسیمات سال: گاهنبار)

❋ مدیوشم، به معنی «میانه تابستان»: نام دومین گاهنبار؛ انقلاب تابستانی.

توضیحات: مدیوشم نام گاهنبار دوم است که برگرفته از واژه اوستایی «-maiδiiōišam» به معنی «میانه تابستان» است (بهار، ۱۳۷۵: ۵۱؛ اوشیدری، ۱۳۷۱: ٤۲۷). بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۱) فصل مدیوشم، از ۱٦ اردیبهشت تا ۱۰ تیرماه است و پس از آن بمدت پنج روز (از ۱۱ تا ۱۵ تیرماه) جشن «مدیوشم گاه» است و در این پنجه گاهنبار، آفرینش آب را جشن می‌گیرند. مطابق *بندهشن* (۲۵: ۳)، انقلاب تابستانی در مدیوشم گاه (۱۱ تیرماه) رخ می‌دهد و از آن به بعد تا مدیاریم گاه، که انقلاب زمستانی است، «روز کاهد و شب افزاید». ترکیب «میانه تابستان» به این دلیل به انقلاب تابستانی اشاره دارد که مطابق *بندهشن*، در دین زردشت، هفت ماه اول سال، تابستان نامیده می‌شود (نک. sāl)؛ به همین دلیل است که ۱۵ تیرماه دقیقاً در میانه تابستان دینی قرار می‌گیرد. این گاهنبار در اوستا (ویسپرد، ۱: ۱) در عبارت -maiδiiōiṣ̌əma vāstrō.dātainiia موصوف به صفت «مرتع‌ـبخشنده» شده است. (برای توضیحات بیشتر رک. gāhānbār)

ریشه شناسی: واژۀ -maiδiiōi.šam مرکب است از: -maiδiiōi «میانه» + -šam صورت دیگر -ham به معنی «تابستان»؛ **هند و ایرانی آغازین:** -samH* «میانه سال» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۹۵)؛

سانسکریت: -sámā «سال، فصل، ماه» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۱۵۳)؛ **اوستایی:** -ham «تابستان»؛ -šam «تابستان» در ترکیب -maiδiiōišam ؛ نام کامل این گاهنبار maiδiiōišam vāstrō.dātainiia به معنی «میانهٔ تابستان، (زمان) حرکت مزرعه بارور» است (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۹۹)؛ **فارسی میانه:** [h'myn'] hāmīn «تابستان» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٤١)؛ hāmēn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ mēdyōšam, mēdyōšim, madyōšamgāh (بهار، ۱۳٤٥: ۲۹۱؛ بهار، ۱۳٤٥: ۲۷۸)؛ Mēdyōšam (چرتی، ۲۰۰۳: ٤٥)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [h'myn] hāmīn (بویس، ۱۹۷۷: ٤٥؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ **پازند:** hāmīn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ **فارسی نو:** هَمین «تابستان» بر وزن زمین از پازند آن (دهخدا)؛ هامین (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۹۱)؛ **انگلیسی:** summer «تابستان»؛ **معادل عربی:** انقلاب صیفی.

ترکیبات:

Mēdyōšam gāh «مدیوشم گاه: میانهٔ تابستان، انقلاب تابستانی».

§§§

Mēdyōzarm [mytywkzlm | Paz. maiδyōzarm | Av. maiδiiōi-zarəmaiia-]

(تقسیمات سال: گاهنبار)

* مدیوزرم، به معنی «میانه بهار»: نام نخستین گاهنبار

توضیحات: مدیوزرم نام گاهنبار اول است که برگرفته از واژه اوستایی -maiδiiōi.zarəmaiia ، به معنای «میانه بهار» است (بهار، ۱۳۷۵: ٥٠؛ اوشیدری، ۱۳۷۱: ٤٢٧). بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۰)، فصل مدیوزرم، از ۱ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت است و پس از آن بمدت پنج روز (از ۱۱ تا ۱۵ اردیبهشت) جشن «مدیوزرم گاه» است و در این پنجهٔ گاهنبار، آفرینش آسمان را جشن می‌گیرند. ترکیب «میانه بهار» به این دلیل به ۱۵ اردیبهشت اشاره دارد که آن روز دقیقاً در میانهٔ سه فصل اول سال، یعنی بهار، قرار دارد. این گاهنبار در اوستا (ویسپرد، ۱: ۱) در عبارت maiδiiōizarəmaiiehe. paiiaŋhō. موصوف به صفت «شیرـبخشنده» شده است. (برای توضیحات بیشتر رک. gāhānbār)

ریشه شناسی: واژه اوستایی -maiδiiōi-zarəmaiia مرکب است از: -maiδiiōi «میانه» + -zaramaiia «زرگونی و سبزی، بهار، بهاری»: **هند و ایرانی آغازین:** -ȷ́ʰrHania* «زرین» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤٨)؛ **سانسکریت:** مرتبط با -hiraṇya «زرین، طلایی» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۹۹)؛ **اوستایی:** -zaramaiia «بهار، بهاری» مشتق از -zaraniia* «زرین» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۲)؛ -maiδiiōi-zarəmaiia ؛ نام کامل این گاهنبار maiδiiōi.zarəmaiia paiiah به معنی «میانه بهار گیرندهٔ شیر و صمغ» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۹۹)؛ **فارسی باستان:** مرتبط با -daraniya «زر، طلا» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۹)؛ **فارسی میانه:** Mēdyōzarm (بهار، ۱۳٤۵: ۲۹۱؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰٦؛ چرتی، ۲۰۰۳: ٤۵)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [zrnyn] zarnēn «زرین» (بویس، ۱۹۷۷: ۱۰۵)؛ **پازند:** maiδyōzarm (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲٤)؛ **فارسی نو:** زرین؛ **انگلیسی:** golden ؛ **معادل عربی:** منتصف الربیع.

ترکیبات:

Mēdyōzarm gāh «مدیوزرم گاه: میانهٔ بهار».

§§§

Meh [ms | Av. mas- | M mhy, myh | N ~]

❋ (نجوم: قدر ستارگان) [ستارهٔ] مِه: قدر اول، بزرگ، بزرگی نخستین،

❋ (گاه‌شماری) [روزِ] مه: بلندترین.

توضیحات: در بندهشن، صفت سادهٔ meh با صفت عالی آن، mahist، هم معنی بوده و دایماً به جای هم بکار برده شده‌اند. برای نمونه در بندهشن (۵ب: ۸)، ترکیب rōz ī meh و rōz ī mahist هر دو به معنی «بلندترین روزِ سال» آمده‌اند. این صفت، در کنار واژهٔ «روز» به معنی «بلندترین» و در رابطه با ستارگان، برای نمونه در *بندهشن* (۲: ۷)، به معنی «بزرگی نخستین» یا «قدر اول» است.

ریشه شناسی: سانسکریت: -mahá «بزرگ»، و صفت عالی آن -mahiṣṭha «بزرگترین» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷۹٤، ۸۰۳)؛ **اوستایی:** -mas «بزرگ» و صفت عالی آن -masišta

«بزرگترین» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۲)؛ **فارسی باستان:** -mas* از صفت عالی آن -maϑišta «بزرگترین» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۱)؛ **فارسی میانه:** [ms] meh «بزرگ (تر)» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۶)؛ [ms, myh] meh (بهار، ۱۳٤۵: ۲۷۹، ۲۸۸)؛ صفت عالی آن mahist [msst', mhst' | M mhyst] «مهست، بزرگترین» می‌باشد (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۳)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** mas [ms] «بیشتر، بیش» (بویس، ۱۹۷۷: ۵۸)؛ **پازند:** meh, mehe, mahi و صفت عالی آن mahest (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۲۸)؛ **فارسی نو:** مه، مهست؛ **انگلیسی:** مرتبط با magnum, major, majestic, mega ؛ **معادل انگلیسی:** longest [day] «بلندترین [روز]»؛ first [magnitude] «[بزرگی] نخستین، [قدر] اول».

ترکیبات:

rōz ī meh «روز مِه: بلندترین روز، روز انقلاب تابستانی»

stārag ī meh «ستارهٔ مِه: ستاره بزرگ، ستاره قدر اول، ستارهٔ دارای بزرگ نخستین»

mahist [msst', mhst' | M mhyst] «مهست: بزرگترین، بلندترین، نخستین»

rōz ī mahist [YWM y mhst'] «روز مهست: بلندترین روز سال، روز انقلاب تابستانی».

§§§

Mēx [myh, myẖ | Paz. mhe | P myx, N ~]

(نجوم؛ تنجیم: احکام بروج: اوتاد)

❋ میخ: وتد

توضیحات: در نجوم مدرن، دایرةالبروج را بجای اوتاد بر حسب زوایا مشخص می‌کنند و زاویه بین اوتاد اصلی ۹۰ درجه است (بارتون، ۲۰۰۳: ۹۵). اما در تنجیم سنتی، دایرةالبروج را، با توجه به جهات اصلی و فرعی (sōg)، به ۱۲ قسمت مساوی تقسیم می‌کنند، که به هریک از آنها بیت (کده) یا وتد (میخ) می‌گویند. هر یک از این خانه ها دارای تاثیرات خاصی بر سرنوشت صاحب زایچه هستند و بر یکی از جنبه های زندگی فرد (انگلیسی: Lots) دلالت می‌کنند. ترتیب شماره گذاری این خانه ها بر اساس نوبت طلوع آنهاست. در نتیجه، خانه یا میخ اول، برجی است که

در زمان ثبت زایچه در حال طلوع است؛ خانه چهارم یا وتد رابع در زیر پای ناظر و آسمان تحتانی؛ خانه هفتم یا وتد غارب در افق غربی؛ و خانه دهم یا وسط السماء در معدل النهار است. به این چهار خانه که به ترتیب، در افق شرقی (=وتد اول)، پایین افق (= وتد رابع یا چهارم)، افق غربی (=وتد سابع یا هفتم)، و بالای افق (وتد عاشر یا دهم) قرار دارند، اوتاد اصلی (قوی) می‌گویند؛ چهار خانه بعدی (دوم، پنجم، هشتم، یازدهم) را مایل الاوتاد (میانه) [پهلوی: pas rasēn (پینگری، ۲۰۰٤: ٤٧٧)] و چهار خانه آخر (سوم، ششم، نهم، و دوازدهم) را زایل الاوتاد (ضعیف) می‌نامند (مصاحب، ۱۳۸۷: ٤٩٦؛ بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۰٦). نام این دوازده وتد در *بندهشن* بر اساس دلالتهای آنها آمده است. این اوتاد عبارتند از: ۱) وتد اول، وتد طالع، (Gyānān)؛ ۲) وتد دوم (Xwāstagān)؛ ۳) وتد سوم (Brādarān)؛ ٤) وتد چهارم، وتد رابع، وتد الارض، وتد تحت الارض (Mēx ī azēr ī zamīg, gyāg ī čahārom, Pidištān)؛ ٥) وتد پنجم، (Farzandān)؛ ٦) وتد ششم، (Wištagān)؛ ٧) وتد هفتم، وتد سابع، وتد غارب (Wayōdagān)؛ ٨) وتد هشتم، (Margān)؛ ۹) وتد نهم، (Kārdāgān)؛ ۱۰) وتد دهم، وتد عاشر، وتد السماء، وتد وسط السماء، (Mayān ī ǎsmān)؛ ۱۱) وتد یازدهم، (Farroxān)؛ ۱۲) وتد دوازدهم، (Dušfarragān). بهار (۱۳۷۸: ۱٦٨)، پسوند ān~ در نام این اوتاد را پسوند نسبت محسوب می‌کند.

جای این اوتاد، با توجه به افق و جهات زمین، همیشه ثابت است. از طرفی دایرةالبروج شامل ۱۲ برج فلکی است که از ستارگان ثابت تشکیل شده اند و جای آنها، با توجه به آسمان، بر دایرةالبروج ثابت است. از اینرو، این بروج فلکی همیشه منطبق بر اوتاد خاصی نیستند و دایماً در حال گردش اند. بقول بارتون (۲۰۰۳: ۹۸) اوتاد همانند دایره‌ای ثابت اند که چرخ بروج در آن می‌گردد. در نتیجه، نمی‌توان بروج را با اوتاد یکی گرفت و مثلاً گفت، برج خرچنگ همان وتد طالع است.[1] اما از آنجا که در *بندهشن*، نام اوتاد به هنگام تشریحِ زایچه کیهان ذکر شده است و

---

[1] بهار (۱۳٤٥: ۳۵۷، ۳۵۸) در تعریف واژه «جانان» می‌نویسد: «جانان در احکام نجوم حکم برج خرچنگ است» و همین رویه را برای تعریف همه اوتاد بکار برده است. مثلاً، فرخان را «خانه دوم آسمان در احکام نجوم»

در آن هنگام، برج خرچنگ در حال طلوع بوده است، برج خرچنگ در وتد اول یعنی وتد جانان (Mēx ī Gyānān) قرار گرفته است و سایر برجها نیز به ترتیب در ۳ وتد اصلی بعدی مستقر شده‌اند: در نتیجه، برج بره، در وتد دهم یعنی وتد السماء یا وتد وسط السماء (Mayān ī ǎ̄smān) قرار گرفته است و برج میزان در وتد چهارم (gyāg ī čahārom) یعنی وتد رابع، وتد الارض یا وتد تحت الارض (Mēx ī azēr ī zamīg) یا بیت الآباء (Pidištān) یعنی خانه پدران قرار می‌گیرد.

کاربرد واژهٔ «میخ» در ترکیب «میخ جانان» در *بندهشن* (٦ف: ٥)، نشان می‌دهد که اصطلاح نجومی-تنجیمیِ «میخ» مترادف با اصطلاح «وتد» بوده و نام کامل اوتاد پهلوی، در اصل با اصطلاح «میخ» شروع می‌شده است. از اینرو، نام کاملِ «پدشتان»، «فرزندان»، «فرخان» و غیره، به ترتیب عبارتند از: «میخ پدشتان»، «میخ فرزندان»، «میخ فرخان» و الی آخر.

ریشه شناسی: املای اصلی این واژه [myh] بوده است؛ اما، از آنجا که گروهی کاتبان می‌خواسته‌اند با املای واژهٔ [MYA] -āb اشتباه نشود، به املایی روی آوردند که یا باید آنرا [mh] خواند و یا [ms] که باز با واژه meh «مهتر» اشتباه می‌شود، در نتیجه نیبرگ در حالی که احتمال [myd] را که املای یک صورت جنوب غربی از واژهٔ mēi به همین معنی است، رد نمی‌کند، املای [myẖ] را پیشنهاد می‌کند (نیبرگ، ١٩٧٤: ١٣٢):

هند و ایرانی آغازین: -maiūkha* (لوبوتسکی، ٢٠٠٩: ٦٦)؛ **سانسکریت:** -mayū́kha از ریشه -mi «محکم کردن در زمین» (مایرهوفر، ١٩٩٦: ٣١٧)؛ **فارسی باستان:** -mayux «گل میخ» (کنت، ١٩٥٣: ٢٠٢)؛ **فارسی میانه:** mēx [myh] «میخ» (مکنزی، ١٩٧١: ٥٦)؛ [myh] (نیبرگ، ١٩٧٤: ١٣٢)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** mēx [myx] (بویس، ١٩٧٧: ٥٩)؛ **پازند:** mhe (مذکور در نسخه K20b)؛ **فارسی نو:** میخ؛ **معادل انگلیسی:** Cardinal sign «وتد اصلی»؛ Cardinal house

---

تعریف می‌کند (بهار، ١٣٤٥: ١٢٧)؛ در صورتی که فرخان خانه یازدهم از اوتاد است و منظور بهار از «خانهٔ دوم آسمان» برج گاو است که در زایچه کیهان در وتد فرخان بوده است. جایگاه بروج فلکی در دایرهٔ اوتاد ثابت نمی‌باشد و برابری یک وتد با یک برج فلکی به هویت برج طالع بستگی دارد. مثلاً اگر برج طالع گاو باشد، فرخان، یعنی وتد یازدهم، مطابق می‌شود با برج ماهی و نه گاو.

(انکلساریا، ۱۹۵٦: ۸۳)؛ Cardines, Cardinal points «اوتاد» (بارتون، ۲۰۰۳: ۹۵)؛ **معادل عربی:** وتد (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۰٦).

ترکیبات:

Mēx ī azēr ī zamīg «وتد تحت الارض، وتد رابع»

Mēx ī mayān ī ăsmān «میخِ آسمان، ستارۀ قطبی»

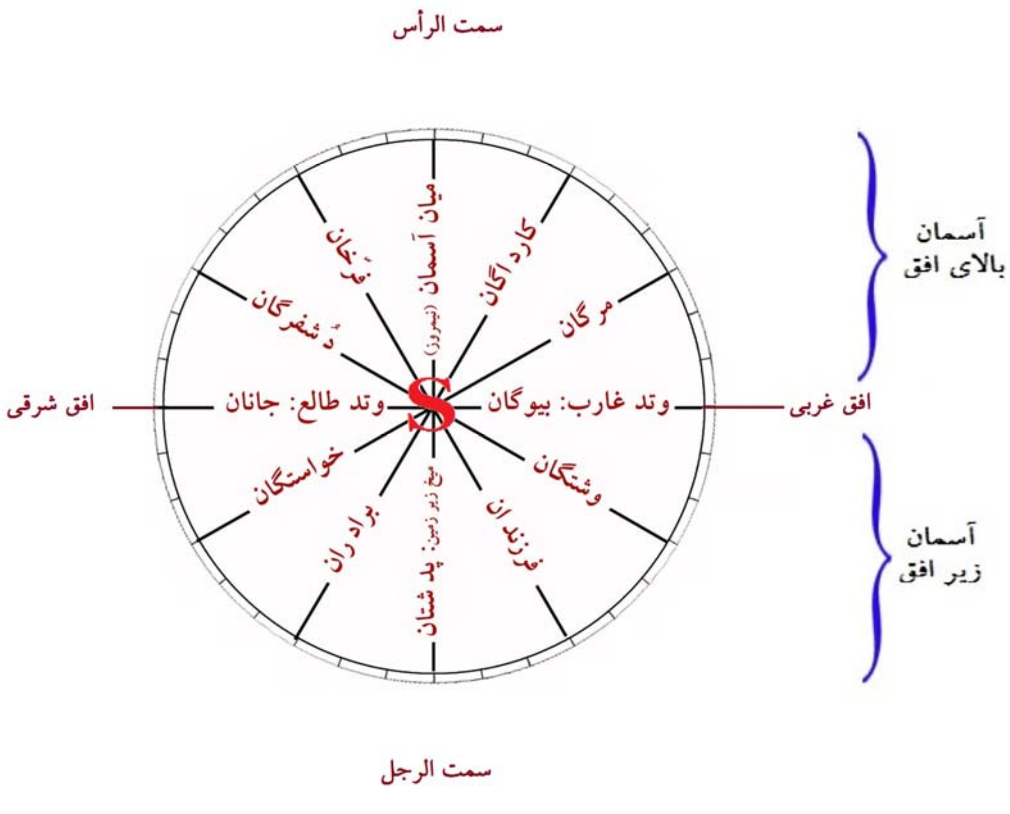
Mēx ī gāh «میخِ گاه، ستارۀ قطبی»

Mēx ī Gyānān «وتد جانان، وتد طالع، وتد اول».

§§§

*** شکل شمارۀ ۳ ***

مکان ثابت اوتاد نسبت به افق و دایرةالبروج



Mēx ī azēr ī zamīg [myh y hcdl y zmyg]

(احکام بروج: اوتاد)

* میخ زیر زمین: وتد تحت الارض، وتد رابع، میخ پدشتان

توضیحات: این واژه در *بندهشن* به معنی «وتد تحت الارض» بکار رفته است. بنا بر *بندهشن* (٦ف: ٤)، در هنگام آفرینش گیتی: «سیاره کیوان در خانه شرف خود یعنی برج ترازو است و برج ترازو در وتد چهارم که میخ زیر زمین است (=وتد تحت الارض) قرار دارد». بر اساس احکام نجوم، ترازو، بیت الشرف و خانه سربلندی و زور کیوان است و خانه هبوط و ناتوانی کیوان در برج بره (حمل) است. هنینگ (١٩٤٢: ٢٤١)، به اشتباه آنرا با «سمتُ الرِجل» (انگلیسی: nadir) یکی گرفته است. (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx و Pidištān)

ریشه شناسی: برای بررسی ریشه شناختی این ترکیب رجوع شود به سرواژهٔ Mēx و zamīg :

فارسی میانه: Mēx ī azēr ī zamīg [myh y ʾcdl y zmyg] (بهار، ١٣٤٥: ٢٨٩)؛ **معادل یونانی:** Hypogeion (بارتون، ٢٠٠٣: ٩٥)؛ **معادل لاتین:** Imum Caelum (بارتون، ٢٠٠٣: ٩٥)؛ **معادل انگلیسی:** ؛ the Cardinal house, the Underworld (انکلساریا، ١٩٥٦: ٨٣)؛ **معادل عربی:** وتد رابع، وتد تحت الارض، وتد الارض (دهخدا؛ مصاحب، ١٣٨٧: ٤٩٦).

§§§

Mēx ī gāh [myh y gʾs]

(نجوم: ستارگان)

* ستارهٔ میخ گاه: ستارهٔ قطبی، ستارهٔ گاه

توضیحات: واژه «گاه» در فارسی و پهلوی به ستاره قطبی اطلاق می‌شود. تقی زاده (١٣١٦: ٣٣٠) اولین کسی است که «میخِ گاه» را، بعنوان نامی برای ستاره قطبی (Polaris) شناسایی می‌کند. هنینگ (١٩٤٢: ٢٤١) و پس از او، مکنزی (١٩٦٤: ٥٢٠)، نیز همین نظر را تأیید می‌کنند. این ستاره در فارسی به «ستارهٔ گاه» [=معرب آن: «میخ جاه»] و در عربی به «جُدَی» معروف است.[1] بنا بر

---

[1] اما بهار (١٣٤٥: ٢٨٩) «میخِ گاه» را یکی از اوتاد محسوب کرده و آنرا با «وتد السماء» یکی می‌گیرد.

بندهشن (۲: ٦)، «میخِ گاه (=ستاره قطبی)، که به آن میخ میان آسمان هم می‌گویند، سپاهبدِ سپاهبدان است». در *بندهشن*، واژه gāh به معنی «فلک، آسمان» بکار رفته است. برای نمونه، در ترکیباتی همچون «گاه هرمزد» که به «جایگاه فلکی و سپهر هرمزد» اشاره دارد (رک. gāh). از اینرو، واژه «گاه» در ترکیب «میخِ گاه» نیز در ابتدا، یک اسم عام بوده است و اشاره به فلک و آسمان داشته است. در نتیجه، ترکیب «میخِ گاه» به معنی «میخِ فلک» و «میخ میان آسمان» هر دو نشأت گرفته از این واقعیت است که آسمان پرستاره همانند چرخی است که دایم در حال گردش است و ستاره قطبی همانند میخی است که در محور چرخ آسمان قرار دارد. بعدها ترکیب «میخ گاه» و به تَبَع آن خود واژهٔ «گاه» به یک اسم خاص بدل شده و به طور خاص به «ستاره قطبی» اطلاق شده است. بنا بر *بندهشن*، (۷: ۳) این ستاره به همراه صورت فلکی هفت اورنگ که سپاهبد شمال است از نوع ستارگان خاکی و زمین-سرشت اند. (برای توضیحات بیشتر رک. mayān ī āsmān)

ریشه شناسی: (رک. Mēx و gāh)

§§§

Mēx ī Gyānān [myh y y'n'n']

(احکام بروج: اوتاد)

❋ میخ جانان: وتد طالع، وتد اول، بیت النفس

توضیخات و ریشه شناسی: (رک. Gyānān و Mēx)

§§§

Mēx ī mayān ī ăsmān [myh y mdy'n' 'sm'n']

(نجوم: ستارگان)

❋ میخ میان آسمان: میخِ گاه، ستاره قطبی، ستارهٔ گاه

توضیحات: در *بندهشن* هر جا که ترکیب mayān ī ăsmān به همراه واژهٔ Mēx و به صورت کاملِ Mēx ī mayān ī ăsmān بکار رفته است (۲: ٦؛ ۵: ٤؛ ۵-الف: ۳؛ ۷: ۳)، منظور از آن

«ستاره قطبی»، سپاهبد سپاهبدان و دشمن کیوان اباختری است. بنا بر *بندهشن*، (۷: ۳) این ستاره به همراه صورت فلکی هفت اورنگ که سپاهبد شمال است از نوع ستارگان خاکی و زمین-سرشت است. هنینگ (۱۹۴۲: ۲۴۱) معتقد است، «میخ میان آسمان» قبل از آنکه معنی «ستارهٔ قطبی» را به خود بگیرد، در اصل به «سمت الرأس» اشاره می‌کرده است. اما، اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم، در اصل، ترکیب پهلوی «میانِ آسمان»، نام دیگری برای «معدل النهار» بوده است (رک. mayān ī ǎsmān). توضیح اینکه، در *بندهشن*، آسمان به پنج قسمت (شرق، غرب، جنوب، شمال، و میان آسمان) تقسیم شده است و هر یک از این قسمتها دارای سپاهبدی است. اما، سپاهبد سپاهبدان «ستارهٔ قطبی» که به «میخ میان آسمان» مشهور است، نیز در شمال قرار دارد که هفتورنگ سپاهبد آنجاست. در نتیجه، منطقی نیست که ناحیه شمال دو سپاهبد داشته باشد. اما، از آنجا که خط معدل النهار از سه نقطهٔ شمال، سمت الرأس، و جنوب می‌گذرد، و آسمان را به دو نیم می‌کند، کاملاً منطقی به نظر می‌رسد که به نام «میان آسمان» معروف شده باشد. از طرفی، خط معدل النهار یک خط فرضی در میان آسمان است که ستارگان در نیمهٔ راه خود در آسمان از آن می‌گذرند و تنها ستاره‌ای که همیشه بر آن قرار دارد و نسبت به آن تغییر مکان نمی‌دهد، ستارهٔ قطبی است. بنابر این، منظور از «میخ میان آسمان»، تنها ستاره موجود بر معدل النهار یا «خط میان آسمان» یعنی «ستارهٔ قطبی» می‌باشد. (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx ī gāh)

خوانش: پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۷) این ترکیب را که در فرگرد ۲، بند ٦، از *بندهشن* آمده است چنین خوانده است: Mēx ī gāh kē mēh ī mayān ī ǎsmān gōwēd . نکته قابل توجه این است که، دو واژه mēx و mēh در نسخه TD2، هردو با املای [ms] که میتوان آنرا [mh] یا [myẖ] خواند آمده‌اند (نک. نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۲). اما همانگونه که مشاهده میشود، پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۷) اولی را mēx و دومی را mēh خوانده است. به احتمال زیاد، ثبت mēh یک اشتباه چاپی است. اما اگر چنین نباشد، دلیل او برای این خوانش به احتمال زیاد ثبت واژه دوم در نسخه K20b به

صورت پازند [mhy] بوده است؛ اما، این املای پازند نیز دارای مصوتی بین [m] و [h] نیست و اشتباه است برای املای پهلوی [mh y (ˀsmˀn')] ... mēx ī .

ریشه شناسی: (رک. Mēx ، mayān و ăsmān)

§§§

Mihr [mtr' | Av. miϑra- | M myhr | N ~]

* (نجوم: سیارات) «مهر تاریک»: سیارهٔ خورشید، خورشید اباختری؛

* (تنجیم: ایزدان اختری) «مهر اختری»: خورشید ارونداسب؛

* (گاه‌شماری) ۱) «مهرماه»: ماه هفتم؛ ۲) «مهرروز»: روز شانزدهم.

توضیحات: واژهٔ مهر (mihr) یا خورشید (xwaršēd)، در *بندهشن* دارای چهار معنی است: این واژه در حوزه گاه‌شماری، به مهر روز (روز شانزدهم هر ماه) و مهرماه (ماه هفتم سال) اشاره دارد؛ اما در حوزهٔ نجوم، این واژه بطور همزمان به خورشید تاریک و خورشید روشن اشاره دارد. هرجا که سخن از نیکی ها و سعد بودن خورشید در میان است، اشارهٔ متن *بندهشن* به خورشید اختری و اروند اسب است که جایگاه آن در خورشید-پایه است؛ و هر جا که سخن از نحوست و بدی آن است، اشاره به خورشید اباختری و تاریک است (نک. abāxtar و rōšnān šahryār). نام دیگر خورشید در *بندهشن* خور (xwar) می‌باشد و برخی از صفات او عبارتند از: arwand-asp «تیز اسب»، rāyōmand «رایومند»، a-marg «بی-مرگ، جاودان»، frāx-gōyōd «فراخ چراگاه». مطابق *بندهشن*، سیارهٔ خورشید، «کرفه گر» و «شهریار تاریکان (سیارات)»؛ و خورشید اختری، ایزدی مینوی و «شهریار روشنان» است. در *بندهشن* (۵ب: ۱۲)، چنین آمده است: «در آغاز هنگامی که اهریمن درتاخت، چنان اتفاق افتاد که مهر و ماه تاریک، به سبب بستگی به گردونه خورشید و ماه، گناهکاری نتوانستند کرد و هفتورنگ و سدویس از هرمزد و اناهید فرای نیروتر شدند و هرمزد و اناهید را از گناه کردن مانع شدند. بدین روی، اخترشماران ایشان را به نام کِرفَه‌گر خوانند. در تنجیم سنتی نیز، خورشید از «سعدان» است و به او «نیّر اعظم» می‌گویند.

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: مشتق از -mitH* + پسوند اسم ساز ra*- ؛ **سانسکریت:** -mithra «دوستی، پیمان»، مشتق از ریشه -mid-/med-/mith «با هم رفتن، متحد شدن، به دیدار هم رفتن (بعنوان دشمن یا دوست)، با هم مقابله یا اجتماع کردن» + پسوند اسم ساز -ra (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۱٦)؛ **اوستایی:** -miϑra «پیمان»؛ «ایزد مهر» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۱۸۳)؛ **فارسی باستان:** -miϑra (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۳)؛ **فارسی میانه:** ['mihr [mtr «خورشید؛ ایزد مهر؛ مهرروز؛ مهرماه؛ پیمان، دوستی» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۷؛ بهار، ۱۳٤۵: ۲۷۸)؛ mihr (مایرهوفر، ۲۰۰۱: ٤۰٦)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** mihr (بویس، ۱۹۷۷: ۵۹)؛ **فارسی میانه کتیبه ای و پهلوی اشکانی کتیبه ای:** mihr (ژینیو، ۱۹۷۲: ۵۸،۲۹)؛ **پازند:** mihir (هرن، ۱۸۹۳: ۱۰۰۰)؛ **فارسی نو:** مهر ؛ **انگلیسی:** meter ؛ mithras از لاتین؛ **معادل عربی:** شمس.

§§§

Mihr ī tamīg [mtr' y tmyg]

(تنجیم: سیارات)

* مهر تاریک: خورشید اباختری، سیارهٔ خورشید

توضیحات: ترکیب «مهر تاریک» به سیارهٔ خورشید یا خورشید اباختری اشاره دارد. از آنجا که مهر روشن وایزدی با مهر تاریک دارای هم پیمانگی (رک. ham-paymānagīh) یا اقتران است، روشنی سیارهٔ خورشید از مهر اختری است. در نتیجه، مهر تاریک به هنگام خورشید گرفتگی خود را نشان می‌دهد. (رک. Mihr ، tamīg ، abāxtar و rōšnān šahryār)

ریشه شناسی: (رک. Mihr و tamīg)

§§§

Muri [Paz. muri, muru]

(منازل قمر)

* موری به معنی «آبریزگاه»: خانه بیست و سوم ماه. از ۲۳ درجه و ۲۰ دقیقه برج بز تا ٦ درجه و ٤۰ دقیقه برج دلو.

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر تنها یکبار در *بندهشن* (۲: ۲) و به صورت پازند آمده است. املاهای مختلف این منزل قمر در نسخ *بندهشن* به شرح زیر است: در TD1, M51, K20, K20b با املای (muru)؛ در TD2, DH با املای (muri) (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳٦پ۵۲). خوانش پژوهشگران مختلف از این واژه به شرح زیر است: muri (بهزادی، ۱۳٦۸: ٦)؛ Muru (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۳۱)؛ muru به معنی «مرغ، پرنده» (یوستی، ۱۸٦۸: ۱۲۷).

توضیحات: واژهٔ «موری» (Muri) در *بندهشن*، نام منزل بیست و سوم قمر است و معادل هندی آن Śraviṣṭhā می‌باشد. در نجوم عربی، نام این منزل سعدبُلَع است که عبارتند از ستاره های (υ و μ و ε دلو) از برج دلو (بهار، ۱۳۷۵: ٦۰).

ریشه شناسی: کلیه پژوهشگران بجز یوستی [که آنرا به صورت muru و به معنی «مُرغ» می‌گیرد]، در مورد ریشه این واژه ساکت مانده‌اند. اما از آنجا که بنا بر لغتنامه دهخدا، «موری» عبارت است از «آبراهه و رهگذر آب» و «لولهٔ کوزه»، و همچنین این منزل قمر در برج دلو یا «ریزندهٔ آب» است، احتمال دارد منظور از muri همان «آبریزگاه یا دهانهٔ دلو» باشد.

§§§

Muš-parīg (ī dumbōmand ī parrwar) [mwš plyg (y dwmbʾwmnd y plwl)]

(نجوم: سیارات)

* موش پری (دم دارِ پردار): ستاره دنباله دار (هالی)

توضیحات: در هوم یشت، بند ۸، از یکی از «جادوان» (pairikaiiāi) بنام «دزد» (mūš) نام برده می‌شود که در آسمان است.[1] معادل پهلوی این پریِ دیوصفت mūš parīg نامیده می‌شود که

[1] auuaiŋhå. mūš. auuaiŋhå. pairikaiiāi.

یک ستارۀ شوم و دنباله دار است. نام کامل این جرم آسمانی در پهلوی muš-parīg ī dumbōmand ī parrwar «موش پریِ دُم دارِ پَردار» است. در انگلیسی comet به معنی «ستارۀ دنباله دار» و وام گرفته از واژۀ لاتین cometa می‌باشد، که آن نیز از واژۀ یونانی komētēs به معنی «(ستارۀ) گیسو دار» گرفته شده است (فرهنگ آکسفورد، ۲۰۰٤). در پهلوی «درازی» دنبالۀ این ستاره در صفت dumbōmand «دم دار» و «مودار بودن» این ستاره در صفت parrwar «پردار» بیان شده است. در عربی به ستارۀ دنباله دار «ذو ذُوابَة» (=گیسودار، گیسوور) و ذوذَنَب (=دم دار) می‌گویند. مطابق دهخدا، «قدما او را از ثوانی نجوم شمرده و می‌گفتند بخاری است متصاعد از زمین که چون بکرهء نار رسد بسوزد. یک سوی آن غلیظ و دیگر سوی تنک یعنی رقیق بود و سوی رقیق را ذوابه و سوی غلیظ را ذنب می‌نامیدند». بنابر همین تعاریف، صفات «دم دار» و «پردار» دو حالت ستارۀ دنباله دار را بیان می‌کند: «دم دار» بودن آن مطابق صفت «ذوذنب» و«پردار» بودن آن مطابق صفت «ذو ذوابة» است. صاحب غیاث اللغه (به نقل از دهخدا) چنین می‌نویسد: «ستاره‌ای است منحوس که بشکل جاروب گاهگاهی بر می‌آید. مگر تحقیق این است که اگر بوقت طلوع شعاع او بطرف مغرب باشد، ذوذوابه خواندنش مستحسن بل انسب است و اگر شعاع آن بهنگام طلوعش به سوی مشرق باشد ذوذنابه گفتنش اولی است».

تا اینجا کاملاً مشخص است که، این جرم آسمانی یک ستارۀ دنباله دار است و از آنجا که نام «موش پری» یک اسم خاص است و تنها به یک ستارۀ دنباله دار اشاره دارد و از طرفی مهمترین و پرنورترین ستارۀ دنباله دار آسمان، ستارۀ دنباله دار هالی بوده است؛ در نتیجه، موش پری نیز همان ستارۀ معروف هالی است که هر ٧٦ سال یکبار با چشم غیرمسلح قابل رویت است. در *بندهشن* (۵الف: ٦) آمده است: «زمانی که موش پریِ دم دارِ پردار جست، خورشید او را به گردونۀ خویش بست تا او را توان گناه کردن نباشد. چون هرزه شود، تا باز به هم پیمانگی خورشید آید و بسته شود، بس گناه در جهان کند». اینکه موش پری به گردونۀ خورشید بسته شده است به این خاطر است که این ستاره بدور خورشید می‌گردد و نوک این ستاره، همیشه به

سمت خورشید است و نقطهٔ آغاز رویت آن، از ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد تا لااقل ۹۰۰ میلادی، از روی دایرةالبروج (=مسیر خورشید) شروع می‌شود و نقطهٔ پایان رویت آن نیز بر روی دایرةالبروج است. اینکه این ستاره هرزه می‌شود بخاطر این است که مدار آن از مدار طبیعی سیارات خارج بوده و بر دایرةالبروج منطبق نیست؛ به عبارت دیگر، هرزه است. اینکه تنها زمانی که به هم پیمانگی خورشید آید، بسته شود، بخاطر این است که نقطهٔ پایان رویت ستارهٔ هالی زمانی است که او دقیقاً به همان نقطه از دایرة البروج برسد که خورشید در آن است و در جلوی خورشید واقع شود. اینکه این ستاره بزه گر، نحس، و گناهکار است، نیز در فرهنگ ایرانی کاملاً جا افتاده است. بنا بر راگلز (۲۰۰۵: ۷۲)، حضور ستارهٔ دنباله دار، باعث رعب همگانی می‌گشته است و بقول دهخدا، «طلوع آن موجب فتنه و نحوست است». دو بیت زیر از صائب تبریزی (به نقل از لغتنامهٔ دهخدا)، شومی این ستاره را نشان می‌دهد:

بخال و گوشهء ابروی او مبین گستاخ || که همچو اختر دنباله‌دار خونریز است.

فتنه در دنباله دارد اختر دنباله‌دار || چون برآرد خط ز خال روی یار اندیشه کن.

ز خال گوشهء دنباله‌دار میترسم || ازین ستارهء دنباله‌دار میترسم.

با این اوصاف، نظریاتی همچون نظریهٔ ماوندر (۱۹۱۳: ۱٤۱) که موش پری را با هالهٔ خورشید، که به هنگام خورشیدگرفتگی کامل قابل رویت است، یکی محسوب کرده‌اند، غیرقابل قبول می‌گردد.

ریشه شناسی: واژه پهلوی mūšk «موش» لفظاً به معنی «دزد» است و از ریشه سانسکریت -mūṣ به معنی «دزدیدن» آمده است و از آن جهت این صفت را برای موشِ جانور قائل شدند که آن جانوری دزد است. نام ستاره دنباله دار را نیز به این خاطر mūš «موش» گذاشتند که علاوه بر دراز بودن دمش همانند موشها، او نیز «دزد» است و خیر و برکت را از جهان و جهانیان می‌دزدد. صفت parīg مرکب است از par «پیش»+ پسوند صفت ساز -īg) که برابر است با واژهٔ اوستایی -pairikā «جادوگر، پری، پیشگو» از قید pairi به معنی «پیش». صفت dumbōmand مرکب است از dumb «دمب» + پسوند دارایی -ōmand)؛ و صفت parrwar

«پردار» مرکب است از parr «پر» + پسوند دارایی war- «ـور، ـدار»). وجه تسمیه این دو صفت در بالا آمده است. برای بررسی ریشه dumbōmand به واژه dumb رجوع شود. بررسی واژه mūš ، parīg و parrwar در زیر آمده است: **هند و ایرانی آغازین:** *muHs- «دزد»، *para- «پیش»، *parna- «پر» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۶۹، ۷۸، ۷۹)؛ (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۳٦۹، ۹۷)؛ **سانسکریت:** mūṣ- «موش، دزدیدن»+ pára «پیش، قبل، دور، ضد، دشمن» + parṇá- «پر» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۲۷، ۵۸٦، ٦۰٦)؛ **اوستایی:** mūš- «دزد» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦۹)؛ pairikā- «پری، جادوگر» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۹)؛ parəna- «پر» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۲)؛ **فارسی میانه:** mūš parīg «موش پری، نام ستاره ای دنباله دار» (بهار، ۱۳٤۵: ۲۸۵)؛ parīg «جادوگر، پری» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٦۵)؛ مرتبط با mušk [mwšk'] «موش» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۷)؛ parīk «پری، جادوگر» و parr «پر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۱)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [pryg] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۱)؛ parr [pr] «پر» (بویس، ۱۹۷۷: ۷۱)؛ parrwar [prwr] «پردار» (بویس، ۱۹۷۷: ۷۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۱)؛ **پازند:** farī «پری» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۱)؛ **فارسی نو:** موش؛ پری؛ (ستارهٔ) گیسوور، گیسودراز، دم دار، دنباله دار؛ **انگلیسی:** mouse «موش» + fly, flight «پرواز کردن»؛ **معادل انگلیسی:** comet اساساً به معنی «گیسودار»؛ **معادل عربی:** ذو ذَنَب «دم دار»؛ ذو ذُوابَة «گیسو دراز، گیسوور، گیسودار».

§§§

N

Naxw [Paz. nahw | MP nhw]

(منازل قمر)

❋ نخو، به معنی «نخست»: خانه دهم ماه. از ابتدای برج شیر تا ۱۳درجه و ۲۰ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه به عنوان منزل قمر فقط یکبار در *بندهشن* (۲: ۲) آمده است. املای آن در نسخ مختلف *بندهشن* به صورت پازند و به شرح زیر است: در M51 (ahn)؛ و در سایر نسخ (nahn)؛ (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ۳۹). این املاء اشتباه است برای واژه پهلوی naxw که به وضوح قسمت نخستین از واژهٔ Naxust [nhw-st'] است که صفت برترین naxw- به معنی «اولی» است. دلیل این انتخاب این است که درازای صورت فلکی اسد، سه منزل قمری دهم،

یازدهم و دوازدهم را گرفته است. از آنجا که منزل قبل از Abdom به معنی «آخری» و Mayān «وسطی، میانی» نام دارد، طبیعی است که منزل اول «اولی» نامیده شود. از طرفی این منزل سر و پنجه های اسد را در خود دارد. هنینگ (۱۹۴۲: ۲۴۳)، بهار (۱۳۷۵: ۵۹)، بهزادی (۱۳٦۸: ۵) و پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۵) همگی همین خوانش را دارند. اما، یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) و انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱)، آنرا به صورت Nahn خوانده‌اند.

توضیحات: این منزل قمر در هندی Maghā «هدیه» و در عربی «جَبهَه» به معنی «بالا و پیشانی» است و در نزد اعراب حاوی (چهار ستاره ζ و η و α اسد) می‌باشد. ستارهٔ شاخص این منزل قمری قلب الاسد (Regulus) «شاهانه، سلطنتی» نام دارد (هنینگ، ۱۹۴۲: ۲٤۵؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۹).

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: *nazd(i)ias-, *nazdištha- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷٤)؛ **سانسکریت:** náhus «نزدیک» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۵۳۲)؛ nédiṣṭha- «نزدیکترین» از ریشه náś- (náśati, nákṣati) (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۵٦۹)؛ **اوستایی:** nazdišta- «نزدیکترین» از ریشه nas- «نزدیک شدن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٤۸)؛ **فارسی میانه:** naxv (بهار، ۱۳٤۵: ٤۰٤؛ هنینگ، ۱۹٤۲: ۲٤۵؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۹)؛ naxust [nhwst' | M nxwst] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۰)؛ naxʷ [nhw] «ابتدا، آغاز» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳٦)؛ naxw (بهزادی، ۱۳٦۸: ۵)؛ **فارسی میانه ترفانی و اشکانی ترفانی:** [nwx] «ابتدا، آغاز» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳٦)؛ **پازند:** naxu در naxust ؛ **فارسی نو:** نخست، نزد؛ **انگلیسی:** near ، nigh «نزدیک»؛ **معادل عربی:** جَبهَه، ضفیرةالاسد، قلب الاسد.

§§§

Nēm-asp [nymʾsp | nymsp]

(اسامی بروج)

* نیمَسب: برج قوس. نهمین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «قوس»، به لاتین «Sagittarius»، و نشانهٔ اختصاری آن «♐» می‌باشد. این برج فلکی نهمین برج از دایرةالبروج و مابین برج عقرب و جدی است. تصویر این برج، صورت اسبی است که بجای سر و سینه آن، از سر تا شکم انسانی قرار دارد که کمان

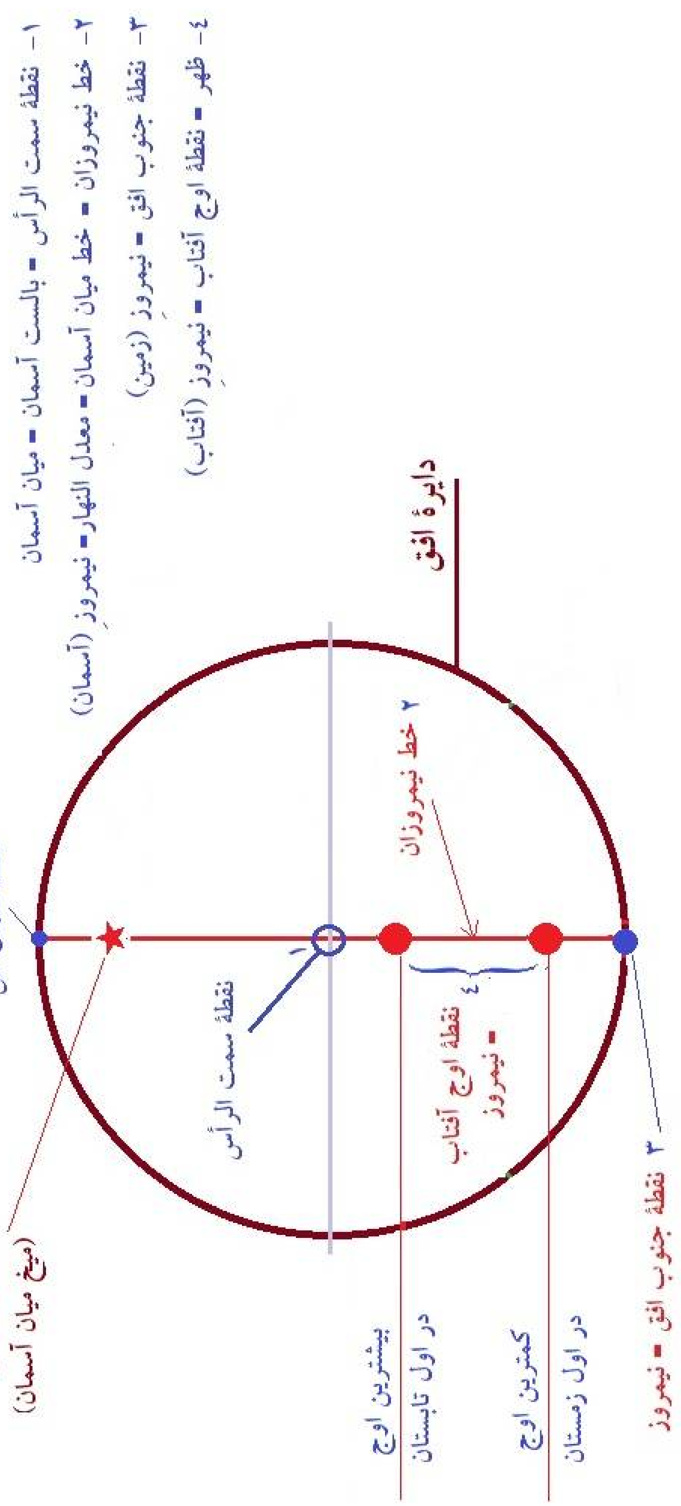
بدست و آماده تیراندازی است. در نجوم سنتی، ورود خورشید به آن مطابق با ماه آذر است. از آنجا که صورتهای فلکی Sagittarius و Centaurus هر دو «نیم–اسب»، یعنی نیمی انسان و نیمی اسب، هستند، کاربرد واژه Centaur بجای برج Sagittarius «نیمسب» توسط مکنزی (۱۹٦٤: ۵۱۵) دارای جنبه علمی نیست؛ چراکه، Centaur یا قنطورس خود یک صورت فلکی مجزا است که در نیمکره جنوبی است و به هیچ وجه بر دایرةالبروج قرار ندارد. او صرفاً بر معنی واژه centaur تمرکز داشته است که لفظاً به معنی «نیمسب» است یعنی موجودی افسانه‌ای که نیمی از آن اسب و نیمی دیگر انسان است و عملاً و از دید نجومی، اشاره Centaur به یک صورت فلکی دیگر را نادیده گرفته است.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: nēm «نیم» + asp «اسب»؛ **هند و ایرانی آغازین:** *nai-ma- «نیم» + *Haćua- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷٤، ۱۷)؛ **سانسکریت:** néma- «نیم» (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۵٦)؛ áśva- (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۳۹–۱٤۱)؛ **اوستایی:** naēma- (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۳۲)؛ aspa- (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱۹؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۳۹–۱٤۱)؛ **فارسی میانه:** nēmasp [nymʾsp] «نیمسب، قوس» (بهار، ۱۳٤۵: ۳٤۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۱)؛ **فارسی میانه:** nēm [nym, PRG < A plg] «نیم» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۷؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۱؛ بهار، ۱۳٤۵: ۱٤۲)؛ asp [ʾsp', SWSYA] «اسب» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۳۲)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** nēm [nym] (بویس، ۱۹۷۷:٦٤؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۷)؛ asp- [ʾsp-] «اسب» (بویس، ۱۹۷۷: ۱۵)؛ **پهلوی اشکانی کتیبه ای:** nēm (ژینیو، ۱۹۷۲: ٦۰)؛ **پازند:** nīm (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۷؛ هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۰٤)؛ **فارسی نو:** نیمسب؛ **معادل عربی:** قوس «کمان»، رامی «تیرانداز» (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۷)؛ **معادل انگلیسی:** از لاتین Sagittarius .

§§§

* شکل شمارهٔ ٤ *

نیمروز و خط نیمروزان



nēmrōz [nymlwc | M nymrwc | N ~]

(نجوم: جهات؛ تقسیمات روز)

❋ ۱) معدل النهار؛ ۲) جنوب؛ ۳) ظهر

توضیحات: واژهٔ «نیمروز» در *بندهشن* دارای سه معنی است که وجه مشترک هر سه آنها، خط نیمروزان یا معدل النهار است. نیمروزِ زمین به معنی «جنوب»، نیمروز (آسمان) به معنی «معدل النهار» و نیمروز آفتاب به معنی «ظهر» است. تشریح و تحلیل این سه معنی در زیر آمده است (همچنین نک. شکل ٤):

۱) معدل النهار = (نیمروز آسمان)؛ انگلیسی: meridian : خط یا دایره ای فرضی است که آسمان را به دو نیم می‌کند و از نقطه جنوب افق و سمت الراس (بالست آسمان)، و نقطه شمال افق می‌گذرد. به عبارت دیگر، نیمروزِ آسمان را معدل النهار گویند. در التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٦۳) آمده است: «آن دایره که بر نقطهٔ سمت الرأس [گذرد] که زِبَرِ سر است و همه روزها، نقطه ها بدو نیم کند او را دایرهٔ نیم روزان خوانند».

۲) جنوب = (نیمروز افق)؛ انگلیسی: south : وجه تسمیه جنوب به نیمروز این است که برای دیدن نیم دایره‌ِ دایرةالبروج در آسمان ایران (که در نیمکرهٔ شمالی است) باید رو به جهت جنوب ایستاد و در آن جهت دایرهٔ معدل النهار (یا دایره نیمروزان) افق را دقیقاً در نقطهٔ جنوب قطع می‌کند. به عبارت دیگر، محل تقاطع خط نیمروزان با افق را جنوب گویند.

۳) ظهر = (نیمروز آفتاب)؛ انگلیسی: noon, midday : همه کواکب از نیمکرهٔ شرقی طلوع کرده و در نیمهٔ راه خود به دایرهٔ نیمروز یا معدل النهار می‌رسند و پس از گذشتن (انگلیسی: transit) از آن در نیمکرهٔ غربی، غروب می‌کنند. رسیدن خورشید به دایرهٔ نیمروزان را ظهر یا نیمروز گویند. به عبارت دیگر، نیمروزِ آفتاب، ظهر است. در *بندهشن*، واژه نیمروز به معنای «ظهر» یکی از گاههای پنج‌گانه روز محسوب می‌شود. (رک. Rapihwin)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: -nēm «نیم-» + -rōz «روز»: **هند و ایرانی آغازین:** -nai*ma- «نیم» + -rauća* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷٤، ٦٤)؛ **سانسکریت:** -néma «نیم» (مایرهوفر، ۱۹۹٦:

۵٦) + -rócas «روز» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۸۸؛ کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۵)؛ از ریشه -roc «درخشیدن» (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٤٦۳)؛ **اوستایی:** مرکب از -naēma (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۳۲) + -raočah (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٤٦٤)؛ **فارسی باستان:** مرکب از -naima* + -raucah (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۵)؛ **فارسی میانه:** nēmrōz نیمروز، ظهر. جنوب (بهار، ۱۳٤۵: ۳٤۲)؛ (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۱؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۵۳)؛ [PRG YWM] nēm-rōc (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [nymrwc] nēmrōz «ظهر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۳۷؛ بویس، ۱۹۷۷: ٦٤)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [nymrwc] nēmrōž «جنوب» (بویس، ۱۹۷۷: ٦٤؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۵۳)؛ **فارسی نو:** نیمروز؛ **معادل انگلیسی:** midday, south, meridian ؛ **معادل عربی:** معدل النهار، جنوب، ظهر، وسط السماء.

ترکیبات:

nēm-rōz spāhbed «سپاهبد جنوب»

hāmwār nēm-rōz būd «همواره ظهر بود»

nēm-rōz gāh «گاه نیمروز»

kust ī nēm-rōz «جهت جنوب، ناحیه جنوب»

nēm-rōz rōn «سمت جنوب».

§§§

nēmšab [nym-LYLYA]

(تقسیمات روز)

❋ نیمشب: گاه نیمشب

توضیحات: نیم شب مقابل نیمروز است و گاهِ نیم شب برابر است با ساعت ۱۲ شب هنگامی که خورشید در نیمکره مخالف و بر خط معدل النهار قرار دارد. (رک. Asnyanąm)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: nēm «نیم» + šab «شب»؛ **هند و ایرانی آغازین:** -nai* -ma* «نیم» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷٤)؛ -kšap* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦۱)؛ **سانسکریت:** -néma «نیم»

(مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۵۶)؛ -kṣap (بارتولومه، ۵٤۸:۱۹۰٤؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۱)؛ **اوستایی:** مرکب از -naēma (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۳۲)؛ -xšap-, xšapan-, xšafn(بارتولومه، ۵٤۸:۱۹۰٤؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۱؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۹)؛ **فارسی باستان:** مرکب از -naima* + -xšap (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۱)؛ **فارسی میانه:** nēmšab (بهار، ۱۳٤۵: ۳٤۲)؛ nēm + šap [šp', LYLYA] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸٤؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۰؛ بهار، ۱۳٤۵: ۲۶۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** šab (بویس، ۱۹۷۷: ۸٤؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۱۵)؛ **پازند:** مشتق است از šav (نیبرگ، ۱۸٤:۱۹۷٤)؛ **فارسی نو:** نیمشب؛ **معادل انگلیسی:** midnight ؛ **معادل عربی:** منتصف اللیل.

ترکیبات:

nēmšab gāh [nym-LYLYA g's] «گاه نیمشب».

§§§

nirfsīdan, nirfs- [nlps-ytn' | Av. nərəfsa-, narəp-]

(نجوم)

❋ کاسته شدن (نور ماه)

توضیحات: واژۀ پهلوی nirfsidan به کاهش نور ماه از پانزدهم تا آخر یک ماه قمری اطلاق می‌شود. بنابر *بندهشن* (۲۶: ۲۱-۲۲)، ماه در این پانزده روز «از جهانیان فره می‌ستاند و به گنج ایزدان می‌سپارد». (برای توضیحات بیشتر رک. māh)

ریشه شناسی: صورت ایرانی باستان این واژه -nir-ap* «خالی شدن، کم شدن» مرکب است از : پیشوند نفی -nir* (صورت دیگر پیشوند -nis* پیش از مصوتها) + ریشۀ -ap* به معنی «رسیدن، پر شدن، افزایش یافتن»؛ که رویهم به معنی «کاهش یافتن، کم شدن، و خالی شدن» است. چئونگ (۲۰۰۷: ۲۸۲)، با توجه به نظرات کلنز، بجز ریشۀ اوستایی آن معادلی در فارسی برای آن نمی‌یابد و در نتیجه معتقد است این ریشه اساساً ایرانی و یا هندوایرانی نیست: **ایرانی آغازین:** -nir* + -ap* ؛ **سانسکریت:** به احتمال زیاد مرکب است از پیشوند منفی ساز -ni + -rapś «پر شدن، پر بودن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۸۶۷) و اشاره به خالی شدن ماه پس از پر شدن

آن داشته باشد؛ **اوستایی:** از ریشهٔ -narp «کاهیدن ماه» (کلنز، ۱۹۹۵: ٤٠)؛ -narəp «رو به زوال رفتن ماه»، بن مضارع -nərəfsa (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۰۵۳ـ۱۰۵٤)؛ **فارسی میانه:** narfsīdan (بهار، ۱۳٤٥: ۳۲۸)؛ بن مضارع آن -nirfs ، و اسم آن nirfsišn (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۳)؛ **معادل انگلیسی:** to wane ؛ **معادل عربی:** نقصان، ضعف القمر.

§§§

nišēb [nšyp | N ~]

(تنجیم)

❋ نشیب، هبوط، بیت الهبوط

توضیحات: مطابق *بندهشن* (۵الف: ۱۰) و همچنین احکام نجوم سنتی، هر سیاره‌ای دارای بالست (شرف)، نشیب (هبوط)، کده (بیت)، و پتیاره‌ای (وبال) است. در تنجیم، هنگامی که سیاره ای در برجی وارد می‌شود، بر اثر تمزیج سرشت و بسته به ویژگیهای این دو، تاثیرات منسوب به سیاره گاهی قوت گرفته و گاهی ضعیف می‌شود. در نتیجه، تاثیرات هر سیاره ای در درجهٔ مشخصی از برجی معین به پایین ترین خود می‌رسد که آن برج را در تنجیم، «خانهٔ هبوط» و آن درجه را «درجهٔ هبوط» می‌نامند. از آنجا که بالست (=شرف) و نشیب (=هبوط) متضاد هم هستند، خانهٔ نشیب یک سیاره در دایرةالبروج نیز، دقیقاً روبروی آن و در نیمکرهٔ مقابل آن است. در التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۹۹) در مورد هبوط سیارات آمده است: «و هبوط ستاره، اندر آن برج بود که برابرِ برجِ شرفِ اوست، بهم چندان درجاتِ شرف. و بهبوط اندر، ستاره تباه بُوَد، فرومایه شده». به همین ترتیب، در *بندهشن* نیز، برجی که یک سیاره خاص در آن تباه و پست است، یعنی خانهٔ هبوط آن سیاره، «نشیب» نامیده می‌شود. از آنجا که خانهٔ نشیب مقابلِ خانهٔ بالست است و در *بندهشن* (۵الف: ۲)، خانهٔ بالستِ همهٔ سیارات برشمرده شده است، خانهٔ نشیب آنها را نیز می‌توان به شرح زیر مشخص کرد: خورشید (۱۹ درجهٔ میزان)، ماه (۳ درجهٔ کژدم)، گوزهرسر (۳ درجهٔ نیمسب)، گوزهردم (۳ درجهٔ دوپیکر)، تیر (۱۵ درجهٔ خوشه)، ناهید (۲۷

درجۀ خوشه)، بهرام (۲۸ درجۀ خرچنگ)، هرمزد (۱۵ درجۀ بز)، کیوان (۲۱ درجۀ بره). (برای توضیحات بیشتر رک. bālist)

تصحیح: برخی پژوهشگران از جمله بهار (۱۳۴۵: ۳۲۵، ۲۲٤) این واژه را با «حضیض» هم معنی گرفته اند که صحیح نیست چراکه اصطلاح نجومی «حضیض»، مطابق دهخدا، به معنی «نقطهء مقابل اوج است و آن نقطهء مشترک بین محل التقاء دو سطح مقعر از دو فلک است: یکی سطح خارج مرکز و دیگر سطح فلکی که در تحت آن است». میرفخرایی (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۳) نیز، تعریف مکنزی از این واژه [یعنی dejection به معنی «هبوط»] را به اشتباه «حضیض» ترجمه کرده است. انکلساریا (۱۹۵٦: ٦۳) nišeb را به واژۀ انگلیسی fall «سقوط» ترجمه می‌کند که یک اصطلاح تنجیمی نیست و در حوزۀ دین، به «هبوط آدم و حوا از بهشت» اشاره دارد.

ریشه شناسی: ایرانی آغازین: مرکب از پیشوند -ni* «پایین، فرود»+ -xšip* «فرستادن، پرتاب کردن»؛ **سانسکریت:** -nikṣepa «سقوط، هبوط» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٥٦۱)؛ **فارسی میانه:** nišēb «هبوط» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٦۰)؛ «نشیب، حضیض سیاره» (بهار، ۱۳٤٥: ۳۲٥)؛ مشتق از -šēb (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ٤۳۷)؛[1] **فارسی نو:** نشیب (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۰۱)؛ مشتق از «شیب»؛ **معادل انگلیسی:** dejection (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۱٦)؛ depression (بارتون، ۲۰۰۳: ۹٦)؛ **معادل عربی:** هبوط.

ترکیبات:

nišēbān nišēb «نشیبان نشیب».

§§§

nišēbān nišēb [nšyp’n nšyp]

(تنجیم)

❋ نشیبان نشیب: هزارۀ نشیب

---

[1] بهار (۱۳٤٥: ۲۲٤) در چند جا این واژه را به صورت šēb می‌خواند که در ترجمه خود از *بندهشن* (بهار، ۱۳۷۸) آنرا تصحیح می‌کند.

توضیحات: در *بندهشن* (۵ب: ۱۶) آمده است: «چون شاهیِ هزارهٔ به ترازو آمد، که نشیبان نشیبِ مهر است؛ پتیاره از زیر در تاخت»[1] (بهار، ۱۳۷۸: ٦۰). واژهٔ پهلوی nišēb چنانکه ذیل سرواژهٔ مربوطه شرح داده شد، به معنی «هبوط یا بیت الهبوط» یک سیاره است؛ در نتیجه، ترکیب «نشیبان نشیب»، به معنی «هبوطِ هبوطها» است. از این ترکیب می‌توان برداشتهای متفاوتی کرد، اما صحیح ترین برداشت همان است که از جمله مربوطه در *بندهشن* برمی‌آید: برج ترازو نشیبِ مهر است؛ اما زمانی که پتیاره به آفرینش هجوم می‌آورد، همهٔ سیارات از جمله مهر در بالست خود می‌باشند؛ در نتیجه، این هزارهٔ ترازو است که نشیبان نشیب مهر است و بودن مهر در برج نشیبِ خود الزامی نیست. از اینرو، نشیبان نشیب یک سیاره عبارت است از ورود آن به «هزارهٔ نشیبِ» خود. مثلاً، نشیب سیارهٔ هرمزد در برج بز است، پس هزارهٔ بز، هزارهٔ نشیب یا نشیبان نشیب هرمزد است. به همین ترتیب، هزارهٔ بره، نشیبان نشیب کیوان است و الی آخر. این فرضیه از بسیاری جهات منطقی است؛ از جمله اینکه، این ترکیب فقط برای سیارهٔ خورشید بکار رفته است، و دلیل آن نیز این است که بحث نجومی *بندهشن* تنها مربوط به هزارهٔ ترازو است که فقط و فقط نشیبان نشیبِ مهر است. به همین خاطر، در آن هزاره امکان کاربرد این ترکیب برای دیگر سیارات مقدور نیست.

عکس این قضیه نیز احتمالاً صادق است و خدایی هر هزاره با سیاره‌ای است که بالستان بالست (bālistān bālist*) یا «شرف الشروف» آن سیاره باشد. برای نمونه، شرف خورشید در برج بره است؛ پس هزارهٔ بره، شرف الشروف خورشید است و در نتیجه، خورشید خدایی هزارهٔ بره را بر عهده دارد. پینگری (۲۰۰۵: ۹۸) با توجه به متن *زند بهمن یسن* و احتمالاً بر همین اساس، خورشید را خدای هزارهٔ بره، ماه را خدای هزارهٔ گاو، سر گوزهر را خدای هزارهٔ دوپیکر، هرمزد را خدای هزارهٔ خرچنگ، و کیوان را خدای هزارهٔ ترازو محسوب می‌کند.

[1] 5b.16) čiyōn hazārag xwadāyīh ō Tarāzūg mad ī ast nišēbān nišēb ī Mihr petyārag az azēr andar dwārist.

ریشه شناسی: این اصطلاح مرکب است از: nišēb «نشیب» + nišēbān «نشیب ها» (صورت جمع nišēb)؛ **معادل انگلیسی:** the dejection of the dejections (پانینو و پینگری، ۱۹۹۶: ۲۳۶). (برای بررسی ریشه شناختی رک. nišēb).

§§§

O

Ohrmazd [ˀwlmzd, ˀwhrmẕd | Av. Ahuramazdāh- | M ˀwhrm(y)zd, N Hōrmuzd]

❋ (نجوم: سیارات) هرمزد: مشتری

❋ (گاه‌شماری: اسامی روز) هرمزد روز: نام روز یکم از هر ماه.

توضیحات: طبق *بندهشن* (۱: ۵۲)، هرمزد دارای دو وجود است: یکی مینوی که او را جزء امشاسپندان قرار می‌دهد و دوم مادی که منظور از آن سیارهٔ هرمزد یا مشتری معروف به سعد اکبر است. درنتیجه، بین هرمزد مینوی که جایگاهش در بالاترین طبقه آسمان یعنی سپهر مینوی هرمزد یا روشنی ازلی است و هرمزد اباختری که از دروجان و تاریکان بوده و جایگاهش در زیر فلک‌البروج یا سپهر ستارگان آمیزنده است، تفاوت بسیاری است. در نجوم *بندهشن*، سیارهٔ هرمزد از اباختران یا سیارات است و به «هرمزد اباختری» مشهور است. این سیاره، سپاهبد اباختری شمال و دشمن ستارهٔ هفت اورنگ، سپاهبد شمال است. مطابق *بندهشن* و احکام نجوم سنتی، سیارهٔ هرمزد از کرفه‌گران بوده و سعد است. دلیل این سعد بودن در *بندهشن* (۵ب: ۱۲)، نیرومندتر بودن رقیب اختری او یعنی هفت اورنگ ذکر شده است. سیارهٔ مشتری، مطابق فراولی (۲۰۰۵: ٦۲) و *بندهشن* (۵ب: ۱۳)، «ستارهٔ زندگی» (stārag ī zīndagīh) نامیده شده است و بالست (شرف) این سیاره در برج خرچنگ است (*بندهشن*، ٦ف: ۳). در *بندهشن* (٦ف: ۵) آمده است، به دلیل اینکه، در آغاز آفرینش، سیارهٔ هرمزد در شرف خود بود، توانست تا سی سال مرگ را از کیومرث دور کند. توضیح اینکه، در آغاز همه سیارات در شرف خود قرار دارند؛ چرخهٔ کیوان سی سال است و تا باز به شرف خود بازگردد، سی سال طول می‌کشد، اما چرخهٔ هرمزد ۱۲ سال است؛ در نتیجه، پس از سی سال سیارهٔ هرمزد، ستارهٔ زندگی، در هبوط خود

(یعنی برج بز) و بی زور، اما سیارهٔ کیوان، ستارهٔ مرگ، در شرف خود (یعنی ترازو) و پرزور خواهد بود.

ریشه شناسی: پژوهشگران هم در مورد صورت دستوری این واژه و هم در مورد معنای آن با هم اختلاف نظر دارند: گروهی شکل سادهٔ این واژه را به صورت -Ahuramazdā و برخی دیگر آنرا به صورت -Ahuramazāh محسوب کرده‌اند؛ معنای آنرا، برخی «خرد» و برخی دیگر «خردمند» گرفته‌اند (بویس، ۱۹۸٤: ٦۸٤). به هر حال، این واژه وام گرفته از واژه اوستایی -Ahuramazdā(h) بوده و مرکب است از: صفت -ahura [سانسکریت: -ásura «الهی، مینوی»] + -mazdā(h) [سانسکریت: -medhā́ «حکمت، دانش»] که رویهم رفته به معنی «حکمت الهی» یا «ایزدِ مینویِ دانش» است: **هند و ایرانی آغازین:** -Hasura* «خدا»+ -maz-dhaH* «قدرت ذهنی» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۷، ٦۷)؛ **سانسکریت:** -ásura «الهی، خدایی، روحانی، مینوی» + -medhā́ «دانایی، حکمت، دانش، قدرت ذهنی» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۱، ۸۳۳)؛ **اوستایی:** -Ahuramazdāh (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۲۸۵؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۲)؛ **فارسی باستان:** -Ahuramazdāh (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۳-۱٤٤)؛ **فارسی میانه:** [ʾwlmzd] «هرمزد، اورمزد» (بهار، ۱۳٤۵: ۷۵)؛ [ʾwhrmz̲d] Ohrmazd هرمزد، (در نجوم:) مشتری؛ (گاه نما:) اولین روز ماه (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۵)؛ [ʾwhrmz̲d̲] Ohurmazd (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۳-۱٤٤)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** [ʾwhrmyzd, ʾwrmyzd] O(h)rmezd (بویس، ۱۹۷۷: ۱۷)؛ ,ohrmezd ohrmazd, ormezd «هرمزد (دشمن اهریمن)؛ نام اولین انسان در متون مانوی» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ٦۷-٦۸)؛ [ʾwhrmyzd], [ʾwhrmzdbg] «نام اولین انسان» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۳-۱٤٤)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** [ʾwhrmzdy] «اهورامزدا» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۳-۱٤٤)؛ [ʾwḥrmzdy] «اهورامزدا» (ژینیو، ۱۹۷۲: ٤۵)؛ **پهلوی اشکانی کتیبه ای:** [ʾhwrmzd] «اهورامزدا» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۳-۱٤٤)؛ [ʾḥwrmzd] Hōrmazd «اهورامزدا» (ژینیو، ۱۹۷۲: ٤۵)؛ **پازند:** Hōrmezd, Hurmazda و صورتهای دیگر (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۳-۱٤٤)؛ **فارسی نو:** هرمزد، هرمز،

اورمزد، اهورامزدا، مزدا؛ **معادل انگلیسی:** Jupiter (سیارهٔ مشتری)؛ Zeus, Jove (ایزد آسمان، خدای بزرگ)؛ **معادل عربی:** مشتری (سیارة).

ترکیبات:

māh ī Frawardīn rōz ī Ohrmazd wihēzagīg

«ماه فروردین روز هرمزد بهیزکی، روز یکم از ماه فروردین خورشیدی»

gāh ud gyāg ī Ohrmazd

«گاه و جایگاه هرمزد، مرتبه و مقام هرمزد، روشنی ازلی، سپهر هرمزد»

gāh ī Ohrmazd «سپهر مینوی هرمزد»

Ohrmazd ī abāxtarīg «هرمزد اباختری، سیارهٔ هرمزد»

Ohrmazd abāxtar spāhbed «سیارهٔ هرمزد، سپاهبد شمال»

Ohrmazd stārag ī zīndagīh «هرمزد، ستارهٔ زندگی».

§§§

ōšbām | ōšebām [ʾwšbʾm | M ʾwšybʾm]

(تقسیمات روز)

* اوشبام: سپیده دم

توضیحات: مطابق *بندهشن* (۲۶: ۹۰)، اوشبام (سپیده دم) هنگامی است که شعاع خورشید پیدا است اما تن خورشید پیدا نیست. و بامِ اوش (طلوع) هنگامی است که تن خورشید پیدا می‌شود. بیرونی در التفهیم (۱۳۵۲: ۶۷)، مراحل طلوع آفتاب را چنین تشریح می‌کند: «چون [آفتاب] نزدیک آید به برآمدن، آن شعاع های او را که گِرد بر گِرد سایه است، نخست بینیم و آن سپیده بود به مشرق که طلایهٔ آفتاب است ... به مشرق نخست سپیدی بر آید از پسِ سحر، دراز به دیدار و تیز سر و به بالا و او را صبح دروغین گویند ... و دیر نماند این صبح. آنگاه از پس او سپیده دمد بر پهنا، و بر افق بپراکند ... و از پسِ آن افق سرخ شود چون آفتاب نزدیک آید و روشنایی او بر آن تیرگی ها افتد که نزدیک زمین اند از بخار و از گرد. و از پس آن، آفتاب برآید». (همچنین رک. bām ī ōš)

ریشه شناسی: برای بررسی ریشه شناختی bām رجوع کنید به سرواژهٔ bām . بررسی ریشه شناختی ōš در زیر آمده است: **هند و ایرانی آغازین:** -Hušas* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **سانسکریت:** -uṣás «سپیده دم» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۲۲۰؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٤)؛ **اوستایی:** -uš(ah) «سپیده» + -bāma* «نور» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۹)؛ -ušah «سپیده دم؛ ایزد سحرگاه؛ از نیمشب تا طلوع آفتاب»؛ صفت نسبی آن -ušahina به معنی «نام ایزد سحرگاه؛ گاه سحر» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٤؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۲۳٦)؛ **فارسی میانه:** [ʾwšbʾm] ōšbām «سپیده دم» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۵؛ بهار، ۱۳٤۵: ۷۰)؛ مرکب از ōš «سپیده دم» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٦۲) + bām «نور، روشنایی»؛ uš-bām (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۹)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** ōšbām (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۷۱)؛ [ʾwšybʾm] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [ʾwšbʾm] ušebām (بویس، ۱۹۷۷: ۱۸)؛ مرتبط با [wcyh] wizih* «سپیده دم» (بویس، ۱۹۷۷: ۹۰) که احتمالاً učih* خوانده می‌شده است؛ **پازند:** hōšbām (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۹)؛ **فارسی نو:** هوش، وش + بام؛ **معادل فارسی نو:** وَخشینه: پگاه، سپیده دم (لغتنامه دهخدا)؛ **معادل انگلیسی:** dawn ، aurora «سپیده دم»؛ **معادل عربی:** فجر؛ صبح ṣubḥun «سپیده دم» (دوبلوا، ۲۰۰٦: ٥٦).

§§§

ōšmurdan, ōšmār, (ōšmur-) [MNYTWN-tn' < A √mnh: ʾwšmwltn', ʾwšʾmʾl- | Av. šmərə- | M ʾ(w)šmʾr- | N šumurdan, šumār-]

(نجوم)

❋ رصد کردن، شمردن، محاسبه کردن

توضیحات و ریشه شناسی: (رک. -āmār)

§§§

P

Padēwar [ptspl, ptsl, ptsp̄l | Paz. padeuuar]

(منازل قمر)

* پدیور: خانه اول ماه. از ۱ درجه برج بره تا ۱۳ درجه و ۲۰ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر سه بار در *بندهشن* آمده است. املاهای مختلف این منزل قمر در نسخ *بندهشن* به شرح زیر است: الف) در *بندهشن* (۲: ۲)، در IBd با املای (padēvar) (بهزادی، ۱۳٦۸: ۱۲٦)، و در سایر نسخ با املای پازند (padeuuar)، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ۳۰)؛ ب) در *بندهشن* (۲: ۲۱)، در TD1 با املای پهلوی (ptsl)، و در TD2, DH با املای پهلوی (ptsp̄l/ptyp̄l)، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ٤۱پ۱۷۳)؛ ج) در *بندهشن* (۷: ۳)، در همه نسخ با املای پهلوی (ptspl/ptysp̄l)، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۱۱۹پ۱۵)؛ و نکته آخر اینکه، در *بندهشن* (۵الف: ۲)، این منزل قمر از همه نسخ افتاده است (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۷۷پ۲٦). این واژه یکبار نیز در دینکرد سوم (نسخهٔ مدن: ص٤۰۳، س۲۱) و با املای پهلوی (plysp̄l) آمده است که دومناش (۱۹۷۲: ۳۷٦) آنرا به صورت (Parispar) خوانده است. در نتیجه، اکثر نسخه ها املای پهلوی (ptspl/ptysp̄l) و پازند (Padeuuar) را بکار برده‌اند. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٤) و یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷)، این منزل قمری را Padēvar می‌خوانند. انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱)، بهار (۱۳٤۵: ۱۲۰)، بهزادی (۱۳٦۸: ۱۲٦)، و پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۵) نیز تابع هنینگ هستند، اما مکنزی (۱۹٦٤: ۵۱۵پ۲٤) خوانش *Padispar [pt(y)spl] را پیشنهاد می‌کند. پاکزاد (۲۰۰۵: ۱۱۹پ۱۵) نیز خوانش مکنزی را به صورت Padēspar از احتمالات می‌داند. بهار (۱۳۷۵: ۵۸) کلیه احتمالات موجود را تحت خوانش های padēwar ، padispar ، و parispar معرفی می‌کند.

توضیحات: در *بندهشن*، منزل قمری «پدیور»، خانه اول ماه است که معادل آن در هندی Aśvinī به معنی «دو سوارکار» نام دارد. این منزل در قسمت ابتدایی برج بره قرار دارد و معادل عربی آن «شَرَطان» یا «آشراط» به معنی «علامتها» است. ستارهٔ شاخص این منزل در لاتین Sheratan (β حمل) نام دارد که در *بندهشن* به عنوان یکی از ستارگان تیزرو معرفی شده است

(رک. axtarān ī tēz-rawišntar). مطابق بهار (۱۳۷۵: ۵۸)، این خانه قمر شامل ستارگان اول و دوم حمل (α و β حمل) است که در عربی «شَرَطَین» نیز خوانده می‌شوند. این منزل قمری، ستارگان «رأس الحمل»، «رأس المثلث» و نقطه اعتدال بهاری را نیز در بر می‌گیرد (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱٤۷).

§§§

pādēz [pʾtyc | Paz. pādēz | M pʾdyz | N pāyēz]

(تقسیمات سال: فصول)

* پاییز: خزان

توضیحات: مطابق *بندهشن* (۲۵: ۲۵)، سه ماه مهر، آبان، و آذرِ بهیزکی را پاییز گویند. در نتیجه، آغاز فصل پاییز یک پدیدهٔ کاملاً خورشیدی است و به تقویم خورشیدی بستگی دارد نه تقویم اوستایی. به همین خاطر است که در *بندهشن* (۵ب: ۵) آمده است: «آنگاه که خورشید به نخستین ستارهٔ برج ترازو رسد، روز و شب برابر گشته و آغاز پاییز است. و تا هنگامی که به نخستین ستارهٔ بره رسد، شبها بلندتر گردد و آنجا آغاز زمستان است».

ریشه شناسی: ساخت این واژه همانند واژه های پهلوی wihēz و parhēz می‌باشد و در نتیجه، این واژه مرکب است از: -pād «افتادن» + پسوند اسم ساز ēz- . این واژه در تقابل با واژهٔ پهلوی wahār که اساساً به معنی «شکفتن، جوانه زدن و بالا آمدنِ» برگها و گلهای گیاهان است، ساخته شده است و اشاره به «افتادنِ» برگها و یا میوه های رسیده از درختان در آن فصل دارد. معادل این واژه در انگلیسی (Fall) نیز از فعل **to fall** به معنی «افتادن» ساخته شده است. این در حالی است که مسیوزک (۲۰۰۲: ۷۵) این واژه را به صورت PI *pati-zya-ka به معنی «نزدیک به زمستان» تجزیه می‌کند: **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از -pad* «افتادن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۸۰)؛ **سانسکریت:** مشتق از -pat-, pāta-, pāt (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۱٦، ۵۸۰)؛ **اوستایی:** از ریشه -pat (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۷)؛ **فارسی میانه:** [pʾtyc] pādēz (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۷)؛ pādēz, pāyēz (بهار، ۱۳٤۵: ۱۱٤)؛ [pʾtyz] pātēz (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [pʾd(y)z] pādēz

(بویس، ۱۹۷۷: ٦۷؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٥٦؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲٥۸)؛ **پازند:** pādēz (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٥٦)؛ **فارسی نو:** پاییز؛ **معادل انگلیسی:** fall ، autumn ؛ **معادل عربی:** خریف.

§§§

Pahǎ [Paz. paha, pahā]

(منازل قمر)

❋ پَها: خانه چهارم ماه. از ۱۰ درجه گاو تا ۲۳ درجه و ۲۰ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر تنها یکبار در *بندهشن* (۲: ۲) آمده است. املاهای مختلف این منزل قمر در نسخ *بندهشن* به شرح زیر است: در TD1, K20b, M51 با املای پازند (paha)، و در TD2, DH با املای پازند (pahā)، (پاکزاد، ۲۰۰٥: ۳٥پ۳۳). یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) و به تبعیت از او، انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱)، این واژه را به صورت Paha ثبت کرده‌اند. اما، بهار (۱۳۷٥: ٥۸)، بهزادی (۱۳٦۸: ٥) و پاکزاد (۲۰۰٥: ۳٥)، خوانش پازند Pahǎ را ترجیح می‌دهند. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٥)، این منزل قمری را برابر با «الدبران» می‌گیرد؛ اما، نظری پیرامون صورت صحیح این واژه ارائه نمی‌کند.

توضیحات: در *بندهشن*، منزل قمری «پها»، خانه چهارم ماه است که معادل آن در هندی Róhiṇī به معنی «سرخ» نام دارد. این منزل در قسمت میانی برج گاو قرار دارد و معادل عربی آن «الدَبَران» به معنی «دنبال کننده» است. ستارهٔ شاخص این منزل در لاتین Aldebaran (α ثور) نام دارد که مطابق بهار (۱۳۷٥: ٥۸)، برابر است با ستاره چهاردهم از برج فلکی ثور. در حالی که اکثر پژوهشگران *بندهشن*، از بررسی ریشه شناختی این واژه چشم‌پوشی کرده‌اند؛ بهار (۱۳۷٥: ٥۸) با اشاره به وجه تسمیه ستارهٔ الدبران که نام خود را از «دنبال کردن خوشه پروین» گرفته است، احتمال می‌دهد که صورت پازندِ Pahā متناسب و هم معنی با واژهٔ عربی «الدبران» بوده، و در نتیجه، این املای پازند، صورتِ تحریف شدهٔ واژهٔ پهلوی Pasīg و یا Payīg و به معنی «دنباله» بوده باشد. مطابق لغتنامه دهخدا، نامهای دیگر این منزل قمر عبارتند از: دیدهٔ گاو، عین الثور، تابع النجم، و مِجدَح.

§§§

panǰ gāh ī gāhānīg [pnc gʾs y gʾsʾnyk']

(گاه‌شماری: تقسیمات سال)

* پنج گاه گاهانی: پنجه اندرگاهی

توضیحات: سال خورشیدی شامل ۳٦۵ روز است. در تقویم اوستایی، هر سال دوازده ماهِ سی روزه دارد که رویهم ۳٦۰ روز می‌شود و بدین گونه پنج روز در آخرِ سال می‌ماند. این پنجهٔ آخرِ سال، هنگام برگزاری جشن گاهنبار ششم بنام «همسپهمدیم گاه» است که به نحوی جشن آغاز سال نیز به حساب می‌آید. در گاهشمار اوستایی، نام این پنج روز از نام پنج گاثِ گاهان گرفته شده است و جدای از نام سی امشاسپندی است که بر سی روزِ ماه سروری می‌کنند. این پنج روز بر طبق *بندهشن* (۱ـالف: ۲٦)، به ترتیب عبارتند از: ۱) اَهونَوَدگاه (Ahunawad gāh)؛ ۲) اوشتوَدگاه (Uštwad gāh)؛ ۳) اِسپَندمَدگاه (Spandmadgāh)؛ ٤) وُهوخشترَگاه (Wohu(x)štr gāh)؛ و ۵) وَهیشتوئیشت گاه (Wahištōišt gāh). نامهای دیگر این پنجه عبارتند از: پنجه دزدیده (duzīdag)، پنجه تروفته (panǰ rōz ī truftag) ، پنجه مسترقه، پنج گاه گاهانی (panǰ gāh ī gāhānīg)، پنجه نیکو (panǰag ī weh)، و پنج روز گاهانی (panǰ rōz ī gāhānīg). مطابق آثارالباقیه (بیرونی، ۱۳۲۱: ٦۸) «پارسیان پنج روز دیگر سال را پنجی و اندرگاه گویند؛ سپس این نام تعریب شد و اندرجاه گفته شد و نیز این پنج روز دیگر را ایام مسروقه و یا مسترقه (دزدیده شده) می‌نامند زیرا که در شمار هیچیک از شهور محسوب نمی‌شود». این ترکیب با اصطلاح «پنج روز گاهنبار» (panǰ rōz gāhānbār) فرق دارد چراکه در طول سال شش «پنجهٔ گاهنبار» وجود دارد و تنها «پنجهٔ همسپهمدیم» یا «ششمین پنجهٔ گاهنبار» است که با «پنجهٔ گاهانی» مصادف است (همچنین رک. Hamaspasmēdim).

ریشه شناسی: ترکیب panj gāh ī gāhānīg مرکب است از: panj «پنج» (رک. panǰag) + gāh «گاه» (رک. gāh) + کسرهٔ اضافه + gāhān «گاهان، بخش نخست اوستا» (رک. gāh) + پسوند صفت ساز -īg . (برای بررسی ریشه شناختی به سرواژه های مذکور رجوع شود): **فارسی میانه:** gāhānīk «مربوط به گاهان، اولین بخش اوستا» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۸۰)؛ **فارسی میانه ترفانی:**

panzgāh [pnz gʾh̲] «پنج گاه گاهانی، پنجه اندرگاهی» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۷۷)؛ **فارسی نو:** پنجی، اندرگاه، اندرجاه (بیرونی، ۱۳۲۱: ٦۸)؛ **انگلیسی:** intercalary pentad ؛ **معادل عربی:** ایام مسروقه، ایام مسترقه (بیرونی، ۱۳۲۱: ٦۸)؛ خمسه مسترقه.

§§§

panǰ rōz gāhānbār [pnc YWM y gʾsʾnbʾl]

(گاه‌شماری: تقسیمات سال)

* پنج روز گاهنبار: پنجهٔ گاهنبار، هر یک از شش پنجهٔ گاهنبار؛ جشن گاهنبار.

توضیحات: در *بندهشن*، سال دینی به شش فصل بنام گاهنبار تقسیم می‌شود و در پایان هر فصل، بمدت پنج روز جشن می‌گیرند، هر یک از این شش پنجهٔ فصلی را «پنج روز گاهنبار» می‌نامند. تنها «پنجهٔ همسپهمدیم گاه» یعنی ششمین پنجه گاهنبار که آخرین پنجهٔ سال می‌باشد، به «پنجهٔ گاهانی» معروف است و نامهای دیگری نیز دارد (برای توضیحات بیشتر رک. panǰ gāh ī gāhānīg).

ریشه شناسی: (رک. panǰag ، rōz و gāhānbār)

§§§

panǰ rōz ī duzīdag [pnc YWM y dwcytk']

(گاه‌شماری: تقسیمات سال)

* پنج روز دزدیده: پنجه دزدیده، پنجه تروفته، خمسه مسترقه

توضیحات: (رک. panǰ gāh ī gāhānīg)

ریشه شناسی: (رک. panǰag و rōz). بررسی ریشه‌شناختی duzīdag در زیر آمده است: واژهٔ duzīdag مرکب است از: بن ماضی -duzīd + پسوند صفت ساز -ag . بارتولومه (۱۹۰٤: ۷۵۸)، با تردید بیان می‌کند که احتمالاً واژه پهلوی duz(d) «دزد؟» معادل واژه اوستایی -duž-dāii «بداندیش، پلید منش» و مرتبط با ریشه سانسکریت -durdhī-, dūḍhī́ به معنی «پست، بداندیش» است. همین نظریه را نیبرگ (۱۹۷٤: ٦۹) با اطمینان بیشتری اظهار کرده و ادامه

می‌دهد که ظاهراً واژهٔ dužd از قید duž «دُش‌ـ، دُژ‌ـ، بد» مشتق شده است. اما، قدر مسلم آن است که واژه پهلوی duzīdan [dwc-ytn'] صورت دیگری از فعل «دوشیدن» باشد، همانگونه که واژه های «مرز» و «مالش» به هم مرتبط هستند؛ واژهٔ «دزدیدن» نیز به واژهٔ «دوشیدن» که امروزه نیز در فارسی به معنی «سرکیسه کردن و دزدیدن» هم بکار می‌رود، مرتبط است. «دوشیدن» در سانسکریت به صورت -duh و به معنی «بیرون کشیدن و برداشتن چیزی از جایی و خالی کردن چیزی، بیرون بردن و برداشتن سود و چیزهای خوب از جایی» و در نتیجه «کِش رفتن» نیز بکار می‌رود (کار دزد هم همین است که بهترین چیزهای خانه ها را بیرون برده و خانه را خالی می‌کند). مثال مشابه دیگری که درستی این نظریه را ثابت می‌کند، واژهٔ پهلوی druz به معنی «دیو، دروج» از ریشه سانسکریت -druh به معنی «دشمنی کردن، آسیب رساندن، آزار رساندن» است: **هند و ایرانی آغازین:** -d^haug^h* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳۸)؛ **سانسکریت:** -dugdha «دوشیده، کاملاً خالی شده، برداشته»، -duh-, dugh «برداشتن، بیرون کشیدن، بیرون بردن چیزهای خوب از جایی، دوشیدن»، با صورت سوم شخص مضارع doghi, dughe, duhe (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۸)؛ **اوستایی:** -duj* هم آهنگ با -druj؛ **فارسی میانه:** duzzīdag «دزدیده، (نام خمسه) مسترقه» (بهار، ۱۳۴۵: ۳۸۵)؛ duzīdag [dwcytk'] «(پنجه) دزدیده» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۶۹)؛ duzīdan, duz- [dwc-ytn'] (مکنزی، ۱۹۷۱: ۲۹)؛ **پازند:** dužī «دزدی» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۶۹)؛ **فارسی نو:** دزدیده؛ **معادل عربی:** مسترقه، مسروقه.

§§§

panǰ rōz ī gāhānīg [pnc YWM y gʾsʾnyk']

(گاه‌شماری: تقسیمات سال)

* پنج روز گاهانی: پنجهٔ گاهانی، پنج گاه گاهانی، پنجه دزدیده.

توضیحات: (رک. panǰ gāh ī gāhānīg)

ریشه شناسی: (رک. panǰag و rōz و gāh)

§§§

panǰ rōz ī truftag [pnc YWM y tlwptk']

(گاه‌شماری: تقسیمات سال)

* پنج روز دزدیده: پنجه دزدیده، پنجه تروفته

توضیحات: (رک. panǰ gāh ī gāhānīg)

ریشه شناسی: (رک. panǰag, rōz). واژهٔ truftag مرکب است از: بن ماضی -truft + پسوند صفت ساز ag- ؛ **هند و ایرانی آغازین:** -tarp* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۰)؛ **سانسکریت:** -tṛptá مرتبط با -tṛpú «دزد» از ریشهٔ -tṛp «دزدیدن، ارضا کردن خود با انجام کاری» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤٥٤)؛ **اوستایی:** مشتق از ریشه -tarəp و بن مضارع -tərəfiia (بارتولومه، ۱۹۰٤: ٦٤٣)؛ از ریشهٔ -tarp «دزدیدن» (کلنز، ۱۹۹۵: ۲۵)؛ **فارسی میانه:** [tlwptk'] truftag «دزدیده، اندرگاهی» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸٤؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۱)؛ taruftag «دزدیده، (پنجهٔ) دزدیده، (خمسه) مسترقه» (بهار، ۱۳٤۵: ۱۵۵ـ۱۵٦)؛ truftak (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۵)؛ **فارسی نو:** تروفته؛ مرتبط با ترفند (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۵)؛ **معادل عربی:** مسروقه، مسترقه.

§§§

panǰag [pnck' | Av. paṇča-]

(گاه‌شماری: مقیاسات)

* پنجه؛ دوره پنج روزه

توضیحات: برخی از مترادفهای این واژه در لغتنامه دهخدا عبارتند از: پنجک، پنجه، فنجه، پنج‌روزی، پنجهء گزیده، پنجهء دزدیده، خمسهء مسترقه، ایام‌المسترقه، ایام‌المختاره.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: عدد panǰ + پسوند اسم ساز ag- : **هند و ایرانی آغازین:** -panča* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷۸)؛ **سانسکریت:** pañcaka «پنجه» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۵۷۸)؛ **اوستایی:** -paṇča (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۸)؛ **فارسی میانه:** [pnck] panjak «پنجه، ۵ روز، پنجه مسترقه» (بهار، ۱۳٤۵: ۱۳۵)؛ [pnck'] panǰag «خمسه، پنجه، دست» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۹)؛ panj [pnc'] «پنج» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۰)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [pnj] panǰ «پنج» (بویس، ۱۹۷۷:

۷۱)؛ **فارسی میانه ترفانی:** panz [pnz, pnc] «پنج» (بویس، ۱۹۷۷: ۷۱)؛ **فارسی نو:** پنجه، پنج؛ **انگلیسی:** fifth, five ؛ **معادل انگلیسی:** pentad ؛ **معادل عربی:** خمسه.

ترکیبات:

panǰ gāh ī gāhānīg «پنج گاه گاهانی: پنجه آخر سال، (مصادف است با پنجه دزدیده)»

panǰ rōz gāhānbār «پنج روز گاهنبار: هر یک از شش پنجه گاهنبار، جشن گاهنبار»

panǰ rōz ī duzīdag «پنج روز دزدیده: پنجه دزدیده، خمسه مسترقه»

panǰ rōz ī gāhānīg «پنج روز گاهانی: پنج گاه گاهانی، پنجه آخر سال»

panǰ rōz ī truftag «پنج روز دزدیده: پنجه دزدیده، خمسه مسترقه»

panǰag ī weh «پنجه نیک: پنج گاه گاهانی».

§§§

panǰag ī weh [pnck' y ŠPYL]

(گاه‌شماری: تقسیمات سال)

* پنجه نیک: پنج گاه گاهانی، (مصادف است با پنجه دزدیده)

توضیحات: (رک. panǰ gāh ī gāhānīg)

ریشه شناسی: (برای بررسی ریشه شناختی جزء اول رک. panǰag). بررسی ریشه شناختی weh در زیر آمده است؛ **هند و ایرانی آغازین:** *Huasu- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۳)؛ **سانسکریت:** vásvī-, vásyas-, vásīyas-, vásu- «نیک، خوب» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۹۳۱)؛ **اوستایی:** vaŋhauu-, vaŋhuu-, vaŋhu-, vohu-, vaŋhuuī- «نیک، خوب، عالی» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۸)؛ **فارسی باستان:** vahya-, $va^{h}u$- (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۸)؛ **فارسی میانه:** panjag i vēh «خمسه مسترقه» (بهار، ۱۳۴۵: ۱۳۵-۱۳۶)؛ vēh [wdh; ŠPYL] «نیک، بهتر، خوب، اهورایی» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۸)؛ weh [ŠPYL < A špyr; wyh | N bih] «بهتر، خوب» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۹)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [-why] «به»، در ترکیبات (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۸)؛ **فارسی میانه ترفانی:**

[why] «به»، همچنین [wyhdr] «بهتر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۸)؛ **پازند:** vah, vahě, veh, vih و ... (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۸)؛ **فارسی نو:** به؛ **معادل انگلیسی:** good, best, better .

§§§

Pārand [pʾlnd | Av. pāraṇdī-]

(تنجیم: ستارگان)

* ستارۀ پارند، صورت فلکی پارند

توضیحات: واژۀ «پارند» چهار بار در *بندهشن* تکرار شده است. بار اول، در *بندهشن* (۱: ۵۲) بعنوان یکی از امشاسپندان؛ بار دوم در *بندهشن* (۲: ٦) با صفت Mazdā-dād «مزدا-آفریده» بعنوان یکی از سرداران پاسدارِ نواحی؛ بار سوم و چهارم، در *بندهشن* (۲٦: ۱۲۵ و ۱۲٦)، با صفت purr-xwarrah «پُر-فرّه» و rawāg-rah «روان-گردونه» بعنوان اختری مینوی که ۵۰ ستاره دارد و اهرشونگِ امشاسپند را همراهی می‌کند. همین صفت برای پارند در ویشتاسب یشت (یشت، ۱۰: ٦٦) نیز در ترکیب pāraṇdī- raoraϑa- آمده است. مطابق بهار (۱۳۷۵: ٤۱)، بعنوان یک امشاسپند، او «زن ایزدی است نگهبان دارائی مردم». (برای توضیحات بیشتر رک. Mazdā-dād)

ریشه شناسی: مطابق رایشلت (۱۹۱۱: ۲۹٤)، واژۀ Pārand به معنی «فراوانی، ثروت» نام الهه‌ای است که در اوستا به صورت Pāraṇdī- آمده است و با واژۀ ودایی Puraṃdhay- مرتبط است؛ اما ظاهراً، این واژه مرکب است از: واژۀ سانسکریت pārá- به معنی «بالاترین، دورترین، نهایت، کمال، غایت» می‌باشد + صورت مؤنث از aṇḍa- به معنی «اوج، قله» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۱۹، ۱۳۰۹)، که رویهم رفته به معنی «بالاترین یا دورترین قله آسمان» است؛ **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از صورت مونث و بالندۀ par-a-* «بیشترین، دورترین، بالاترین» + Hanta-* «نهایت، آخر» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷۸، ۱۰)؛ **سانسکریت:** صورت مونث از pārá- + aṇḍa- (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۱۹، ۱۳۰۹)؛ **اوستایی:** pārəndaī- «فراوانی، ثروت؛ نام الهه ای» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۹٤)؛

pāraṇdī- (یشت، ۱۰: ٦٦)؛ **فارسی میانه:** Pārand «پارند. از امشاسپندان، از اختران، اختر پر فره و ۵۰ ستاره و روان گردونه» (بهار، ۱۳٤۵: ۱۱۵).

ترکیبات:

purr-xwarrah Pārand ī panǰāh stārag «پارندِ پُرفرّهٔ پنجاه ستاره»

Pārand ī rawāg-rah «پارندِ روان- گردونه».

§§§

Parwēz [Paz. Paruuīz | MP plwyc' | Av. paoiryaēinī-]

(منازل قمر)

* پرویز، به معنی «انبوه، فراوانی»: خانه سوم ماه. از ۲٦ درجه و ٤۰ دقیقه حمل تا ۱۰ درجه ثور

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر دو بار در *بندهشن* آمده است. املاهای مختلف این منزل قمر در نسخ *بندهشن* به شرح زیر است: الف) در *بندهشن* (۲: ۲): در TD1, TD2, DH با املای پازند (parvz)، در K20 با املای پازند (paruuiz)، در K20b, M51 با املای پازند (paruuīz)، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ۳۲)؛ ب) در *بندهشن* (۷: ۳): در TD1 با املای پهلوی (plyc')، و در TD2, DH با املای پهلوی (plwyc')، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۱۱۹پ۱۸). هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٤)، بهار (۱۳۷۵: ۵۸) و سایر پژوهشگران، این منزل قمری را به صورت Parwēz خوانده و با «خوشه پروین» برابر گرفته‌اند.

توضیحات: در *بندهشن*، منزل قمری «پرویز»، خانه سوم ماه است که معادل آن در هندی Kṛ́ttikā به معنی «خنجر، کارد» نام دارد. این منزل در قسمت اولِ برج گاو قرار دارد و معادل عربی آن «ثریّا» به معنی «ثروت» است. نام این منزل در لاتین Pleiades «انبوه، فراوانی» و در اوستا Paoiriiaēinī- است. در فارسی به آن «خوشهٔ پروین» می‌گویند و آن عبارت است از شش ستاره که به شکل یک ملاقهٔ کوچک بر گردن گاو آسمانی قرار دارند. مطابق *بندهشن* (۲: ۲۱)، این صورت فلکی از اختران تیزرو و در نتیجه بلندپایه محسوب شده است (رک. axtarān ī

tēz-rawišntar). نامهای دیگر این صورت فلکی در فارسی عبارتند از: پرن، پرند، پرو، پروه، رَفه، رَمه، نرگسه، نرگسهء چرخ، نرگسهء سقف لاجورد.

ریشه شناسی: این واژهٔ مرکب است از: -parw «پُر، فراوان» + پسوند اسم ساز -ēz به معنی «فراوانی»؛ **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از -prHu* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۸٦)؛ **سانسکریت:** مشتق از -pūrvī́ «انبوه، فراوان» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۳٦)؛ **معادل سانسکریت:** «خوشه پروین» -kṛ́ttikā (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۰٤)؛ **اوستایی:** -paoiriiaēinī «خوشه پروین» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۹)؛ **فارسی میانه:** parwēz (بهار، ۱۳۷۵: ۵۸؛ بهار، ۱۳٤۵: ٤۰۲؛ هنینگ، ۱۹٤۲: ۲٤٤؛ بهزادی، ۱۳٦۸: ۵)؛ **پازند:** paruuīz (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵)؛ **فارسی نو:** (خوشهٔ) پروین؛ **انگلیسی:** Pleiades ؛ **معادل عربی:** النجم، الثریّا، عقد الثریا.

ترکیبات:

Pēš-parwēz «هادی النجم، پیش-پرویز».

§§§

pāyag [pʾd(y)k' | Paz. pāya | Av. pāδa- | N pāya]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* پایه: گاه، جایگاه آسمانی، مرتبهٔ فلکی

توضیحات: در *بندهشن* (۱-الف: ۷ و ۳: ۸) آمده است که آسمان از تن زمان درنگ-خدای آفریده شد و دارای هفت پایه فلکی است: ۱) ابر-پایه: آسمان اول (فلک قمر)؛ ۲) اخترپایه: سپهر اختران، سپهر ستارگان آمیزنده (فلک البروج)؛ ۳) ستاره-پایه: سپهر ستارگان نیآمیزنده: سپهرِ زِبَر سپهر (فلک الافلاک)؛ ٤) ماه-پایه: بهشت، جایگاه ماه گوسپند تخمهٔ ایزدی؛ ۵) خورشید-پایه: گرزمان، انغر روشن، انغران، جایگاه خورشید تیزاسب؛ ٦) گاه امشاسپندان، گاه ابرگران؛ ۷) گاه هرمزد: روشنی ازلی.

مطابق نجوم سنتی، هفت فلک سیارات محصور در فلک البروج اند که در *بندهشن* با نام «سپهر اختران» یا «ستارگان آمیزنده» از آن یاد می‌شود. در اصطلاح دینی، فلک البروج را «کرسی»

می‌نامند. پس از فلک البروج، فلک الافلاک (یا فلک اعظم) جای دارد که در *بندهشن* با نام «سپهرِ زبر سپهر» معرفی می‌شود. این سپهر در *بندهشن* همچون سدی است که در برابر اهریمن و موجودات اهریمنی قرار می‌گیرد و مانع از آلودگی طبقات بالاتر آسمان می‌شود. در نجوم سنتی نیز فلک الافلاک، جایگاه خداوند و ملائک است و در اصطلاح دینی به آن «عرش» می‌گویند.

طبقه بندی موجود در *بندهشن* با طبقه بندی سنتی (که در *بندهشن* بطور غیر مستقیم مورد استفاده قرار گرفته است) مطابقت دارد و تفاوت ظاهری آنها به این دلیل است که طبقات آسمان در *بندهشن* از یک دیدگاه مذهبی بیان شده است اما طبقات سنتی آسمان یک طبقه بندی نجومی است. از اینرو، طبقات آسمان دارای تفصیل واضح تری می‌شوند، که در دو گروه اصلی (طبقات مادی و طبقات مینوی) به شرح زیر ذکر می‌شود:

الف) طبقات مادی: از ابر پایه تا سپهر ستارگان آمیزنده، که جمعاً ۹ فلک است: ۱) زمین که در مرکز جهان است و آسمانِ پیرامون آن که در *بندهشن* به «ابرپایه» موسوم است. این سپهر، آسمانِ زمین است که محصور در فلک ماه است و در نجوم سنتی (بیرونی، ۱۳۵۲: ٥٦) و *بندهشن* (۱ـالف: ۲)، حاوی چهار کرۀ ۱) خاک، ۲) آب، ۳) باد (=هوا)، و ٤) آتش، می‌شود. پس از این فلک، فلک اباختران یا سیارات قرار دارد که تعدادشان هفت است و محصور در فلک البروج اند: ۱) فلک ماه، که در *بندهشن* به آن «ماه تاریک» یا «ماه اباختری» می‌گویند. ۲) فلک عطارد، که در *بندهشن* «تیر اباختری» نامیده می‌شود. ۳) فلک زهره، که در *بندهشن* به آن «اناهید اباختری» می‌گویند. ٤) فلک خورشید، که در *بندهشن* به «مهر تاریک» یا «مهر اباختری» موسوم است. ٥) فلک مریخ، که در *بندهشن* آنرا «بهرام اباختری» می‌نامند. ٦) فلک مشتری، که نام آن در *بندهشن* «هرمزد اباختری» است. ۷) فلک زحل، که در *بندهشن* به «کیوان اباختری» موسوم است. ۸) فلک البروج، که در *بندهشن* به نام «سپهر ستارگان آمیزنده» و «سپهر اختران» معروف است. بنا بر *بندهشن* (٥ب: ۱۹): «خورشید، خدای روشنی، بر فراز همه اختران و کیوان خدای تاریکی بر فراز همه اباختران ایستاد». در همین جمله به روشنی مشخص است که فلک سیارۀ

کیوان که درون فلک البروج قرار دارد، بالاتر از فلک سایر سیارات است؛ در حالی که، فلک خورشید ایزدی یا مهر (که با خورشید تاریک یا اباختری فرق دارد) بالاتر از فلک اختران و ستاره-پایه و در نتیجه درون فلک الافلاک قرار دارد. عدم درک این مطلب از طرف بسیاری از محققان همچون برونر (۱۹۸۷: ۸۶۲) باعث شده است تا آنها خورشید و ماه را از لیست سیارات حذف کرده و در نتیجه برای به هفت رساندن تعداد آنها مجبور شوند سر و دم گوزهر را به پنج سیاره دیگر اضافه کنند. (برای توضیحات بیشتر رک. abāxtar و gumēzišn)

ب) طبقات مینوی آسمان، که از «ستاره پایه» تا «گاه هرمزد» را در بر می‌گیرد. این طبقات مینوی، بخاطر عدم مطابقت با تفکر اسلامی، در نجوم سنتی حذف شده و همگی تحت نام «فلک الافلاک» که در *بندهشن* به «سپهر زبر سپهر» موسوم است، خلاصه شده اند. طبقات مینوی آسمان در *بندهشن*، عبارت اند از: ۱) «ستاره پایه»، که نام دیگر آن در *بندهشن* «سپهر ستارگان نیامیزنده» است. این سپهر جایگاه فروهر پاکان (abēzagān) است. ۲) «ماه پایه»، که نام دیگر آن در *بندهشن* «بهشت» است. این سپهر مینوی، جایگاه ایزدِ ماه یا «ماهِ روشن» («ماهِ گوسپند-تخمه») است که در *بندهشن* یکی از سپاهبدان اختری و شهریار روشنان است. دشمن اباختریِ این ایزد، «ماهِ تاریک» یا «ماهِ اباختری» است که همیشه در زیر نور «ماهِ روشن» حرکت می‌کند. ۳) «خورشید پایه»، که نامهای دیگر آن در *بندهشن* «گرودمان»، «انغر روشن»، یا «انغران» است. این سپهر مینوی، جایگاه ایزدِ مهر یا «مهرِ روشن» («خورشید تیز اسب») است که در *بندهشن* یکی از سپاهبدان اختری و شهریار روشنان است. دشمن اباختریِ این ایزد، «مهر تاریک» یا «مهر اباختری» نام دارد که همیشه در زیر نور «خورشیدِ روشن» حرکت می‌کند. ٤) «گاه امشاسپندان»، که جایگاه امشاسپندان است و دارای شش پایه اصلی به نام شش امشاسپند اصلی است. ۵) «گاه هرمزد» یا «سپهر مینوی هرمزد» که جایگاه هرمزد است و به روشنی ازلی پیوسته است. این پنج پایه یا طبقه مینوی عملاً یکی بوده و در نجوم سنتی بنام فلک الافلاک یا «سپهر نیامیزنده» خوانده می‌شوند، چراکه ساکنینِ همه این طبقات، جزو اَبَرگران، امشاسپندان و ایزدان مینوی هستند. بنابراین، طبقه بندی بخش مینوی آسمان در *بندهشن*، تنها بر اساس مرتبه و

بزرگی ایزدان صورت گرفته است و به همین خاطر است که در بندهشن، در ترکیباتی همچون «سپهر اختران» (فلک البروج) و «سپهر زبر سپهر» (فلک الافلاک)، واژهٔ «سپهر»، فقط در معنی نجومی-تنجیمی خود یعنی «فلک» بکار رفته است و برای سایر طبقات فرعی آسمان از واژه های «پایه» و «گاه» استفاده شده است. (همچنین نک. gumēzišn)

ریشه شناسی: مرکب از -pāy + پسوند -ag ؛ **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از -pad* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷۷)؛ **سانسکریت:** -padá «پای، گام؛ مرتبه، جایگاه» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۵۸۳؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۷۷-۷۸)؛ **اوستایی:** -pāδa (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۷؛ مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۷۷-۷۸)؛ **فارسی باستان:** -pada «جایگاه؛ گام» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۵)؛ **فارسی میانه:** [pʾdk', pʾdyk'] pāyag «اساس، پایه» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۲۳؛ بهار، ۱۳٤۵: ۱۱٦)؛ [pʾhk'] pāhak ,[pʾdk'] pādak «فلک، گاه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** مشتق از [pʾd] pāδ (بویس، ۱۹۷۷: ٦٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [pʾy] pāy (بویس، ۱۹۷۷: ٦۷)؛ **پازند:** pāya (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٤۷)؛ **فارسی نو:** پایه = «فلک، گاه» (دهخدا)؛ **انگلیسی:** foot «پای»؛ **معادل عربی:** رتبه، مرتبه، طبقه.

ترکیبات:

zofr-pāyag «ژرف-پایه؛ اوج پستی»

abr-pāyag «ابر-پایه: طبقه اول آسمان، فلک اول»

star-pāyag «ستاره پایه: طبقه سوم آسمان، فلک الافلاک»

stārag-pāyag «ستاره-پایه: طبقه سوم آسمان، فلک الافلاک»

māh-pāyag «ماه-پایه: طبقه چهارم آسمان، فلک مینوی ماه ایزدی»

xwaršēd-pāyag «خورشید-پایه: طبقه پنجم آسمان، فلک مینوی خورشید مینوی».

§§§

Pēdišah [pytyšʾh, pytyšh | Av. paitiš.hahiia-]

(تقسیمات سال: گاهنبار)

* پدیشَه، به معنی «برداشت»: نام گاهنبار سوم، اعتدال پاییزی

توضیحات: پدیشه نام گاهنبار سوم است که برگرفته از واژه اوستایی -paitiš.hahiia به معنی «گردآوری ثمر» است. مطابق *بندهشن* (۱ـالف: ۲۲)، آفرینش زمین در این گاهنبار رخ داده است که از ۱٦ تیرماه تا ۲۵ شهریور، بمدت ۷۰ روز به طول انجامید. در نتیجه، از ۲٦ تا ۳۰ شهریورماه را به این خاطر جشن می‌گیرند. این پنج روز گاهنبار را که مصادف با اعتدال پاییزی است، «پدیشه گاه» می‌خوانند. از آنجا که معادل این واژۀ در سانسکریت (-sasya) به معنی «همه نوع حاصل و ثمر» است، نام این گاهنبار اشاره به جمع آوری میوه ها، غله، و همه نوع دانه های گیاهی که زمان جمع آوری آن در آخر شهریور است، دارد. در نتیجه، نام این گاهنبار با آفرینش زمین که محل کار کشاورزان و باغبانان است، ارتباط مستقیم دارد و به همین خاطر است که این گاهنبار در اوستا (ویسپرد، ۱: ۱) در عبارت -paitiš.hahiia- hahiia موصوف به صفت «ثمرـبخشنده» شده است. (نک. gāhānbār).

مقایسه ترجمه: معنای این واژه در *بندهشن* (۱ـالف: ۲۲)، چنین آمده است: «توضیح اینکه، گام‌ـبرداشتنِ آفریدگان بر زمین را پدید آورد»؛ بهار (۱۳۷۸: ٤۱) این بند را چنین ترجمه کرده است: «او را گزارش این که به پایْ رفتنِ آفریدگان را بر زمین پدید آورد»؛ ترجمه انکلساریا (۲۸) چنین است: «او اساس و پیشرفت آفریدگان را بر زمین آشکار کرد»؛ ترجمه چرتی (۲۰۰۳: ٤٦): «و توضیح آن این است که، او مسیرها و حرکت موجودات را بر زمین آشکار کرد».

ریشه شناسی: این واژه معادل واژه اوستایی -paitiš.hahiia به معنی «گردآوری ثمرات» می‌باشد؛ **هند و ایرانی آغازین:** -p(r)ati* + -Hiš* + -sas(H)-ia* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۸۵، ۵۰، ۹۷)؛ **سانسکریت:** -prati-iṣ- = pratîṣ «پرداختن به، رسیدگی به»+ sasyá «غله، حبوبات، ذرت، میوه» (مونیزویلیامز: ٦۷٤، ۱۱۹۲)؛ **اوستایی:** -paitiš.hahiia «ایزدِ گاهنبار سوم و جشن آن گاهنبار» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۸)؛ «گردآوری غله» (بهار، ۱۳۷۵: ۵۱)؛ از -haŋhuš «ثمره، میوه، سود» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۹۷)؛ **فارسی میانه:** pēdišhah «پدیشَهَه» (بهار، ۱۳٤۵: ۱٤۵)؛ Pētišhah (چرتی، ۲۰۰۳: ٤٦)؛ Pēdišah [pytyšˀh] (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۲)؛ **معادل عربی:** اعتدال خریفی.

§§§

Pēš-Parwēz [Paz. pēš-parvīz, peš-paruuiz | MP pyš-plwyc' | Av. upa-paoiriia-]

(منازل قمر)

* پیش-پرویز، به معنی «پیش از خوشه پروین»: خانه دوم ماه. از ۱۳ درجه و ۲۰ دقیقه برج بره تا ۲٦ درجه و ٤۰ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر سه بار در *بندهشن* آمده است. املاهای مختلف این منزل قمر در نسخ *بندهشن* به شرح زیر است: الف) در *بندهشن* (۲: ۲)، در TD1, K20, M51 با املای پازند (pešparvīz)، در TD2, DH با املای پازند (pešpardz̄īz) که در آن ترکیب dz̄ آشکارا اشتباه کاتب است برای حرف اوستایی v، در K20 با املای پازند (pēšparvīz)، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ۳۱)؛ ب) در *بندهشن* (۲: ۲۱)، در TD1 با املای پهلوی (pyš plwy̌c')، در TD2, DH با املای پهلوی (pyšplwyc')، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ٤۱پ۱۷٤)؛ ج) در *بندهشن* (۷: ۳)، در TD1 با املای پهلوی (pyš-plyc')، در TD2, DH با املای پهلوی (pyš-plwyc')، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۱۱۹پ۱٦). هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۷) آنرا به صورت Pēš-Parwīz خوانده است. انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱)، بهار (۱۳۷۵: ۵۸)، بهزادی (۱۳٦۸: ۵) و پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۵)، آنرا به صورت Pēš-Parwēz ثبت کرده‌اند. یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) به اشتباه، نام این منزل قمری را Pēš و منزل بعدی را Parvīz گرفته است.

توضیحات: هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۷) آنرا معادل واژهٔ اوستایی -Upapaoirī و به معنی «ستارگان جلوی خوشه پروین» می‌داند. بهار (۱۳۷۵: ۵۸) نیز همین نظر را تأیید کرده و اضافه می‌کند که این منزل قمری برابر است با منزل عربی بُطَین به معنی «شکم کوچک» و شامل سه ستاره هفتم، هشتم و یازدهم از حمل (ρ و δ و ε حمل) می‌باشد. بقول لغتنامه دهخدا، «بطین سه ستاره است بشکل دیگ‌پایه‌ها یا مثلث شکلی که دیگ را هنگام طبخ بر آن نهند و آن نزدیک بطن الحمل است یکی ستارهء آن تابان و دو دیگر کم نورند و این دو پس از طلوع ستاره تابان برآیند». این منزل قمری در هندی Bharaṇī به معنی «پرورنده، زاینده» نام دارد (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷٤۳-

۷٤٤). ستارهٔ شاخص این منزل قمری در لاتین Botein (δ حمل) می‌باشد. در *بندهشن* (۲: ۲۱؛ ۷: ۳)، این منزل قمری از اختران تیزرو و آب–چهره محسوب شده است.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از پیشوند -pēš + اسم parwēz (رک. Parwēz)؛ **اوستایی:** -upa-paoiriia (بهار، ۱۳۷۵: ۵۸)؛ **فارسی میانه:** pešparviz «پیش پرویز. خانه دوم قمر» (بهار، ۱۳٤۵: ٤۰۲، ۱٤٦)؛ pēš-parwēz (بهار، ۱۳۷۵: ۵۸)؛ **پازند:** -pēš-parvīz, peš-paruuiz, peš parvīz ؛ **فارسی نو:** پیش–پرویز؛ **معادل عربی:** هادی النَجم، بُطَین.

§§§

petyārag [p(y)tyd'lk' | Av. paitiiāra- | M pty'r | Paz., N patyāra]

(تنجیم)

* پتیاره: وبال

توضیحات: برج مقابل خانهٔ یک سیاره را پتیارهٔ آن سیاره گویند (برای توضیحات رک. kadag).

تصحیح ترجمه: انکلساریا (۱۹۵٦: ٦۳) واژهٔ petyārag را به واژهٔ انگلیسی enemy «دشمن» ترجمه کرده که یک واژهٔ تخصصی تنجیمی نیست. بعلاوه اینکه، خوانش او از این قسمت از جملهٔ مربوطه اشتباه است (رک. ēwēnag).

ریشه شناسی: این واژهٔ معادل است با واژهٔ سانسکریت -praty-ari به معنی «دشمن هم زور و هم تراز» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦٦٤)؛ در تنجیم نیز، برج پتیاره برابر است با برجی که «متضاد و دشمنِ هم زور» با خانهٔ یک سیاره است یعنی برجی که دقیقاً روبروی برج خانه و در تضاد با آن است: **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از -p(r)ati* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۸۵)؛ **سانسکریت:** práti «مقابل، ضد، متقابل» + -a-ri «دشمن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦٦۱، ۸۷)؛ **اوستایی:** ترکیب -paitiiārəna مرکب از -paiti- + arəna به معنی «دشمن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۸)؛ -paitiiāra «دشمن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۰)؛ **فارسی میانه:** patyārag «پتیاره، ضد، مخالف؛ لقب اهریمن» (بهار، ۱۳٤۵: ۱۱٦)؛ petyārag [p(y)tyd'lk'] «بدی، بدبختی، دشمن؛ (در نجوم:) پتیاره» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۲۵)؛ paitiyārak [pytyḏ'lk'], patiyārak [ptyḏ'lk'] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۵۰)؛ **فارسی میانه**

ترفانی: [pty'r] patyār, petyār «بدبختی، فلاکت، خصومت» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۸۵)؛ patyār (بویس، ۱۹۷۷: ۷۵)؛ **پازند:** patyāra (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۳۷)؛ **فارسی نو:** پتیاره؛ **معادل انگلیسی:** detriment (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۱٦)؛ **معادل عربی:** وبال.

§§§

Pidištān [pytyšt'n']

(احکام بروج: اوتاد)

❋ پدشتان: بیت الآباء، میخ زیر زمین، وتد تحت الارض، وتد رابع

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد رابع یا خانه چهارم (پهلوی: gyāg ī čahārom)، «بَیتُ الآباء» نام دارد (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). نامهای دیگر این وتد عبارتند از: وتد الارض و وتد تحت الارض (پهلوی: Mēx ī azēr ī zamīg). نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Pidištān است. وتد تحت الارض، در تنجیم سنتی، خانه آباء و اجداد (Sire) و والدین (Parents) است که معادل آنها در لاتین (Genitor) و (Parentes) نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹-۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد، در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان در وتد طالع (وتد اول) قرار دارد، برج ترازو نیز در «میخ پدشتان» یعنی بیت الآباء جای دارد. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «پدران و نیاکان و عاقبت کارها و ضیاع و عقار و خانه ها و جای آب و چگونگی اصل و نسب و آنچ از پس مرگ است و آنچ از مرده بماند». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: بنا بر مکنزی (۱۹٦٤: ٥۲٦) املای پهلوی [pytyšt'n'] دو واژه را در ذهن تداعی می‌کند: ۱) [pdyšt''n] در پهلوی اشکانی ترفانی به معنی «پا» برگرفته از واژه اوستایی -paitištā [-paiti.štāna-, paiti.štana] «پایه، پا، پایگاه، مسکن» مطابق با صورت سانسکریت -pratiṣṭhāna «پایه، پا، پایگاه، استراحتگاه»]؛ ۲) [pdyšt] در فارسی میانه و پهلوی اشکانی ترفانی به معنی «خانه، مسکن». از آنجا که نام همه اوتاد دیگر در *بندهشن* دارای پسوند -ān

است، این پسوند نقش زیادی در اصل واژه ایفا نمی‌کند و می‌توان از آن صرفنظر کرد. یک نکته این است که املای [pdyšt] که در فارسی میانه باید قاعدتاً به صورت [*pt(y)št] ثبت می‌شد، در هیچ جای دیگر در زبان پهلوی نیامده است. نکته دوم اینکه، معنی «مسکن» برای این وتد، که به «آباء و اجداد و پدران» ربط دارد، نام مناسبی نیست و با آن تداعی نمی‌شود. اما از آنجا که بیرونی (۱۳۵۲: ۴۲۹) در دلالتهای این برج، «خانه ها» را نیز ذکر کرده است، مکنزی معنی «مسکن» را محتمل تر می‌داند: **هند و ایرانی آغازین:** *pHtar- «پدر» + *staH- «ایستادن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۸۳، ۱۰۳)؛ **سانسکریت:** pitā «پدر» بجای -pitṛ در ترکیبات + -sthā́na «مکان، خانه، جایگاه» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ٦۲۷، ۱۲٦۳)؛ **اوستایی:** -pitar-, piϑr-, fəδr «پدر» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٤۱) + -štāna از ریشه -stā «ایستادن» در ترکیب -paiti.štāna «مسکن، جایگاه» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۸)؛ **فارسی باستان:** -pitar (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۷) + -stāna «مکان» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۱۰)؛ **فارسی میانه:** *pedištān «مسکن ها؟» (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ Pidištān [pytyšt'n'] «پدران» (بهار، ۱۳٤۵: ۱٤۵؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰٦)؛ pit [pt'] «پدر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۲)؛ «پیتیشتان» (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** padišt [pdyšt] «خانهٔ پدران، خانه ارواح» (بویس، ۱۹۷۷: ۷۰، ۷۱)؛ [pyd] «پدر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۲)؛ **فارسی نو:** پدر؛ **معادل انگلیسی:** sire از لاتین genitor «اجداد» (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹–۱۰)؛ Parents از لاتین Parentes «والدین» (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ **معادل عربی:** بیت الاباء (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵).

§§§

purr-māh [pwl-mʾh | MALE mʾh | Av. pərənō.māh- | M purrmāh]

(نجوم)

* پُرماه: ماه کامل، بدر، امتلاء ماه

توضیحات: (رک. māh)

ریشه شناسی: این ترکیب تشکیل شده است از: صفت -purr «پر، کامل، لبریز» + اسم māh (رک. māh)؛ **هند و ایرانی آغازین:** *prHna- «پر» + *maHas- «ماه» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۸۷،

٦٦)؛ **سانسکریت:** pūrṇá-mās(a)- «پرماه، ماه کامل»، مرکب از pūrṇá- «پر، لبریز» از ریشه pṝ- «پر کردن، لبریز کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ٦٤٢، ٦٤٨)؛ **اوستایی:** pərəna- «پر» در pərənō.māh- «پُرماه، ایزدِ ماه کامل» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۹۲، ۲٤۰؛ بارتولومه، ۱۹۰٤: ۸۹۵)؛ **فارسی میانه:** purr-māh [MALE mʾh] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۲۷؛ بهار، ۱۳٤٥: ۱۳۸)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی:** purrmāh [pwrmʾẖ, pwrmʾ] (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۸٦)؛ purrmāh [pwrmʾh] حاوی purr [pwr] «پر» (بویس، ۱۹۷۷: ۷٥)؛ **پازند:** pur (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۳) + māh (تفضلی، ۱۳٤۸: ۷۷، ۲۰۹)؛ **فارسی نو:** پرماه «ماه کامل»؛ **انگلیسی:** full moon ؛ full صورت انگلیسی purr می‌باشد؛ **معادل انگلیسی:** culmination (of the moon) ؛ **معادل عربی:** بدر؛ امتلاء قمر، اتمام قمر، استقبال (لغتنامه دهخدا).

§§§

R

rāh ī Kăwōsān [lʾs y kʾywsʾn]

(نجوم: ستارگان)

❋ راه کاووسان: (کهکشان) راه شیری

توضیحات: منظور از ترکیب پهلوی rāh ī kăwōsān «راه کاووسان»، کهکشان راه شیری است. از آنجا که «کیکاووس» شاه پیشدادی به آسمان سفر کرد، راه شیری را نمادی از مسیر صعود او به آسمان گرفته اند. کهکشان مجموعه‌ای است از ستارگان ریز که گراداگرد منظومه شمسی را فراگرفته اند. این مسیر سفید رنگ، که همچون مسیری از کاه است، دایرة‌البروج را در دوپیکر و نیمسب قطع می‌کند، در فارسی و عربی با نامهای زیر شناخته می‌شود: کهکشان، راه شیری، کاهکشان، مَجَرَّه، راه حاجیان، راه مکه، ام‌النجوم، ام‌السماء، آسمان‌دره، و شَرَج. در یونانی به آن γαλαξίας که در انگلیسی تبدیل به واژهٔ galaxy شده است و سپس به عنوان اسم عام کلیه کهکشانها درآمده است. مطابق التفهیم (بیرونی، ۱۳٥۲: ۱۱٥): «مجره را پارسیان راه کاهکشان خوانند و هندوان راه بهشت، و او جمله شدن بسیار ستارگان است از جنس ستارگان ابری، و

این جمله به تقریب بر دایره‌ای بزرگ است که بر دو برج جوزا و قوس همی گذرد، هر چند که جایی تُنُک شود و جایی ستبر، و جایی باریک و جایی پهن. و گه‌گاه دو تو شود و افزون، و ارسطوطالس مجره را چیزی دارد که به هوا از بخار دخانی شده، برابر ستارگان بسیار گرد آمده آنجا، همچنانک خرمن و گیسو و دنبال اندر هوا برابر ایشان پدید آید».

تصحیح ترجمه: در *بندهشن* (۵ب: ۲۳) آمده است: «این نقش که بر آسمان است و آنرا راه کاووسان [راه شیری] خوانند، بُرَندهٔ مدار گوزهر است».[1] توضیح اینکه، راه شیری دایرةالبروج را در دو جا قطع می‌کند: در ابتدای دوپیکر و در ابتدای نیمسب. از آنجا که شرفِ سر و دم گوزهر به ترتیب در (۳ درجهٔ جوزا) ابتدای دوپیکر و (۳ درجهٔ قوس) ابتدای نیمسب است، به وضوح مشخص است که منظور از «راه کاوسان»، همان کهکشان راه شیری است. مکنزی (۱۹٦٤: ۵۲۲) با آنکه خود صریحاً عنوان می‌کند که، شرفِ سر و دمِ گوزهر در ابتدای دوپیکر و ابتدای نیمسب یعنی در نقاط تقاطع راه شیری با دایرةالبروج قرار دارد، بخاطر آنکه اصطلاح brīn ī gōčihr «بُرَندهٔ گوزهر» را به صورت brēh ī gōčihr «درخشش گوزهر» می‌خواند، تصور می‌کند، نویسندهٔ *بندهشن* راه شیری را با مار گوزهر اشتباه گرفته است. به همین دلیل، مکنزی اصالت کل جمله را مورد تردید اعلام می‌کند و آنرا به عنوان جمله ای جعلی که بعداً به متن اصلی اضافه شده، محسوب می‌کند. او دلیل خود را چنین عنوان می‌کند که چون نویسندهٔ *بندهشن* می‌دانسته است که جای سر و دم گوزهر دایماً در حال تغییر است، اما جای کهکشان راه شیری در آسمان ثابت است، پس بعید است نویسندهٔ اصلی *بندهشن* راه شیری را با مار گوزهر یکی دانسته باشد. اما، در واقع نویسندهٔ *بندهشن*، راه شیری را با مار گوزهر یکی ندانسته و آن را قطع کنندهٔ مار گوزهر یا به عبارتی مدار ماه که کمابیش همان دایرة البروج است، محسوب کرده است. جالب این است که اگرچه، جای سر و دم گوزهر بر روی دایرةالبروج دایم درحال تغییر است، اما راه شیری همیشه در حال قطع کردن دایرةالبروج و مدار ماه و در نتیجه مارِ گوزهر است. از طرفی، حتی اگر ترجمه مکنزی بصورت «درخشش گوزهر» را بپذیریم، باز اشتباهی از

[1] 5b.23) ēn daxšag kē pad ăsmān kē rāh ī kăwōsān xwānēnd brīn ī Gōzihr mār.

طرف مولف بندهشن رخ نداده است؛ چرا که در عربی به عقدتین ماه یا گوزهر، «تنینِ فلک» نیز می‌گفته اند، و مطابق لغتنامه دهخدا، واژهٔ تنین به سه پدیدهٔ نجومی اشاره دارد: الف) عقدتین ماه (گوزهر)؛ ب) سپیدیِ راه شیری؛ ج) صورت فلکی شمالی اژدها (Draco). از این سه پدیده، موارد الف و ب با هم دارای مشترکاتی هستند؛ بدین معنی که، راه شیری، دایرةالبروج را در ابتدای جوزا و قوس قطع می‌کند و این دو نقطه دقیقاً نقاط شرفِ سر و دم گوزهر هستند. در نتیجه، در ابتدای هزارهٔ هفتم، هنگامی که آسمان به حرکت درآمد، گوزهر و راه شیری هر دو در یک مکان قرار داشته اند؛ به همین خاطر است که سپیدی راه شیری برای عوام به نمادی از مار گوزهر بدل شده است.

املاء: واژه brīn [blyn] تنها در نسخه DH آمده است و در نسخ دیگر با املاهای دیگری روبرو هستیم: در TD1 به صورت [lˀs] ، در TD2 به صورت [blyˀh] آمده است (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۸۸پ۱۶۳). پاکزاد (۲۰۰۵: ۸۸) این واژه را brāh [blˀh] «درخشش» می‌خواند، که جزء هیچ یک از املاءها نیست. مکنزی (۱۹٦٤: ۵۲۲) آنرا brēh [bly(y)h] که اساساً به معنی «سرنوشت، بخت» است می‌خواند، اما آنرا به معنی brāh «درخشش» ترجمه می‌کند.

ریشه شناسی: ترکیب پهلوی «راه کاووسان» مرکب است از: rāh «راه، مسیر» + kăwōsān مشتق از نام «کاووس». برونر (۱۹۸۷: ۸٦۳) راه شیری را به «راه کاووس شاه» ترجمه کرده است؛ **سانسکریت:** مرکب از -ratha «راه» + Kāvya-uśánas «کاووس، نام یکی از بزرگان باستان در ریگ ودا» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۱۹)؛ **اوستایی:** مشتق از -Kaii-, kai-, kauuaii «کَی، لقب شاهان کیانی؛ کاوی» + Usan, Usaδan «اوس» که رویهم هم Kauuaii-Usan (Kai Kāōs) «کیوسن» یا «کیکاووس» نامیده می‌شود (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱۰٤)؛ **فارسی میانه:** rāh i kāyōsān [lˀs y kˀywsˀn] «کهکشان» (بهار، ۱۳٤۵: ۲۵۳)؛ **معادل انگلیسی:** Milky Way ؛ **معادل عربی:** مَجَرَّة.

§§§

rah [ls, lẖ, lhȳ | Av., OP raϑa- | M rh(y)]

(نجوم: سیارات)

❊ گردونه، مدار، فلک

توضیحات: هرگاه در *بندهشن* واژهٔ rah ، «گردونه، ارابه»، در یک ترکیب در کنار یکی از کواکب قرار گرفته است، منظور از این واژه، مسیر حرکت و گردش آن کواکب است. از آنجا که این مسیر، یک مسیر دایره وار است، منظور از rah ، «مدار» و «فلک» آن کوکب است. ترکیب rah ī xwaršēd که لفظاً به معنی «گردونه خورشید» است، در عمل به معنی «دایرةالبروج» است و کلیه سیارات کمابیش از همین مسیر حرکت می‌کنند. دلیل اینکه مدار خورشید بعنوان دایرةالبروج انتحاب شده است آنست که مسیر خورشید در منطقةالبروج همیشه ثابت است. (برای توضیحات بیشتر رک. rawišn و ham-paymānagīh)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -HratHa* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۸۹)؛ **سانسکریت:** -rátha لفظاً به معنی «رونده» از ریشه -ṛ «رفتن»، عملاً به معنی «گردونه، ارابه» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸٦۵؛ مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٤۲۹)؛ **اوستایی:** -raϑa «گردونه» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٦۵)؛ **فارسی باستان:** -raϑa در ترکیب -u-ratha «دارای ارابه خوب، ارابه ران خوب» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۷٦)؛ **فارسی میانه:** rah «ارابه، گردونه»، rāh «مسیر، راه» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۰)؛ rahy [lhḏ] «ارابه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** rahy, rah [rhy, rh] «ارابه» (بویس، ۱۹۷۷: ۷۸؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦٦)؛ **فارسی نو:** راه؛ **انگلیسی:** مرتبط با road «راه» ؛ **معادل عربی:** مدار، مسیر.

ترکیبات:

rah ī māh [lʾs y mʾh] «مدار ماه، فلک ماه»

rah ī xwaršēd [lʾs y hwl(h)šyt'] «مدار خورشید، دایرة البروج».

§§§

rapihwin [lpys-, lpyt-pyn', -wyn' | Av. rapiϑβina- | M rbyh]

(تقسیمات روز)

* رپیهوین: گاه نیمروز، گاه دوم از روز؛ ایزد و مینوی نیمروز

توضیحات: (رک. nēm-rōz, Asnyanąm)

ریشه شناسی: این واژه برگرفته شده است از واژهٔ اوستایی -rapiϑwina «نیمروزی، ظهرانه»، مشتق از -ra-piϑwā به معنی «نیمروز، ظهر» که در آن، -ra* آغازین صورت تبدیل شدهٔ -arōm در ترکیب -arōm.piϑβā به معنی «نیمروز» است؛ مرکب از قید -arəm-, arōm «درست، مناسب، راست» + -piϑwā «نهار، ظهرانه» مشتق از -pitav «خوراک، تغذیه» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۸۸ـ ۱۸۹)، که معادل آن در پهلوی [pih [pyhw' «خوراک» است: **هند و ایرانی آغازین:** -Haram* «مناسب، درست، بموقع» + -pitua* «غذا» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۳، ۸۳)؛ **سانسکریت:** -áram «مناسب، درست، بموقع» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۷)؛ -pitú «غذا» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۲٦)؛ **اوستایی:** -rapiϑwina-, arōm.piϑβā «نیمروزی، ظهرانه» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۸۸ـ۱۸۹)؛ از -rapiϑwā «میانهٔ روز» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦٦)؛ **فارسی میانه:** rabih (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۱۳۱)؛ rabih [lpyh] «ظهر، (گرمایِ) نیمروز»، rapihwin (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۰، ۷۱)؛ [rabihvin [lpspyn' «ربیه وین: مینوی نیمروز» (بهار، ۱۳٤٥: ۲٥٦)؛ معادل با [rapitfak [lpytpk' «جنوبی، نیمروز» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [rabih [rbyẖ (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۹٥)؛ rabih [rbyh] (بویس، ۱۹۷۷: ۷۸؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۰)؛ **معادل انگلیسی:** noon, south, midday ؛ **معادل عربی:** ظهر، منتصف النهار، معدل النهار.

ترکیبات:

Rapihwin mēnōg «مینوی نیمروز، ایزد نیمروز»

gāh ī Rapihwin «گاه نیمروز؛ گاه ظهر، گاه بعد از ظهر».

§§§

Ratwōbarzat [ltpwk blzt' | Av. ratōu- bərəzant-]

(تقسیمات سال: گاهنبار)

* رتوبرزت، به معنی «سرور بزرگ»: نام ایزد موکل بر شش گاه گاهنبار، مینوی گاهنبار

توضیحات: در *بندهشن* (۱ـالف: ۱۸ تا ۲۶) از شش بخش سال سخن به میان می‌آید که شش آفرینش اصلی گیتی توسط اهورامزدا در آنها رخ داده است. نام این بخشها گاهنبار است و در پایان هر یک جشنی پنج روزه قرار دارد که به آن «پنج روز گاهنبار» می‌گویند. در *بندهشن* (۲۶: ۸) آمده است: «همانگونه که اهورامزدا نام چهار روز از ماه را «دی» نهاد، هر شش گاهِ گاهنبار را نیز، رتوبرزت (Ratwōbarzat) نام نهاد». رتوبرزت وام گرفته از واژهٔ اوستایی ratōu- bərəzant- ، به معنی «سرور بزرگ؛ فصل متعالی» است که یکی از امشاسپندان محسوب می‌شود. در اوستا، نام دیگر رتوبرزت، yāiriia ratauuō به معنی «سرور فصول» یا گاهنبارها است (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱۶۱). جالب این است که در ریگ ودا نیز برای انجام مناسک دینی و مراسم قربانی، سال دینی را به شش بخش بنام ṛtú- «گاه، دوره، فصل» تقسیم بندی می‌کنند (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۲۲۴). اما در تقسیم بندی هندوان، دوازده ماه سال به شش دورهٔ دو ماهه تقسیم بندی می‌شود. نام این دوره ها ودایی به شرح زیر است: ۱) vasantá- «فصل بیداری: بهار»؛ ۲) grīṣmá- «فصل گرم: تابستان»؛ ۳) varṣā́- «فصل باران»؛ ۴) śarád- «فصل پژمردن: پاییز»؛ ۵) hemantá- «فصل سرما»؛ ۶) śiśira- «فصل یخبندان» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۲۲۴). (برای توضیحات بیشتر رک. gāhānār).

ریشه شناسی: این ترکیب اوستایی مشتق است از: ratōuš «رد، سرور؛ فصل، دوره» + bərəzō «بلند، بزرگ، متعالی» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱۶۱ـ۱۶۲)؛ **هند و ایرانی آغازین:** *Hrtu- «زمان، دوره، فصل» + *bhrǰhant- «بزرگ؛ بلند» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۹۳، ۲۶)؛ **سانسکریت:** ṛtú- «گاه، دوره، فصل» + bṛhát-, bṛhanta- «بزرگ، بلند» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۲۲۴، ۷۳۷)؛ **اوستایی:** ratōu- bərəzant- «سرور بزرگ» (ویسپرد، ۱: ۸)؛ **فارسی میانه:** ratvōbarzit «سرور بزرگ، از امشاسپندان، نام شش گاه گاهانی» (بهار، ۱۳۴۵: ۲۵۶)؛ **فارسی نو:** ردِ بلند.

§§§

rawišn [lwbšn', lwšn', SGYTWNšn' | N rawiš]

(نجوم: سیارات و ستارگان؛ تنجیم)

* روش: حرکت، سیر، جنبش؛ سرعت، مسافت؛ مسیر، مدار

توضیحات ۱: طبق *بندهشن* (۵ـالف: ۱۰)، حرکت سیارات در دایرةالبروج، از دید ناظر زمینی، بسته به اینکه در کجای مدار خود باشند، دارای دو حالت اولیه (پیشرونده [(frāz)-rawišn=])، پسرونده [abāz-rawišn=]) و ۳ حالت ثانویه (تند [tēz=]؛ کند [dagrand=]؛ ساکن [ĕstādag=]) می‌باشد. شکلهای ۵ و ٦، مسیر حرکت ظاهری سیارات مختلف را نشان می‌دهد. هنگامی که سیاره‌ای مقابل کره زمین قرار می‌گیرد به علت تفاوت سرعت زمین با سیاره دیگر، آن سیاره از زمین عقب می‌افتد؛ در نتیجه، از دید یک ناظر زمینی چنین به نظر می‌رسد که سرعتِ آن سیاره به تدریج کم می‌شود (پهلوی: dagrand) و در نهایت در نقطه‌ای از مسیر، ساکن و بی حرکت (پهلوی: ĕstādag ؛ انگلیسی: stationary) می‌ایستد. در نجوم، به این نقطه از مسیر سیاره که سرعت ظاهری آن موقتاً صفر است، stationary point «نقطهٔ ایستور» می‌گویند (مور، ۲۰۰۲: ۳۸۸؛ حیدری ملایری: ۲۰۰۷). پس از آن، از دید ناظر زمینی، سیاره به تدریج شروع به حرکت رو به عقب می‌کند. به این پسرفت، در پهلوی abāz-rawišn ، در نجوم سنتی، «بازگشت» یا «رجوع» (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤٧٥) و در انگلیسی retrograde motion «جنبش پسرفت» می‌گویند (مور، ۲۰۰۲: ۳٤۲). سرعت یک سیاره پس از آغازِ پسرفت، به تدریج، رو به تندی می‌گذارد و در میانهٔ مسیرِ پسرفتِ خود، به اوج سرعت خود می‌رسد (پهلوی: rawišn ī tēz). پس از آن به تدریج از سرعت آن سیاره کاسته می‌شود، تا حدی که دوباره، از دید ناظر زمینی، ساکن و بی حرکت (پهلوی: ĕstādag) بنظر می‌رسد. پس از آن، سیاره، دوباره حرکت رو به جلوِ خود را از سر می‌گیرد، که در پهلوی fraz-rawišn یا fraz-wardišn و در نجوم مدرن، «جنبشِ پیشرونده» (انگلیسی: prograde motion) یا «حرکت مستقیم» (انگلیسی: direct motion) نام دارد (مور، ۲۰۰۲: ۱۱٦). حیدری ملایری (۲۰۰۷) این حرکت رو به جلو را «جنبشِ فرارُو» (انگلیسی: prograde motion) می‌نامد. بیرونی (۱۳۵۲: ۸۰) تندی حرکت سیارات را

«سبکی»، کندی حرکت آنها را «گرانی»، و حالت سیارگان را در این دو نقطهٔ ایست، «مقیم الرجوع» و «مقیم الاستقامه» می‌نامد و آنرا چنین توضیح می‌دهد: «چون کمیِ رفتن بحدّی رسد که ایستادن واجب کند، ایشان را مقیم الرجوع خوانند. آنگاه باز گردند و باشگونه روند از پسِ این ایستادن، و سبکتر همی‌شوند اندر رجوع ... و گرانی ایشان اندر رجوع همی‌افزاید تا بحدّ ایستادن بر جای رسد. آن هنگام ایشان را مقیم الاستقامه خوانند» (نک. شکلهای ٥ و ٦).

توضیحات ٢: برای فهم جنبهٔ دوم از این واژه و مطالب زیر در ابتدا باید متوجه بود که: ١) داده های *بندهشن* مربوط به زمانی است که می‌پنداشتند خورشید و ماه و کواکب بدور زمین می‌چرخند؛ ٢) کواکب دارای مدار مخصوص به خود بودند و هر یک در مدار خود در هر ثانیه مسافت متفاوتی از مدار (=فلک) یا مسیر خود را می‌پیمودند؛ ٣) این گردش آنها بدور فلکِ خود به چشم ناظر زمینی همانند گردش به دور دایرةالبروج است و منجمان نیز حرکت کواکب را نسبت دایرةالبروج می‌سنجیدند (به زبان *بندهشن*: «می‌شمردند»). ما نیز از همین زاویه به شرح مسئله می‌پردازیم. در فرگرد دوم *بندهشن*، پس از برشمردن نام کواکب، چکونگی خلقت آنان و برخی ویژگی های آنان، به تقسیم بندی آسمان و برشمردن افلاک پرداخته شده است. ترتیب این افلاک از پایین به بالا عبارت است از: فلک ستارگان آمیزنده، فلک ستارگان نیامیزنده، فلک ماه ایزدی، فلک خورشید ایزدی، گاه امشاسپندان، گاه هرمزد. مؤلف *بندهشن*، سپس به شرح اندازهٔ کواکب می‌پردازد: ستارگان بزرگ هم اندازهٔ یک خانه، ستارگان میانه هم اندازهٔ یک چرخ شیره‌گیری، ستارگان کوچک هم اندازهٔ سرِ یک گاو، ماه هم اندازهٔ یک میدان اسبدوانی (دو فرسنگی)، و خورشید اندازهٔ سرزمین ایران. سپس، در بند ٢٠، به شرح حرکت کواکب پرداخته می‌شود: حرکت خورشید همانند حرکت یک تیر بزرگ که مردی بزرگ از کمانی بزرگ پرتاب کند؛ حرکت ماه، همانند حرکت یک تیر میانه که مردی میانه از کمانی میانه پرتاب کند؛ و حرکت ستارگان همانند حرکت یک تیر کوچک که مردی کوچک از کمانی کوچک پرتاب کند. این تقسیم بندی به هیچ وجه نمیتواند به حرکت ظاهری کواکب (سیارگان و ستارگان) در آسمان ربط داشته باشد چرا که حرکت متوسط خورشید نسبت به ستارگان روزی یک درجه، ماه روزی

۱۳ درجه و ۲۰ دقیقه، و ستارگان ثابت اند. اما از آنجا که، زمانِ گردشِ خورشید دور مدار خود یک سال، گردش ماه دور مدار خود یک ماه، و گردش سیارات دور زمین یک روز طول می‌کشد، می‌توان نتیجه گیری کرد که منظور از حرکت کواکب در *بندهشن*، مقدار سرعت،[1] و در نتیجه، مقدار مسافتی است که در مدار خود طی می‌کنند نه از دید ناظر زمینی (توضیح اینکه، هر چه مدار بزرگ تر باشد، مسافتی که یک سیاره در یک دور کامل طی می‌کند بیشتر است). در *بندهشن* (۲: ۲۲) آمده است، حرکت خورشید از یک برج تا برج دیگر همانند آنست که مردی سنگی پرتاب کند. در نتیجه طبق داده های *بندهشن* می‌توان اینگونه نتیجه گیری کرد که، چون حرکت خورشید در مدار یکساله اش (که از ۱۲ برج تشکیل شده) به حرکت تیری بزرگ تشبیه شده است، پس سرعت و در نتیجه مسافت طی شده توسط یک تیر پرتابی بزرگ، ۱۲ برابر یک سنگ پرتابی محسوب شده است. و این کاملاً منطقی به نظر می‌رسد (وگرنه از نظر زمانی، خورشید یک برج را در ۳۰ روز طی می‌کند و پرتاب سنگ چند ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد). نکته ای که نباید از آن غافل شد این است که، نویسنده *بندهشن* موضوع حرکت کواکب را بلافاصله پس از برشمردن فلک آنها تشریح می‌کند؛ در نتیجه، ازاینرو، سرعتِ حرکت و میزان مسافت طی شدهٔ کواکب در *بندهشن*، به بزرگی مدار آنها (به زبان *بندهشن*: spihr یا «فلک») ارتباط مستقیم دارد و هر چه فلک کواکب بالاتر و در نتیجه بلند پایه تر باشند، سرعت حرکت و مسافت طی شدهٔ آنها نیز بیشتر از کواکب دیگر است. بر همین اساس نیز می‌توان گفت هنگامی که در *بندهشن* (۲: ۲۱) می‌گوید: «از این کواکب، آنها که تیز-روترند، عبارتند از: تیشتر، بشن، تَرَهَک، اَبَرَگ، پَدیور، و پیش-پرویز»، منظور آن است که ثوابتی که در ستاره پایه قرار دارند نیز هریک دارای فلک خاص خود هستند و در نتیجه فلک هرکدام که بالاتر است، دارای سرعتی بالاترند. از طرفی از آنجا که ستارگان ثابته نسبت به هم بی حرکتند، اگر قرار باشد برخی از آنها تیزروتر از برخی دیگر باشند اما با این وجود فاصله ثابت خود را با ستارگان دیگر

[1] سرعت برابر است با «مسافت طی شده در زمان» و از آنجا که زمان برای همه یکسان می‌گذرد، منظور از حرکت یا rawišn یعنی «رفتن» همان مقدار مسافت «رفته شده» یا طی شده از مدار آن سیاره است.

حفظ کنند، ناگزیر باید فلک آنها بالاتر از کندروترها باشد. در نتیجه، تیزروتر بودن برخی ثوابت نیز خود دلیل بلندپایه تر بودن آنهاست. هنینگ (۱۹٤۲: ۲۳٤) نیز برای توجیه تفاوت سرعت حرکت خورشید و ماه و ستارگان، همین استدلال را ارائه می‌کند، اما وقتی به مبحث ستارگان تیزرو می‌رسد، آنرا «گیج کننده» معرفی می‌کند. در صورتی که کاملاً مشخص است که نویسندهٔ *بندهشن*، برای هر ستاره‌ای (چه اختری و چه اباختری) یک مدار و فلک جداگانه قائل است و همه این فلکها (در اندازه های مختلف و در نتیجه با سرعتهای مختلف) درون فلک البروج قرار دارند. بهار (۱۳۷۵: ٦۷) در توجیه تیزروتر بودن این ستارگان، همان استدلالی را به کار می‌برد که هنینگ (۱۹٤۲: ۲۳٤) آنرا با شک و تردید بیان می‌کند. استدلال او چنین است: «از آنجا که این ثوابت **بیشتر** [=اغلب] در مرزهای جنوبی آسمان نیمکرهٔ شمالی قرار دارند، برای گردش به دور محور آسمان در بیست و چهار ساعت، باید مسافت بیشتری را طی کنند». بنا بر این استدلال، هر چه ستارگان به دایرةالبروج نزدیکتر بوده و از قطب شمال و جنوب آسمان دورتر باشند، سرعت آنها بیشتر خواهد بود. اگرچه این نکته کاملاً علمی است، اما با مفهوم تیزرو بودن ستارگان در *بندهشن* (که یک مسئلهٔ تنجیمی است) متفاوت است، چراکه ستارگان مذکور را، چه از نظر سرعت و چه از نظر مسافت طی شده، به هیچ طریقی نمی‌توان با هم در یک گروه قرار داد. بهار هم در توجیه خود با ذکر عبارت «بیشتر» به معنی «اغلب این ستارگان» بطور ضمنی به همین مسئله اشاره داشته است. مثلاً، ستارهٔ تیشتر که اولین ستارهٔ تیزرو است در نیمکرهٔ جنوبی و نزدیکتر به قطب جنوب قرار دارد، در حالی که سایر ستارگان فوق در مرز جنوبی نیمکرهٔ شمالی هستند. از طرفی با استناد به نظریه هنینگ و بهار، به دلیل نزدیکی ستارهٔ اسپور (= Spica) به استوای آسمان، این ستاره باید از همه ستارگان دیگر تیزروتر باشد؛ در صورتی که نام این ستاره در میان ستارگان تیزرو نیامده است.

توضیحات ۳: نکته مربوطه دیگری که در همین قسمت (*بندهشن*، ۲: ۱۸) آمده است و نباید از آن غافل شد، اندازهٔ ماه است که «دو هاسر» آسمانی ذکر شده است و در ادامه آمده است: «یک نوع هاسر دیگر هم هست که زمینی است و برابر یک فرسنگ است». این نشاندهنده آن است

که قدما واحدهای اندازه‌گیری زمینی را برای فواصل آسمانی نیز بکار می‌برده‌اند، و همچنین استفاده از مثالهای زمینی همچون پرتاب تیر و سنگ را برای مسایل آسمانی در *بندهشن* توجیه می‌کند. در آثارالباقیه بیرونی نیز فاصله بین کواکب با واحدهای زمینی از قبیل، ذراع، تازیانه، نیزه، و غیره آمده است که مسلماً با واحدهای همنامِ زمینی فرق دارند. برای نمونه، مقیاس «ذراع»: در آثارالباقیه (بیرونی، ۱۳۲۱: ٤٠٤) آمده است: «چون شرطان در حرکت خود به نیمه آسمان برسند در رای العین باندازه دو ذراع میان آنها فاصله خواهد بود». برای نمونه، مقیاس «تازیانه»: در آثارالباقیه (بیرونی، ۱۳۲۱: ٤٠٦) آمده است: «فاصله این دو باندازه یک تازیانه است و یکی از این دو را زر و دیگری را میسان نامند و هر دو در پای توأم تالی می‌باشند».

تصحیح ترجمه: در *بندهشن* (۲۲)، آمده است: «میانگین مسافتی که خورشید از آن که اختری را بهلد تا آن دیگری را بیابد، طی می‌کند، به اندازه ای است که مردی سنگی برستاند و بیفگند».[1] در اینجا، باز بر مقیاسی آسمانی بر اساس مقیاس همنام زمینی بیان شده است و منظور از dagrand درازا و طول آسمانی و در نتیجه میانگین مسافت آسمانی است و ترجمه آن به زمان اشتباه است (رک. dagrand).

ترجمه انکلساریا (۱۹٥٦: ۳٥): «مدت زمان میانگین خورشید، از وقتی یک صورت فلکی را رها می‌کند، تا به بعدی برسد، به آن اندازهٔ است که لازم است تا مردی که سنگی را بردارد و پرتاب کند».[2] ترجمه بهار (۱۳۷۸: ٤٥): «خورشید از آن که اختری را بهلد تا آن دیگری را بیابد، میانگینِ درنگ به اندازهٔ زمانی است که مردی سنگی برستاند و بیفگند».

ریشه شناسی: واژه rawišn مرکب است از: بن مضارع -raw «رو-»+ پسوند اسم ساز -išn «ـش». چئونگ (۲۰۰۷: ۱۸٤) در مورد ریشه هندواروپایی این واژه نظری ندارد. اما، شاید، «رفتن» مصدری جعلی از واژهٔ فارسی باستان -raϑa به معنی «ره» باشد: ره + تن = رهتن؛ و سپس صدای «ه» به «ف» یا «و» تبدیل شده باشد. در گویش لری هنوز به صورت $ra^{h}tan$ تلفظ

[1] 2.22) xwaršēd az ān ka axtar-ē(w) be hilēd tā ān ī did be ayābēd mayān-dagrand čand ī mard-ē(w) sag-ē(w) abar stānēd ud be wihēd.

[2] 20. The mean duration of the Sun, from the time when it leaves a constellation, until it attains to the next, is as much as is requisite for a man who takes up a stone and throws it.

می‌شود. از طرفی، در سانسکریت واژه ratha- «راه» از ریشه فعلی -ṛ به معنی «رفتن، رسیدن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۲۲۳) مشتق شده است که حالت صرفی مضارع سوم شخص آن در هندی میانه ṛcchati, ṛṇoti ، در فارسی به معنی و صورت «رَسَدی= می‌رسد» و «رُودی=می‌رود»، و در هندی باستان ṛṇvati ، در فارسی «رَوَدی = می‌رود» می‌باشد؛ **ایرانی آغازین:** *Hrab-, *Hraf- «رفتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۸٤)؛ **سانسکریت:** مرتبط با ratha- «ره، راه، ارابه»؛ از ریشه -ṛ «رفتن، رسیدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۲۳)؛ **اوستایی:** شاید از rauua- «به سرعت رفتن» مرتبط با raɣauu- «شتاب کننده» همخانوادهٔ raghāv- در سانسکریت (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٦۵)؛ **فارسی باستان:** مرتبط با uraϑa- «دارای ارابه خوب» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۷٦)؛ **فارسی میانه:** rawišn «رفتن، حرکت» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۱)؛ ravišn «روش، حرکت» (بهار، ۱۳٤۵: ۲٦۰ـ۲٦۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۸)؛ **فارسی میانه ترفانی:** از ریشه [rptn, rw-] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۵)؛ **پازند:** از ریشه raftan, rav- (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۵)؛ **فارسی نو:** روش؛ رَوِشن، در ترکیب «ستارهٔ بی رَوِشن» (دهخدا)؛ **انگلیسی:** مرتبط با road از فارسی باستان raϑa- ؛ **معادل انگلیسی:** anterograde «پیش‌ـرفت، حرکت رو به جلو سیارات»؛ motion (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۳۵)؛ **معادل عربی:** سرعة، حرکت، سیر.

ترکیبات:

rawišn ī xwaršēd «حرکت خورشید، سیر آفتاب»

rawišn ī māh «حرکت ماه، سیر قمر»

māh rawišn «حرکت ماه، سیر قمر»

starān rawišn «حرکت کواکب، حرکت ستارگان»

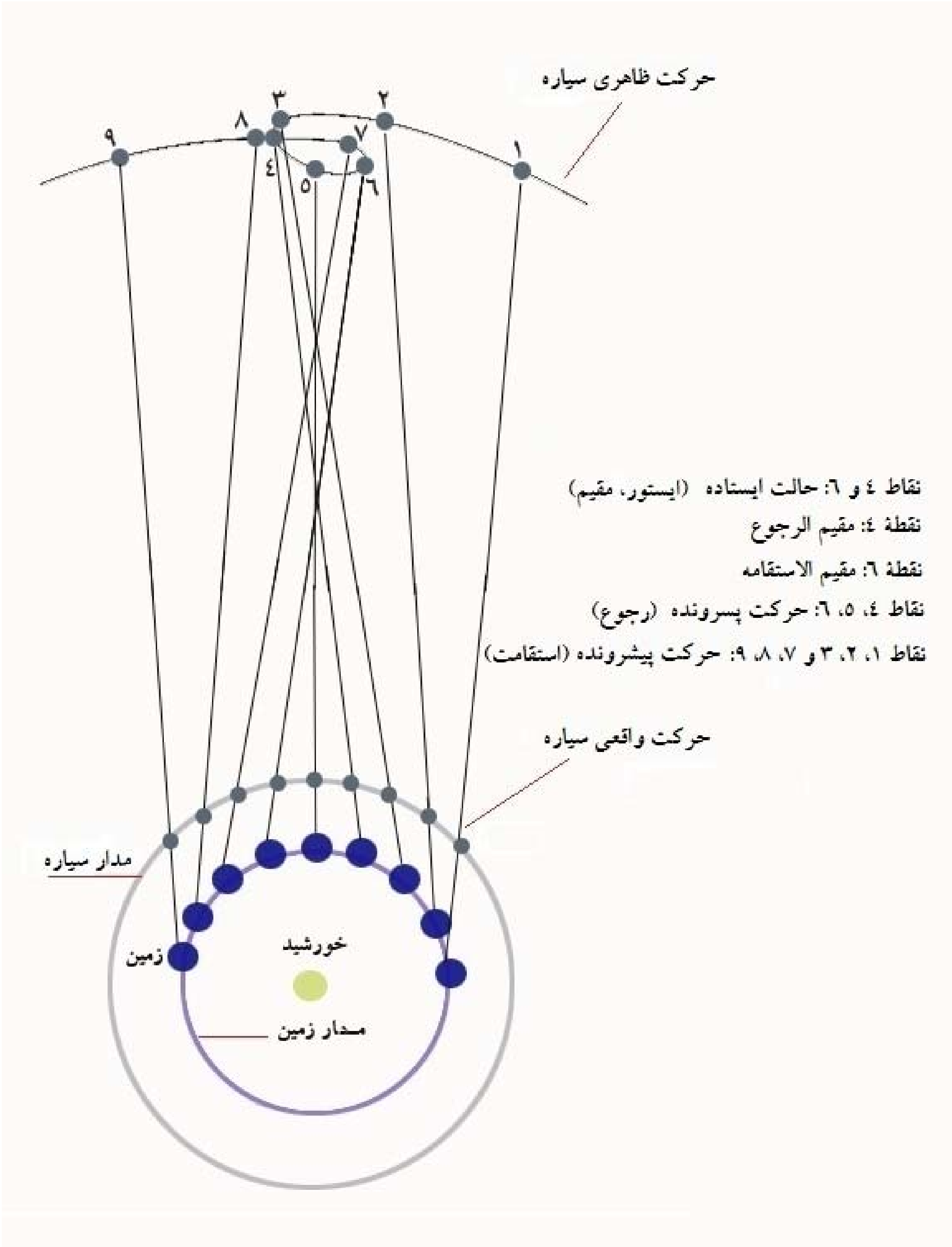
axtarān tēz-rawišntar «ثوابت تیزروتر».

§§§

❋ شکل شمارهٔ ۵ ❋

شبیه سازی مسیر حرکت سیارات

[اقتباس از شکل موجود در دایرةالمعارف نجوم فیلیپس (مور، ۲۰۰۲: ۳۴۲)]

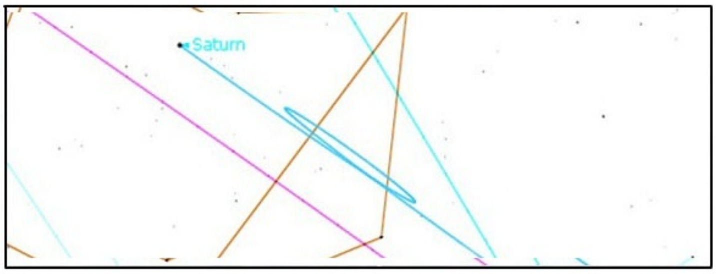


* شکل شمارهٔ ٦ *

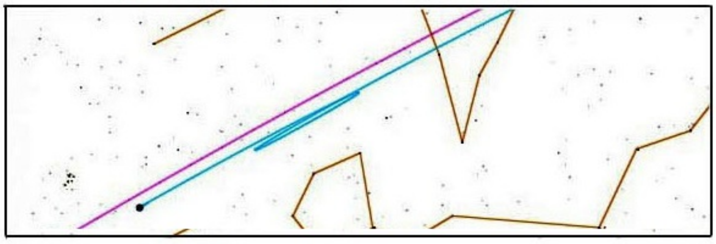
مسیر ظاهری حرکت سیارات

[ایجاد شکلها به کمک نرم افزار نجومی Starry Night]

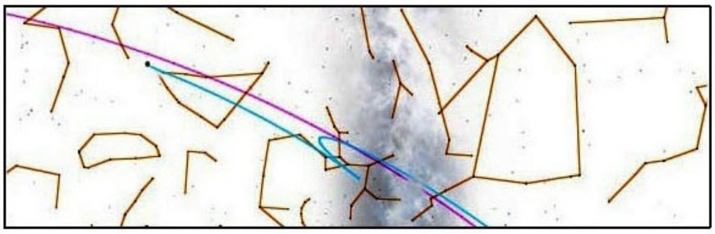
حرکت پیشرونده و پسروندهٔ سیارهٔ زحل (کیوان اباختری)



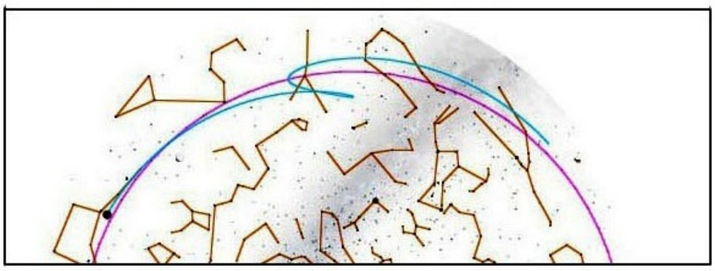
حرکت پیشرونده و پسروندهٔ سیارهٔ مشتری (هرمزد اباختری)



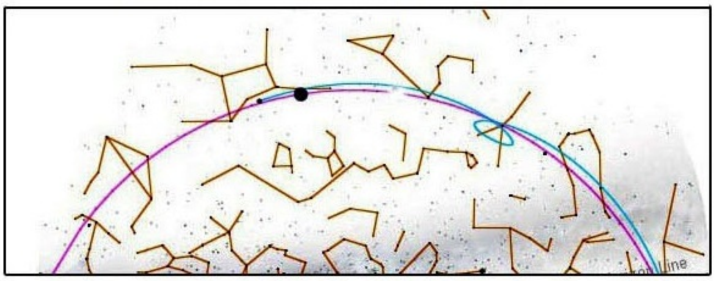
حرکت پیشرونده و پسروندهٔ سیارهٔ مریخ (بهرام اباختری)



حرکت پیشرونده و پسروندهٔ سیارهٔ زهره (اناهید اباختری)



حرکت پیشرونده و پسروندهٔ سیارهٔ عطارد (تیر اباختری)



Raxwat [Paz. raxʷaṯ, račaṯ | MP lhyt']

(منازل قمر)

* رَخوَت: خانه هفتم ماه. از ۲۰ درجه دوپیکر تا ۳ درجه و ۲۰ دقیقه خرچنگ.

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر، یکبار در *بندهشن* (۲: ۲) با املای پازند و یکبار در دینکرد سوم (ص٤٠٤: س۲) با املای پهلوی آمده است. املای آن در نسخ مختلف به شرح زیر است: در TD1, K20, K20b, M51 به صورت (raxʷaṯ)، در TD2, DH به صورت (račaṯ)، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ۳٦)؛ و در دینکرد نسخه مدن (۱۹۱۱: ٤٠٤)، با املای پهلوی (l'sn'). خوانش پژوهشگران مختلف از این واژه به شرح زیر است: دومناش (۱۹۷۲: ۳۷٦) به صورت (Rahēt)؛ انکلساریا (۱۹٥٦: ۳۱) به صورت (Rakhvaṭ) ؛ یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) به صورت (raxwat) و به معنی «خوشه»؛ بهار (۱۳٤٥: ٤٠٥؛ ۱۳۷٥: ٥۸ـ٥۹) (raxʷat) ؛ بهزادی (۱۳٦۸: ٥) به صورت (raxwat). هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٤) با ارائهٔ خوانشِ نامطمئنِ (Rahvat) و اشاره به املای پهلوی آن در دینکرد سوم [lhyt]، بدون پیشنهاد است و هیچکدام را تأیید نمی‌کند. در نتیجه، معنا و ریشه شناسی این واژه در هاله ای از ابهام است.

توضیحات: این منزل قمر، خانه هفتم ماه و برابرنهاده آن در عربی «ذراع» و در هندی Púnarvasu است. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٥) و بهار (۱۳۷٥: ٥۸ـ٥۹) این منزل را معادل با دو ستارهٔ (Castor) رأس التوأم الموخر و (Pollux) راس التوام المقدم (β و α جوزا) که در عربی نام کامل آن «ذراع مبسوط» است، می‌گیرند.

§§§

rōšn [lwšn' | Paz. rōš(a)n | Av. raoxšna- | M rwšn | N rōšan]

(نجوم)

* (اسم) روشن: روز؛ (صفت) روشن: درخشان

توضیحات: واژه rōšn به عنوان صفت معنای «روشن و درخشان» می‌دهد؛ به عنوان اسم در حالت مفرد معنی «قسمت روشن شبانه روز = روز» و در حالت جمع rōšnān معنی «روشنان = کواکب» می‌دهد. (برای توضیحات بیشتر رک. rōšnān)

ریشه شناسی: ایرانی آغازین: -rauxšna* از ریشه -rauxšn* «درخشیدن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۲۱)؛ **سانسکریت:** : -rocaná «روشن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۸۸۹؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ٤٦٣)؛ **اوستایی:** -raoxšna «روشن، نور» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۱؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٦٤)؛ **فارسی میانه:** rōšn [lwšn] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۱؛ بهار، ۱۳٤٥: ۲٦۳؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۰۳)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** rwšn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۱)؛ **فارسی میانه اشکانی:** (-u̯i*+)، -wrwšn «درخشیدن» (گیلن، ۱۹٦٦: ۹۰؛ چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۲۱)؛ **پازند:** rōš(a)n (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۱)؛ **فارسی نو:** روشن؛ روشنان فلک (فلکی)؛ [کنایه از] ستارگان (برهان قاطع)؛ **معادل انگلیسی:** luminary ؛ **معادل عربی:** کواکب. از طرفی لفظ «نَیِّر» به معنی «روشن» در حالت مفرد مترادف با «کوکب» است؛ اما، در حالت جمع و تثنیه (نیران، نیرین) به طور خاص، تنها به خورشید (نیر اعظم، نیر اکبر) و ماه (نیر اصغر) اطلاق می‌شود. (دهخدا).

ترکیبات:

rōšnān «روشنان: کواکب»

rōšnīh «روشنی»

asar-rōšnīh «روشنی ازلی: پایه هفتم آسمان، گاه هرمزد»

rōšn-wēnāgīh «روشن بینی»

anagr ī rōšn «انغر روشن، انغران، پایه پنجم آسمان، گرزمان، خورشید پایه».

§§§

rōšnān [lwšnʾn]

(نجوم)

❋ روشنان: ستارگان، کواکب، اجرام آسمانی درخشان

توضیحات۱: توضیح اینکه واژه «روشنان» در مباحث نجومی *بندهشن* دارای همان بار معنایی است که واژه «ستارگان» یا «کواکب» در آثار بیرونی دارا می‌باشد. بنا بر نوشته‌های بیرونی کواکب یا ستارگان، از دیدگاه نجوم مدرن، شامل خورشید، ماه، ستارگان و سیارات است. او هر گاه

بخواهد به طور خاص از ستارگان سخن بگوید از اصطلاح «ثوابت، کواکب ثابته یا ستارگان ثابت» استفاده می‌کند. در *بندهشن* (۲: ۱) نیز همین توضیح آمده است: «هرمزد در میان آسمان و زمین روشنان را آفرید: ستارگان اختری [=ثوابت]، و نیز نااختری [=سیارات] را؛ سپس، ماه و سپس، خورشید را» (بهار، ۱۳۷۸: ٤۳). از آنجا که خورشید و ماه، از دید ناظر زمینی، بزرگترین اجرام آسمانی هستند، این دو جرم آسمانی، در *بندهشن*، با عنوان «شهریار روشنان» معرفی شده‌اند. اما، اصطلاح «روشنان» در برابر «تاریکان» به ترتیب اشاره به جنبه مینوی کواکب و جنبه مادی آنها دارد و مطابق *بندهشن* (۵الف: ۱۰)، «این روشنی که از ایشان پیداست همان روشنی هرمزدی است؛ روشنی در چشم خرفستران چونان کهتران است که جامهٔ دیبا پوشند» (بهار،۱۳۷۸: ۵۹). (رک. abāxtar).

توضیحات۲: واژه rōšnān حالت جمع rōšn است که هم اسم و هم صفت است. در حالت صفتی معنای «روشن و درخشان» داشته و در حالت اسم به معنی «نیّر» (=جرم روشن آسمانی) است که به صورت مفرد در نجوم سنتی به آن «کوکب» یا «ستاره» می‌گویند (رک. star).[1]

ریشه شناسی: این واژه صورت جمع از rōšn است (رک. rōšn).

ترکیبات:

wimand ī dīdār ī rōšnān «مرز دیدار روشنان، محدودهٔ رؤیت کواکب».

§§§

rōšnān šahryār [lwšnʾn štr'd'ʾl]

(تنجیم)

* شهریار روشنان: خورشید و ماه اختری.

---

[1] بهار ابتدا در واژه‌نامه *بندهشن* (۱۳٤۵: ۲۶۳)، واژهٔ rošnān را به «ثوابت» ترجمه می‌کند؛ اما، در ترجمه خود از *بندهشن*، آنرا تصحیح کرده و به درستی اضافه می‌کند: «روشنان، فقط به صورت جمع، به معنی ستارگان و کرات درخشان سماوی است» (بهار، ۱۳۷۵: ۵۷).

توضیحات: واژه «شهریار روشنان» مرتبه ای است که در *بندهشن* (۵الف: ۳؛ و جاهای دیگر)، به خورشید و ماه اختری داده شده است. مرتبه این دو از مرتبه سپاهبدی که به ثوابت داده شده است، بالاتر است و کواکب دیگر همگی بند به این دو کوکب هستند. کار آنها در دوران آمیزش، نبرد با دشمنان خود یعنی مهر و ماهِ تاریک یا اباختری است که مرتبه شهریاری تاریکان را به عهده دارند.

ریشه شناسی: ترکیب فوق از دو واژه rošnān و šahryār تشکیل شده است. (رک. rōšn و šahryār)

§§§

rōz [YWM < A ywm; lwc | Av. raočah- | M rwc, rwz | N rūz]

(گاه‌شماری)

❊ ۱) روز: شبانه روز، که ۲٤ ساعت است.

❊ ۲) روز: نیمه روشن هر شبانه روز، که اندازه آن با تغییر فصول تغییر می‌کند.

توضیحات: بنابر *بندهشن* (۵ب: ۲۰)، هر روزی ۲٤ ساعت است که نیمی از آن تاریک و نیمی روشن است و هر شبانه روزی دارای پنج گاه است (نک. Asnyanąm و Ayaranąm). نیمه تاریک به طور خاص شب (šab) و نیمه روشن به طور خاص (rōz) نامیده می‌شود. به استناد بیرونی (۱۳۲۱: ٦ـ۷)، منجمان ایرانی و رومی شبانه روز را از طلوع آفتاب در شرق تا طلوع آفتاب در روز بعد گرفته اند. این مدت زمان به طور کلی برابر است با ۲٤ ساعت.[1] در *بندهشن* (۲۵: ۲) نیز، یک شبانه روز از طلوع آفتاب آغاز و در طلوع آفتاب روز بعد پایان می‌یابد و تقدم به روز است. در *بندهشن* آمده است: «همی نخست روز بشود، پس شب آن روز را گیرد و در آید»[2] (بهار، ۱۳۷۸: ۱۰۵). توضیح اینکه، بر خلاف اعراب و اقوام سامی که ظلمت را بر نور مقدم می‌شمردند و روز تقویمی شان با غروب آفتاب در شامگاه روز قبل شروع می‌شد، ایرانیان به

---

[1] این مدت زمان به طور دقیق برابر است با ۲۳ ساعت و ٥٦ دقیقه و ٤/۰۹۱ ثانیه (مور، ۲۰۰۲: ۱۱۰).

[2] 25.2) hamē /nazdist rōz abāyēd āmārēnīd pas šab čē\ nazdist rōz be šawēd pas šab {ō ān rōz gīrēd ud andar} āyēd.

دلیل اعتقاد به تقدم روشنایی بر تاریکی، روز را از طلوع آفتاب در صبح همان روز آغاز می‌کردند (بیرونی، ۱۳۲۱: ۵ـ۸).

در *بندهشن* (۲۵: ٤ـ۵)، آمده است: «بلندترین روز تابستانی دو برابر کوتاه ترین (روز) زمستانی است. بلندترین شب زمستانی دو برابر کوتاه ترین (شب) تابستانی است. (بلندترین) روز تابستانی دوازده هاسر و شب شش هاسر. (بلندترین) شب زمستانی دوازده هاسر و روز شش هاسر است. هاسری (هست که واحد) زمانی است و نیز هاسری (هست) بر زمین»[1] (بهار، ۱۳۷۸: ۱۰۵).

طبق اطلاعات فوق، اندازه یک شبانه روز ۱۸ هاسر است. در نتیجه، ۱۸ هاسر برابر است با ٢٤ ساعت. از اینرو، یک هاسر برابر است با ۸۰ دقیقه (یا یک ساعت و ۲۰ دقیقه).

ریشه شناسی: این واژه از ریشه [-rwc] -rōz «درخشیدن» (دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۹۸): **سانسکریت:** -rócas «روز» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۸۸۸؛ کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۵)؛ -roc «درخشیدن» (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٤٦۳)؛ **اوستایی:** -raočah (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٤٦٤)؛ **فارسی باستان:** -raucah (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۵)؛ **فارسی میانه:** [lwc] rōc (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۰)؛ rōz (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۱؛ بهار، ۱۳٤۵: ۳۹٤)؛ **فارسی میانه ترفانی:** rōz, rōž (بویس، ۱۹۷۷: ۷۹)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [rwc, rwž] rōž (دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۲۹۷)؛ **فارسی نو:** روز؛ **انگلیسی:** light «روشن»؛ **معادل عربی:** یوم (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۸۸).

ترکیبات:

rōzān [YWMʾn | lwcʾn'] «شبانروز، روزها»

nēmrōz «نیمروز؛ جنوب؛ سمت الرأس».

§§§

[1] 25.4) rōz ī hāmīnīg mahist čand dō rōz ī zamestānīg kāhēd. šab ī zamestānīg mahist čand dō šab ī hāmīnīg kāhēd. 25.5) mahist rōz ī hāmīnīg dwāzdah hāsar ud šab šaš hāsar. mahist šab ī zamestānīg dwāzdah hāsar ud rōz šaš hāsar. hāsar-ē(w) zamān-ē(w) ud hāsar-iz pad zamīg ham ēwēnag.

rōz ī keh [YWM y ks]

(گاه‌شماری)

* روز که: روز انقلاب زمستانی، کوتاه ترین روز سال

توضیحات: روز که، به کوتاهترین روز سال اطلاق می‌شود که مصادف است با روز انقلاب زمستانی و شب یلدا یا شب اول دیماه خورشیدی. در این روز خورشید از جنوبی ترین نقطهٔ طلوع خود در شرق، طلوع کرده و در جنوبی ترین نقطهٔ غروب خود در غرب، غروب می‌کند (نک. شکل ۸).

ریشه شناسی: (رک. rōz و keh)

§§§

rōz ī meh (mahist) [YWM y ms (msst' / mhst')]

(گاه‌شماری)

* روز مه: روز انقلاب تابستانی، بلندترین روز سال

توضیحات: روز مهست یا روز مه، به بلندترین روز سال اطلاق می‌شود که مصادف است با روز انقلاب تابستانی و اولین روز از تیرماه خورشیدی. در این روز خورشید از شمالی ترین نقطهٔ طلوع خود در شرق، طلوع کرده و در شمالی ترین نقطهٔ غروب خود در غرب، غروب می‌کند. (نک. شکل ۸)

ریشه شناسی: (رک. rōz و meh)

§§§

rōz-šabān [YWM, lwc šp'n' | N šabān(a)rōz]

(گاه‌شماری)

* شبانروز، شبانه روز

توضیحات: شبانه‌روز برابر است با ۲٤ ساعت و در اصطلاح نجوم به آن روز نجومی می‌گویند (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۰). این ترکیب با šabān rōz برابر است و در *بندهشن* بجای آن از واژه‌های

نیز استفاده شده است و در حالت مفرد یعنی rōz-šap با واژه rōzān, rōz ud šab, šab ud rōz (اگر منظور از آن ۲٤ ساعت باشد) نیز هم‌معنی است. واژه šabān نیز می‌تواند به معنی «شبانه‌روز» و بجای rōzān بکار رود. معادل این واژه در اوستایی واژه -xšfan و -xšapan است که به معنی «شب و شبانروز» آمده است (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۹). (برای توضیحات بیشتر رک. rōz)

ریشه شناسی: واژه فوق اسم و در حالت جمع است. این واژه ترکیبی است از دو واژه rōz و šab بعلاوۀ پسوند جمع ān (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۲؛ بهار، ۱۳٤۵: ۳۹۵). نیبرگ (۱۹۷٤: ۱۷۰) این واژه را rōcak šapān خوانده است. (رک. rōz و šab)

ترکیبات:

šabān rōz [špʾn' YWM] «شبانروز، شبانه‌روز».

§§§

S

Sadwēs [stwys | Av. Satauuaēsa- | M sdwys | P Satavaēsa]

(نجوم: ستارگان)

* سدویس: فم الحوت

توضیحات *بندهشن*: مطابق *بندهشن* (۵: ٤)، ستارۀ سدویس، سپاهبد اختری نیمروز (=جنوب) و رقیب ناهید اباختری (=سیارۀ زهره) محسوب می‌شود. از آنجا که سدویس از رقیب خود، یعنی ناهید اباختری، فرا-نیروتر است، به ناهید اجازۀ گناهکاری نمی‌دهد؛ به همین خاطر، در تنجیم *بندهشن* و سنتی، سیارۀ ناهید از کرفه گران یا سعدان محسوب شده است (*بندهشن*، ۵ب: ۱۲). به دلیل اینکه، ستارۀ سدویس، سپاهبد جنوب و آب-سرشت است (*بندهشن*: ۵ب: ١٤)، یکی از دریاهای جنوبی به «دریای سدویس» نامگذاری شده است. دربارۀ رابطۀ ستارۀ سدویس با دریای سدویس، در *بندهشن* (۱۰: ۱۱) آمده است: «بند این دریا به ماه و باد پیوسته است، [یعنی] با افزایش و کاهشِ ماه برآید و فرو شود [و] از آن روی که گردشِ او [=ماه] به نیمروز است،

بندِ دریایِ سدویس نیز به ستارهٔ سدویس بسته است که دریاها و ناحیت نیمروز در پاسبانی اوست» (بهار، ۱۳۷۸: ۷٤).

شناسایی: طبق نظر هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٦) به تعداد ترجمه های اوستا، نظرات گوناگونی در مورد سدویس ارایه شده است، اما او نظریه خارگت و تقی زاده مبنی بر برابر دانستن سدویس با سهیل (Canopus) را از همه این نظرات امکانپذیرتر محسوب می‌کند. بهار (۱۳۷۵: ٦٤) نیز همین نظر را دارد. اما به عقیدهٔ هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٦)، این نظریه صحیح نیست به این دلیل که ستاره سهیل را نمی‌توان به هیچ وجه در سغد دید. او معتقد است به خاطر اینکه نام سدویس، در ترکیب هفدهمین منزل قمر سغدی به صورت Mɣn-Sdwys آمده است و از آنجا که منزل Mɣn-Sdwys برابر با منزل هندی Mula و منزل عربی «شوله» (= نیش صورت عقرب) است، به احتمال زیاد سدویس همان قلب العقرب (Antares) است. این نظر را قبلاً وست (۱۸۸۰: ۱۲) نیز ارایه کرده بود. به احتمال زیاد، درست ترین نظریه، نظریه مکنزی (۱۹٦٤: ۵۱۳) است که نظریهٔ هنینگ را رد کرده و سدویس را با فم الحوت (Fomalhaut) که نام نجومی آن (α Piscis Austrini) بوده و با هفت اورنگ سپاهبد شمال در یک راستا می‌باشد، یکی می‌داند (نک شکل ۷). ماوندر (۱۹۱۳: ۱۳۸)، اولین پژوهشگری است که سدویس را با ستارهٔ فم الحوت یکی گرفته است.

ریشه شناسی: اوستایی: Satauuaēsa- «احتمالاً الدبران» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۹٦)؛ vaēs- «وارد شدن، قصد کردن، آماده شدن، عمل کردن بعنوان» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۷) [vešī́- «وارد شدن، سوراخ کردن؛ سوزن»]؛ **فارسی میانه:** [stwys] Sadwēs «فم الحوت؟» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۳)؛ «سدویس. یکی از اختران دوازده‌گانه» (بهار، ۱۳٤۵: ۱۹۸)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** sadwēs [sdwys] «نامی برای دوشیزهٔ نور» (بویس، ۱۹۷۷: ۸۱)؛ **فارسی نو:** سدویس؛ **معادل عربی:** فم الحوت.

ترکیبات:

war ī Sadwēs «دریای سدویس، نام یکی از دریاهای جنوب».

§§§

sāl [ŠNT', ŠNT < A šnt; (sʾl-) | Av. sarəd- | OP ϑard- | (M sʾr) | Paz., N sāl]

(گاه‌شماری)

❋ سال

توضیحات: مطابق *بندهشن* (۱: ۴۹)، «مینوی سال [...] اکنون در (دوران) آمیختگی، نیمی روشن و نیمی تاریک، سیصد و شصت و پنج شبان روز است که بُرشِ زمان درنگ-خدای است» (بهار، ۱۳۷۸: ۳۷). سال اشمردی که همان سال ۳۶۵ روزهٔ گاهشمار اوستایی است، عبارت است از دوازده ماهِ سی روزه بعلاوهٔ پنج روز آخر سال که به «پنجهٔ دزدیده» معروف است (*بندهشن*، ۱الف: ۱۸).

مطابق *بندهشن* (۲۵: ۲۵-۲۶)، سال وهیزکی (sāl ī wihēzagīg) که بیرونی (۱۳۵۲: ۲۲۱) آنرا «سال طبیعی» می‌نامد، به چهار فصلِ سه ماهه تقسیم بندی می‌شود: بهار (wahār)؛ تابستان (hāmin)؛ پاییز (pādēz)؛ زمستان (zamestān)، و برابر است با یک گردش کامل خورشید در دایرةالبروج بطوریکه، «خورشید از اولین ستارهٔ برج بره حرکت کرده و [...] باز به آن جای رسد». این سال بهیزکی «سیصد و شصت و پنج روز و پنج زمان و خرده‌ای» است.

از طرفی، مطابق *بندهشن* (۲۵: ۷)، سال دینی (sāl ī dēnīg) به دو فصل کلیِ تابستان و زمستان تقسیم می‌شود: هفت ماه تابستان از اول فروردین (همسپهدیم گاه) آغاز شده و تا آخر مهرماه (ایاسریم گاه) ادامه دارد؛ پنج ماه زمستان از اول آبان ماه (ایاسریم گاه) آغاز شده و در آخر اسفندماه (همسپهدیم گاه) پایان می‌یابد. در *بندهشن* (۲۵: ۷)، آمده است: «از ماه فروردین، روز هرمزد بهیزگی تا ماه مهر، روز انغران بهیزگی، هفت ماه تابستان است. از ماه آبان، روز هرمزد بهیزگی (تا) ماه سپندارمذ بهیزگی که پنجه بر پایان (آن) است، پنج ماه زمستان است»[1] (بهار، ۱۳۷۸: ۱۰۵). در وندیداد (۱: ۳) نیز آمده است: (hapta. həṇti. hąminō. mā̊ŋha. paṇca. zaiiana) بدین معنی که: «هفت ماه تابستان و پنج ماه زمستان است». سال دینی از شش گاهنبار

---

[1] 25.6) pad Hamspamēdim gāh ī ast panǰag ī pad māh ī Spandarmad sar rōz ud šab rāst abāz bawēd. 25.7) čiyōn az māh ī Frawardīn rōz ī Ohrmazd wihēzagīg tā māh ī Mihr rōz ī Anagrān ī wihēzagīg ast ī bawēd haft māh hāmīn. az māh ī Ābān rōz ī Ohrmazd ī wihēzagīg tā māh ī Spandarmad ī wihēzagīg panǰag ō sar bawēd panǰ māhīgān zamestān.

تشکیل شده است: ۱) مدیوزرم گاه (میانۀ فصل بهار)؛ ۲) مدیوشم گاه (میانۀ تابستان دینی؛ انقلاب تابستانی)؛ ۳) پدیشه گاه (اعتدال پاییزی)؛ ٤) ایاسریم گاه (ابتدای زمستان دینی)؛ ۵) مدیاریم گاه (میانۀ زمستان دینی؛ انقلاب زمستانی)؛ ٦) همسپهدیم گاه (ابتدای تابستان دینی؛ اعتدال بهاری).

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -ćarad-, *ćard* «پاییز، سرما» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۹٦)؛ **سانسکریت:** -śarád (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٦۱٦)؛ **اوستایی:** -sarəd (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۵٦٦)؛ **فارسی باستان:** -ϑard (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۸)؛ **فارسی میانه:** [sāl [ŠNT < A šnt «سال» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۲ـ۱۷۳)؛ ['sāl [ŠNT (بهار، ۱۳٤۵: ۲۲۳)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** [sār [sʾr (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۰۵؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۲ـ۱۷۳؛ بویس، ۱۹۷۷: ۸۱)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** ['sāl [ŠNT, ŠNT (ژینیو، ۱۹۷۲: ۳٤)؛ **پهلوی اشکانی کتیبه ای:** [sarδ [ŠNT (ژینیو، ۱۹۷۲: ٦٤)؛ **پازند:** sāl (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۲ـ۱۷۳)؛ **فارسی نو:** سال (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۷۲)؛ **انگلیسی:** cold (از PIE *k̂el-to) (مسیوزک، ۲۰۰۲: ۷۳)؛ **معادل انگلیسی:** year «سال»، calendar year «سال تقویمی»، numbered year «سال اشمردی، سال عددی»، common year «سال طبیعی، سال خورشیدی»؛ leap year «سال بهیزکی»، lunar year «سال قمری»، solar year «سال خورشیدی»؛ **معادل عربی:** سنة.

§§§

sāl ī dēnīg [ŠNT y dyn'yk']

(گاه‌شماری: انواع سال)

❊ سال دینی

توضیحات: مطابق *بندهشن*، سال دینی عبارت است از یک سال ۳٦۵ روزه که از ۱۲ ماه ۳۰ روزه و پنج روز اضافی تشکیل شده است و دارای شش گاهنبار است. مطابق دومناش (۱۹۷۲: ۲٦۳)، سال دینی، اساساً از ۱۲ ماه ۳۰ روزه تشکیل می‌شده و کلا ۳٦۰ روز بوده است و بر این اساس، تقویمی که در فرگرد ۲۵۹ از دینکرد سوم از آن نامبرده شده است، تقویمی است مرتبط با ماههای قمری. به عقیدۀ او، این تقویم برمیگردد به دوران هندوایرانی زیرا سال sāvana در

هند باستان نیز همین ساختار را دارد و در آثارالباقیه بیرونی، به سال وسطی middle year معروف است چراکه کمتر از سال شمسی است و (اگرچه ذاتاً یک سال قمری محسوب می‌شود)، ٦ روز بیشتر از یک سال قمری است و در هر ٦ سال یک ماه کبیسه به آن اضافه می‌شده است. بنا بر دومناش (۱۹۷۲: ۲٦۳)، سال sāvana نیز مرتبا کبیسه می‌شده اما از جزئیات آن خبری نیست؛ این سال ۳٦۰ روزه، سال دینی قدیمی زرتشتی بوده و همان است که در دوران اشکانیان تا سقوط ساسانیان رایج بوده و ساسانیان با اضافه کردن ۵ روز و تبدیل آن به ۳٦۵ روز آنرا تعدیل کرده اند. (برای توضیحات بیشتر رک. sāl)

ریشه شناسی: (رک. sāl)

§§§

sāl ī ōšmurdīg [ŠNT y ʾwšmwltyk]

(گاه‌شماری: انواع سال)

❋ سال اشمردی: سال عددی، سال ۳٦۵ روزه

توضیحات: سال اُشمردی (numbered year) یا تقویمی (calendar year)، در گاه‌شماری اوستایی، که برابر با ۳٦۵ روز است، هم با سال قمری که ۳۵٤ روز دارد و هم با سال خورشیدی، بهیزکی، یا طبیعی (common year)، که برابر با ۳٦۵ روز و یک چهارم روز است، متفاوت است. در *بندهشن* (۲۵: ۲۱-۲۲)، آمده است: «سالِ در گردشِ ماه (= سال قمری)، با سال اُشمردی (=سال تقویمی) برابر نیست. چراکه ماه قمری گاهی ۲۹ روزه است و گاهی ۳۰ روزه. و آن یک (سالِ در گردشِ خورشید = سال خورشیدی) نیز چهار زمان بیشتر [از سال اُشمردی] است».

مطابق فرگرد ٤۱۹ از کتاب سوم دینکرد، دو نوع سال خورشیدی وجود دارد: آنکه روزهایش در خودِ سال حرکت می‌کنند و آنکه ساعتهایش سال به سال حرکت می‌کنند: آنکه روزش درون سال حرکت می‌کند ۳٦۵ روز بوده و از ۱۲ ماه ۳۰ روزه و ۵ روز اضافی تشکیل شده است؛ از آنجا که روزهای حرکت کننده درون سال بر اساس محاسبه ریاضیدانان (=آمارگان) نگه داشته

می‌شوند آنها را روزهای اُشمردیگ (=شمرده شده) می‌گویند (دومناش، ۱۹۷۲: ۳۷٤ـ۳۷۵). در نتیجه، سال اُشمردی، سالی است که پنج روز به آن اضافه شده و سال بهیزکی، سالی است که یک چهارم روزهایِ اضافی سالهای پیشین (=پنج زمان و خرده‌ای) نیز در آن احتساب شده است.

ریشه شناسی: واژهٔ ōšmurdīg مرکب است از: بن ماضی -ōšmurd + پسوند صفت ساز īg .

(رک. sāl و āmār)

§§§

sāl ī pad wardišn ī māh [ŠNT' PWN wltšn' y mʾh]

(گاه‌شماری: انواع سال)

❊ سال در گردش ماه: سال قمری

توضیحات: سال قمری، عبارت است از ۱۲ ماه قمری و هر ماه قمری عبارت است از فاصله زمانی میان دو اجتماع یا دو استقبالِ ماه و خورشید. از آنجا که سرعت حرکت ماه در دایرةالبروج همیشه یکسان نیست، اجتماع ماه با خورشید گاهی در ۲۹ روز و گاهی در ۳۰ روز رخ می‌دهد.

(برای توضیحات بیشتر رک. sāl و sāl ī dēnīg و sāl ī ōšmurdīg)

ریشه شناسی: (رک. sāl ، wardišn ، و māh)

§§§

sard-garm [slt'glm]

(تقسیمات سال: فصول)

❊ سرد- گرم: بهار

توضیحات: (رک. sāl)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: صفت sard «سرد» + صفت garm «گرم»؛ **هند و ایرانی آغازین:** -ćarH-, *ćićrHa* «سرما» (-ćarad-, *ćard* «سرما، پاییز») + -gʰarma* «گرما» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۰، ۹٦، ٤۵)؛ **سانسکریت:** -śiśira «سرما» (-śarád «پاییز، سرما») +

gharmá- «گرما» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۰۷۶، ۱۰۵۷، ۳۷۶)؛ **اوستایی:** sarəta- «سرد» + garəma- «گرم» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۶۸، ۲۲۷)؛ **فارسی باستان:** ϑard- «فصل سرد، پاییز» + garma- «گرما» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۸، ۱۸۳)؛ **فارسی میانه:** sard-garm [slt'glm] «بهار» (بهار، ۱۳۴۵: ۱۹۹)؛ مشتق از garm [glm | M grm] + sard [slt' | M srd] «گرم» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۴، ۳۵)؛ srt [slt'] (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۴)؛ garm [glm] (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۸۱)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [srd] (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۴)؛ **فارسی میانه ترفانی:** از صورتهای [srdʾg] (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۴)؛ [grmʾg] (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۸۱)؛ **پازند:** sard (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۴)؛ **فارسی نو:** سرد، گرم؛ **انگلیسی:** cold ، warm ؛ **معادل عربی:** ربیع «بهار».

§§§

sardag [sltk' | Av. sarəδa- | M sʾrg | J srdg]

(تنجیم)

* سرده: طبع، سرشت

توضیحات: واژه sardag در لغت به معنای «سرده، نوع، گونه» است. این واژه به عنوان یک اصطلاح نجومی به طبع و سرشت ستارگان اشاره دارد و با واژه čihrag هم معنی می‌باشد. (برای توضیحات بیشتر رک. čihrag)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: *sćardh- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۹۶)؛ **سانسکریت:** śárdhas- «گروه، لشکر، خیل» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۰۵۸؛ پوکورنی، ۱۹۵۹: ۵۷۹)؛ **اوستایی:** sarəδa- (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۶۸؛ بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۵۶۶؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۶۱۹)؛ **فارسی میانه:** sardag (بهار، ۱۳۴۵: ۲۸۹؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۳)؛ srătak [slʾtk', sltk'] (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۹)؛ **فارسی میانه مانوی:** [sʾrg] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۳)؛ **پازند:** sarda (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۹)؛ **فارسی نو:** سرده؛ **انگلیسی:** sort.

ترکیبات:

āb-sardagān «کواکب آبی، ستارگان آب-سرشت»

zamīg-sardagān «کواکب خاکی، ستارگان خاک-سرشت».

§§§

sōg (ud dahīg) [swk (w dhyk) | N sūy]

(تنجیم)

* سوی: نظر

توضیحات: بر طبق التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۴۵-۳۴٦)، منجمان موقعیت برجها نسبت به یکدیگر را بر اساس «سوی» نگریستن (یا نظر) آنها به همدیگر تقسیم بندی می‌کنند. مثلاً، «نگرستن او سوی برج سیوم ازو بتوالی بروج و سوی یازدهم تسدیس خوانند». برخی از این موقعیتها عبارتند از: تثلیث، تربیع، تسدیس، مقابله. هر برجی (که خودش را برج یکم می‌نامند) قادر به نظر به سوی چهار برج (=دوم، ششم، هشتم، و دوازدهم) نیست؛ این چهار برج را ساقط می‌گویند. به آن هفت برج دیگر که برای یک برج قابل نگریستن هستند، بروج مرتبطه می‌گویند. بیرونی (۱۳۵۲: ۳۴۷) در مورد نگریستن از نظر منجمان هندی می‌گوید: «به مرتبه های نگرستن گویند که سوی سوم و دهم، چهار یک نظر است و سوی پنجم و نهم نیم نظر است و سوی چهارم و هشتم، چهاریک نظر است و برج دوم و دوازدهم ساقط اند از وی اوفتاده و نیز او از ایشان اوفتاده».

ریشه شناسی: این واژه در نسخ مختلف [swk] یا [swt] ثبت شده است. انکلساریا آنرا sūt [swt'] «سود» + dahī > «سوددهی» خوانده است، اما بهار معتقد است واژه دوم اشتباه است برای ziyān و هر دو واژه را با هم sūd ud ziyān «سود و زیان» می‌خواند (بهار، ۱۳٤۵: ۲۰۹)؛ تقی زاده (۱۳۱٦: ۳۳۷) و به تبعیت از او، مکنزی (۱۹٦٤: ٥۱٦) این دو واژه را sōg ud dahīg «سوی و دهگ» (aspects and decans) می‌خوانند که معنای صحیح آن است، چرا که در احکام نجوم بر اساس سوی ها، رابطه مابین بروج را مشخص می‌کنند و بر اساس دهگ یا دریگان، بروج را به سه قسمت می‌کنند و برای آن احکامی صادر می‌کنند: **هند و ایرانی آغازین:** *ćuHka- (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰٥)؛ **سانسکریت:** śūka- «سوگ؛ شعاع؛ تیغ» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰:

۱۰۸۵)؛ و همچنین -sūca «نظر، اشاره، نشان دادن جهت» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۲۴۱)؛ **اوستایی:** مرتبط با -sūkā «سوزن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۵)؛ مرتبط با -suk «تیغ» در -sukurəna «جوجه تیغی» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۶۹)؛ **فارسی میانه:** [sōg [swk' «سوی» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۵)؛ [sūg [swk یا [sūt [swt' «سود»، بعنوان تأثیر بیوت دوازده‌گانه و سود آنها (بهار، ۱۳۷۸: ۵۹؛ بهار، ۱۳۴۵: ۲۰۹)؛ sōg به معنی «سوی، جهت» (مکنزی، ۱۹۶۴: ۵۱۶)؛ [sōk [swk' «سوی، چهار جهت اصلی» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۷)؛ **فارسی نو:** سوی؛ **انگلیسی:** aspects «وجوه» (مکنزی، ۱۹۶۴: ۵۱۶)؛ واژهٔ aspect اساساً از ریشه لاتین -spec به معنی «نگریستن» نشأت می‌گیرد؛ **معادل عربی:** نظر، سمت نظر (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۴۷).

§§§

spāhbed [spˀhpt' | N sipahbad]

(تنجیم)

* سپهبد، سپاهبد

توضیحات: مرتبه و درجه سپاهبدی، یکی از مراتب لشکری در بین کواکب است. (برای توضیحات بیشتر رک. haft spāhbedān axtarān)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: -spāh «سپاه» + -bed «رهبر، رئیس، سالار»؛ **ایرانی آغازین:** -spāda-pati* (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۷)؛ **سانسکریت:** -spaśa «جنگ، ستیز؛ سلحشور، جنگجو» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۲۶۸) + páti (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۵۸۲)؛ **اوستایی:** ,-spāδa -spāda «سپاه، خیل، دسته» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۰) + -patay-, paiti-, paiϑy «سرور، رئیس، ارباب» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۷)؛ **فارسی باستان:** -spāda «سپاه» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۱۰)؛ **فارسی میانه:** [spāhbad [spˀhpt' «سپهبد» (بهار، ۱۳۴۵: ۱۸۸)؛ [spāhbed [spˀhpt' «سپهبد» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۶)؛ spāh-pat (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۷)؛ spāhbed (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۷۴)؛ **فارسی نو:** سپهبد sipahbad (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۷)؛ **معادل انگلیسی:** general ؛ quadrant-commander برونر (۱۹۸۷: ۸۶۳)؛ **معادل عربی:** حارس.

ترکیبات:

spāhbadān [spʾhptʾʾn] «سپهبدان»

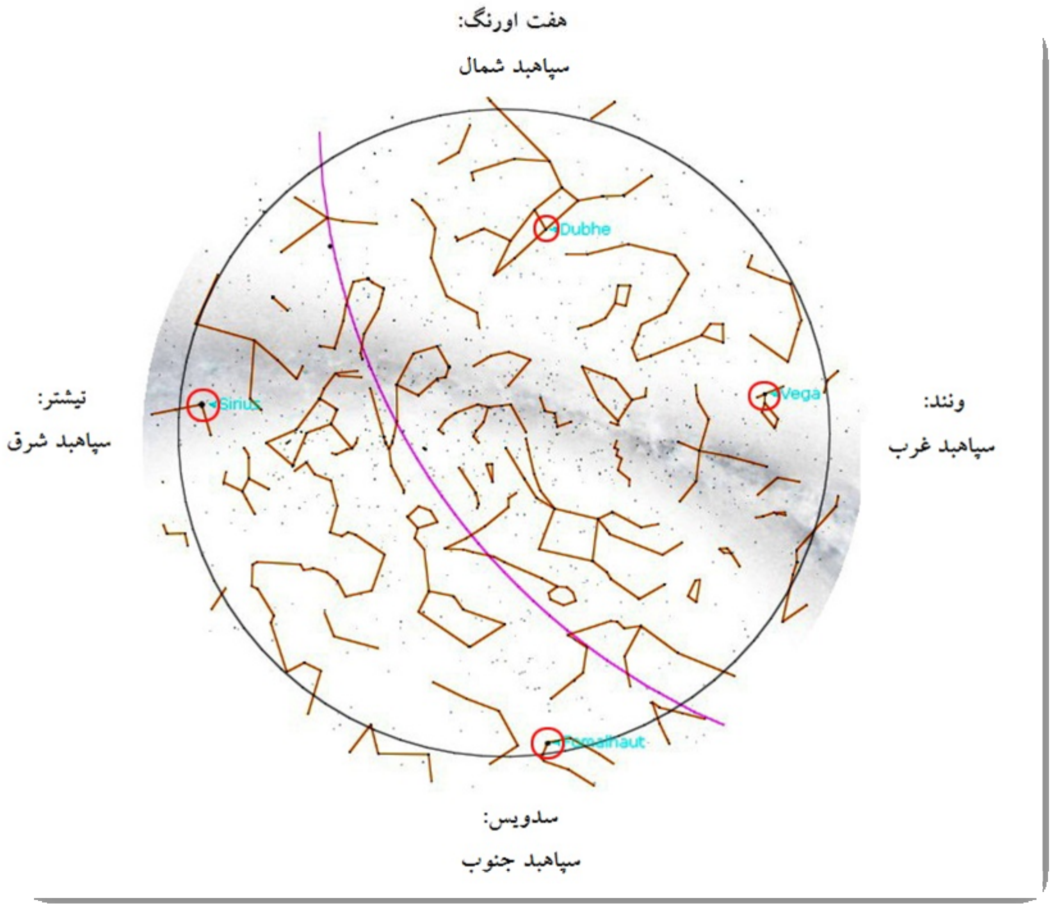
spāhbedān spāhbed [spʾhptʾʾn spʾhptʾ] «سپهبدان سپهبد».

§§§

❋ شکل شمارهٔ ۷ ❋

<u>سپاهبدان اختری</u>

[ایجاد شکل به کمک نرم افزار نجومی Starry Night]



spihr [spy(y)hl | M, P ʿspyr | N sipihr]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* سپهر: فلک، آسمان

توضیحات: سپهر یا آسمان نخستین آفرینش مادی است (*بندهشن*، ۲: ۲) و از زمان که تنِ زروانِ درنگ خدای است، آفریده شده است (*بندهشن*، ۳: ۷). مطابق *بندهشن* (۲: ۸ـ۱۰) و (۱الف: ۷)، سپهر، یا کرهٔ آسمان همانند دژی سنگی از جنس خماَهنِ نَر است که طول و عرض و ارتفاع آن یکسان است و گردش آن نماد چرخهٔ سال است که از دوازده قسمت ۳۰ درجه‌ای تشکیل شده و تا پایان دورهٔ آمیزش، از گردش باز نخواهد ایستاد. مطابق *بندهشن* (۱الف: ۹)، در مرکزِ سپهر یا کرهٔ آسمان، کرهٔ زمین قرار دارد و گرداگرد آنرا، روشنایی ازلی (a-sar rōšnīh) احاطه کرده است. از دیدگاه مذهبی *بندهشن*، کرهٔ آسمان، دارای هفت طبقه دینی (pāyag) یا هفت پایه است که کلیه آفریدگان را در برگرفته است. (برای توضیحات بیشتر رک. pāyag)

ریشه شناسی: ساخت واژهٔ پهلوی spihr, spahr همانند واژه های پهلوی šahr (اوستا: -xšaϑra از ریشه -(xši-, xša(iia می‌باشد؛ در نتیجه، ستاک ایرانی باستان -spi-, *spa* (سانسکریت: -śvi-, śva «رشد کردن، بسط یافتن، ورم کردن، گسترش یافتن») بعلاوهٔ پسوند اسم معنی ساز -hr (اوستا: -ϑra ؛ سانسکریت: -tra) رویهم رفته به معنی «گستره؛ صفحه؛ سپر؛ محافظ؛ دژ» می‌باشد. واژه های سانسکریت -sphara، -spharaka «سپر» از ریشهٔ -sphar «شکافتن، بسط یافتن، برگرداندن» [= ریشهٔ -sphaṭ] (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۲۶۹ـ۱۲۷۰)، -phara «سپر»، -phála و -phalaka «دژ، محافظ، سپر؛ سطح، صفحه؛ هسته، تخم، میوه؛ کرسی؛ پس زمینه؛ بوم نقاشی» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۷۱٦) از ریشهٔ -phal «شکافتن، گشاد شدن، رشد کردن، میوه دادن»، همگی دارای یک معنی بوده و ریشه آنها نیز اساساً با هم مرتبط بوده‌اند [واژه های -pha-, phā و -phi نیز به معنی «افزایش، گسترش، رشد، خشم» آمده اند (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۷۱۵ـ۷۱۸)]. جالب اینکه، همهٔ این معانی گهگاه با واژهٔ «سپهر» در ادبیات پارسی تداعی شده‌اند: آسمان همچون صفحه یا بومی، پس زمینهٔ نقش و حرکتِ ستارگان بوده و در اصطلاح دینی به

آن «کرسی» نیز گفته اند؛ گِردی آسمان به گردی هسته یا میوه شباهت داشته و در *بندهشن*، همچون سپری یا دژی از جنس سنگ وظیفهٔ دفاع از آفرینش را بر عهده دارد. نکته قابل توجه اینکه، واژهٔ عربی «فَلَک» نیز برگرفته از واژهٔ سانسکریت -phalaka بوده و احتمالاً به صورت یک وام واژه از طریق زبانهای ایرانی وارد زبان عربی شده است. معادل ودایی و سانسکریت برای ایزد آسمان، -vāruna نیز به معنی «دژ، قلعه، محافظت کننده، مدافع» آمده است. نیبرگ (۱۹۷٤: ۱۷۸) این واژه را با واژهٔ سانسکریت -śvitra به معنی «سپید» یکی می‌داند. اما، زنر (۱۳۸۷: ۱٤۷ـ ۱٤۸) ضمن نادقیق خواندن نظر نیبرگ، واژه های پهلوی spihr, spahr و spāš «اتمسفر، جو» [اوستایی: -ϑβāša] را با واژهٔ اوستایی -ϑwāša [ایرانی باستان: *ϑwarta*] همریشه و هم معنی محسوب کرده و معتقد است، این واژه در سانسکریت از ریشهٔ -tvar «شتافتن» مشتق شده است و وجه تسمیه آنرا «تیزرو بودن فلک» در ادبیات فارسی ذکر کرده است: **هند و ایرانی آغازین:** -(s)pʰa* ؛ -ćuitra* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۸)؛ **سانسکریت:** از ریشه -śvi «باد کردن، برآمدن، رشد کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۱۰٦)؛ مرتبط با -śivā́ «آنچه همه چیز را در بر گرفته است؛ نام خدایی ودایی معادل زروان» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۷٤)؛ **اوستایی:** از ریشه -spāy (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۰)؛ **فارسی میانه:** [spʾhl]spihr, spahr (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۸)؛ spihr (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٦۷۹)؛ [spʾhl, spyhl] spihr «سپهر، نام ایزد سپهر» (بهار، ۱۳٤٥: ۱۸۸)؛ «سپهر، تن زروان درنگ خدای؛ طالع» (بهار، ۱۳٤٥: ۱۹۱)؛ [spy(y)hl] spihr «سپهر، آسمان، فلک، بخت» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۷)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی:** [ʾspyr] ispīr (بویس، ۱۹۷۷: ۲۲؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱٤۰؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۸)؛ **پازند:** spihr, spihar, spehir (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۸)؛ **فارسی نو:** سپهر (هوبشمان، ۱۸۹٥: ۷۳)؛ **انگلیسی:** sphere «فلک، سپهر» از واژهٔ یونانی σφαῖρα ؛ **معادل عربی:** فلک (دوبلوا، ۲۰۰٦: ٦۹).

§§§

spihr ī agumēzišnīg [spyyhl y ˀgwmycšn'yk']

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

※ سپهر ناآمیزنده: سپهرِ زبر سپهر، فلک الافلاک

توضیحات: (رک. pāyag ، gumēzišn)

ریشه شناسی: (رک. spihr و gumēzišn)

§§§

spihr i axtarān [spyhl y ˀhtlˀn']

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

※ سپهرِ اختران: فلک البروج

توضیحات: «سپهر اختران» همان «سپهر ستارگان آمیزنده» است. این ترکیب اصطلاحی تنجیمی است که دقیقاً معادل با «فلک البروج» بوده و در نتیجه به «دایرةالبروج» و «منطقةالبروج» نیز اشاره دارد. معادل هندی آن -tārā-maṇḍala است که لفظاً به معنی «دایرهٔ ستارگان» و عملاً به معنی «فلک البروج» و «دایرةالبروج» می‌باشد (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ٤٤٤). از همین ترکیب میتوان به این نکته پی برد که ترکیب «ستارگان آمیزنده» و «اختران» به بروج فلکی اشاره دارد که سیارات در آنها حرکت کرده و در آنجاست که طبع سیارات با طبع ستارگان ترکیب شده و باعث تمزیج طبایع می‌شود. (برای توضیحات رک. pāyag و gumēzišn)

ریشه شناسی: (رک. spihr و axtar)

§§§

spihr ī azabar spihr [spyhl y hcpl spyhl]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

※ سپهر ناآمیزنده: سپهرِ زبر سپهر، فلک الافلاک

توضیحات: ترکیب پهلوی «سپهر زبر سپهر»، اصطلاحی تنجیمی است که دقیقاً معادل با «فلک الافلاک» بوده و در نتیجه به طبقات مینوی آسمان، که جایگاه ایزدان و ویژگان است، اشاره دارد. (رک. pāyag ، gumēzišn)

ریشه شناسی: (رک. spihr)

§§§

spihr i gumēzišnīg [spyyhl y gwmycšnyk]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* سپهر آمیزنده: فلک البروج

توضیحات: (رک. pāyag ، gumēzišn)

ریشه شناسی: (رک. spihr و gumēzišn)

§§§

Spur [sp̄wl | Paz. spur | M, P ʾspwr]

(منازل قمر)

* اسپور، به معنی «پر، کاملاً روشن»: خانه چهاردهم ماه. از ۲۳ درجه و ۲۰ دقیقه برج خوشه تا ٦ درجه و ٤٠ دقیقه از برج ترازو.

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر یکبار در *بندهشن* (۲: ۲) و یکبار نیز در دینکرد سوم (ص٤٠٤: س۲) آمده است. املاهای مختلف این واژه در نسخ مختلف *بندهشن* به شرح زیر است: در نسخه هایTD1, TD2, DH, M51 با املای پهلوی (sp̄wl)، و در نسخه های K20, K20b با املای پازند (spur)، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ٤۳)؛ و در دینکرد نسخه مدن (۱۹۱۱: ٤٠٤)، با املای پازند (stl) که آشکارا اشتباه املایی است برای (sp̄wl) و بهمین خاطر است که دومناش (۱۹۷۲: ۳۷٦) آنرا به صورت (Spur) خوانده است. کلیه پژوهشگران از جمله، هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٤)، بهار (۱۳۷۵: ۵۹) و پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۵) این واژه را به صورت Spur خوانده‌اند. در این میان یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) با آنکه این واژه را به صورت spur خوانده است، احتمال داده است که این

واژه در اصل Sapor و به معنی «ذائقه؟» بوده است. انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱) آنرا به صورت Spôr ثبت کرده است.

توضیحات: در *بندهشن*، منزل قمری «سپور»، خانه چهاردهم ماه است که معادل آن در هندی Citrā́ به معنی «کاملاً روشن، تابناک» نام دارد که با معنی نام پهلوی این منزل یعنی Spurr مطابقت دارد. این منزل در قسمت پایانی برج خوشه قرار دارد و معادل عربی آن «سماک اعزل» به معنی «بی سلاح» است. ستارهٔ شاخص این منزل در لاتین Spica (α سنبله) نام دارد که مطابق بهار (۱۳۷۵: ۵۸)، ستاره چهاردهم از برج سنبله در نزد اعراب است.

ریشه شناسی: واژهٔ spurr و əspurr صورتهای دیگر uspurr و uspurrīk می‌باشند که از ترکیب -us-pṛna* از ریشه -purr ساخته شده اند (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۸): **ایرانی آغازین:** -us-pṛna* (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۸)؛ **سانسکریت:** -sphāra-, sphirá «بزرگ، بلند، متراکم، گسترده، کامل، زیاد» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۷۰)؛ -ut-pṝ «پر کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۸۱)؛ **اوستایی:** این واژه مرکب است از: (-us) + -pərəna «پر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۹)؛ **فارسی باستان:** مشتق از -paru «بسیار» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹٦)؛ **فارسی میانه:** spul (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۱۹۷)؛ spur (بهار، ۱۳٤۵: ٤۱۲)؛ spurr [spwl] «پر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۸)؛ Spur «منزل قمری چهاردهم» (بهزادی، ۱۳٦۸: ۵؛ یوستی، ۱۸٦۸: ۱۲۷؛ هنینگ، ۱۹٤۲: ۲٤٤؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۹؛ پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵)؛ Spôr (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۳۱)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** ispurr [ˀspwr] «پر، کامل» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۷۸؛ دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۸۷؛ بویس، ۱۹۷۷: ۲۲)؛ **پازند:** spur (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۷۳؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۳۹؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲٦٤)؛ **فارسی نو:** پر؛ **انگلیسی:** full .

§§§

Srū [slwb' | Paz. srob, sroi | Av. srū-, sruuā- | N surū(y)]

(منازل قمر)

* سرو، به معنی «چنگال»: خانه شانزدهم ماه. از ۲۰ درجه میزان تا ۳ درجه و ۲۰ دقیقه عقرب.

بسامد و خوانش: نام این منزل قمر تنها یکبار در *بندهشن* (۲: ۲) آمده است. املاهای مختلف این واژه در نسخ *بندهشن* به صورت پازند و به شرح زیر است: در TD1 با املای (sroi)، در TD2, DH با املای (srōi)، در K20 با املای (srōb)، و در K20b, M51 با املای (srob)، (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۶پ۴۵). این واژه را هنینگ (۱۹۴۲: ۲۴۶) به صورت (srūy)؛ بهار (۱۳۷۵: ۶۰) و بهزادی (۱۳۶۸: ۵) به صورت (srū)؛ و انکلساریا (۱۹۵۶: ۳۱) به صورت Sroi خوانده‌اند. یوستی (۱۸۶۸: ۱۲۷)، به اشتباه این واژه را به صورت srōb و به معنی «سُرب» گرفته است.

توضیحات: در *بندهشن*، منزل قمری «سروی»، خانه شانزدهم ماه است و در قسمت پایانی برج میزان قرار دارد . معادل آن در هندی Víśākhā́ به معنی «دو شاخه، چنگال دار» نام دارد که با معنی نام پهلوی این منزل یعنی Srū «چنگال» و معادل عربی آن «زبانا» به معنی «دوشاخ» مطابقت دارد. دو ستارۀ شاخص این منزل در لاتین Zubenelgenubi (α میزان) و Zubeneschamali (β میزان) نام دارند که مطابق بهار (۱۳۷۵: ۵۸)، در نزد اعراب، ستارگان اول و سوم از برج میزان می‌باشند. مطابق التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۱۱)، «منزل شانزدهم، زبانی ای دوسروی کژدم، و دو ستاره‌اند از کفه ترازو بر پهنای نهاده، یک از دیگر دوری چند نیزه دارند».

ریشه شناسی: سانسکریت: -śru «شاخه شاخه شدن، دو قسمت شدن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۱۰۲)؛ -śṛṅga «شاخ» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۰۸۷)؛ **اوستایی:** -srū-, srvā «چنگال، شاخ» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۱)؛ **فارسی میانه:** [srōy [Paz. sroii «خانه شانزدهم قمر» (بهار، ۱۳۴۵: ۴۰۵)؛ sruy یا srū «چنگال و شاخ» (بهار، ۱۳۷۵: ۶۰)؛ ['srū [slwb «سرو، شاخ، ناخن، چنگال» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۸)؛ srū (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۶۵۳)؛ ['sruv [slwb «شاخ» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۹)؛ **پازند:** srōi, sroi, srob, srōb (*بندهشن*، ۲: ۲)؛ **فارسی نو:** سرو [surū]، سروی [surūy] (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۷۹)؛ **انگلیسی:** claw ؛ **معادل عربی:** زبانا، زبانی.

§§§

star [stl | Av. star- | M istar], **stār** [stʾl], **stārag** [stʾlk' | M ʾstʾrg | N sitāra]

(نجوم؛ تنجیم)

❋ ستاره: کوکب

توضیحات: واژۀ «ستاره» یا «کوکب»، اصطلاحی است که در حوزۀ نجوم، هم به ثوابت و هم به سیارات اطلاق می‌شود. از طرفی، این واژه در حوزۀ دین، به فروهر پاکان و پدیده های مینوی نیز اشاره دارد. در *بندهشن*، برای اشاره انحصاری به ثوابت از اصطلاح «axtar» و برای اشاره به سیارات از اصطلاح «abāxtar» استفاده شده است.

ریشه شناسی: معادل این واژه در سانسکریت -stṛ́ «ستاره» از ریشه -stṛ به معنی «پراکنده کردن، پاشیدن» ساخته شده است و اشاره به نور پاشیدن و یا پراکنده بودن آنها در آسمان دارد و گروهی نیز معتقدند صورت تجزیه شده آن -as-tṛ و از ریشه -as «گسیل کردن، انداختن» ساخته شده است (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۲۶۰). واژۀ -star با -stār دو صورت صرفی از یک واژۀ هستند (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۰)؛ **هند و ایرانی آغازین:** -Hstar* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۳)؛ **سانسکریت:** -stṛ́ «ستاره» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۲۶۰)؛ -stár (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۷۵۵)؛ **اوستایی:** -star (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۰؛ بارتولومه، ۱۹۰٤:۱۵۹۸)؛ **فارسی میانه:** star, stār, stārag (بهار، ۱۳٤۵: ۱۹٤؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۸)؛ [stʾlk'] star, stārak (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۰)؛ stārag (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۷۵۵)؛ [stl] star «ستاره»، [stlʾn] starān «ستارگان» (بهار، ۱۳٤۵: ۱۹٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [ʿstʾrg] istārag «ستاره» (بویس، ۱۹۷۷: ۲۳؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۰؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۰؛ دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۸۸)؛ istar (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۹۱)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [ʿstʾrg] astārag «ستاره، سیاره» (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ٥٦؛ بویس۱۹۷۷:۱۵،۲۳؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۰)؛ **فارسی نو:** ستاره، sitāra (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۷٤؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۰)؛ **انگلیسی:** star «ستاره» از ریشه strew «پراکندن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۲۶۰)؛ **معادل عربی:** نجم.

ترکیبات:

stāragān [stʾlkʾʾn' | stʾlkʾʾn] «ستارگان، کواکب»

stārag ī margīh «ستارهٔ مرگ»

stārag ī nāmčištīg «ستارهٔ معروف».

§§§

star ī a-gumēzagīh [stl ʾgwmycšnyh]

(تنجیم)

* ستارهٔ نیآمیزنده: ستارگان مینوی، فروهر پاکان

توضیحات: جایگاه ستارگان نیآمیزنده در پایه سوم آسمان یعنی سپهر زبر سپهر یا فلک الافلاک است؛ در نتیجه، این ستارگان مینوی بوده و نماد فروهر پاکان می‌باشند؛ به همین خاطر است که آنها قابل رصد نیستند. دلیل نیآمیزنده بودن آنها در *بندهشن*، آمیخته نشدن آنها با پتیاره ذکر شده است. (رک. gumēzišn و pāyag)

ریشه شناسی: این ترکیب مرکب است از: اسم star «ستاره، کوکب» + نشانه اضافه ī + gumēzagīh «آمیزه ای» (= ستاک -gumēz «آمیز-» + پسوند صفت ساز -ag «ـه» + پسوند اسم معنی ساز -īh «ـی»). (برای بررسی ریشه شناختی رک. star و gumēzišn)

§§§

star pāyag [st'l-pʾdk]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* ستاره پایه: پایه سوم آسمان، سپهر زبر سپهر، فلک الافلاک

توضیحات و ریشه شناسی: (رک. pāyag و star)

§§§

stārag [stʾlk']

(نجوم؛ تنجیم)

* ستاره: کوکب

توضیحات و ریشه شناسی: (رک. star)

§§§

stārag ī a-wiyābānīg [stˀlk' y ˀw)y(dˀp̄ˀnyk']

(نجوم: ستارگان)

* ستاره بیابانی: ستاره ثابت، ستارهٔ ایستاده

توضیحات: در ابتدای فرگرد دوم از *بندهشن*، انواع و اقسام ستارگان ثابت یا «اختران» مورد بررسی قرار گرفته و از آنها با نام «ستارگان بیابانی» (stārag ī a-wiyābānīg) نام برده شده است (رک. axtar). در مورد این ستارگان، در التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٦٠) چنین آمده است: «ستارگان ایستاده آنند که بر همه آسمانها پراکنده‌اند و دوری ایشان همیشه یکسانست، چنانک یکی بدیگر نزدیکتر و دورتر نشوند. و بپارسی ایشانرا بیابانی خوانند. زیرا که گمشده بدان راه باز یابد به بیابان و دریا اندر».

ریشه شناسی: واژهٔ a-wiyābānīg مرکب است از: پیشوند نفی -a «نا» + wiyābān «گمراه، فریفته» + پسوند صفت ساز īg- . از آنجا که واژهٔ wiyābān مشتق از ریشه wiyābānēnīdan به معنی «گمراه کردن، فریفتن» (مکنزی، ۱۳۷۳: ١٦١) است، صفت a-wiyābānīg لفظاً به معنی «گمراه نکننده، نافریبنده» بوده و اشاره دارد به اینکه ستارگان، برخلاف، سیارات (که در *بندهشن* موصوف به صفت druz «فریبنده» هستند)، دارای مکان متغیری در نقشه آسمان نیستند، و به همین خاطر می‌توانند به یاری مسافران آمده و آنان را از گمراهی و سردرگمی رها سازند. دوبلوا (۲۰۰٦: ١٤٣) بدون هیچ توضیحی، واژهٔ پهلوی wiyābānēnīd را معادل با واژهٔ سانسکریتِ -vimohita «فریفته» می‌گیرد؛ و اگرچه، معنای این دو واژه برابر است اما از لحاظ آوایی این دو واژه با هم هیچ نسبتی ندارند. نیبرگ (۱۹۷٤: ۲۱۷) معتقد است که واژهٔ پهلوی viyābān که دارای دو معنی متفاوتِ «فریفته» و «بیابان» است، از دو ریشهٔ متفاوت بوده و در نتیجه، دارای دو صورت ایرانی آغازین می‌باشد: الف) اگر به معنی «فریفته» باشد، دارای صورت ایرانی آغازین -vi-dā-pāna* بوده و متشکل است از: پیشوند -vi* + صورت سببی -dap* معادل ریشهٔ اوستایی -dab به معنی «فریفتن» که حرف p- پایانی خود را از صفت مفعولی -dapta به معنی «فریفته» گرفته است؛ ب) واژهٔ پهلوی viyābān اگر به معنی «بیابان» باشد، از ریشه‌ای دیگر و

دارای صورت ایرانی آغازین -vivāpāna* است، که در آن v دوم، به y بدل شده است. این درحالی است که، ریشهٔ سانسکریت -vy-apa-nī به معنی «گمراه کردن، به بیراهه بردن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۰۳۱) دقیقاً در برابر ریشهٔ پهلوی wiyābānēnīdan به معنی «فریفتن، گمراه کردن» قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه، پیشوند فعلی -ápa که در زبان سانسکریت به معنی «دور، جدا» می‌باشد، در اوستایی به -apă تبدیل می‌شود (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱۴) و پیشوند فعلی -ā را می‌توان به ابتدای اکثر افعال اوستایی اضافه کرد، در نتیجه خواهیم داشت -vy-ā* -apā-nī که پس از ادغام به ریشهٔ اوستایی -vyāpānī* به معنی «به بیراهه بردن» تبدیل می‌شود. در نتیجه، هر دو معنی «فریفته» و «بیابان» از یک ریشه خواهند بود، بطوریکه معنی «بیابان» بعنوان یک اسم از «بیراهه» و معنی «فریفتن» و «فریفته» از «به بیراهه بردن» مشتق می‌شود. از طرفی، واژهٔ پهلوی wiyābān ممکن است از ریشهٔ اوستایی -vy-āpa* باشد که با واژهٔ اوستایی -an-āpa به معنی «بیابان» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱۶) مرتبط و همریشه و هم معنی است؛ **سانسکریت:** -vy-apa-nī به معنی «گمراه کردن، به بیراهه بردن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۱۰۳۱) که در آن -vy-apa به معنی «پرت، دور» و -nī به معنی «بردن، راهنمایی کردن» است؛ **اوستایی:** مرتبط با -an-āpa «بیابان» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۱۶)؛ **فارسی میانه:** مشتق از viyāpānīk «جادوگر، ساحر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۱۷)؛ [w(y)dʾp̄ʾn'] wiyābān (مکنزی، ۱۳۷۳: ٤٦)؛ aviyābānīg «ثوابت، ستارگان بیابانی» (بهار، ۱۳٤۵: ۵۸)؛ [wyd̠ʾpʾn'; wyʾpʾn'] viyāpān «فریفته، گمراه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۱۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [wyʾbʾn] wiyābān (مکنزی، ۱۳۷۳: ٤٦)؛ **پازند:** مشتق از vyāvąn, vīāvą (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۱۷)؛ **فارسی نو:** بیابانی.

§§§

stāragān ī keh [stʾlkʾʾn' y ks]

(نجوم: ستارگان)

* ستارگان قدر سوم

توضیحات: (رک. wuzurgīh)

ریشه شناسی: (رک. stār و keh)

§§§

stāragān ī mayānag [stˀlkˈˀnˈ y mdyˀnkˈ]

(نجوم: ستارگان)

*ستارگان قدر دوم

توضیحات: (رک. wuzurgīh)

ریشه شناسی: (رک. star و mayānag)

§§§

stāragān ī mēh [stˀlkˈˀnˈ y ms]

(نجوم: ستارگان)

*ستارگان مه: ستارگان قدر اول

توضیحات: (رک. wuzurgīh)

ریشه شناسی: (رک. star و meh)

§§§

starān [stlˀnˈ]

(نجوم؛ تنجیم)

* ستارگان: کواکب

توضیحات و ریشه شناسی: (رک. star)

§§§

starān ī agumēzišn [st'lˀn' y ˀgwmycšn']
starān ī a-gumēzišnīh [st'lˀn' y ˀgwmycšnyh]

(تنجیم)

* ستارگان نیآمیزنده

توضیحات: (رک. gumēzišn)

ریشه شناسی: (رک. star و gumēzišn)

§§§

starān ī axtarīg [st'lʾn' y ʾhtlyk]

(نجوم)

* ستارگان اختری: ستارگان ثابت، اختران

توضیحات: (رک. axtar)

ریشه شناسی: (رک. star و axtar)

§§§

starān ī nē axtarīg [st'lʾn' y LA ʾhtlyk]

(نجوم)

* ستارگان نااختری: سیارات، اباختران

توضیحات: (رک. abāxtar)

ریشه شناسی: (رک. star و abāxtar)

§§§

starān rawišn [st'lʾn' lwbšn']

(نجوم؛ تنجیم)

* حرکت ستارگان، سرعت کواکب

توضیحات: (رک. rawišn)

ریشه شناسی: (رک. star و rawišn)

§§§

suš, sus [sws]

(نجوم: مقیاسات)

* درجه: برابر با شصت دقیقه

توضیحات: یک درجه عبارت است از یک ۳۶۰م از قوس یک دایره؛ به عبارتی دیگر، یک درجه برابر است با ٦۰ دقیقه یا ۳٦۰۰ ثانیه.

ریشه شناسی: هنینگ (۱۹٤۲: ۲۳۸ـ۲۳۹) معتقد است به دلیل نامشخص بودن ریشهٔ این واژه، می‌توان آنرا به صدها روش مختلف خواند؛ اما، از آنجا که واژه ای با املای swš در یک متن منتشر نشدهٔ سغدی مانوی، برای اشاره به حرکت ماه بکار رفته است که می‌توان آنرا «درجه» معنی کرد، او احتمال می‌دهد که این واژه در پهلوی دارای تلفظ sus یا suš بوده است. او در همانجا با تردید بیشتری اظهار می‌کند که این واژه ممکن است از واژهٔ یونانی σωσσος و یا واژهٔ بابلی šuššu به معنی «شصت» گرفته شده و منظور از آن «شصت دقیقه» بوده باشد. تقی‌زاده (۱۳۵۷: ۳۲٦) این واژه را به صورت «سنگ» و به معنی «درجه» خوانده است. مکنزی (۱۹۷۱: ۷۸) آنرا به صورت suš* می‌خواند. بهار (۱۳٤۵: ۲۰۹) نیز به تبعیت از هنینگ آنرا sus [sws] «درجه» خوانده است.

§§§

Š

šab [LYLYA < A lyl(y)?; šp | Paz. šav | Av., OP xšap- | M šb | N šab]

(گاه‌شماری: تقسیمات روز)

* شب

توضیحات: نیمهٔ تاریک شبانه روز را شب گویند. (رک. rōz)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -kšap* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٦۱)؛ **سانسکریت:** -kṣap (بارتولومه، ۱۹۰٤:٥٤۸؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۱)؛ **اوستایی:** -xšap-, xšapan-, xšafn (بارتولومه، ۱۹۰٤:٥٤۸؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۱؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۹)؛ **فارسی باستان:** -xšap (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۱)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی:** šab (بویس، ۱۹۷۷: ۸٤؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۱۵)؛ **فارسی میانه:** šab (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۰؛ بهار، ۱۳٤۵: ۲٦۷)؛ **پازند:** šav (نیبرگ، ۱۹۷٤:۱۸٤)؛ **فارسی نو:** شب ؛ **معادل انگلیسی:** night ؛ **معادل عربی:** لیل.

ترکیبات:

nēmšab [nym-LYLYA] «نیمشب»

šabān [šp'n'] «شبها؛ شبانه روز».

§§§

šabān rōz [šp'n' YWM]

(گاه‌شماری)

* شبانروز، شبانه روز

توضیحات: (رک. rōz-šabān)

ریشه شناسی: (رک. rōz و šab)

§§§

šādīh [š'tyh | OP šiyāti- | Ps. š'tyhy | N šādī]

(تنجیم)

* شادی: فَرَح

توضیحات: بنابر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۲۱)، شادی (=پهلوی: šādīh ؛ عربی: فَرَح) و اندوه (=پهلوی: bēš ؛ عربی: تَرَح) از درجات تاریکی و روشنایی بروج اند. در تنجیم، جهت استخراج احکام به هر یک از قسمتهای بروج از جهت «رنگها و نیکویی و روشنی و نیرو و سستی و شادی و اندوه و دشخواری و آسانی» ویژگیهایی نسبت می‌دهند که، بقول بیرونی، منجمان در آنها هم رأی نیستند. در *بندهشن* (۵الف: ۹) آمده است: «این سیارگان در آسمان و در دوازده کدهٔ اختران (برج فلکی) قرار دارند و هر یک دارای کده (بیت)، پتیاره (وبال)، بالست (شرف)، نشیب (هبوط)، مرز (حدّ)، سوی (جهت)، دهگ (دریجان)، شادی (فَرَح)، اندوه (تَرَح) و بسیار آیینهای (احکام نجومی) دیگرند که در جای خویش (در کتب نجومی) شرح داده شده است».[1] این جمله در دو مصرع از مولوی بطور خلاصه بیان شده است: «گه شرف گاهی سعود و گه فرح || گه وبال و گه هبوط و گه ترح» (به نقل از لغتنامه دهخدا).

---

[1] 5a.9) ēn abāxtarān andar spihr pad dwāzdah kadag ī axtarān har(w) ēk kadag petyārag-ē(w), bālist, ud nišēb marz sōg ud dahīg ud šādīh ud bēš ud abārīg was ēwēnag gyāgīhā ī xwēš paydāgēnīd ĕstēd.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: šādīh «شادی» + پسوند اسم معنی ساز īh- ؛ **هند و ایرانی آغازین:** از ستاک -čiaH* «شاد بودن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۳٤)؛ **سانسکریت:** -śāta «شادی»، -śā́nti «آرامش، راحتی»، (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰٦٤)؛ **اوستایی:** -šyāta-, šāta «شاد» از ستاک -šyā «شاد بودن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷٤)؛ **فارسی باستان:** -šiyāta-, šiyāti (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۵)؛ **فارسی میانه:** [š'tyh] šādīh «شادی» (بهار، ۱۳۷۸: ۵۹؛ بهار، ۱۳٤۵: ۲۱٦؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۱٦؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۰)؛ šātēh (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۵)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [š'dyh, š'dyy] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۵)؛ š'd (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۰)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [š'dyft] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۵)؛ **پهلوی زبور:** [š'tyhy] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۵)؛ **پازند:** جمع اسم šāḏ (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۵)؛ **فارسی نو:** شادی؛ **انگلیسی:** quiet «آرام»؛ از لاتین quiētum (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۳٤)؛ **معادل انگلیسی:** felicities (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۱٦)؛ joy (انکلساریا، ۱۹۵٦: ٦۳)؛ **معادل عربی:** فَرَح «شادی» متضاد تَرَح «اندوه» (دهخدا؛ تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۳۷).

ترکیبات:

šādīh ud bēš «فَرَح و تَرَح، شادی و اندوه».

§§§

Šagr [šgl | M šgr | P šrg | N šēr]

(اسامی بروج)

❋ شیر: پنجمین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «اسد»، به لاتین «Leo»، و نشانهٔ اختصاری آن « ♌ » می‌باشد. این برج فلکی، به صورت شیری تصور شده است. صورت فلکی شیر، برج پنجم از دایرةالبروج است و مابین سرطان (خرچنگ) و سنبله (خوشه) قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه مرداد است.

ریشه شناسی: **فارسی میانه:** šēr, šaγr (بهار، ۱۳٤۵: ۲۲۵)؛ šagr (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۰)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [šgr] šagr (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۱۵؛ بویس، ۱۹۷۷: ۸٤؛ نیبرگ، ۱۹۷٤:

۱۸۲)؛ **پهلوی اشکانی ترفانی:** šarɣ [šrg] (بویس، ۱۹۷۷: ۸۵؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۲)؛ **سغدی:** šrɣ و سکایی: sarau (بهار، ۱۳٤۵: ۲۲۵)؛ **فارسی نو:** شیر؛ **معادل انگلیسی:** Leo ؛ **معادل عربی:** اسد asad [ʾsd] (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۹۹).

§§§

šahryār ī tamīgān [štrʾdʾl y tmygʾn]

(تنجیم: سیارات)

* شهریار تاریکان: سیارهٔ خورشید و ماه، خورشید و ماه اباختری

توضیحات: از آنجا که در *بندهشن* منظور از صفتِ «تاریکان»، «اباختران» و «سیارات» است، ترکیب «شهریار تاریکان» در *بندهشن*، به سیارهٔ خورشید و ماه، یا به عبارتی به خورشید و ماه اباختری یا تاریک، اشاره دارد. (برای توضیحات بیشتر رک. haft spāhbedān axtarān و abāxtar).

ریشه شناسی: واژهٔ tamīgan مرکب است از: صفت tamīg «تاریک، تیره» + پسوند جمع ān~ (برای بررسی رک. tamīg) . بررسی ریشه شناختی šahryār در زیر آمده است؛ **هندوایرانی آغازین:** -kšatra-dʰara* «محافظ کشور» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۳۵، ٦۱)؛ **سانسکریت:** -kṣatra* dhāra «شهریار» (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷۷۸، ٤۲۱)؛ **اوستایی:** -xšaϑra «ولایت» + -dā (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۸، ۲۳۳)؛ **فارسی باستان:** -xšaϑra-dāra* «شهریار» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۱)؛ **فارسی میانه:** šahryār [štrʾdʾl] (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۹)؛ šahridār (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۳)؛ **فارسی میانه ترفانی:** šahriyār [šhryʾr] (بویس، ۱۹۷۷: ۸۵؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۹)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** šahrδār [šhrdʾr] (بویس، ۱۹۷۷: ۸٤؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۳)؛ **پازند:** šaharyār (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۸۳)؛ **فارسی نو:** شهریار؛ **انگلیسی:** پسوند -shire «شهر» در اسامی شهرها؛ **معادل عربی:** سلطان.

§§§

T

tamīg [tmyg]

(تنجیم: سیارات)

* تاریک: اباختری

توضیحات: چنان که از متن *بندهشن* برمی‌آید واژهٔ (tomīgān, tamīgān) «تاریکان» و (tamīg) «تاریک» دقیقاً در مقابل (rōšnān) «روشنان» و (rōšn) «روشن» قرار دارد و صفتی است که برای «اباختران» آمده است. در نتیجه، منظور از «تاریک» (tamīg) در متون پهلوی همان صفتِ «اباختری» (abāxtarig) است. اصطلاح «روشنان» در برابر «تاریکان»، به ترتیب، اشاره به دو جنبه مینوی و مادی کواکب دارد. مطابق *بندهشن* (۵الف: ۱۰)، «این روشنی که از ایشان [=اباختران] پیداست همان روشنی هرمزدی است؛ روشنی در چشم خرفستران، چونان کهتران است که جامهٔ دیبا پوشند» (بهار،۱۳۷۸: ۵۹). در گزیده‌های زادسپرم نیز این تقابل به وضوح در ترکیبِ «abāxtarān ī tamīg» بیان شده است. مطابق گزیده‌های زادسپرم (۲: ۱۸): «اهریمن با خود ‹اندیشید› که: ... پذیرهٔ (=مخالف، مقابل، برابر) روشنان (=ثوابت)، اباخترانِ (=سیارات) تار را آراستم» (راشدمحصل، ١٣٦٦: ۷). تقابل بین ماه ایزدی یا اختری و ماه تاریک یا اباختری، در جایی دیگر از گزیده‌های زادسپرم (۳۰: ۵) با وضوح بیشتری آمده است: «و مغز به ماه نیازمند شد، که دشمن او ماه اباختری است. که چون ایزد ماه در هنگام درخشیدن، به سبب سرشت درست، مغزها را افزون کند، ماه اباختری تباه گرداند». (برای توضیحات بیشتر رک. abāxtar)

تصحیحات: اکثر پژوهشگران، از جمله، بهار (۱۳۴۵: ٢٦٨)، رافائلی (۲۰۰۹: ١١٦ـ۱۱۷) (با اطمینان)، و همچنین مکنزی (١٩٦٤: ۵۱۲) (با تردید)، اصطلاح «مهر و ماه تاریک» را به معنی خورشیدگرفتگی و ماه گرفتگی محسوب کرده‌اند. این در حالی است که در *بندهشن*، دلیل خورشیدگرفتگی و ماه گرفتگی، سر و دم گوزهر معرفی شده است؛ و در *بندهشن* (۵الف: ۷) خورشید و ماه تاریک، آشکارا جزو اباختران معرفی شده‌اند. در این میان، انکلساریا (۴۹) به درستی، اصطلاح «تاریکان» (tomīgān) را به «سیارات» ترجمه کرده است. با این تفاصیل، از آنجا که ماه و خورشید تاریک یا اباختری، نور خود را از اقتران (نک. ham-paymānagīh) با

ماه و خورشید اختری دارند؛ نتیجه منطقی آن است که طبیعتِ اهریمنی و تاریکِ ماه و خورشیدِ تاریک یا اباختری را بتوان در هنگام ماه گرفتگی یا خورشیدگرفتگی مشاهده کرد. لازم به ذکر است که ماه گرفتگی و خورشیدگرفتگی دو پدیدهٔ نجومی هستند؛ اما، ماه و خورشید تاریک، دو سیاره یا اباختر از سیارات هفت‌گانه می‌باشند (نک. haft abāxtarān spāhbedān).

ریشه شناسی: واژهٔ tamīgān/tomīgān مرکب است از: اسم -tam-/tom «تاری، تاریکی» + پسوند صفت ساز -īg + پسوند جمع -ān که رویهمرفته به معنی «تاریکان، اباختران» است؛ در سانسکریت، واژهٔ -tamas «تاریکی» به تنهایی به معنی «سر گوزهر یا عقدهٔ شمالی است» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۴۳۸)؛ **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از -tamHas* «تاریکی، کوری، وهم» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۸)؛ **سانسکریت:** -támas (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۶۲۶؛ پوکورنی، ۱۹۵۹: ۱۰۶۳)؛ -tama-, tamas «تاریکی؛ عقدهٔ شمالی» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۴۳۸)؛ **اوستایی:** -təmah «تاریکی» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۱)؛ **فارسی میانه:** tamīg [tmyg] «تیره، صفت مهر و ماه اهریمنی» (بهار، ۱۳۴۵: ۱۵۸)؛ «ماهِ تیره، سیاره فرضی که رقیب ماه دانسته می‌شد و ظاهرا وقوع خسوف را در رسیدن ماه تیره به جلو ماه می‌دانسته اند» (بهار، ۱۳۴۵: ۲۶۸)؛ tamīgān «(جهان) نیروهای اهریمنی» (بهار، ۱۳۴۵: ۱۵۷)؛ tomīgān «تاریکان» tom [t(w)m] «تاریکی» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۳)؛ **فارسی میانه ترفانی:** tom [tm] «تاریکی» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۳؛ لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۸)؛ **فارسی نو:** مشتق از تَم، «تاریکی، سیاهی؛ آفتی است که در چشم پیدا می‌شود مانند پرده و آن را به عربی غشاوه گویند» (لغتنامهٔ دهخدا)؛ tam (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۸)؛ **انگلیسی:** tar «قیر، سیاهی، سیاهه».

ترکیبات:

tamīgān [tmygʾn'] «تاریکان، اباختران»

tomīgān [twmygʾn'] «تاریکان، اباختران».

§§§

tamīgān [tmygʾn']

(تنجیم: سیارات)

❋ تاریکان: اباختران

توضیحات: (رک. tamīg)

ریشه شناسی: (رک. tamīg)

§§§

Tarahag [tlʾhk | Paz. taraha]

(منازل قمر)

❋ تَرَهَگ: خانه هشتم ماه. از ۳ درجه و ۲۰ دقیقه برج خرچنگ تا ۱٦ درجه و ٤٠ دقیقه همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه سه بار در *بندهشن* تکرار شده است: بار اول) در (۲: ۲) به عنوان منزل قمری، با املای پازند، در همه نسخ به صورت taraha آمده است (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۵پ۳۷)؛ بار دوم) در (۲: ۲۱) به عنوان ستاره‌ای تیزرو و با املای پهلوی یکسان در همه نسخ به صورت Tarahag [tlʾhk] (پاکزاد، ۲۰۰۵: ٤۱پ۱۷۱)؛ بار سوم) در (۷: ۳) به عنوان ستاره‌ای آب‌ـسرشت و با املای پهلوی یکسان در همه نسخ به صورت Tarahag [tlʾhk] (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۱۱۹پ۱۳). بهزادی (۱۳٦۸: ۵)، پاکزاد (۲۰۰۵: ٤۱، ۱۱۹)، انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱)، و یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷)، خوانشِ Taraha را برای اشاره به این منزل قمری انتخاب کرده‌اند. اکثر پژوهشگران مابین این منزل قمری و ستارهٔ تیزرو Tarahag تفاوت قائل شده‌اند. اما خوانش Tarahag برای هردو مورد (ستاره و منزل قمر)، به دلایل مختلف کاملاً منطقی است: الف) املای [ʾh] در [tlʾhk] و بسیاری از واژه های پهلوی دیگر، دارای تلفظ /ah/ می‌باشد: برای نمونه: bahr [bʾhl] ؛ brahmag [blʾhmk'] ؛ dahlīz [dʾhlyc] ؛ draxt [dlʾht'] ؛ ب) نام کلیه منازل قمر با ستارهٔ شاخص آن منزل برابر بوده و از آن گرفته شده است؛ ج) k پایانی واژه های پهلوی در صورت پازند آنها حذف می‌شود (رک. Abarag) و در نتیجه، صورت پازندِ Taraha با صورت پهلوی Tarahag

برابر است. از اینرو، نام ستارهٔ Tarahag با نام منزل قمری هشتم به صورت پازند Taraha برابر بوده و تلفظ پهلوی هر دو Tarahag می‌باشد. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۷–۲٤۸) بدون اشارهٔ مستقیم به این مطلب، نام Tarahag را برای هردو مورد بکار برده است.

توضیحات: هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۷–۲٤۸)، صورت صحیح واژهٔ Tarahag [tlʾhk'] را Trīšag [tlyšk'] دانسته و آن را با ستارهٔ Tištryaēnī که نام آن در تیشتر یشت آمده یکی می‌داند. او معتقد است که این ستاره با کلب اصغر یکی بوده و معادل سغدی این منزل یعنی tsyry که در سانسکریت Tiṣya و Puṣya خوانده می‌شود، برابر با tsyry صورت خوارزمی Tištrya است که یکی از صورتهای واژهٔ اوستایی tištryaēnī همانند -tištryā و -tištryaka است؛ طبق همین استدلال، او پس از خوانش واژه پهلوی Tarahag به صورت Trīšag آنرا از مشتقات واژه تیشتر می‌داند (هنینگ، ۱۹٤۲: ۲٤۷–۲٤۸). پاکزاد (۲۰۰۵: ۱۱۹پ۱۳) نیز خوانش Trišag را امکانپذیر می‌داند. بهار (۱۳۷۵: ۵۹؛ ۱۳٤۵: ۱۵٤، ٤۰۲) نیز همین نظر را تایید می‌کند و ستاره های این منزل را طبق صورالکواکب سه ستاره ε و γ و δ سرطان معرفی می‌کند. نام عربی این منزل «نَثره» به معنی «بن دماغ (اسد)» (دهخدا) و نام هندی آن Púṣya به معنی «شکوفه، تغذیه» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦٤۰) است.

ریشه شناسی: کلیه پژوهشگران از بررسی ریشه شناختی این واژه چشم پوشی کرده‌اند.

§§§

Tarāzūg [tlʾcwk' | P tlʾzwg | N tarāzū]

(اسامی بروج)

❋ ترازو: هفتمین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «میزان»، به لاتین «Libra»، و نشانهٔ اختصاری آن «♎» می‌باشد. این برج فلکی، به صورت ترازویی تصور شده است که دوکفهٔ آن با ریسمانهایی از دستهٔ آن آویزان است. صورت فلکی ترازو، برج هفتم از دایرةالبروج است و مابین سنبله (خوشه) و عقرب (کژدم) قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه مهر است.

ریشه شناسی: نیبرگ (۱۹۷٤: ۱۹۲) معتقد است که این واژه در ایرانی باستان مرکب است از: -tarā* «میزان، تراز» (سانسکریت: -tulā) + ریشهٔ -az* «انجام دادن» (اوستا: -az) + پسوند اسم ساز -ka ؛ اما به احتمال زیاد این واژه مرکب است از: -tarā* (سانسکریت: -tulā) «ترازو، وزنه» + ریشهٔ -zū* [سانسکریت: -hū «برابر کردن، تلاش برای برقرار کردن توازن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۳۰۸)؛ اوستایی: مشتق از -zaoya (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۱)] + پسوند اسم ساز -ka* می‌باشد که در اصل اشاره به عمل کم و زیاد کردن وزنه ها برای ایجاد توازن بین دو کفه ترازو داشته است؛ **سانسکریت:** -tulā́ «وزنه، ترازو» + -hū «تقابل، برقراری توازن» شکل ضعیف -hve «برابرنهادن، تلاش برای هم وزن کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤٥۱، ۱۳۰۱، ۱۳۰۸)؛ -tulā «برج میزان» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤٥۱)؛ **فارسی میانه:** [tlʾcwkʾ] tarāzūg «ترازو، نام برج هفتم» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤٦؛ بهار، ۱۳٤٥: ۱٥٥؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۲؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ٦٥۸)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [tlʾzwg] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤٦)؛ **فارسی نو:** ترازو؛ **معادل انگلیسی:** Libra, Scales ؛ **معادل عربی:** میزان.

§§§

tēx [tyh, tyg | Paz. tēh | Av. tiɣra- | P tyrg | N tēɣ]

(نجوم؛ تنجیم)

❋ تیغ: شعاع، پرتو؛ تیغه، لبه، نوک

توضیحات: واژهٔ پهلوی tēx «تیغه» دارای چهار معنی متفاوت است: الف) به معنی لبه یا نوکِ شیئی تیز؛ ب) به معنی شعاع و پرتو شیئی نورانی همانند ماه و خورشید؛ ج) به معنی شاهینِ ترازو یعنی دو نوک یا دو سرِ چوبی که دو کفهٔ ترازو را از آن آویزان می‌کنند؛ د) به معنی شیئی تیز همچون شمشیر یا خنجر. این واژه در *بندهشن* در همهٔ این معانی بکار رفته است.

ریشه شناسی: واژهٔ پهلوی tēh صورت جنوب شرقی از صورت شمال غربی tēɣ است که پس از تبدیل ɣ به i و حذف i آن ساخته شده است؛ این واژه در اوستایی به صورت -taēɣa در ترکیب -bi-taēɣa «دو لبه» بکار رفته و با واژه های پهلوی tēž و tigr و واژهٔ سانسکریت -tejas همریشه است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ **هند و ایرانی آغازین:** مشتق از ریشه های -taig-, *taiǰ*

«تیز بودن، تیز کردن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۱)؛ **سانسکریت:** -tigmá «تیز، شعاع، نوک تیز، تیغه» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤٤٦)؛ -téjas «لبه، تیغه، شعاع» از ریشهٔ -tij «تیز شدن، تیز بودن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤٥٤)؛ -tīvrá «تیز، قوی، محکم» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤٤۹)؛ **اوستایی:** -tiɣra «نوک تیز» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۲)؛ -tiɣri «تیر» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸٦)؛ -taēža «تیز» در ترکیب -brōiϑrō.taēža «با لبهٔ تیز» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳؛ بهار، ۱۳٤۵: ۱٦۲)؛ **فارسی باستان:** -tigra «نوک تیز» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸٦)؛ **فارسی میانه:** [tēh [tyh, tyg «تیغ، نوک؛ قله؛ شعاع خورشید، تیغ آفتاب؛ یکی از بازوهای شاهین ترازو» (بهار، ۱۳٤۵: ۱۵۲، ۱٦۲)؛ [tēx [tyh «تیز، تیغ، پرتو» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۷)؛ [tēh [tyh], tē [tʾy «شعاع، درخشش؛ نوک (نیزه، سوزن)، تیغه (شمشیر)، لبه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ [tēz [tyc «تیز؛ تند» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۷)؛ «تیز، برنده، سریع» (بهار، ۱۳٤۵: ۱٦۲)؛ [tēž [tyc «تیز، تند» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ [tigr [tgl «تیر، پیکان» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [tēǰ [tyj «تیز» (بویس، ۱۹۷۷: ۸۸)؛ : [tyz] «تیز» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** [tirɣ [tyrg «تیز، تند» (بویس، ۱۹۷۷: ۸۸)؛ **پازند:** tēh «تیغه، تیغ» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ tēž «تند، تیز» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ tīr «تیر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ **فارسی نو:** تیز، تیغ، تیر؛ **معادل انگلیسی:** ray, peak, tip ؛ **معادل عربی:** شعاع.

ترکیبات:

tēx ī māh «تیغ ماه، پرتو ماه»

māh tēx «تیغ ماه، پرتو ماه»

tēx ī xwarsēd «پرتو خورشید»

tēx ī ǰuɣ «شاهین ترازو»

tēx ī tēz pad ham tēx be ēstēd «تیغِ تیز بر همان تیزی [=لبهٔ تیزش] بایستد».

§§§

tēx ī māh [tyhy mʾh]

(نجوم؛ تنجیم)

❊ تیغ ماه: پرتو ماه؛ نوکِ ماه

توضیحات: در *بندهشن* (۳٤: ۱۷)، در توصیف فرجام گیتی آمده است: «گوزهرمار که بر تیغ ماه جای دارد، از آسمان به زمین خواهد افتاد». این جمله به روشنی مکان گوزهر را بر روی ماه نشان می‌دهد. در *بندهشن*، دلایل و نشانه های دیگری نیز دال بر انطباق ماه و گوزهر وجود دارد و کلیه داده های نجومی در مورد گوزهر مستقیماً به ماه ربط پیدا می‌کند. (برای توضیحات بیشتر رک. Gōzihr).

ریشه شناسی: (رک. tēx و māh)

§§§

tēz [tyc | Paz. tēž | Av. taēža- | M tyz, tyj | N tīz]

(نجوم)

❊ تیز: تند، سریع

توضیحات: این واژه در *بندهشن* به سرعت حرکت کواکب مرتبط بوده و به معنی «تند» و «سریع» است. (برای توضبحات بیشتر رک. ĕstādag و axtarān ī tēz-rawišntar).

ریشه شناسی: این واژه وام گرفته از صفت اوستایی -taēža «تیز» می‌باشد. (همچنین رک. tēx)

ترکیبات:

axtarān ī tēz-rawišntar «اختران تیزروتر».

§§§

Tīr [tyl | Av. Tīra- | M tyr | P ṯygr | N tīr]

❊ (نجوم: سیارات) سیارهٔ تیر، عطارد؛

❊ (نجوم: ستارگان) ستارهٔ تیشتر؛

❊ (گاه‌شماری): ۱) تیرماه، ماه چهارم؛ ۲) تیرروز، روز سیزدهم از هر ماه.

توضیحات (نجوم): واژهٔ پهلوی Tīr دارای دو معنیِ متضاد است: ۱) سیارهٔ تیر؛ ۲) ستارهٔ تیشتر. دلیل این دوگانگی، تضاد بین دو صورت مادی و مینوی تیر است: هرگاه جنبهٔ مادی تیر مورد نظر است، منظور از آن «سیارهٔ تیر» یا «تیر اباختری و تاریک» است، و هرگاه جنبهٔ ایزدی یا مینوی تیر مورد اشاره باشد، منظور از آن «ستارهٔ تیشتر» یا «تیر اختری و ایزدی» است. در *بندهشن* (۲٦: ۱۱۱)، آمده است: «تیر (همان) تیشتر است که باران آوری و پرورشِ آفریدگان کند» (بهار، ۱۳۷۸: ۱۱٦) و مطابق *بندهشن* (۳: ۲۱)، نیز «تیر تیشتر است، که در (دوران) اهریمنی آن آب را به یاری فروردین که فروهر پرهیزگاران است، ستاند، به مینوئی به باد بسپارد» (بهار، ۱۳۷۸: ٤۹). این تضاد باعث شده است تا تاورنیه (۲۰۰۵: ۳٦۳) مفهوم تیر را گیج کننده توصیف کرده و معتقد شود این سیاره همزمان اهریمنی و اهورایی بوده است.

با این حال، «تیر» در بیشتر موارد، به معنی «سیارهٔ تیر» است و با عبارت «تیر اباختری» معرفی می‌شود. مطابق *بندهشن* (۵ـالف: ۸)، سیاره تیر به ۱۸۵۰ دقیقه از خورشید بسته شده است. توضیح اینکه سیاره تیر از سیارات سفلی (زیرین یا درونی) است یعنی مدار زمین محاط بر مدار تیر است؛ در نتیجه، از دید ناظر زمینی، سیاره تیر همیشه بند به خورشید است و از آنجا که خورشید در مرکز مدار تیر است، حرکت خورشید به معنی حرکت مدار تیر است. از طرفی گردش تیر بدور خورشید نیز از دید ناظر زمینی یک حرکت دورانی نیست بلکه صرفاً یک حرکت پیشرونده و پسرونده است؛ یعنی، ناظر می‌بیند که تیر از خورشید پیشی می‌گیرد و وقتی به حداکثر فاصله‌ای که می‌تواند از خورشید بگیرد، رسید، شروع به پسرفت می‌کند و در این پسرفت ابتدا به خورشید رسیده و سپس از آن عقب تر می‌رود. در اینجا، دوباره، تیر تا آنجا که مدارش اجازه می‌دهد با خورشید فاصله گرفته و آنگاه حرکت پیشرونده خود را آغاز می‌کند. از دیدگاه *بندهشن*، حداکثر فاصله‌ای که تیر می‌تواند از خورشید داشته باشد، ۱۸۵۰ دقیقه، برابر با ۳۰ درجه و ۵۰ دقیقه است، یعنی در حدود یک برج، که با توجه به امکانات آن زمان، بسیار دقیق می‌باشد.

توضیحات (تنجیم): بنا بر احکام نجوم *بندهشن* (۵: ٤)، سیارهٔ تیر، سپاهبد اباختری شرق و دشمن تیشتر است. شرف سیارهٔ تیر، در *بندهشن* (۵الف: ۲)، همانند تنجیم سنتی، در برج ماهی قرار دارد و همانگونه که در تنجیم سنتی، این سیاره با سعدان، سعد و با نحسها، نحس است، در *بندهشن* (۵ب: ۱۲) نیز با کرفه گران، کرفه گر و با بزه گران، بزه گر است.

ریشه شناسی: واژهٔ پهلوی Tīr به معنی «سیارهٔ تیر» معادل است با واژهٔ سانسکریت tíra- به معنی «حامل، قاصد» که از ریشهٔ tṝ- «حمل کردن و گذشتن و به مقصد رسیدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۵٤) ساخته شده است. وجه تسمیه سیارهٔ تیر به معنی «قاصد و حامل» این است که معادل آن که در لاتین به Mercury و در یونانی به Hermes معروف است، ایزدی است که «قاصد و پیک خدایان» محسوب می‌شود. در فرهنگ ایرانی نیز همین نقش او حفظ شده است. دورکین–مایسترارنست (۲۰۰٤: ۳۳۲) آنرا با واژهٔ فارسی باستان tigra- به معنی «تیر» و تاورنیه (۲۰۰۵: ۳۵٦) آنرا با ریشه ایرانی باستان *tṛya- به معنی «رفتن» یکی می‌داند. مطابق لغتنامه دهخدا، اگر واژهٔ «تیر» نام روز سیزدهم یا ماه چهارم از تقویم اوستایی باشد، به ایزد تیر، یعنی ستارهٔ «تیشتر» اشاره دارد: **هند و ایرانی آغازین:** *tīra- ؛ **سانسکریت:** tíra- «حامل، گذرنده» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٦۷٤)؛ مرتبط با tirás- «گذر، آنسو» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤٤۷) و از ریشهٔ tṝ- «حمل کردن و گذشتن و به مقصد رسیدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۵٤)؛ **اوستایی:** Tīra- در اسم خاص Tīrō.nakaϑwa- (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ **فارسی باستان:** *Tīra- در اسم خاص *Tīra-dāta- برگرفته از معادل یونانی آن Τιριδάτης (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ **فارسی میانه:** Tīr [tyl] «از سیارات(=اباختران)، دشمن تیشتر که همان اپوش دیو است» (بهار، ۱۳٤۵: ۱٦۳)؛ Tīr [tyl] «سیارهٔ تیر؛ ایزد تیر؛ با تیشتر برابر نیست؛ ماه چهارم؛ روز ۱۳م» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ Tīr [tyl] «تیر (نام ایزدی که با تیشتر اشتباه گرفته می‌شود)؛ (نجوم) عطارد؛ (گاه نما) نام چهارمین ماه سال و سیزدهمین روز ماه» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** tīr-māh [tyrmʾh̲] «تیرماه؛ پاییز» (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۱۲)؛ tīr [tyr] (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۳۲)؛ Tīr [tyr] (بویس، ۱۹۷۷: ۸۸؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** tigr [t̲ygr] «رودخانهٔ

دجله؛ احتمالاً نام روز ۱۳م» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۳۲)؛ **فارسی نو:** تیر؛ **معادل انگلیسی:** Mercury ؛ **معادل عربی:** عطارد.

§§§

Tištar [tyštl | Av. Tištriia-]

(نجوم: ستارگان)

* ستارهٔ تیشتر: شباهنگ، شعرای یمانی

توضیحات: ستارهٔ تیشتر یا شعرای یمانی، پرنورترین ستاره در آسمان شبانه و صورت فلکی کلب‌اکبر است. این ستاره در لاتین به Sirius یا Dog-Star معروف است و نام نجومی آن (α Canis Majoris) است (پانینو، ۱۹۹۵: ۱-۷). مطابق لغتنامه دهخدا، این ستاره به «ستارهٔ باران» و «شباهنگ» معروف است. طلوع خورشیدی این ستاره در مصر باستان نشانهٔ آغاز طغیان رود نیل بوده است. مطابق *بندهشن*، تیشتر از ستارگان تیزرو و آب-چهره بوده و سپاهبد اختری شرق و دشمن سیارهٔ تیر محسوب می‌شود. مطابق تیشتر یشت (۸: ۱۲) نیز، ستارگان تیشتر، خوشهٔ پروین، و پیش-پرویز (Upapaoirī-) جزء ستارگان آب-چهره اند و طلوع خورشیدی ستارهٔ Tištriiaēnī- نشانهٔ فصل باران است.

ریشه شناسی: مطابق هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۷-۲٤۸)، ستارهٔ تیشتر (پهلوی: Tištar؛ اوستایی: Tištriia-) معادل با «کلب اکبر» و همریشه با ستارهٔ پهلوی Trišag (پهلوی: Tarahag؛ اوستایی: Tištriiaēnī-) است. او در همانجا اظهار می‌کند که ستارهٔ Tištryaēnī- (که از نظر او با Tištrya- فرق دارد) معادل با کلب اصغر است، و معادل آن در سغدی و خوارزمی [tsyry] و در سانسکریت Tiṣya- و Puṣya- خوانده می‌شود. اما، نگارنده معتقد است که واژهٔ Tištriia-، در اوستایی معادل با ستارهٔ تیشتر (Sirius) و واژهٔ tištriiaēniia- که صفتی است نسبی در حالت جمع برای واژهٔ Tištriia-، معادل با صورت فلکی «کلب اکبر» (Canis Major) که حاوی ستارهٔ تیشتر است، بوده باشد؛ چراکه واژهٔ «تیشتر» در اوستا بهمراه واژهٔ «ستاره» بارها در ترکیب tištriiehe. stārō بکار رفته است اما نه تنها واژهٔ tištriiaēniiō بهمراه واژهٔ stārō بکار نرفته

است بلکه صورت فلکی خوشهٔ پروین نیز که دارای ساختی مشابه است هرگز با واژهٔ stārō ترکیب نشده است. در سانسکریت نیز، منزل قمری -tiṣyá که شامل ستارهٔ تیشتر نیز هست، نام یک کماندار و شکارچی آسمانی است و هر دو نام دیگرِ ستارهٔ «تیشتر» در سانسکریت -lubdhaka و -mṛgávyādha به معنی «شکارچی» است (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۹۰۵، ۸۲۸). در نتیجه، طبیعی است که واژهٔ اوستایی -Tištrya نیز همریشه و هم معنی با واژهٔ سانسکریت -tiṣyá و به معنی «شکارچی و کماندار» بوده باشد. البته، همریشه بودن این دو واژه را هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۸) نیز تایید کرده است، اما آنرا معادل با کلب اصغر (شعرای شامی) دانسته است و نه کلب اکبر (شعرای یمانی): **سانسکریت:** مرتبط و همریشه با -tiṣyá «کماندار» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤٤۸)؛ **اوستایی:** -Tištrya «سیریوس» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۲)؛ tištriiehe. stārō «ستارهٔ تیشتر» (تیشتریشت)؛ **فارسی میانه:** [tyštl] Tištar «تیشتر؛ (نجوم) شعرای یمانی» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٤۸؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۳)؛ «تیشتر، از اختران؛ ایزد حامی آب» (بهار، ۱۳٤۵: ۱٦۳)؛ **فارسی نو:** تیشتر؛ **معادل انگلیسی:** Sirius, Dog star, Canis Major ؛ **معادل عربی:** کلب اکبر، شعرای یمانی.

ترکیبات:

Tištar stārag [tyštl stʾlkʾ] «ستارهٔ تیشتر».

§§§

tomīgān [twmygʾn]

(تنجیم: سیارات)

* تاریکان: اباختران

توضیحات: (رک. tamīg)

ریشه شناسی: (رک. tamīg)

§§§

Truftag [tlwptk']

(گاه‌شماری)

* (پنجه) دزدیده: مسترقه

توضیحات: (رک. panǰ rōz ī truftag)

ریشه شناسی: (رک. panǰ rōz ī truftag)

§§§

U

ul [LALA < A l-ˁlˀ | Paz. aval, val | Av. ərəδβa- | M ˀwl] ≠ **frōd** [plwt' | M prwd]

(حرف اضافه)

* ضد: زبر، فراز، بالا (≠ زیر، فرود، پایین)

توضیحات: برخی پژوهشگران این واژه را به معنی «بالست» یا «شرف» گرفته‌اند، در صورتی که این واژه یک اصطلاح نجومی نیست. در *بندهشن* (۵ب: ۱۷) آمده است: «کیوان در ترازو، یعنی در شرفِ خود، قرار گرفت و بخاطر حضور کیوان در ترازو، کیوان خدایی هزاره را پذیرفت. چون ترازو بَر [=علیه، ضدِ] بره است، کیوان، خدای تاریکی و مهر خدای روشنی و دشمن تاریکی است؛ بدان گونه نیز، ترازو، شرف کیوان و هبوط مهر؛ و بره، شرف مهر و هبوط کیوان است».[1] منظور از جملهٔ «ترازو بر فرازِ بره است» در این متن، این است که «برج بره و برج ترازو در مقابل هم قرار گرفته اند وبا هم متضاد هستند» و در نتیجه، اگر یکی بالا باشد، دیگری در زیر است.

تصحیح ترجمه: انکلساریا (٦٩)، این جمله را به صورت «کیوان در ترازو جای گرفت؛ از آنجا که کیوان در شرف خود در برج بره بود، کیوان خدایی هزاره را پذیرفت؛ زیرا ترازو بالای بره است». در این ترجمه بودن ترازو در بالای بره، به عنوان دلیلی برای پذیرفتن هزارهٔ خدایی توسط

---

[1] 5b.17) Kēwān pad Tarāzūg ǰast pad bālist ī xwēš. būdan ī pad Tarāzūg rāy, Kēwān hazārag xwadāyīh padīrift. čiyōn, Tarāzūg ul Warrag, Kēwān xwadāy ī tārīgīh, Mihr xwadāy ī rōšnīh ō tārīgīh petyārag; ǒwōn-iz, Tarāzūg bālist ī Kēwān ud nišēb ī Mihr Warrag bālist ī Mihr ud nišēb ī Kēwān ǰast.

کیوان معرفی شده است. مکنزی (۱۹٦٤: ۵۲۱) این جمله را به صورت «از آنجا که، ترازو ‹پایین› و بره بالا (بود)، کیوان خدای تاریکی و خورشید خدای نور، ضد تاریکی؛ همانگونه نیز، ترازو بالست کیوان و نشیب خورشید و بره بالست خورشید و نشیب کیوان شد». اما هر دوی این ترجمه ها مبهم است و در آنها منظور از «بالا» (ul) و «پایین» (frōd) مشخص نیست. از طرفی، در ترجمه مکنزی «بالا» و «پایین» نیز جای خود را عوض کرده اند و بجای اینکه ترازو «بالا» باشد، بره در «بالا» قرار گرفته است. بهار (۱۳۷۸: ٦۰) این جمله را به «ترازو بالست و بره نشیب کیوان است» ترجمه کرده است که اگرچه منطقی است، اما حرف اضافهٔ ul به معنی «بالایِ» را به یک واژهٔ تخصصی تنجیمی به معنی «بالست، شرف» تبدیل کرده است. پاکزاد (۸۷) نیز با اضافه کردن واژهٔ frōd در برابر ul همین نظر را داشته است.

ترجمهٔ انکلساریا (٦۹) که به بالا بودنِ برج ترازو نسبت به برج بره اشاره دارد، و ترجمهٔ مکنزی (۱۹٦٤: ۵۲۱) که به پایین بودن آن نسبت به برج بره اشاره دارد، هر دو بی ربط به مسئلهٔ شرف کیوان است. دلیل اینکه مکنزی، برخلاف متن اصلی، برج ترازو را در زیر قرار داده است، این بوده که خواسته این جمله را به موقعیت برج ترازو در زایچهٔ کیهان مرتبط کند. اما، در این قسمت از *بندهشن*، موضوعِ ضدیت برجهای ترازو و بره، یعنی ضدیتِ خانه های شرف و هبوط، و ضدیتِ دو سیارهٔ کیوان و مهر، یعنی ضدیتِ تاریکی و روشنایی در میان است و نه بالا و پایین بودن برجها نسبت به آسمان. از طرفی، شرف و هبوط یک سیارهٔ، یک مسئلهٔ کاملاً تنجیمی است و به موقعیت برجها در آسمان ربطی ندارد. توضیح اینکه، اگر سیارهٔ کیوان در برج ترازو قرار گیرد، تا آن زمان که در آن برج است، سیارهٔ کیوان در شرف خود قرار دارد؛ در حالی که، برج ترازو هر روز طلوع و غروب می‌کند و در نتیجه روزانه، یک بار به وتد وسط السماء در بالای آسمان و یک بار نیز به وتد تحت الارض در آسمان زیرین خواهد رفت. از اینرو، بالا و پایین بودن یک برج، ارتباطی به شرف و هبوط سیارات ندارد. از طرفی، دلیل اینکه کیوان خدایی هزارهٔ ترازو را کسب می‌کند آن است که زمان در هزارهٔ هفتم که آغاز حرکت سیارات و هجوم

اهریمن است، قرار دارد و شرف کیوان نیز در برج ترازو است؛ در نتیجه، کیوان خدای برج ترازو و هزارهٔ ترازوست، همانگونه که مهر خدای برج بره و هزارهٔ بره است.

ریشه شناسی: ایرانی آغازین: -r̥δva* (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۸)؛ **سانسکریت:** -ūrdhva از -r̥̄dhu̯a* (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۸)؛ **اوستایی:** -ərədβa (بارتولومه، ۱۹۰٤:۳۵۰)؛ -ərəδwa «بالا برگشته» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۸)؛ **فارسی میانه:** ul «بالا» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸٤)؛ «اوج سیاره، بالا» (بهار، ۱۳٤۵: ۲۵۳)؛ ul [ˀLˀL] «(قید) بالا» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۸)؛ **فارسی میانه ترفانی:** ul [ˀwl] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۸؛ بویس،۱۹۷۷:۱۷)؛ **پازند:** aval, val که ممکن است خوانش غلط برای ˀwl باشد (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۸)؛ **فارسی نو:** مرتبط با روی؛ و شاید مرتبط با اُوک «معرب آن= اوج» (دهخدا)؛ شاید مرتبط با «وَر» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۸)؛ **معادل انگلیسی:** over ؛ **عربی:** LALA از عربی «عَلَـی» به معنی «روی» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸٤)؛ **معادل عربی:** عَلَی.

§§§

urwar čihrag [ˀwlwl cyhlk | Av. uruuarō.čiϑra-]

(تنجیم: طبایع ستارگان)

❋ (ستارهٔ) گیاه سرشت

توضیحات: (رک. čihrag)

ریشه شناسی: این عبارت مرکب است از: urwar «گیاه» + čihrag «سرشت، طبع». (برای بررسی ریشه شناختی جزء دوم رک. čihrag) : **هند و ایرانی آغازین:** -HrHuaraH* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **سانسکریت:** -urvárā «خاک، زمین، مزرعه» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۱۸)؛ **اوستایی:** -uruuarō.čiϑra از -uruuarā به معنی «گیاه، مرتع» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٤)؛ **فارسی میانه:** -urvar cihrak (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱۹۸)؛ [lwlk'] rūrag «گیاه دارویی، دارو» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ urwar (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸٤)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [ˀwrwr] urwar «گیاهان» (بویس، ۱۹۷۷: ۱۸)؛ [ˀrwy] arōy «گیاه، داروی گیاهی» (بویس، ۱۹۷۷: ۱۵)؛ **فارسی نو:** احتمالاً مرتبط با روییدن؛

انگلیسی: herb «گیاه»؛ arbor «آلاچیق ساخته شده از گیاه» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **معادل عربی:** نامی، نباتی.

ترکیبات:

urwar čihrīh [ʾwlwl cyhlyh] «گیاه-سرشتی».

§§§

Ušahin [ʾwšhyn']

(تقسیمات روز)

* اوشهین: پگاه، سحر، گاه پنجم از شبانه روز

توضیحات: این واژه در اوستا به معنی «سپیده دم؛ ایزد سحرگاه» است. Ušahin gāh نام بخش پنجم از تقسیمات پنجگانۀ شبانه روز است که منظور از آن از نیمشب تا ناپیدایی ستاره (تا سپیده دم) است. این بخش از شبانه روز در فارسی به «شبگیر» نیز معروف است که تعریف آن بنا بر *لغتنامۀ دهخدا* عبارت است از «تاریکی آخر شب چون با سپیدی صبح درآمیزد». (برای توضیحات بیشتر رک. Asnyanąm)

ریشه شناسی: واژۀ -ušahin یک صفت نسبی است، مرکب از: ušah «سپیده دم» + پسوند صفت ساز -in ؛ **هند و ایرانی آغازین:** از ریشه -Hušas* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **سانسکریت:** مشتق از -uṣás «سپیده دم» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲۲۰؛ رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٤)؛ **اوستایی:** -ušah «سپیده دم؛ ایزد سحرگاه؛ از نیمشب تا طلوع آفتاب»؛ صفت نسبی آن -ušahina به معنی «نام ایزد سحرگاه؛ گاه سحر» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲٤)؛ (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۲۳٦)؛ **فارسی میانه:** ōš «سپیده دم» (مکنزی، ۱۹۷۱: ٦۲)؛ **فارسی میانه ترفانی:** مرتبط با -uše* در ušebām [ʾwšbʾm] (بویس، ۱۹۷۷: ۱۸)؛ **معادل فارسی نو:** وَخشینه: پگاه، شبگیر، سپیده دم (لغتنامه دهخدا)؛ **انگلیسی:** aurora «سپیده دم» وامگرفته از لاتین؛ **معادل عربی:** سحر «از نیمشب تا صبح»، غَلَس «آخرشب که هنوز تاریک باشد» (لغتنامه دهخدا).

ترکیبات:

Ušahin gāh «سحرگاه»

gāh ī Ušahin «سحرگاه»

Ušahin mēnōg «مینوی سحرگاه، ایزد سحرگاه».

§§§

Uzērin [ʾwz(ʾ)ylyn' | Av. uzaiiairina-]

(تقسیمات روز)

* اوزیرین به معنی «پایانِ روز»: عصر، گاه سوم از روز

توضیحات: اوزیرین گاه یا ایواره (عصر)، گاه سوم روز است و از بعدالظهر تا غروب آفتاب را در برمی‌گیرد. (برای توضیحات بیشتر رک. Asnyanąm)

ریشه شناسی: این واژه وام گرفته از واژه اوستایی -uz.ayara به معنی «به سوی پایان روز» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦٦) است و مرکب است از: پیشوند -uz «به سوی» + -ayara «روز» (نک. Ayaranąm)؛ **هند و ایرانی آغازین:** پیشوند -ud* «خارج، به سوی» + -Haiiar/n-a* از ریشه -Hai* «رفتن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۹، ۱۱۳)؛ **سانسکریت:** -udayanī́ya «پایان، اختتام» از -ud -áyana که لفظا به معنی «بسوی روز» و عملاً به معنی «طلوع آفتاب» است (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۸٦)؛ **اوستایی:** -uzayeirina ؛ از -uz.ayara به معنی «به سوی پایان روز» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۱٦٦)؛ **فارسی میانه:** خوانش اولیه بهار (۱۳٤۵: ٦۸): uzayrin است که نهایتاً آنرا در ترجمه خود (بهار ، ۱۳۷۸: ۱٦٦) به Uzērin تصحیح کرده است؛ Uzērin (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۰)؛ **معادل عربی:** عصر.

ترکیبات:

Uzērin mēnōg «مینوی گاه عصر، ایزد گاه عصر»

gāh ī Uzērin «گاه عصر».

§§§

wādīg [wʾtyg]

(تنجیم: طبایع ستارگان)

* بادی: باد-سرشت

توضیحات: در تنجیم، هر یک از کواکب را به یکی از عناصر چهارگانه که باد یا هوا را نیز شامل می‌شود، منسوب می‌کنند. بنابر *بندهشن* (۵ب: ۱۴)، آناهید (زهره) آبی و تیر (عطارد) بادی است؛ از اینرو، اضداد ایشان یعنی ستاره سدویس و تیشتر نیز به ترتیب آبی و بادی هستند؛ چراکه طبع هر کوکبی با طبعِ رقیبش یکی است. در تنجیم سنتی نیز، زهره «آبی» و «سرد و تر»، و تیر «بادی» و «گرم و خشک» است (بیرونی، ۱۳۱۸: ۴۲). (برای توضیحات بیشتر رک. čihrag)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: مرکب است از -HuaHata* «باد»، مشتق از ریشهٔ -HuaH* «وزیدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۴-۱۲۵) + پسوند صفت ساز ika*- ؛ **سانسکریت:** -vātika (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۹۳۵)، مشتق از -vā́ta «باد» (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۵۴۲) و مرتبط با -vāyu «ایزد باد، ایزد وای» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۲۰۱) از ریشهٔ -vā «وزیدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۴)؛ **اوستایی:** -vāta «باد» از ریشه -vā «وزیدن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۰۶، ۱۴۰۸)؛ -vayu-, vaya «باد» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۲۰۱)؛ Vātahe «ایزد باد، نام روز بیست و دوم از هر ماه اوستایی»؛ **فارسی میانه:** wādīg [wʾtyg] «بادی، صفت ستاره تیر» (بهار، ۱۳۴۵: ۳۰۱)؛ [wʾt'] wād «باد، دَم، روان؛ (گاهنما) روز بیست و دوم» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۱)؛ [wʾt] wād «ایزد باد همکار امشاسپند خرداد. ایزد حامی آب. روز بیست و دوم هر ماه؛ باد» (بهار، ۱۳۴۵: ۳۰۰)؛ [wʾt'; Ps. wʾty] vāt «باد، روز ۲۲م از ماه» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۲۰۶)؛ Vāi «باد بعنوان نیرویی اساطیری در جهان» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۲۰۱)؛ **فارسی میانهٔ ترفانی و فارسی میانهٔ اشکانی:** [wʾd, wʾʾd, wʾδ] wād «باد، هوا، روان، نفس» (بویس، ۱۹۷۷: ۸۹؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۳۴؛ نیبرگ، ۱۹۷۴: ۲۰۱)؛ **پازند:** vāḏ «باد» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۲۰۶)؛ Vaē «وای نیک یا بد، باد بعنوان نیرویی اساطیری در جهان» (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۲۰۱)؛ **فارسی نو:** «بادی»، صفت نسبی مشتق از «باد»؛ **انگلیسی:** wind, windy ؛ **معادل عربی:** ریح.

ترکیبات:

Tīr wādīg gōwēnd «سیارهٔ تیر را بادی گویند»

wād ud wārān-kardārān «ستارگان باد و باران ساز».

§§§

wahār [whʾl, (bhʾl) | Av. vaŋhar- | M, P whʾr | N bahār]

(تقسیمات سال: فصول)

* بهار

توضیحات: (نک. sāl)

ریشه شناسی: واژه پهلوی wahār همریشه با واژه سانسکریت -vāsara «پدیدار شدن در صبح، مربوط به صبح؛ روز؛ فصل، زمان، نوبت» و -vasantá «درخشنده، فصل بهار» از ریشهٔ سانسکریت -vas به معنی «درخشیدن» [اوستایی: -vah] است که مجازاً، به معنی «بیدار شدن در صبح» و «جوانه زدن و شکفتن» است. به همین دلیل است که در فارسی نو واژهٔ «بهار» به معنی «شکوفه، گل» نیز هست و در انگلیسی نیز واژهٔ Spring به معنی «فصل بهار» از ریشه spring «جوانه زدن، بالا آمدن، جهیدن» است. واژهٔ پهلوی pādēz «پاییز» در تقابل با واژهٔ پهلوی wahār از ریشهٔ اوستایی -pat با معنی متضادِ «جهیدن، شکفتن» یعنی «افتادن، سقوط کردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۷) ساخته شده است. در زبان انگلیسی نیز واژهٔ Fall به معنی «فصل پاییز» از ریشهٔ fall به معنی «افتادن» ساخته شده است. نامهای دو فصل دیگر، یعنی «تابستان» از ریشهٔ اوستایی -tap «تفتیدن، داغ کردن، گرم کردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۱) و «زمستان» از واژهٔ اوستایی -zimō [سانسکریت: -himá «سرما»] (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۴۸) نیز در تقابل با یکدیگر ساخته شده‌اند: **هند و ایرانی آغازین:** -uas-r* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۲)؛ **سانسکریت:** مرتبط با -vasantá «درخشنده، بهار» از ریشهٔ -vas «درخشیدن» و «بالا آمدن، طلوع کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۹۳۰) و -vāsará «قسمت، فصل؛ روز؛ مربوط به صبح» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۹۴۸)؛ **اوستایی:** -Vaŋhar (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۲۰۱)؛ **فارسی میانه:** [whʾl] vahār «(فصل) بهار» (بهار، ۱۳۴۵: ۲۹۷)؛

wahār (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۵۳۳)؛ vahār [wh'l] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۱)؛ [wahār [wh'l, (bh'l)
(مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵)؛ مترادف با واژهٔ پهلوی [('afsālān ['pˉs'l'n' | (N ābsālān* «آبسالان، بهار»
(مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۳)؛ **فارسی میانه ترفانی و اشکانی ترفانی:** [wahār [wh'r (بویس، ۱۹۷۷: ۹۱؛
دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٤۰؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۱؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰۱)؛ **فارسی نو:** بهار،
باهار؛ **معادل انگلیسی:** Spring «بهار» از ریشه spring «جوانه زدن، بالا پریدن»؛ **معادل عربی:**
ربیع.

§§§

Wahīg [whyk', whyg, w'h(y)g | ZZLA < A *zmr' (?) | M whyg | N *bahī]

(اسامی بروج)

* بز: دهمین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «جَدی»، به لاتین «Capricornus»، و نشانهٔ اختصاری آن «♑»
می‌باشد. این برج فلکی، به صورت حیوانی تصور شده است که نیمهٔ اول آن، سر و دستِ یک
بز و نیمه دوم آن دمِ یک ماهی است. صورت فلکی بز، برج دهم از دایرةالبروج است و مابین
قوس (نیمسب) و دلو (دول) قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز
ماه دی است.

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -uatsa* و ایرانی آغازین: -vasaka* «بچه» (لوبوتسکی،
۲۰۰۹: ۱۲۳)؛ **سانسکریت:** -vatsaka «بچه؛ کرّه؛ گوساله» (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٤۹۵؛ مونیرویلیامز،
۱۹٦۰: ۹۱٦)؛ **فارسی میانه:** [vahīg [whyg, w'hg, w'hyg «بز، نام برج دهم از سال» (بهار،
۱۳٤۵: ۳۰۱، ۲۹۸)؛ [wahīg [ZZLA < A *zmr' (?); whyk' «بزغاله؛ (نجوم) برج جدی»
(مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۲)؛ wahīg (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ٤۹۵)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [wahīg [whyg
«بزغاله؛ پسربچه» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٤۱)؛ Wahīg (بویس، ۱۹۷۷: ۹۲)؛ **فارسی نو:**
بچّه؛ بَهی (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۲)؛ **معادل انگلیسی:** Capricorn ؛ **معادل عربی:** جَدی «بزغاله».

ترکیبات:

xwurdag ī Wahīg «[خردهٔ بز، نخستین یا کوچکترین پاره از برج بز]: ابتدای جَدی».

§§§

Wahrām [w(l)(ʾ)hlʾm/nʾ | Paz. Vahrąm | Av.Vərəϑraγna- | M whrʾm | N bahram]

* (نجوم: سیارات) بهرام اباختری: سیارهٔ مریخ

* (گاه‌شماری) بهرام روز، نام روز بیستم از هر ماه اوستایی

توضیحات: واژهٔ پهلوی Wahrām همانند نام سایر سیارات، دارای دو معنیِ متضاد است: ۱) جنبهٔ مادی او، بهرام اباختری یا سیارهٔ بهرام نامیده می‌شود؛ و ۲) جنبهٔ مینوی او، به بهرام اختری، ایزد بهرام، یا امشاسپند بهرام معروف است. مطابق *بندهشن* (۲۶: ۵۹) «ایزد بهرام، درفش دارِ ایزدان مینوی است و هیچ کس از او پیروزگرتر نیست». نام روز بیستم از ماه در تقویم اوستایی، برگرفته از نام امشاسپند بهرام است.

سیارهٔ بهرام یا بهرامِ اباختری، صورتِ مادیِ خدای جنگ است که در لاتین به Mars و در یونانی به Ares معروف است. در *بندهشن* (۵: ٤) بهرام اباختری، سپاهبد غرب و دشمن ونند معرفی شده است. شرف این سیاره در برج بز یا جدی است (*بندهشن*، ۵الف: ۲). این سیاره از سیارات علوی است و بهمین خاطر است که مطابق *بندهشن* (۵الف: ۸) به ۱۸۰ درجه از خورشید بسته شده است؛ در نتیجه، این سیاره بر خلاف سیارات سفلی (ناهید و تیر) از لحاظ فاصله اش با خورشید در دایرةالبروج هیچ محدودیتی ندارد و می‌تواند در هر فاصله‌ای از خورشید قرار گیرد. سیارهٔ بهرام در نجوم سنتی، دارای صفت «نحس اصغر» است و در *بندهشن* (۵ب: ۱۲) نیز آمده است که چون بهرام اباختری از رقیب خود یعنی ستارهٔ ونند، که سپاهبد اختری غرب است، پرنیروتر گردید، از «بزه‌گران» محسوب شده است. رنگ سرخِ این سیارهٔ که رنگ آتش و گرمی را تداعی می‌کند باعث شده است که در تنجیم سنتی سیارهٔ بهرام، سیاره‌ای آتشی و دارای طبعی بسیار گرم معرفی شود (فراولی، ۲۰۰۵: ۳۳). در *بندهشن* (۲۷: ۵۸) نیز، گرمای دوزخ به گرمای سیارهٔ بهرام تشبیه شده است. این جنبه از سیارهٔ بهرام به ایزد بهرام نیز منتقل شده است و به دلیل همین طبعِ بسیار گرم و رنگِ سرخ است که مطابق *بندهشن* (۱۸: ۲)،

آتشِ معمولی یا آتشِ مادی نیز به آتشِ بهرام معروف است. آتشِ بهرام را آتش اسپنیشت به معنی «برکت بخشنده» نیز می‌نامند. دلیل نامگذاری این آتش به آتش بهرام، در *بندهشن* (۱۸: ۱۳)، پشتیبانی ایزدِ بهرام از آتشِ مادی ذکر شده است.

ریشه شناسی: واژهٔ «بهرام» از صورت ایرانی باستان -Varϑra-gna* و اوستایی -Vərəϑra-ɣna گرفته شده است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۳)؛ **هند و ایرانی آغازین:** مرکب است از -Hurtra* «دفاع، مقاومت» + -ǰhana* یا -ghana* «کشنده، نابودکننده» که رویهم رفته به معنی «شکنندهٔ دفاع، کشندهٔ دیو مقاومت» است (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۳۰، ٤۵، ٤۷)؛ **سانسکریت:** -vṛtrá-hán یا -vṛtrá-ghnī- به معنی «کشندهٔ دشمنان؛ پیروزمند، پیروزی بخش» که صفت ایندرا بوده و واژهٔ -vṛtrá در آن نام دیوی است که توسط ایندرا کشته می‌شود (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۰۷)؛ **اوستایی:** Vərəϑraɣnahe «بهرام» از -Vərəϑra-ɣna «درهم شکنندهٔ مقاومت» (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱٤۲۱)؛ **فارسی میانه:** varahrām, vahrām, varahrān, vahrān [wl(ʾ)hlʾn', w(l)ʾhlʾm, wlhlʾm] «ایزد بهرام، امشاسپند خویش سنبل؛ نام روز بیستم هر ماه؛ نام آتشی که آن را از شش آتش دیگر می‌ساخته اند و در خانه ها افروخته نگاه می‌داشته اند» (بهار، ۱۳٤۵: ۲۹۷، ۳۲۷، ٤۱٦)؛ Vahrām صورت جدیدتر Varhrān, Varhrān «سیارهٔ بهرام، مریخ» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۱)؛ Varhrān [wlhlʾn'], Varhrām [wlhlʾm] «ایزد آتش، آتشی که در همه آتشگاهها یافت می‌شود» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۳)؛ wahrām (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۵۷٤)؛ Wahrām [wlhlʾn', wʾhlʾm] «بهرام (ایزد جنگ)؛ (نجوم) مریخ؛ (تقویم) روز بیستم» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۲)؛ **فارسی میانه ترفانی:** Wahrām [whrʾm] «روز بیستم هر ماه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۱؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۱۲)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** [wlhl'n] و پهلوی اشکانی کتیبه ای: [wrhr'n, wrtrgn] (ژینیو، ۱۹۷۲: ٦٦)؛ **پازند:** Vahrąm, Vihrąm, Vahirąm (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۱)؛ **فارسی نو:** بهرام؛ **معادل انگلیسی:** Mars ؛ **معادل عربی:** مریخ.

ترکیبات:

rōz ī Wahrām «روز بهرام، بهرام روز، روز بیستم»

Wahrām ī abāxtarīg «بهرام اباختری، سیارهٔ بهرام، مریخ»

Wahrām xwarōfrān spāhbed «بهرام سپاهبد غرب»

Wahrām ātaxš «آتش بهرام»

ātaxš ī Wahrām «آتش بهرام».

§§§

Wanand [wnnd | Paz. vanaṇt | Av. Vanaṇt-]

❋ ونند، به معنی «پیروزمند»:

❋ (نجوم: ستارگان) ستاره نَسر واقع از صورت فلکی شلیاق

❋ (منازل قمر) خانه بیستم ماه. از ۱۳ درجه و ۲۰ دقیقه برج نیمسب تا ۲٦ درجه و ٤۰ دقیقه آن

بسامد و خوانش: این واژه به عنوان منزل قمری، تنها یک بار، آن هم با املای پازند، در *بندهشن* (۲: ۲) آمده است: صورت پازند این منزل قمر در نسخه های مختلف به شرح زیر است: در K20b (daṇtu)، و در بقیه نسخ با املای (varaṇt) نوشته شده است (پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳٦پ٤۹). املای daṇtu به علت شباهت حرف اوستایی d با v و عدم تکرار ترکیب an توسط کاتب به احتمال زیاد اشتباه است برای [vanant] که در آن حرف پایانی u نیز می‌تواند خوانش اشتباه الف زائد (موجود در پایان کلمات پهلوی مختوم به t یعنی [~t']) به صورت w بوده باشد. در نتیجه، گویا کاتب املای پهلوی [wnnt'] را به صورت [wntw] خوانده است. املای دوم یعنی varaṇt نیز به علت شباهت حرف n و r ، به احتمال زیاد، اشتباه است برای vanaṇd . این نظر را هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۵، ۲٤۷) نیز تایید می‌کند. از طرف دیگر، بسامد واژهٔ Wanand در *بندهشن*، با املای پهلوی [wnnd] و به عنوان نام یک ستاره و با صفت «سپاهبد غرب» که دشمن سیاره بهرام (مریخ) است، چهار بار (۲: ٦؛ ۵: ٤؛ ۵الف: ۳؛ ۵ب: ۱۲) می‌باشد.

توضیحات (بعنوان یک منزل قمری): تقی‌زاده (۱۳۵۷: ۳۳۵) معتقد است که این منزل قمر و ستاره wanand، هر دو به ستاره Vega (یا نسر واقع) اشاره دارند. او منزل ۲۲م قمر در سغدی را که ونند نام دارد با منزل ۲۰م *بندهشن* همسان گرفته و هردو را معادل منزل عربی سعدِ ذابح

محسوب می‌کند. هنینگ (۱۹۴۲: ۲۴۵، ۲۴۷)، در مورد هویت ستارهٔ ونند با تقی‌زاده هم نظر است. پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۶)، بهزادی (۱۳۶۸: ۶) و بهار (۱۳۴۵: ٤٠٤) مطابق نظر هنینگ عمل می‌کنند؛ اما، بهار در *پژوهشی در اساطیر ایران* (۱۳۷۵: ٦٠) نظر خود راتغییر داده و این منزل قمری را با ستاره wanand یکی نمی‌داند و آنرا با تلفظ warant ثبت می‌کند. همین خوانش را انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱) [با املای Varant] و یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) [با املای varañt و به معنی «تار، شبکه»] دارند. معادل هندی این منزل قمر (=منزل بیستم) Purva-āṣādha به معنی «روئین تن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦٠: ۱۱٦) است و در عربی به نام «نَعائم» (به معنی «شترمرغها») و یا «وصل» معروف است (صوفی، ۱۳۵۱: ۱۹۹).

توضیحات (بعنوان یک ستاره): Wanand به عنوان یک ستاره، از نظر اکثر پژوهشگران، همان نسرواقع است (هنینگ، ۱۹۴۲: ۲۴۷). بر طبق کتاب صورالکواکب (صوفی، ۱۳۵۱: ٦۱ـ٦۲)، این ستاره از قدر اول و در صورت فلکی لورا «چنگ» (Lyra) قرار دارد؛ نامهای دیگر این صورت بسیار معروف شمالی عبارتند از: شَلیاق، اِوَز، صَنج، مَعزَفه، و سُلَحفاة. دلیل نامگذاری این ستاره به نسر واقع این است که آن را شبیه به کرکسی تصویر کرده‌اند که بر زمین نشسته و بالهایش را جمع کرده است (صوفی، ۱۳۵۱: ٦۲). این ستاره در لاتین Vega نام دارد (نک. شکل ۷). ماوندر (۱۹۱۳: ۱۳۸) ونند را با قلب العقرب یکی گرفته است.

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: از ریشه -uan* «چیره شدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۹)؛ **سانسکریت:** از ریشه -van (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰٦؛ مونیرویلیامز، ۱۹٦٠: ۹۱۷)؛ **اوستایی:** -vanant «برنده، پیروز: نام ستاره‌ای ایزدی» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۵۸)؛ **فارسی باستان:** از ریشه -van «چیره شدن، غلبه کردن» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰٦)؛ **فارسی میانه:** vanand [wnnd] «ستاره ایست: سپاهبد غرب» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۲)؛ vanand [wnnd] «ونند: نسر واقع» (بهار، ۱۳۴۵: ۳۳٤)؛ vanañt «نام منزل بیستم قمر» (بهار، ۱۳۴۵: ٤٠٤)؛ Wanand «نسر واقع» (مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۱۳)؛ warant «خانهٔ بیستم قمر» (بهار، ۱۳۷۵: ٦٠)؛ wanand (بهزادی، ۱۳٦۸: ٦)؛ Varant (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۳۱)؛ varañt «تار، شبکه» (یوستی، ۱۸٦۸: ۱۲۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** از ریشه [*wny] -wany

(بویس، ۱۹۷۷: ۹۲؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٤۳)؛ **فارسی نو:** بَرَنده؛ **انگلیسی:** مرتبط با win «برنده شدن، پیروز شدن» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰٦)؛ **معادل عربی:** نسر واقع.

ترکیبات:

Wanand xwarōfrān spāhbed «ونند، سپاهبد غرب».

§§§

War [Paz. *war | Av. varah- | M wr]

(منازل قمر)

* وَر، به معنی «بَر، سر و سینه»: خانه هفدهم ماه. از ۳ درجه و ۲۰ دقیقه برج کژدم تا ۱٦ درجه و ٤۰ دقیقه از همان برج.

بسامد و خوانش: این واژه به عنوان منزل قمری، تنها یک بار در *بندهشن* (۲: ب) و با املای پازند آمده است. املای این واژه بر طبق پاکزاد (۳٦پ٤٦)، در همه نسخه‌ها یکسان و به صورت nur آمده است؛ اما، هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٦)، صورت پازند nōr را نیز بدون ذکر منبع اضافه می‌کند. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤٦) این واژه را به صورت var بازسازی می‌کند. بهار در ابتدا، در واژه‌نامه *بندهشن* (۱۳٤۵: ٤۰٤) املای nur را انتخاب می‌کند، اما نهایتاً در پژوهشی در اساطیر ایران (۱۳۷۵: ٦۰) نظریه هنینگ را می‌پذیرد. پاکزاد (۳٦پ٤٦) نیز با کمی تغییرات و تبدیل املای این واژه به uuar و تلفظ آن به war همین نظر را تایید می‌کند. در این میان بهزادی (۱۳٦۸: ۵) این واژه را به صورت Nūr ؛ انکلساریا (۱۹۵٦: ۳۱) به صورت Nur می‌خوانند. یوستی (۱۸٦۸: ۱۲۷) آنرا nur خوانده و به معنی «نور» می‌گیرد.

توضیحات: منزل قمری War، منزل هفدهم است و معادل آن در هندی Anūrādhá به معنی «خوشبختی» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۷، ٤۲) است. برابرنهاده این منزل در عربی، اکلیل، به معنی «تاج» است (دهخدا). از آنجا که این منزل بر ابتدای برج عقرب است، منظور از آن همان «سر و سینه» عقرب است که با اسم پهلوی آن war به معنی «بر و سینه» مطابقت دارد. اعراب معتقدند که اکلیل عبارت است از «سه ستاره جبهه عقرب» (صوفی، ۱۳۵۱: ۱۸۵)؛ اما، در اینجا، به احتمال

زیاد منظور فقط خودِ ستارهٔ «جبهه» (Dschubba) است که در لغتنامهٔ دهخدا، به معنی «بر، جنب، پهلوی» آمده و از لحاظ معنایی کاملاً مطابق با معادل پهلوی‌اش War می‌باشد.

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -HurHas* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **سانسکریت:** -úras «سر وسینه» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۲۱۷)؛ **اوستایی:** -varah (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۳)؛ **فارسی میانه:** var [wl] «سینه» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۳؛ ۱۳۷۵: ٦۰)؛ war (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [wr] (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۳؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۷)؛ **پازند:** var «سینه» ـ (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۳)؛ **فارسی نو:** ور، بر «بالا، سینه»؛ **انگلیسی:** breadth (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **معادل عربی:** جبهه «سر، سینه» (دهخدا).

§§§

ward-, waštan [wštn', wlt- | M wštn, wrd- | N gaštan, gard-]

(نجوم)

❋ گردیدن، گردش کردن (کواکب بدور زمین)

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: -urt* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۱)؛ **سانسکریت:** -vart (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۵۱۸)؛ -vṛt «گشتن، چرخیدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۰۹)؛ **اوستایی:** -varət «گشتن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۱)؛ **فارسی باستان:** (-baḍ) -bal «حرکت کردن، پیچیدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲۱)؛ **فارسی میانه:** [-wštn', wlt] -waštan, ward «گشتن، تغییر کردن، گردیدن» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۵)؛ -vard- [wld-] = vart «گشتن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۳)؛ vartišn «گردش، دوران» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰٤)؛ vardišn «گردش، تغییر» (بهار، ۱۳٤۵: ۳۲۸)؛ **فارسی میانه ترفانی و اشکانی ترفانی:** [-ward- [M wrd- | P wrt «گشتن، گردیدن، چرخیدن»؛ wardišn [M wrdyšn] «گردش» (بویس، ۱۹۷۷: ۹۳)؛ [-wštn, wrd] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۵)؛ **پازند:** -vard (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰٤)؛ **فارسی نو:** گشتن [gaštan [gštn «شدن، چرخیدن، دوران کردن» (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۰٤)؛ **انگلیسی:** -writhe «پیچیدن»؛ پسوند -ward به معنی «به سمتِ، به سویِ» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۰۹)؛ **معادل عربی:** حول، دور، دوران، تدویر.

ترکیبات:

sāl ī pad wardišn ī māh «سال قمری».

§§§

wardišn [wltšn']

(نجوم)

* گردش: دوران، چرخش

توضیحات: این اصطلاح در *بندهشن*، به گردش کواکب و آسمان به دور زمین اشاره دارد.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: بن مضارع -ward «گرد-» + پسوند اسم ساز -išn . (رک. (ward-, waštan

§§§

Warrag [KNNA; wlk' | M wrg | N barra]

(اسامی بروج)

* بره: اولین برج فلکی

توضیحات: نام این برج به عربی «حمل»، به لاتین «Aries»، و نشانهٔ اختصاری آن «♈» می‌باشد. این برج فلکی، به صورت قوچ یا بره‌ای تصور شده است. صورت فلکی بره، اولین برج از دایرةالبروج است و مابین حوت (ماهی) و ثور (گاو) قرار دارد. در نجوم سنتی، ورود خورشید به این برج، برابر با آغاز ماه فروردین است.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: -war(r) [هند ایرانی آغازین: -urH*] + پسوند اسم ساز -ag ؛ **هند و ایرانی آغازین:** -urH-an* «بره» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **سانسکریت:** -úran (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۲۲۵)؛ -úraṇa «قوچ، گوسفند، بره» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۲۱۷)؛ **فارسی میانه:** varag [wlk', wlk, KʿNʾ] «قوچ؛ بره؛ برج حَمَل ، گوسفند» (بهار، ۱۳۴۵: ۲٤٦، ۳۲۹)؛ warrag [KNNA < ?; wlk'] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٥٤)؛ **فارسی میانه ترفانی:** warrag [wrg] «برج بره» (بویس، ۱۹۷۷: ۹۳؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٤٥)؛ **فارسی نو:** بره، از ایرانی آغازین -varn-aka* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۵)؛ **انگلیسی:** ram ؛ **معادل عربی:** حمل.

§§§

Wištagān [wštkʾn']

(احکام بروج: اوتاد)

* وِشتگان، به معنی «بندگان»: وتد ششم، بیت المرض و العبید

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد سادس یا خانه ششم را «بیت المرض و العبید» می‌نامند (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰٦). دلالت و نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Wištagān «بندگان» است. در تنجیم سنتی، این خانه مربوط به سلامتی (Health) است که معادل آن در لاتین (Valetudo) نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد، در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان در وتد طالع (وتد اول) قرار دارد، برج واقع در وتد ششم نیز برج نیمسب (قوس) است. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳٥۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «بندگان و اسپان و باطن اندامها و بیماری و عیبها و زمنی. اگر اندر او نحسی بود پیدا آید علت اندر پای و خواسته تباه شود». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: تقی زاده (۱۳۱٦: ۳۲۸) این واژه را «وشتگان» خوانده و بمعنی «بیماران یا بندگان» گرفته است. مکنزی (۱۹٦٤: ٥۲٦ـ٥۲۷) با اعلام تردید نسبت به معنای این واژه، به تبعیت از خوانش بیلی، آنرا waštagān به معنی «مریضان» محسوب می‌کند. مطابق نظر مکنزی، با آنکه واژهٔ waštag به ندرت در متون پهلوی آمده است، اسم معنی آن waštagīh دارای بسامد بالایی است و در معنای «بیماری» بکار رفته است. او در توجیه این خوانش، توجه خود را بر معنای واژهٔ waštagīh که بارتولومه آنرا به «گشتگی، انحراف» ترجمه کرده است، و اینکه واژهٔ آلمانی krank به معنی «کژ، خمیده»، مجازاً به معنی «مریض» است، معطوف می‌کند. او این واژه را از ریشه پهلوی waštan (نک. -ward) محسوب می‌کند. بهار (۱۳۷٥: ۱۰٥) و پاکزاد (۲۰۰٥: ۷٦) نیز به تبعیت از مکنزی همین خوانش را انتخاب می‌کنند. این در حالی است که واژهٔ پهلوی wištag* معادل با واژهٔ سانسکریت -viṣṭika به معنی «برده، نوکر» است که از ریشهٔ -viṣ به معنی «تسلیم شدن، بندگی کردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۹۹٥ـ۹۹٦) ساخته شده است: این واژه

مرکب است از wištag «نوکر، بنده»/ waštag «بیمار» + پسوند نسبت ān~ ؛ **سانسکریت:** -visti-viṣṭika , «بنده، نوکر، خدمتکار، برده» از ریشهٔ -viṣ «بندگی کردن، نوکری کردن؛ تسلیم شدن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۹۹۵ـ۹۹۶)؛ **اوستایی:** گرچه واژهٔ اوستایی -vaēsa به معنی «نوکر» است اما از ریشهٔ اوستایی -vaēs «وارد شدن، خدمت کردن» و معادل با واژهٔ سانسکریت -veśá «اهل خانه، ساکن خانه، خانه دار» و مشتق از ستاک -víś «اقامتگاه، خانه، قبیله» [اوستایی: -vīs] می‌باشد (لوبوتسکی، ۲۰۰۹:۱۲۶ـ۱۲۷) و به این واژه ارتباطی ندارد؛ **فارسی میانه:** vaštagān «مریضان، بندگان» (بهار، ۱۳۴۵: ۳۲۳)؛ waštagān «بیماران» (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦)؛ waštag [wštk'] «بیمار» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۸)؛ وشتگان «معنی نامعلوم است: بیماران یا بندگان» (تقی زاده، ۱۳۱٦: ۳۲۸)؛ **معادل انگلیسی:** health از لاتین valetudo (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦)؛ **معادل عربی:** بیت المرض و العبید (دهخدا).

§§§

Wayōdagān [wdwtkʾn', wydwtkʾn' | M *wywdgʾn, N bayōgān(ī)]

(احکام بروج: اوتاد)

❋ بیوگان، به معنی «عروسان»: وتد هفتم، وتد غارب

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد سابع یا خانه پنجم از اوتاد اصلی است و مکان آن افق غربی است. از اینرو آن را وتد غارب (انگلیسی: Descendant) نیز می‌نامند (دهخدا؛ بارتون، ۲۰۰۳: ۹۵). دلالت و نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Wayōdagān «عروسان» (مشتق از واژه «ویو» به معنی «عروس») و در عربی «بَیتُ‌النِساء» است (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). در تنجیم سنتی، خانه زنان و ازدواج (Marriage) و همسر (Wife) است که معادل آنها در لاتین (Nuptiae) و (Uxor) نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥۲٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد، در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان در وتد طالع (وتد اول) قرار دارد، برج واقع در وتد غارب نیز برج بز است. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «زنان و سُرّیّتان و زناشویی و عروسی و خصمان

و ضدان و پرخاش و هنبازی و خرید و فروخت و جنگ و خصومت». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: Wayōdag «عروس، بیوه» + پسوند نسبت ān- ؛ **هند و ایرانی آغازین:** -uadhuH* «زن جوان، عروس» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۸)؛ **سانسکریت:** -vadhukā «همسر، زن» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۹۱۷؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۴۹۷–۴۹۸)؛ **اوستایی:** -vađu-, viđauua «بیوه» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۸)؛ **فارسی میانه:** vīdagān, vivtagān «بیوگان» (بهار، ۱۳۴۵: ۳۴۴)؛ wayodagān (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۴۹۸)؛ Wayōdagān (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۶)؛ wayodagān (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۴۹۸)؛ ویذوتکان یعنی «مردان متأهل» (تقی زاده، ۱۳۱۶: ۳۲۸)؛ **فارسی میانه ترفانی:** wywdgʾn* (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۶)؛ از wayōg «عروس» (بویس، ۱۹۷۷: ۹۸)؛ **فارسی نو:** ویوگان؛ برای نمونه در این بیت از *ویس و رامین*: «در او خرم ویوگان و خسوران || عروسان دختران داماد پوران» (گرگانی، ۱۳۴۹: ۵۷)؛ بیوگان (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۶)؛ از ویو به معنی «عروس» (بهار، ۱۳۴۵: ۳۴۴)؛ «ویوگ» به معنی «عروس» (دهخدا)؛ **انگلیسی:** widow «بیوه»؛ **معادل انگلیسی:** Descendant «وتد غارب» (بارتون، ۲۰۰۳: ۹۵)؛ Wife «همسر» (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹–۱۰)؛ **معادل لاتین:** Uxor «همسر» (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹–۱۰)؛ Occasus «وتد غارب» (بارتون، ۲۰۰۳: ۹۵)؛ **معادل یونانی:** Dusis «وتد غارب» (بارتون، ۲۰۰۳: ۹۵)؛ **معادل عربی:** بیت النساء (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵)؛

§§§

wihēz [wyhyc | M whyz]
wihēzag [wyhyck' | Paz. vahēža]

❋ (نجوم: سیارات) حرکت و سیرِ (سیارات)؛ حرکت کردن

❋ (گاه‌شماری) کبیسه؛ کبیسه کردن

توضیحات: ساخت واژه wihēz [wyhyc] ، همانند ساخت واژه های پهلوی pahrēz [pʾhlyc] «پرهیز، دفاع» با اضافه کردن پسوند اسم ساز ēz~ به ریشه -pahr- [pʾhr] (اوستایی: -pāϑra) و pākīzag [pʾkyck'] از pāk «پاک» است. به همین ترتیب، اسم و بن مضارعِ (-)wihēz با اضافه

کردنِ پسوند ēz [~yc]~ به ریشهٔ -wih از فعل wistan (سانسکریت: -vis-, bis ، به معنی «رفتن، حرکت کردن؛ پیش رفتن، پیش بردن، انگیختن؛ افکندن، پرتاب کردن؛ گسیختن؛ جهیدن») که هم دارای وجه لازم و هم وجه متعدی است، ساخته شده است. از آنجا که اجرام آسمانی همانند پرندگان در آسمان حرکت می‌کنند، حرکت و وضعیت آنها در آسمان، با افعالی مثل jastan ، -jah ، wistan ، -wih ، wihēzēnīdan ، و -wihēz بیان می‌شود. برای نمونه، در *بندهشن* (۲: ۲۰)، حرکت خورشید و کواکب به تیری تشبیه شده که مردی از کمانی «پرتاب کند» (wihēd). همچنین در *بندهشن* (۵الف: ۲)، وضعیت سیارات با فعل andar) jast) «جست=جای گرفت» بیان شده است. در نتیجه، در حوزهٔ نجوم، فعل -wihēz در وجه لازم به معنای «حرکت کردن و پیش رفتن» سیارات در آسمان و اسم wihēz به معنی «حرکتِ» سیارات است.

از طرف دیگر، فعل -wihēz به معنی «جهیدن، جهش دادن» بعنوان عملی است که منجمان انجام می‌دهند و عملاً با فعل انگلیسی leap به معنی «پریدن از، جهیدن از» مرتبط است و به عمل «پریدن و جهش» از روزها و یا ماهها در تقویم اشاره دارد. بنابراین، جای تعجب نیست که این مفهوم از بابل، مهد نجوم به اروپا و ایران آمده باشد. در اینجا مشخص می‌شود که عمل نجومی wihēz(ag) یا «کبیسه کردن»، اشاره به «جهش» از یک روز به روزی دیگر از سال و «پرتاب» زمان به چند روز یا یک ماه جلوتر داشته است بدین معنی که، برای مطابقت دادن جدول ثبت روزانهٔ حرکت خورشید (= تقویم شمسی) با جدول روزانهٔ حرکت ماه (= تقویم قمری) یا با تقویم رسمی کشور (مثلاً، تقویم اوستایی)، منجمان مجبور بوده‌اند مثلاً هر چند سال یکبار از یک ماه صرفنظر کنند، یعنی ۳۰ روز از چرخهٔ‌خورشید را نادیده بگیرند یا به عبارتی از روی آن بپرند. قدما، این ماه را ماه «کبیسه» می‌نامیدند و آنرا جزء تقویم دینی به حساب نمی‌آوردند. واکنش ملل مختلف در مورد این ماه کبیسه متفاوت بوده است: مثلاً، یهودیان هیچ مراسمی را در این ماه برگزار نمی‌کردند و اجرای مناسک مربوط به آن ماه را به ماه بعد از آن موکول می‌کردند. در نتیجه، فعل -wihēz ، در حوزهٔ گاه‌شماری، به معنای «کبیسه کردن» و تطبیق تقویم رسمی با تقویم خورشیدی و اسم آن به معنای «عمل ِکبیسه کردن» است.

ازاینرو، واژۀ پهلوی wihēzag [wyhyck'] که با اضافه کردن پسوند اسم و صفت ساز ag- ساخته شده است، اسم این فعل است که در حوزۀ نجوم به معنی «سیر، پیشروی و حرکتِ (سیارات)» و در حوزۀ گاه‌شماری به معنی «جهش: کبیسه» است. در التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۲۲) آمده است: «و پارسیانرا از جهت کیشِ گبرگی، نشایست که سال را به یکی روز کبیسه کنند، پس این چهار یکِ روز را یله همی‌کردند تا از وی ماهی تمام گِرد آمدی به صد و بیست سال، و آنگاه این ماه را بر ماههای سال زیادت کردندی تا سیزده ماه شدی و نام یکی ماه اندرو دو بار گفته آمدی، و آن سال را بهیزک خواندندی». او در همانجا اضافه می‌کند که پس از حمله اعراب و از بین رفتن پادشاهی ساسانی و دین رسمی، دیگر عمل بهیزک انجام نشد.

در *بندهشن* (۵: ۷)، واژۀ wihēz بعنوان یک اصطلاح نجومی در تضاد با واژۀ drang نیز بکار رفته است. در *بندهشن* (۵: ۷) آمده است: «سیر و ستیز ایشان [=همچشمگان دیوان] در بهیزه و درنگ به اخترشناسی پیداست».[1] در اینجا، دو واژۀ متضاد «سیر و ستیز» بطور موازی با دو واژۀ «بهیزه و درنگ» قرار گرفته اند و این نشان می‌دهد که از لحاظ معنایی، واژۀ «سیر» موازی با «بهیزه» و واژۀ «ستیز» موازی با «درنگ» است. در نتیجه، wihēz به معنی «حرکت به جلو» و در نتیجه به معنی «جهش، شتاب، پیشروی، پیش افتادن» و واژۀ drang به معنی «درنگ، وقفه، پسروی، و پس افتادن» است. در جای دیگری از *بندهشن* (۲: ۱۱) آمده است: «اخترشماران [این سپهر را] سپهر زبر سپهر می‌خوانند و در آن [امکانِ] محاسبۀ بهیزه وجود ندارد». در اینجا نیز، wihēz به معنی «حرکت و سیر» از ویژگیهای اجرام سماوی محسوب شده که منجمان آنرا محاسبه و رصد می‌کنند.

ریشه شناسی: نیبرگ (۱۹۷٤: ۲۱۱) معتقد است که این واژه مشتق است از -vi-vēž* که در آن دومین v مبدل به y شده است: در نتیجه، vi-yēž* = vi + vēxtan و سپس با تبدیل y به h خواهیم داشت: vi-hēž . چئونگ (۲۰۰۷: ٤۱۳) نیز نظر نیبرگ را تأیید کرده و در توضیح بیشتر آن صورت ایرانی باستان -u̯i-*u̯aiǰ* را پیشنهاد می‌کند که در آن ریشۀ -u̯aiǰ* معادل با صورت

[1] 5.7) u-šān gōkān dagrand. u-šān rawišn ud kō(x)šišn ō wihēz ud drang [=dagrand] pad axtar-mārīh-iz paydāg.

اوستایی -vij به معنی «تکان دادن، پرتاب کردن؟» و واژهٔ پهلوی -wēz به معنی «پرتاب کردن، تکان دادن، پاشیدن، ریختن» است. دوبلوا (۱۹۹۶: ٤۳) معتقد است که واژهٔ -wihēz «حرکت کردن، پیش رفتن» از ریشهٔ ایرانی -hiz/xiz «خیز برداشتن، برخاستن، طلوع کردن» بعلاوهٔ پیشوند -vi ساخته شده است؛ در نتیجه، او صفت wihēzagīg را که عملاً به معنی «کبیسه» است، لفظاً به معنی «قابل حرکت، حرکت پذیر، متحرک» گرفته است: **ایرانی آغازین:** -vih-ēž* ؛ **سانسکریت:** مشتق از ریشه -vis-, bis به معنی «رفتن، حرکت کردن؛ پیش رفتن، پیش بردن، انگیختن؛ افکندن، پرتاب کردن؛ گسیختن؛ جهیدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۷۳۲) که در پهلوی مبدل به -wih می‌شود؛ **فارسی میانه:** vihēz «حرکت سیارات» (بهار، ۱۳٤۵: ۳۳۷)؛ -wihēz [-wyhyc] «حرکت کردن، پیشروی کردن»، [wihēzag [wyhyck' «حرکت، پیشروی» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۸)؛ [-vihēž- [whyc به معنای اصلیِ «پیش رفتن، از جایی به جایی رفتن»، و معناهای فرعی آن «در گذشتن»، «گسترش»، vihēžēnītan «برداشتن، جابجا کردن، انتقال دادن»، «گذاشتن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۱۱)؛ [wistan, *wih- [ŠDYTWN-tn' < A √ šdh; wstn' «پرتاب کردن، افکندن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۹۱)؛ vihēzag «گردش، حرکت» (تفضلی، ۱۳٤۸: ۲۳۱)؛ vêhîz ("retrogression") «پسرفت» (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۵۸ـ۵۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** [-wihēz- [whyz «حرکت کردن» (بویس، ۱۹۷۷: ۹۲)؛ «حرکت کردن، پیش رفتن، عازم شدن» (دورکین- مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٤۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۸)؛ (نجوم) -ul vihēž «صعود کردن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۱۱)؛ **پازند:** vahēža (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۱۱ـ۲۱۲)؛ **فارسی نو:** مرتبط با جهیدن، جهاندن، «سخت تیز رفتن»؛ **معادل انگلیسی:** leap «جهیدن؛ کبیسه»؛ **معادل عربی:** سیرالکواکب فی منطقة البروج.

ترکیبات:

-wih «پرتاب کردن، افکندن، پراندن؛ حرکت کردن، به سرعت رفتن»

wihēz «حرکت، شتاب، جهش، پیشروی»

wihēzag «جهش، پرتاب: بهیزک، کبیسه»

wihēzagīg «جهش یافته: بهیزکی، کبیسه شده، خورشیدی».

§§§

wihēzagīg [wyhyckyk' | wyhyckyg]

(گاه‌شماری)

* بهیزکی: کبیسه شده، خورشیدی

توضیحات: واژهٔ پهلوی wihēzagīg نیز با اضافه کردن پسوند صفت ساز īg- به واژهٔ wihēzag ساخته شده و در حوزهٔ گاه‌شماری به معنی «جهش یافته: کبیسه شده» است. این صفت به ماههایی اشاره دارد که در سال کبیسه شده وجود دارند و بعلت تطابق آنها با ماههای موجود در سال شمسی، می‌توان آنها را با ماههای خورشیدی یکی گرفت. در نتیجه، ترکیب māh ī Ābān ī wihēzagīg به معنی «آبانماه بهیزکی، آبانماه جهش یافته، و یا آبانماه خورشیدی» است که با آبانماهِ «درنگ یافته» و «پس افتاده» در تقویم رسمی تفاوت دارد. به همین خاطر است که در *بندهشن* (۱۵الف: ۱۰) می‌بینیم که ماه شهریور در تقویم رسمی برابر است با ماه شهریور بهیزکی (یا خورشیدی): «در ماه شهریور که برابر است با ماه تیر بهیزیکی و گاهنبار مدیوشم، ماهیها آبستن می‌شوند و در ماه فروردین که برابر است با اسفند بهیزکی و گاهنبار همسپهمدیم زایش می‌کنند». این داده ها نشان می‌دهد که تقویم دینی *بندهشن* در زمان تحریر *بندهشن*، حداقل ۳۵ روز و حداکثر ٦۰ روز از تقویم خورشیدی عقب افتاده بوده است. با توجه به فرگرد ۳٦ *بندهشن* که دربارهٔ سال شمارِ تازیان است، تاریخ تحریر *بندهشن* به سال «پنج صد و بیست و هفت پارسی» برابر با ۷۳۱ میلادی بوده است.

ریشه شناسی: (رک. wihēz, wihēzag) ؛ **فارسی میانه:** vihēzagīg [wyhyckyg] «بهیزگی، سال شمسی که پنجه دزدیده به آن افزوده شده باشد» (بهار، ۱۳٤۵: ۳۳۷)؛ wihēzagīg [wyhyckyk'] «متحرک؛ کبیسه» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۸؛ دوبلوا، ۱۹۹٦: ٤۳-٤٦)؛ vêhîchakî ("religious") «دینی» (انکلساریا، ۱۹۵٦: ۱٤٤-۱٤۵؛ هارتنر، ۱۹۷۹: ۲).

§§§

wišafdah [wyš(ʾ)pts | Av. vīšaptaϑa-]

(نجوم)

* وِشَفته: تربیع دوم، پنجهٔ پنجم از یک ماه قمری

توضیحات: در *بندهشن*، پنجه پنجم از ماه قمری، یعنی از بیست ویکم تا بیست و پنجم، wišafdah (اوستایی: -vīšaptaϑa) به معنی «یک هفته مانده»، نامیده شده است. در نجوم سنتی، اهلّهٔ قمر را به چهار بخشِ هفت روزه تقسیم می‌کنند: ۱) از یکم (هلال ماه نو) تا هفتم (تربیع اول)؛ ۲) از تربیع اول تا چهاردهم (بدر)؛ ۳) از بدر تا بیست ویکم (تربیع دوم)؛ ٤) از تربیع دوم تا بیست و هشتم (سلخ، عاقب). اصطلاح wišafdah در *بندهشن*، به صراحت آغاز پنجهٔ پنجم را نشان می‌دهد که با بیست و یکم شروع می‌شود و بیست و یکم در نجوم سنتی نشاندهندهٔ «تربیع دوم» است. در نتیجه واژه wišafdah دقیقاً به «تربیع دوم» اشاره دارد و همچنین نشان می‌دهد که آنها نیز به ۲۸ روز روشنایی ماه و تقسیم آن به چهار هفته نیز واقف بوده‌اند.

ریشه شناسی: این واژه وام گرفته از واژهٔ اوستایی -vīšaptaϑa مرکب از: پیشوند -vi «دیگر، مقابل، مابین» + -haptaϑa «هفتم» می‌باشد. ساخت این واژهٔ همانند واژهٔ سانسکریت -vi-rūpa «منهای یک، یکی کم، یکی مانده» از واژهٔ -rūpá «یک» است (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۹۸٤، ۸۸٦). همچنین، واژهٔ اوستایی -vīšaptaϑa از لحاظ ساختاری با واژهٔ سانسکریت -vy-aṣṭakā [که عملاً به معنی «نیمه دوم ماه و یا روز اول از نیمه دوم» است و مشتق از -aṣṭakā «روز هشتم از نیمه دوم ماه» است (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۰۲۸، ۱۱۷)] مشابه است. همانگونه که مشاهده می‌شود واژهٔ سانسکریت -aṣṭakā چه با پیشوند -vi و چه بدون آن، به نیمه اول ماه اشاره ندارد. اما از آنجا که در اوستا، واژه‌ای برای تربیع اول وجود ندارد، آلموت هینتز (۲۰۰۹: ۱۰۰ـ۱۰۵)، معتقد است که اصطلاح -vīšaptaϑa به معنی «بین-هفتم» بوده و همزمان به تربیع اول و تربیع دوم اشاره دارد. اما، لازم به ذکر است که هر جا این اصطلاح در اوستا بکار رفته است، همیشه پس از «پُرماه» و با ترتیبِ «اندرماه»، «پُرماه»، و «وِشَفته» آمده است؛ از طرفی، اگر نظر آلموت هینتز را بپذیریم و قرار باشد اصطلاح «وشفته» که به تربیع دوم اشاره دارد، برای تربیع اول هم استفاده

شود، باید نام هفتهٔ اول ماه باشد، در صورتی که اصطلاح «اندرماه» به صراحت برای قسمت اعظمی از هفته اول ماه بکار رفته است. از این گذشته، برای کسانی که شبانه روز را، با دقتِ تمام، به پنج گاه تقسیم کرده، و مراسم مذهبی خود را بر اساس اهلّهٔ ماه تعیین و برگزار می‌کنند، کاربرد یک اصطلاح برای دو پدیدهٔ قمریِ متفاوت، که یکی در نیمه اول ماه است و در دیگری در نیمهٔ دوم ماه، منطقی به نظر نمی‌رسد: **هند و ایرانی آغازین:** *Hui- «دیگر، دور، میان» + *saptHa- «هفتم» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۲٦، ۹۷)؛ **سانسکریت:** vi- + saptátha- (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۱۵۰)؛ **اوستایی:** vīšaptaϑa- «روز هفتم از نیمه اول یا دوم ماه» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲٦۳)؛ **فارسی میانه:** višaftah (بهار، ۱۳٤۵: ۳۳۸)؛ **معادل فارسی نو:** تربیع دوم، تربیع آخر؛ **معادل انگلیسی:** last quarter ؛ waning moon ؛ **معادل عربی:** تربیع الثانی.

§§§

wuzurgīh [wcwlgyh; LBA-yh | M wzrgyh | P wzrgyft]

(نجوم: ستارگان)

* بزرگی: قدر

توضیحات: در *بندهشن* (۲: ۷) آمده است: «اخترشماران این ستارگان را امروزه بیابانی می‌خوانند و آنها را مهتر، کهتر، و میانه می‌نامند که بزرگی نخستین، بزرگی دوم، و بزرگی سوم است». در این بند از *بندهشن*، ثوابت از لحاظ قدر و بزرگی به سه دسته (قدر اول، قدر دوم، و قدر سوم) تقسیم می‌شوند. این تقسیم بندی کاملاً با نجوم سنتی مطابقت دارد. در التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ۸٦) آمده است: «چون تنِ ستارگان بر یک مقدار نیافتند بدیدار، اندازه های ایشانرا مراتبها نهادند از پسِ یکدیگر، و آنرا قدر نام نهادند، و نیز عُظم گویند. پس آنچ بزرگتر بود آنرا از عُظمِ اول شمرند یا قدر اول. و خداوندان احکام نجوم بجای قدر، شرف گویند. خاصّه آنچ بقدرِ نخستین و دوم بود گویند شرف اول و شرف ثانی، ...».

در مورد اندازهٔ فیزیکی ستارگان، در *بندهشن* (۲: ۱۸)، چنین آمده است: «از این ستارگان، آن که مهتر است هم اندازهٔ سنگی است به بزرگی یک خانه؛ آن که میانه است هم اندازهٔ چرخهٔ شیره گیری است؛ و آن که کهتر است به اندازهٔ سر یک گاو اهلی است».[1]

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: صفت wuzurg «بزرگ» + پسوند اسم معنی ساز īh- ؛ **هند و ایرانی آغازین:** -uajra* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۸)؛ **سانسکریت:** مشتق از -ugrá-, vájra «قوی» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۹۱۳، ۱۷۲)؛ **اوستایی:** مشتق از -ugra-, uɣra «قوی» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۳)؛ **فارسی باستان:** مشتق از -vazraka «بزرگ» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۷)؛ **فارسی میانه:** vazurgīh «قدر» (بهار، ۱۳٤٥: ۳۱٦)؛ vazurgēh (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** wuzurgīh [wzrgyh] (بویس، ۱۹۷۷: ۹۸)؛ **پهلوی اشکانی ترفانی:** wuzurgīft [wzrgyft] (بویس، ۱۹۷۷: ۹۸)؛ **پازند:** guzurg, guzarg (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۰۷)؛ **فارسی نو:** بزرگی؛ **معادل انگلیسی:** magnitude ؛ **معادل عربی:** قدر، عظم، شرف.

ترکیبات:

wuzurgīh ī naxustēn [wcwlgyh nhwstyn'] «ستارگان قدر اول»

wuzurgīh ī dudīgar [wcwlgyh dtygl] «ستارگان قدر دوم»

wuzurgīh ī sidīgar [wcwlgyh stygl] «ستارگان قدر سوم».

§§§

X

xwarāsān [hwlʾsʾn' | M, P xwrʾsʾn | N xurāsān]

(نجوم: جهات)

❋ خراسان: مشرق، طلوع (خورشید)

توضیحات: در *بندهشن* (۵ب: ۷) آمده است: «از آنجا که خورشید به روز مهست برآید تا به روز کِه برآید، خراسان [= مشرق]، کشور اَرزه است». (نک. شکل ۸)

---

[1] 2.18) az awēšān stāragān ān ī mēh čand ī sang-ē(w) kadag-masāy ān ī mayānag čand ī čaxrag ī hunpadišn ud ān ī keh čand ī sar ī gāw ī kadagīg.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از: -xwar [اوستایی: -huuarə] «خور، خورشید» + āsān [صفت فاعلی از ریشه اوستایی -āsən «بالا آمدن»] که رویهم به معنی «طلوعِ خورشید» یا «مشرق» است (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۰؛ چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۳۰)؛ **ایرانی آغازین:** -xvar* «خورشید» + مشتقات ریشهٔ ā-san* «بالا آمدن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۳۱)؛ **سانسکریت:** مرکب از -sū́ra «خورشید» + احتمالاً مشتقات ریشهٔ -ā-+aś-=āś «رسیدن، آمدن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲٤۳، ۱۱۲)؛ **اوستایی:** -hvar-, xvan «خورشید» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۸۰) + -ā-sən «بالا آمدن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۳۰)؛ **فارسی میانه:** xuar-āsān «مشرق»، لفظاً به معنی «طلوع خورشید» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۰)؛ [hwlʾsʾn'] xwarāsān «طلوع خورشید، مشرق» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٦۵)؛ x̌arāsān «شرق، خراسان» (بهار، ۱۳٤۵: ۷٤)؛ مترادف با واژهٔ پهلوی [ʾwšstl] ōšastar «مشرق» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۵)؛ **فارسی میانه ترفانی و اشکانی ترفانی:** [hwrʾsʾn] hwarāsān «شرق» (بویس، ۱۹۷۷: ٤۹)؛ [xwrʾsʾn] xwarāsān «شرق» (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٦۹؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٦۵؛ بویس، ۱۹۷۷: ۱۰۱؛ گیلن، ۱۹٦٦: ٤۹)؛ **فارسی نو:** خراسان؛ **معادل انگلیسی:** Sunrise, East ؛ **معادل عربی:** مشرق mašriqum (دوبلوا، ۲۰۰٦: ۵۵).

ترکیبات:

xwarāsān spāhbed «سپاهبد خراسان».

§§§

xwarōfrān [hwl(ʾ)wplʾn', hwlwlʾn' | M xwr(w)prʾn | P hwarnifrān | N xāvarān]

(نجوم: جهات)

❋ خاوران: مغرب، غروب

توضیحات: در *بندهشن* (۵ب: ۹) آمده است: «از آنجا که خورشید به روز کِه اندر شود تا به روز مِه اندر شود، خاوران [= مغرب]، کشور سَوِه است» (نک. شکل ۸). گرچه، واژهٔ «خاوران» در متون فارسی نو به معنی «مشرق» نیز بکار رفته است، در فارسی نو متقدم، هنوز به معنی «مغرب»

و در مقابل «خراسان [=مشرق]» بکار می‌رفته است. برای نمونه، در دو بیت زیر از رودکی (به نقل از دهخدا) آمده است:

از خراسان برد مه طاووس‌وش || سوی خاور میخرامد شاد و خوش.

مهر دیدم بامدادان چون شتافت || از خراسان سوی خاور میشتافت.

ریشه شناسی: این واژه مرکب است از xuar + ava- + par- + ān : par- «گذشتن» ، ava-par- «پایین رفتن». مرتبط با appurtan «دزدیدن» و puhl «پل»؛ واژه دیگری که به همین معنی و مرتبط با آن است عبارت است از xwrnwʾr= xuar-nivār «غرب» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۰؛ چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۹۳)؛ **هند و ایرانی آغازین:** suHr-* «خورشید» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰٦)+ par-* (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷۸)؛ **سانسکریت:** مرکب از svàr- «خورشید» + ستاک اسمی از ریشه pṛ- «گذشتن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۸۱، ٦٤٥)؛ از ریشه par- «گذشتن» (مایرهوفر، ۱۹۹٦: ۸۵)؛ **اوستایی:** hvar- (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۸۰) + par- «گذر کردن» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۳۸ـ۲۳۹)؛ مرتبط با pərətu- «پل»، (fra)frā- «گذشتن»، ni-pāraiieiṇti «پیش بردن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷۸)؛ **فارسی میانه:** xwarōfrān «غروب، مغرب» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٦٦؛ دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٦۹)؛ xuar-barān «غرب، غروب» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۰)؛ xvarōbarān, xvarvarān (بهار، ۱۳٤۵: ۷٤)؛ xvarnifrān (بهار، ۱۳٤۵: ۷٦)؛ hwarnifrān (دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۹٤)؛ **فارسی میانه ترفانی:** xwrwprʾn, xwrprʾn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۰)؛ **فارسی میانه اشکانی:** hwarnifrān (بویس، ۱۹۷۷: ٤۹؛ دورکین‌ـمایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۹٤)؛ **فارسی نو:** خاوران؛ **انگلیسی:** sun از svan- = svar- «خورشید» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰٦)؛ par از لاتین (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۷۸)؛ **معادل عربی:** ɣarbun غرب، maɣribun مغرب (دوبلوا، ۲۰۰٦: ٦۷).

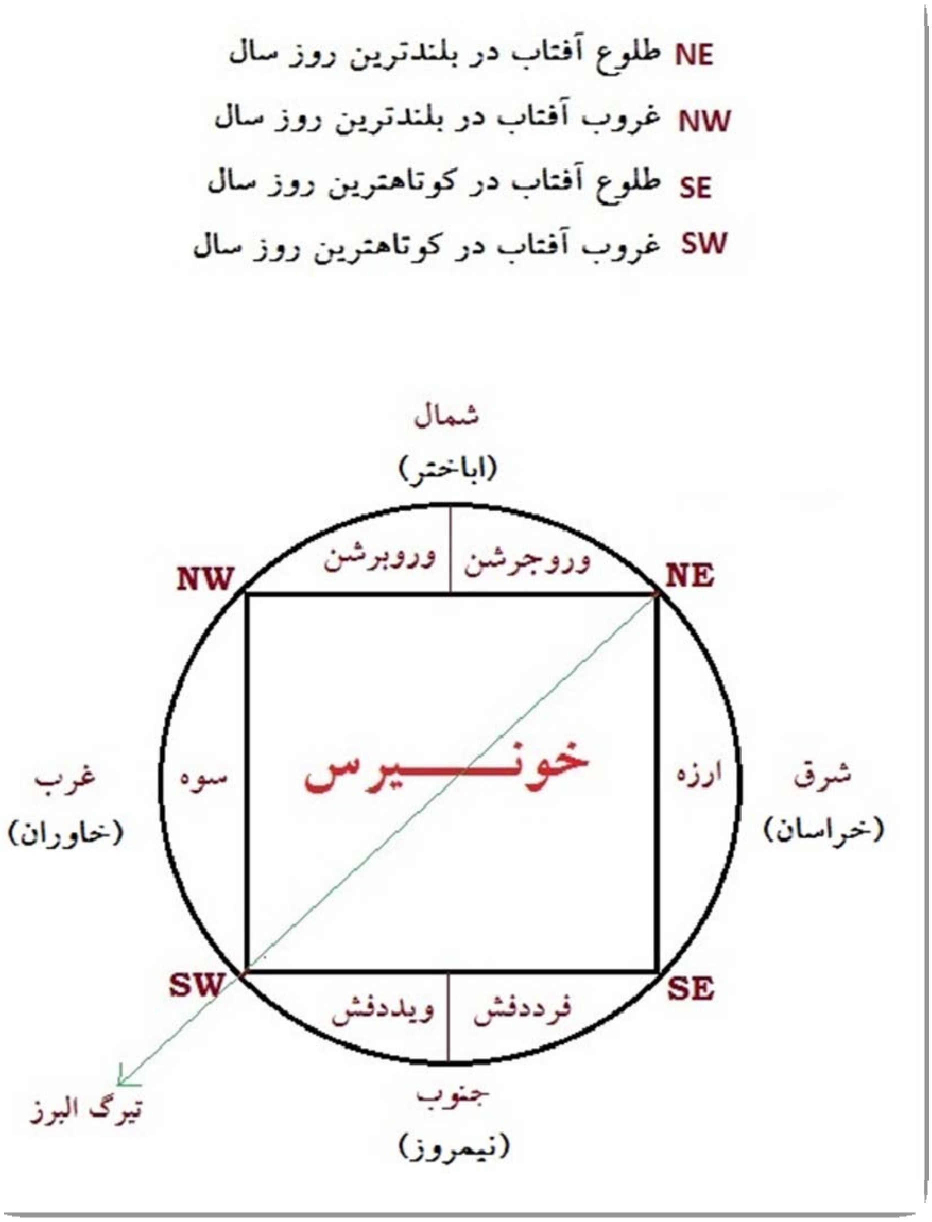
ترکیبات:

xwarōfrān spāhbed «سپاهبد غرب = سیاره بهرام، ستاره ونند».

§§§

❋ شکل شمارهٔ ۸ ❋

مکان طلوع و غروب خورشید در بلندترین و کوتاهترین روز



xwar(x)šēd [hwl(h)šyt' | Paz. xuaršēd | Av. huuarə-xšaēta- | M, P xwrxšyd]

(نجوم: سیارات)

* خورشید: شمس

توضیحات: واژهٔ «خورشید» همانند نام سایر سیارات، دارای دو معنیِ متضاد است: ۱) جنبهٔ مادی او، خورشید اباختری (مهر تاریک) یا سیارهٔ خورشید نامیده می‌شود؛ و ۲) جنبهٔ مینوی او، به خورشید اختری یا ایزد مهر معروف است. بنا بر *بندهشن* (۵ب: ۱۹): «خورشید، خدای روشنی، بر فراز همه اختران و کیوان خدای تاریکی بر فراز همه اباختران ایستاد». در همین جمله به روشنی مشخص است که فلک سیارهٔ کیوان، که درون فلک البروج قرار گرفته، بالاتر از فلک سایر سیارات و همچنین خورشید تاریک یا اباختری است؛ در حالی که، فلک خورشید ایزدی یا مهر در بالای فلک البروج یعنی قسمت مینوی آسمان قرار گرفته و بالاتر از فلک سایر اختران است.

ریشه شناسی: این واژه برگرفته از واژه اوستایی -hvarə.xšaēta مرکب از: -hvar-, xuan «خورشید» + -xšaēta «درخشان» می‌باشد (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ **هند و ایرانی آغازین:** -suHr* «خورشید» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰٦)؛ **سانسکریت:** مرکب از -sū́ra «خورشید» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۲٤۳)+ احتمالاً از ریشهٔ -kṣai «افروختن، سوزاندن» مشتق از -kṣi (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳۳۳)؛ **اوستایی:** -huuarə-xšaēta (بارتولومه، ۱۹۰٤: ۱۸٤۸)؛ -xšaēta «درخشان» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۲۸)؛ **فارسی میانه:** xvaršēd (بهار، ۱۳٤۵: ۷۵)؛ xwar(x)šēd (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٦٦)؛ xwarxšēd [xwrxšyd, hwrxšyd] (دورکین–مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳٦۹؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۱۳)؛ xuar-xšēt (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** xwarxšēd [xwrxšyd] (بویس، ۱۹۷۷: ۱۰۱؛ نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** xwaršēd (ژینیو، ۱۹۷۲: ۲٤)؛ **پازند:** xuaršēd, xuršēd (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ **فارسی نو:** خورشید، خورشاد (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ **انگلیسی:** shine + sun ؛ **معادل عربی:** شمس.

ترکیبات:

«خورشید تیزاسب» xwaršēd ī arwand-asp [hwlšyt' ʾlwndʾsp]

«خورشید، خدای روشنی» xwaršēd xwadāy ī rōšnīh.

§§§

xwaršēd pāyag [hwlšyt pʾdk]

(تنجیم: تقسیمات آسمان)

* خورشید پایه: پایهٔ پنجم آسمان، گرزمان

توضیحات: جایگاه ایزد مهر یا مهر روشن در این پایه از آسمان قرار دارد (رک. pāyag).

ریشه شناسی: (رک. xwaršēd و pāyag)

§§§

Xwāstagān [NKSYA-ʾn] < xwāstag [NKSYA < A nksyʾ; hwʾstk' | M xwʾstg]

(احکام بروج: اوتاد)

* خواستگان، به معنی «دارایی»: بَیتُ‌المال، وتد دوم

توضیحات: در احکام نجوم سنتی، وتد ثانی یا خانه دوم را «بَیتُ‌المال» می‌نامند (دهخدا؛ بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). دلالت و نام تنجیمیِ این خانه را در پهلوی Xwāstagān «دارایی» (مشتق از واژه xwāstag به معنی «مال و ثروت») و در عربی «بَیتُ‌النِساء» است (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). در تنجیم سنتی، خانه ثروت (Wealth) است که معادل آن در لاتین (Lucrun) نام دارد (مکنزی، ۱۹٦٤: ٥٢٦؛ اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹ـ۱۰). در *بندهشن*، از آنجا که بحث اوتاد، در تشریح زایچه کیهان مطرح شده است و در این زایچه، برج سرطان در وتد طالع (وتد اول) قرار دارد، برج واقع در وتد دوم نیز برج شیر است. بنا بر التفهیم (بیرونی، ۱۳۵۲: ٤۲۹)، دلالتهای ویژه مولودان برای این وتد عبارتند از: «شیر خوردن و غذا و معیشت و مال و سبب کسبش و یاران و صناعت فرزندان و آفت اندر چشم چون منحوس گردد». (برای توضیحات بیشتر رک. Mēx)

ریشه شناسی: این واژه از دو جزء تشکیل شده است: [KYSK] یا [NKSY] که هزوارش است برای xwastag و پسوند جمع ān- (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵). مکنزی (۱۹٦٤: ٥۲٦) آنرا کاملاً فارسی

گرفته است و در نتیجه این واژه را Kīsagān «کیسه ها» خوانده است. پاکزاد (۲۰۰۵: ٧٦) خوانش بهار را ثبت کرده است. این واژه در همه نسخه ها به صورت nksyk'n (یا nkysk'n) ثبت شده است، و احتمال اینکه [n] آغازی آن ['] پایانی برای املای واژه قبلی [YHWWN-t] باشد، وجود دارد. تقی زاده (۱۳۱٦: ۳۲۷) و به تبعیت از او بهار (۱۳۴۵: ۲۳۰) آنرا به صورت kayagān [k'yk'n'] خوانده‌اند. اما، در حالی که تقی زاده معنی آنرا روشن نمی‌داند، بهار (۱۳۴۵: ۲۳۰) آنرا به معنی «مالداران» گرفته است؛ **ایرانی آغازین:** از -hvāz* «خواستن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۷)؛ **سانسکریت:** -svá «خود، مالِ خود» + -âś «بدست آوردن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۷۵، ۱۵۷)+ پسوند صفت ساز -ta ؛ **اوستایی:** مشتق از ستاک -xva-, xvaē «خود» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۸۰)؛ **فارسی میانه:** [KYSK-'n] Xwāstagān «دارایی» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵)؛ Xwāstagān (پاکزاد، ۲۰۰۵: ٧٦)؛ از [hw'stk'] x̊āstak «مال، ثروت» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۷)؛ از xwāstag (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٦٦)؛ **فارسی میانه ترفانی:** xw'stg از x̊āstan (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۷)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** از wx'št «خواستن» (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۷)؛ **پازند:** از ریشه x̌āstan (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۱٦۷)؛ **فارسی نو:** خواستگان، جمع خواسته «ثروت» (دهخدا)؛ **انگلیسی:** money وام گرفته از لاتین lucrum (اسنودگراس، ۱۹۹۷: ۹-۱۰؛ مکنزی، ۱۹٦٤: ۵۲٦)؛ **معادل عربی:** بیت المال (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۵).

§§§

xwurdag [hwltk' | Paz. xurdak | M xwrdg | Ps. hwldy | N xurda]

(نجوم)

❋ ۱) (بخشی از دایرةالبروج) خرده، خانه: منزل قمری؛ (ندرتاً) برج فلکی

❋ ۲) خرده: کوچکترین بخش از یک برج فلکی؛ درجه، یک درجه؛ ابتدای (یک برج فلکی)

❋ ۳) (صفتی برای ستارگان) خُرد، کوچک

❋ ٤) (شمارش) خرده، اندی، کسری

توضیحات: صفت xwurdag به معنی «خرده، کوچک» است و اسم xwurdag به معنای «تکه، پاره، بخش، قسمت، و خردهٔ» چیزی بزرگتر است. برای نمونه، در عبارت panǰ zamān ud xwurdag چون واژهٔ «خرده» (xwurdag) در مجاورت «ساعت» (zamān) قرار گرفته است، منظور از آن «کسری یا بخشی از یک ساعت» و در نتیجه این عبارت را باید به صورت «[پنج ساعت و کسری از ساعت]» یعنی «پنج ساعت و خرده‌ای» ترجمه کرد.

این واژه به عنوان یک اصطلاح نجومی گاهی در مجاورت نام بروج دوازده‌گانه قرار می‌گیرد که در آن صورت منظور از آن «کوچکترین پاره یا کسر از یک برج فلکی» یعنی «یک درجه» یا «اولین درجه، اولین قسمت» از یک برج یعنی «ابتدای برج» می‌باشد. برای نمونه، در عبارت nazdist xwurdag ī Warrag به معنی «درجه، جزء، پاره» آمده است و در نتیجه این عبارت را باید به صورت «نخستین جزء/درجه از برج بره» یعنی «ابتدای حمل» ترجمه کرد. این عبارت با عبارت xwurdag ī Warrag که، در *بندهشن*، گاهی بجای عبارت قبلی بکار رفته است، هم معنی بوده و در نتیجه باید آنرا به صورت «[کوچکترین جزء/درجه از برج بره]» یعنی «ابتدای حمل» ترجمه کرد. عبارت xwurdag ī Warrag را می‌توان به صورت «خانهٔ بره» یعنی «برج حمل» نیز ترجمه کرد و در این صورت منظور از واژهٔ «خرده»، یک پاره از دوازده پارهٔ دایرةالبروج خواهد بود.

واژهٔ xwurdag گاهی نیز در ترکیب xwurdag stār بکار رفته است که یک اصطلاح نجومی و به معنی «ستارهٔ خُرد، ستارهٔ کوچک» می‌باشد. مطابق *بندهشن* (۲: ٤)، «برای یاری هر یک از این صور فلکی [=اختران]، ٦٤٨٠٠٠٠ ستارهٔ خرد فراز آفریده شد. ستارگانی که منجمان امروزه به رصد آنها می‌پردازند، جدای از ستارگان بیشماری هستند که به یاری این اختران ایستاده‌اند».

در بیشتر موارد، واژهٔ xwurdag در *بندهشن* در معنای «منزل قمری» یا «خانهٔ ماه» بکار رفته است و عبارت است از یک قسمت از ۲۷ قسمتِ دایرةالبروج که ماه بطور تقریبی در طول یک شبانه روز طی می‌کند. منجمان قدیم منازل قمری را به نام ستارهٔ خاصی که در آن بخش از دایرةالبروج قرار دارد نامگذاری کرده‌اند. مثلاً، نام ستاره ای که بر چنگال غربی خرچنگ است (β

Cancri) در انگلیسی «Altarf» و در عربی «الطَرف» است؛ از اینرو، آن پاره از دایرةالبروج که شامل این ستاره می‌شود را منزل الطرف خوانده‌اند. در نجوم سنتی، این روند در مورد همه منازل قمر مورد استفاده قرار گرفته است. در نجوم قبل از اسلام نیز ظاهراً همین روش نامگذاری مورد استفاده قرار گرفته است. برای نمونه در *بندهشن*، منزل قمری Abarag که برابر با الطرف است یکبار به عنوان ستاره‌ای تیز–رو معرفی شده و یکبار به عنوان یکی از منازل قمر. همین حالت برای چندین ستارۀ دیگر نیز در *بندهشن* رخ داده است. نتیجه اینکه منازل قمر در *بندهشن*، برگرفته از نام ستارگانی با همین نام و در همان بخش از دایرةالبروج هستند.

تعداد منازل قمر در *بندهشن* ۲۷ است. در نتیجه برای بدست آوردن اندازه هریک از منازل قمر در *بندهشن*، باید دایرۀ ۳٦۰ درجه‌ای دایرةالبروج را به ۲۷ تقسیم کرد؛ در نتیجه، هر منزل قمر در *بندهشن* برابر است با ۱۳° و ۲۰′ (سیزده درجه و بیست دقیقه). این نوع تقسیم بندی باعث می‌شود اندازه منازل قمر ۲۸ تایی عربی یا هندی برابر با «۱۲ درجه و ۵۱ دقیقه و ۲٦ ثانیه» (تقی‌زاده: ۵۱۱) شود که از منازل قمر ۲۷ تایی پهلوی کوچکتر است و کاملاً بر هم منطبق نمی‌شوند؛ در نتیجه، نمیتوان برای یافتن معادل های عربی یا هندی به ترتیب از منزل اول عربی شروع کرده و یک به یک آنها را برابر منازل *بندهشن* نهاد و منزل ۲۸م را حذف کرد. برعکس، ۷ منزل اول و ۷ منزل آخر از هر دو لیست همیشه با هم برابرند و منازل قمری مابین این دو است که به ترتیب با هم مطابقت ندارند (شکل ۹ این ناهمگونی را نشان می‌دهد). منجمان قدیمی برای مطابقت دادن این لیست ۲۸ تایی با لیست ۲۷ تایی، معمولاً یکی از منازل قمری مابین منزل ۱٤م و ۲۱م را از لیست ۲۸ تایی حذف می‌کنند. برای نمونه، بیرونی (۱۳۲۱: ٤۱۰) منزل ۱۸م از منازل عربی یعنی قلب‌العقرب را حذف کرده و دیوید فراولی (۲۰۰۵: ۷٤) منزل ۲۲م از منازل هندی یعنی Abhijit را حذف کرده است. هنینگ (۱۹٤۲: ۲٤۳) برای اثبات ۲۷ بودن تعداد منازل قمر در نجوم پیش از اسلام، به اطلاعات موجود در کتاب سوم دینکرد در مورد ارتباط منازل قمر با فصول چهارگانه اشاره کرده و اظهار می‌کند، اگر منازل قمر ۲۷ عدد نبود، چهار منزل

قمری پدیور (ابتدای حمل)، رخوت (ابتدای سرطان)، اسپور (ابتدای میزان)، و گا (ابتدای جدی) نمی‌توانستند نمایندهٔ آغاز چهار فصل سال باشند.

نام ۲۷ منزل قمر در فارسی میانه، در *بندهشن* (۲: ۲) آمده است، اما، اسامی اکثر این منازل قمری، فقط با املای پازند موجودند. (هنینگ، ۱۹۴۲: ۲۴۳) و وست (۱۸۸۰: ۱۱-۱۲)، این لیست پازند را قابل اعتماد نمیدانند. به هر حال، وست (۱۸۸۰: ۱۱-۱۲) و انکلساریا (۱۹۵۶: ۳۱) به دلیل اینکه منزل ۲۶م (Kaht miyān) را به اشتباه به صورت دو منزل vaht و miyân می‌خوانند، و یوستی (۱۸۶۸: ۱۲۷) به دلیل اینکه منزل دوم (Pēš-Parwēz) را به اشتباه به صورت دو منزل pēš و parvīz می‌خواند، تعداد منازل قمر در پهلوی را ۲۸ گرفته اند. اسامی این ۲۷ منزل قمری، به ترتیب، عبارتند از: ۱) Padēwar ۲) Pēš-Parwēz ۳) Parwēz ٤) Pahǎ ۵) Awesar ٦) Bašn ۷) Raxwat ۸) Taraha ۹) Awara ۱۰) Naxw ۱۱) Mayān ۱۲) Abdom ۱۳) Mǎšǎha ۱٤) Spur ۱۵) Husraw ۱٦) Srū ۱۷) War ۱۸) Dil ۱۹) Drafša ۲۰) Wanand ۲۱) Gå/Gāw ۲۲) J̌uɣ ۲۳) Muri ۲٤) Bunza ۲۵) Kaht-sar ۲٦) Kaht-mayān ۲۷) Kaht . برای بررسی و توضیحات هر یک از این منازل به سرواژهٔ مربوطه رجوع شود.

ریشه شناسی: سانسکریت: شاید مشتق از -kṛtta «خرده، تقسیم شده» (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۳۰٤)؛ **فارسی میانه:** xwurdag (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٦۷؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۷)؛ xōrdag (بهار، ۱۳٤۵: ۷٤)؛ xuartak (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ Arm. *xortak. Gr. ΧαοΥός (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۵۷)؛ **فارسی میانه ترفانی:** xwrdg (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ **پازند:** xurdak (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ **زبور:** hwldy (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۱)؛ **فارسی نو:** خرده؛ **معادل انگلیسی:** mansion, asterism ؛ **معادل عربی:** منزل القمر.

ترکیبات:

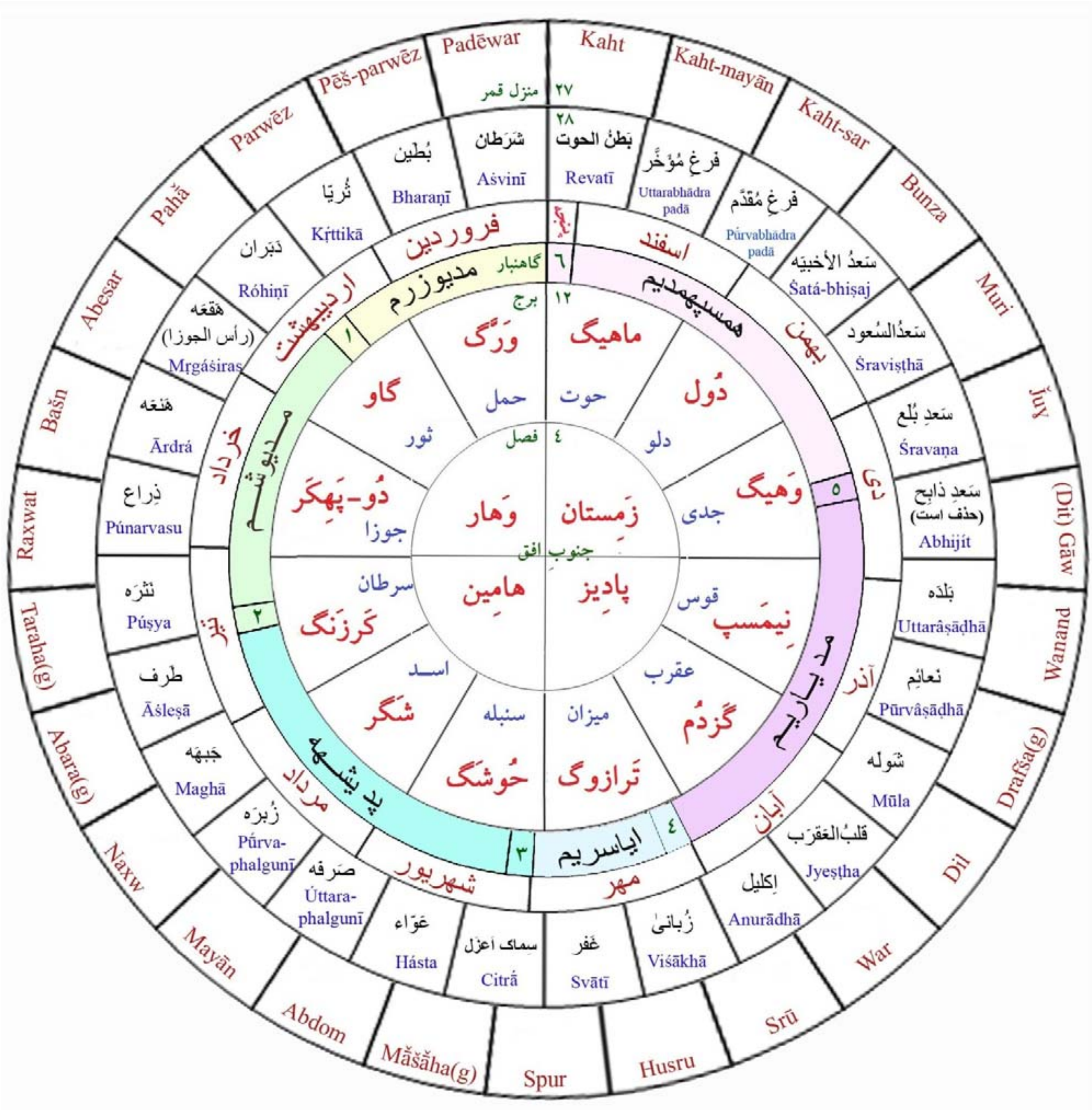
(ترکیب با منازل قمر)

xwurdag ī Abarag «خردهٔ ابرگ، منزل قمری ابرگ»

Padēwar xwurdag «خردهٔ پدیور؛ منزل قمری پدیور»

* شکل شمارهٔ ۹ *

مطابقت فصلها، گاهنبارها، ماهها، بروج فلکی، و منازل قمری ۲۷ تایی با ۲۸ تایی



(ترکیب با بروج)

nazdist xwurdag ī Warrag «[نخستین جزء/درجهٔ بره]: ابتدای حمل»

nazdist xwurdag ī Karzang «[نخستین جزء/درجهٔ خرچنگ]: ابتدای سرطان»

nazdist xwurdag ī Tarāzūg «[نخستین جزء/پارهٔ ترازو]: ابتدای میزان»

xwurdag ī Warrag «[خردهٔ بره، پارهٔ بره، کوچکترین جزء/درجهٔ بره]: ابتدای حمل»

xwurdag ī Wahīg «[خردهٔ بز، نخستین یا کوچکترین پاره از برج بز]: ابتدای جدی»

(اصطلاح نجومی، ترکیب با واژهٔ ستاره)

xwurdag stār [hwltk stˀl] «ستارهٔ خُرد، ستارهٔ کوچک»

(اصطلاح جغرافیایی، ترکیب با واژهٔ کوه)

xwurdag kōf «رشته کوه»

(شمارش)

panǰ zamān ud xwurdag «[پنج ساعت و کسری از ساعت]: پنج ساعت و خردهای».

§§§

Z

zamān [ODNA< A ˀdnˀ; ẕmˀn', zmn' | Paz. zamą | M zmˀn | P jmˀn, cmn | N zamān]

(تنجیم؛ گاه‌شماری: مقیاسات)

❊ زمان: ساعت؛ ایزد زمان

توضیحات: زمان در معنای عام خود عبارت است از ظرفی که وقایع و تغییرات در آن رخ می‌دهند و در عمل، فرایند تغییر است که باعث می‌شود ما بتوانیم گذر زمان را حس کنیم (مصاحب، ۱۳۸۷: ۱۱۷۸ـ۱۱۷۹). زمان به عنوان یک ایزد اشاره به زمان بیکرانه و زمان کرانه‌مند یا درنگ‌ـخدای دارد. در این معنا زمان کرانه‌مند لایتنهاهی است و زمان کرانه‌مند بر اساس

بندهشن عبارت است از ۱۲۰۰۰ سال که هر هزارۀ آن متعلق به یکی از بروج دوازده‌گانه است (آر. سی. زنر، ۱۹۳۸: ۳۱۹). به عنوان یک اصطلاح نجومی، زمان عبارت است از مدت زمانی که ستارگان واقع بر دایرةالبروج به اندازه ۱۵ درجه حرکت کنند که در فارسی به آن «ساعت» می‌گویند و عبارت است از ٦۰ دقیقه.

ریشه شناسی: همانگونه که واژۀ «زمان» از جنبۀ ریشه شناسی از مشتقات ریشه -gam «رفتن، گذر کردن (زمان)»، و هم معنی با -gamana «روش، روند» ساخته شده است، مطابق *بندهشن* (۱: ۳٤ـ۳۸)، «اولین آفرینشی که وجود یافت، نیکو-روشی (=حرکت نیک) بود»؛ پس از آن، هرمزد دید که «روانیِ (=حرکتِ) آفریدگان نیز جز با [ابزارِ] زمان، امکان پذیر نخواهد بود»؛ در نتیجه، «پس از آفرینش زمان بیکران، زمان درنگ خدای را آفرید که به آن زمان کرانه‌مند می‌گویند». مطابق *بندهشن* (۱: ۵۲)، از امشاسپندان، ...، نخست بهمن را آفرید که روانیِ (=حرکت) آفریدگانِ هرمزد از اوست ...؛ او بهمن را از نیکو-روشی ... فراز آفرید». در نتیجه، ذات زمان، از روانی و حرکت است. واژۀ پهلوی zurwān [zwlwʾn'] «زمان، زروان» (و نیز zarwān [zlwpʾn'] «پیری») که در متون پهلوی به معنی «ایزد زمان» بکار رفته است، برگرفته از معادل اوستایی آن -zruuan «عمر، زمان» و -zauruuan «پیری» (و -zarəta «پیر، دارای کهولت سن») و از ریشۀ هند و ایرانی -jarH* به معنی «پیر شدن» می‌باشد (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۵۳)؛ **هند و ایرانی آغازین:** از ریشۀ -gam-, *ǰam* «رفتن، سپری شدن» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤۳)؛ **سانسکریت:** از ریشه -gam «رفتن، گذر کردن (زمان)»، gamana «روش، روند» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۳٤۷ـ۳٤۸)؛ -dhāman به معنی «ساعت» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۳۲۹) و نیز به معنی «مکان» که احتمالاً در قدیم برای بیان مفهوم «زمان» بکار می‌رفته است، [اوستایی: -dāman «مکان»]؛ واژۀ معادل «زمان» به معنی «ساعت» در سانسکریت -horā «یک ساعت، نصف یک برج = ۱۳ درجه» نیز هست (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۳۰٦)؛ **معادل اوستایی:** (-zruuāna- (akarana «زمان بیکرانه»، (-zruuāna- (darəγō.xvaδāta «زمان درنگ-خدای» (یشت، ۲۷: ۱۰)؛ آن -zruuan «عمر، زمان» و -zauruuan «پیری» (و -zarəta «پیر، دارای کهولت سن») و از ریشۀ

هند و ایرانی ‎-jarH‎ * به معنی «پیر شدن» می‌باشد (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۵۳)؛ **فارسی میانه:** zamān [z̲mʾn', zmn'] (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۶۸)؛ zamān, jamān (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۸؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۳۸۲)؛ zamān [zmʾn'] «ساعت = ٦٠ دقیقه؛ وقت، زمان؛ زمان بیکرانه که هرمزد در او می‌زیست» (بهار، ۱۳٤۵: ۱۷۹، ۳۷۸، ۳۷۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** zamān (بویس، ۱۹۷۷: ۱۰٤)؛ **فارسی میانه اشکانی ترفانی:** Žamān «زمان، ساعت» (بویس، ۱۹۷۷: ۵۰؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۲۵)؛ čaman «ساعت» (بویس، ۱۹۷۷: ۳۱؛ دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۲۵)؛ آندریاس-هنینگ (۱۹۳٤: ۸۹۸) [cmn] را با [jmʾn] یکی می‌دانند اما از آنجا که هردو در یک متن مانویِ واحد (M67, M161) آمده‌اند، باید با هم متفاوت باشند؛ [cm] همانند [cmg] از ریشه [-cm] [هند و اروپایی آغازین: ‎-gam*‎، ‎-ǰam*‎] به معنی «حرکت کردن» مشتق شده است و اصطلاحی است نجومی برای بیان «ساعت» بر حسب حرکت ستارگان در یک واحد زمانی (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۲۵)؛ **فارسی میانه کتیبه ای:** [wzmʾn], [zmʾn'] (ژینیو، ۱۹۷۲: ۱۸، ۳۸)؛ **پهلوی اشکانی کتیبه ای:** [zmn], [zmn'] (ژینیو، ۱۹۷۲: ٤۸، ٦۸)؛ **پازند:** jamąn, zamą (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۲۲۸)؛ **فارسی نو:** زمان؛ **معادل انگلیسی:** time, hour, Cronus ؛ **معادل عربی:** ساعة؛ وقت.

ترکیبات:

zamānag [zmʾnk'] «زمانه، دوره»

zamān ī a-kanārag [zmʾn' y ʾknʾlk'] «زمان بیکرانه»

zamān ī a-kanāragīhā [zmʾn' y ʾknʾlkyhʾ] «زمان بیکرانه»

zamān ī dagrand-xwadāy [zmʾn' y dyln'g-hwtʾy] «زمان درنگ-خدای، زمان محدود»

zamān ī kanāragōmand [zmʾn' y knʾlkʾwmn'd] «زمان کرانه مند».

§§§

zamestān [z̲mstʾn' | Paz. damastąn | Av. zimō- | M dmystʾn | N zimistān]

(تقسیمات سال: فصول)

* زمستان

توضیحات: بنابر *بندهشن* (۲۵: ۱۱)، بنکدهٔ زمستان در اباختر است؛ زیرا ، زمستان در نواحی شمالی آنقدر زورمند است که حتی در اوج تابستان هم هوای آنجا گرم نمی‌شود.

ریشه شناسی: هند و ایرانی آغازین: مشتق از -ǰ́ʰim* «سرما» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤٨) + -staHāna* «جایگاه، وضعیت» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ۱۰۳)؛ **سانسکریت:** -himá-, him «سرما؛ فصل سرد، زمستان» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ۱۲۹۸)؛ **اوستایی:** -zimō «سرما، زمستان» (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٤٨)؛ -zyam «زمستان» (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۳)؛ **فارسی میانه:** zamestān (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٦٨)؛ damestān (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۳٨؛ دوبلوا، ۲۰۰٦: ۱۱٤)؛ [zam [zm | P zmg «زمستان» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱٦٨)؛ ['damistān [dmstʾn، صورت جنوب غربی (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۵۷)؛ zamastān «زمستان؛ سال؛ دیوِ زمستان» (بهار، ۱۳٤۵: ۳۷۹)؛ **فارسی میانه ترفانی:** damestān (بویس، ۱۹۷۷: ۳٤)؛ **فارسی میانه اشکانی:** zamag «زمستان» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰٤: ۱۳٨)؛ **پازند:** damastąn (نیبرگ، ۱۹۷٤: ۵۷)؛ **فارسی نو:** زمستان؛ **معادل عربی:** شتاء.

ترکیبات:

['zamestān āšārišn [zmstʾn' ʾšʾlšn «بنکدهٔ زمستان»

[zamestānīg [zmstʾnyg «زمستانی».

§§§

zamīg [zmyg, zmyk, zmyk', z̲myk' | Av. zam- | M, P zmyg | N zamī(n)]

* زمین: خاک

ریشه شناسی: واژهٔ zamīg مرکب است از: ستاک -zam «زمین؛ تحمل کردن» + پسوند اسم ساز īg که رویهم رفته لفظاً به معنی «حامل؛ زمین، خاک» می‌باشد؛ **هندواروپایی:** -gʰðem*

(پوکورنی، ۱۹۵۹: ۴۱۴-۴۱۶)؛ **سانسکریت:** -gmā́ «زمین»، مشتق از -gmás (= حالت اضافیِ -kṣám) (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۳۷۰)؛ -kṣám (مونیرویلیامز، ۱۹۶۰: ۳۲۶؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۴۲۵)؛ **اوستایی:** -zam (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۵۷؛ بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۶۶۲)؛ **فارسی باستان:** -zma صورت دیگر -zam* در ترکیب -uzma = (-ud- + zma) «بالاتر از سطح زمین» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۸)؛ **فارسی میانه:** zamīg (دوبلوا، ۲۰۰۶: ۱۴۴؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۶۹)؛ zamīk (صورت جنوب شرقی آن: [damik [dmyk) (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۵۷)؛ (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۷۰)؛ zmyg (بهار، ۱۳۴۵: ۳۸۰)؛ zmyk (بهار، ۱۳۴۵: ۱۷۹)؛ **فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی:** zamīg (بویس، ۱۹۷۷: ۱۰۴؛ نیبرگ، ۱۹۷۴: ۵۷)؛ **فارسی میانه اشکانی:** zmyg, zmyq (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۸۲)؛ **فارسی نو:** زمین، (فارسی نو متقدم) زمی (نیبرگ، ۱۹۷۴: ۵۷)؛ **انگلیسی:** humus «خاک» از واژه یونانی chamai «روی زمین» (لغتنامه وبستر)؛ **معادل عربی:** ارض.

ترکیبات:

['zamīg sardagān [zmyg sltkʾn «زمین-سرشتان؛ خاک-سرشتان».

§§§

zamīg-čihrag [zmyk cyhlk, z̲myk cyhlk | Av. zəmas-čiϑra-]

(تنجیم: طبایع ستارگان)

* خاکی، خاک-سرشت، زمین-سرشت

توضیحات: ستارگان و سیارگانی که در احکام نجوم دارای طبع خاکی هستند (بهار، ۱۳۴۵: ۳۸۱). (برای توضیحات بیشتر رک. čihrag)

ریشه شناسی: این ترکیب از دو واژه zamīg و čihrag ساخته شده است و صورت اوستایی آن برابر است با -zəmas-čiϑra (رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۳). نیبرگ (۱۹۷۴: ۵۷) این واژه را به صورت ['damīk-cihrak [dmyk cyhlk می‌خواند. بررسی ریشه شناختی واژه zamīg در سرواژه زیر آمده است. (برای مطالعه čihrag رک. čihrag)

§§§

zamīg sardag [zmyg sltk']

(تنجیم: طبایع ستارگان)

* خاکی، خاک-سرشت، خاک-سرده

توضیحات: معنی این واژه با zamīg-čihrag برابر است و هر دو اشاره به کواکبی دارند که دارای سرشت خاکی اند. (برای توضیحات بیشتر رک. čihrag)

ریشه شناسی: این ترکیب از دو واژه zamīg و sardag ساخته شده است. (رک. zamīg و sardag)

ترکیبات:

zamīg sardagān [zmyg sltkʾn'] «زمین-سردگان: کواکب خاک-سرشت، کواکب خاکی».

§§§

zāyč [zʾyc, zʾyc(k') | N zāyča]

(تنجیم)

* زایچه: طالع، زیج

توضیحات: زایچه یا زایجه عبارت است از جدولی که متشکل از دوازده خانه بروج است و وضعیت سیارگان نسبت به این بروج را در یک زمان خاص (مثلاً، در لحظه تولد یک فرد) ثبت می‌کند. منجمان این جدول را برای پیش بینی سرنوشت افراد و برشمردن ویژگیهای شخصیتی آنها بکار می‌بردند؛ ثبت زایچه در فرهنگ بسیاری از اقوام رایج بوده است و ایران زمان ساسانیان، برای هر اتفاق مهمی از جمله جلوس شاهان زایچه‌ای ترتیب می‌دادند و آنرا در خزانه سلطنتی نگهداری می‌کردند (مصاحب، ۱۳۸۷: ۱۱٦٤-۱۱٦٥).

نمودار زایچهٔ کیهان در سه نسخهٔ TD1، TD2، و DH از *بندهشن* آمده است که دارای تفاوتهای جزیی با هم می‌باشند. این تفاوتها در مقاله رافائلی (۱۹۹۹) به تفصیل شرح داده شده‌اند. نمودار تصحیح شده زایچهٔ کیهان به شیوهٔ *بندهشن* که در آن خانهٔ طالع (میخ جانان) در قسمت فوقانی نمودار قرار می‌گرفته است، به زبان فارسی در شکل شماره ۱۰ آمده است. همین

نمودار، در شکل شماره ۱۱، به شیوهٔ مدرن و به همراه مطابقت آن با وتدهای دوازده‌گانه و خط افق نشان داده شده است.

از جمله واژه‌های نجومی که به زایچه مرتبط است، اصطلاح «طالع» می‌باشد که معنی آن «طلوع کننده» است و به آن درجه از دایرةالبروج یا آن برج اطلاق می‌شود که در زمان خاصی از افق شرقی در حال طلوع است (مصاحب، ۱۳۸۷: ۱۶۱۱). در تنجیم، نام افق شرقی، وتد طالع (پهلوی: میخ جانان) است که یونانیان به آن Horoscopes به معنی «طالع» می‌گفتند؛ در گذر زمان همین واژه بسط یافته و به کل زایچه اطلاق شد (بارتون، ۲۰۰۳: ۹۳). به همین خاطر است که امروز بجای واژه «زایچه»، اصطلاح «طالع» نیز بکار می‌رود و «زایچه کیهان» به «طالع عالم» معروف است. منجمان زایچه های گوناگونی ترسیم می‌کردند؛ مثلاً، زایچه یا طالع تولد هنگام تولد یک فرزند، طالع سال یا زایچه سال هنگام تحویل سال، و طالع جلوس شاهانه هنگام بر تخت نشستن شاهی جدید.

از اصطلاحات مرتبط به زایچه، واژه «زیج» است که معرب واژه پهلوی زیگ «zīk» بوده و به کتابی گفته می‌شود که در آن «احوال و حرکات افلاک و کواکب» آمده باشد؛ معنای لغوی این واژه «ریسمان» است و منظور از آن «جداول نجومی» است. احتمالاً وجه تسمیه آن شباهت شکل جداول نجومی به تار و پودهای کارگاه نساجی است (دهخدا «زیج»؛ مصاحب، ۱۳۸۷: ۱۱۹۷). اما، پژوهشهای جدید نشان می‌دهد که اساساً این اصطلاح در عربی به «یک متن نجومی منظوم» و بدون جدول اطلاق می‌شده است و معادل آن در سانسکریت «tantra» می‌باشد (کینگ، ۲۰۰۱: ۱۲).

ریشه شناسی: واژه zāyč مشتق است از ریشه -zāy «زاییدن» + پسوند اسم معنی سازِ -č [صورت دیگرِ ـēž در pādēz و wihēz] + پسوند ag- ؛ **هند و ایرانی آغازین:** -jáHia* «زاییده» [+ پسوند -ka*] (لوبوتسکی، ۲۰۰۹: ٥٤)؛ **سانسکریت:** jánman «جانان، (وتد) طالع، زایچه، ستارهٔ طالع» از ریشهٔ -jan «زادن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۱۰-٤۱۱)؛ -jāyā́ «زاییدن؛ زن» (مونیرویلیامز، ۱۹٦۰: ٤۱۹)؛ **اوستایی:** مشتق از صورت مجهول -zaya از ریشهٔ -zan «زاییدن»

(رایشلت، ۱۹۱۱: ۲۷۲)؛ **فارسی باستان:** مرتبط با واژهٔ -zana «انسان» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۱۱)؛ **فارسی میانه:** zāyič/ zēj «زایچه، زیج» (بهار، ۱۳٤٥: ۱۷۳)؛ zāyč زایچه (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۷۰)؛ **فارسی نو:** زایچه، (=طالع)؛ **معادل انگلیسی:** horoscope (مکنزی، ۱۹۷۱: ۹۸)؛ thema (مصاحب، ۱۳۸۷: ۳٥٦۲)؛ ؛ nativity «زایچه تولد»؛ **معادل عربی:** زیج، طالع.

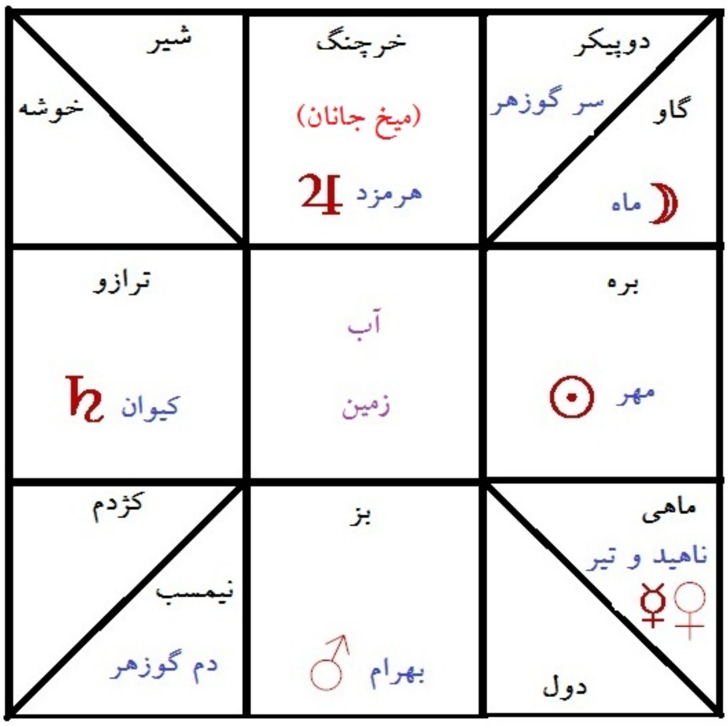
ترکیبات:

zāyč ī gēhān [z'yc y gyh'n'] «زایچه کیهان؛ طالع عالم».

§§§

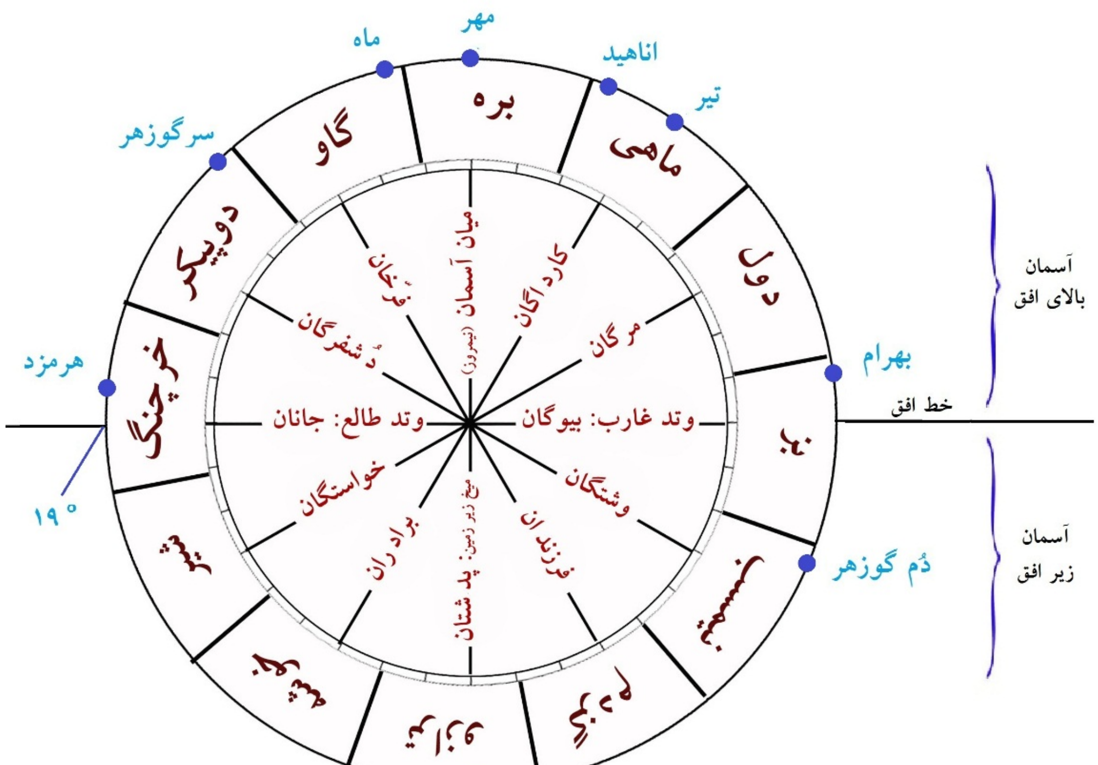
*** شکل شمارهٔ ۱۰ ***

<u>نمودار زایچهٔ کیهان (طالع عالم) بر اساس *بندهشن*</u>



❋ شکل شمارهٔ ۱۱ ❋

<u>نمودار زایچهٔ کیهان (طالع عالم) و تطابق آن با اوتاد دوازده‌گانه</u>



فصل سوم:

واژه نامهٔ موضوعی

۳- واژه نامهٔ موضوعی

این فصل تحت عنوان واژه نامه موضوعی *بندهشن*، در برگیرندهٔ کلیه واژگان نجومی، تنجیمی موجود در *بندهشن* می‌باشد. در این فصل، کلیه این واژگان (۳۱۴ اصطلاح) بر حسب موضوع طبقه بندی شده اند. در نتیجه، پس از ثبت آوانویسی اصطلاحات نجومی و تنجیمی در سمت چپ، ابتدا معادلهای فارسی آنها در سمت راست و سپس درون یک جفت قلاب معادل عربی آنها ارائه شده است.

طبقات موضوعی این فصل، ۲۳ حوزهٔ معنایی را شامل می‌شوند که به ترتیب عبارتند از: ۱) بروج دوازده‌گانه؛ ۲) اوتاد دوازده‌گانه؛ ۳) فصول دینی یا گاهنبارهای شش‌گانه؛ ٤) چهار فصل سال؛ ۵) جهات چهارگانه؛ ٦) سیارات اباختری؛ ۷) ستارگان؛ ۸) منازل قمری ۲۷ گانه؛ ۹) طبقات دینی آسمان؛ ۱۰) طبقات سنتی آسمان از بالا به مرکز زمین؛ ۱۱) سلسله مراتب اختری و اباختری؛ ۱۲) سرشتهای چهارگانه کواکب؛ ۱۳) طبایع چهارگانه کواکب؛ ١٤) اهلّهٔ ماه؛ ۱۵) سایر واژگان مربوط به ماه؛ ١٦) واژگان مربوط به تنجیم؛ ۱۷) واژگان کلی مربوط به نجوم؛ ۱۸) سایر واژگان نجومی؛ ۱۹) واژگان کلی مربوط به گاه‌شماری؛ ۲۰) ماههای دوازده‌گانه؛ ۲۱) سی روز ماه؛ ۲۲) پنج روز گاهانی؛ ۲۳) پنج گاه روز.

۳- ۱- بروج دوازده‌گانه (Dwāzdah Kadag ī Axtarān)

۱. بره (حمل)	1. Warrag
۲. گاو (ثور)	2. Gāw
۳. دوپیکر (جوزا)	3. Dō-Pahikar
٤. خرچنگ (سرطان)	4. Karzang
۵. شیر (اسد)	5. Šagr
٦. خوشه (سنبله)	6. Hōšag
۷. ترازو (میزان)	7. Tarāzūg
۸. کژدم (عقرب)	8. Gazdum
۹. نیمسب (قوس)	9. Nēmasp
۱۰. بز (جدی)	10. Wahīg
۱۱. دول (دلو)	11. Dōl
۱۲. ماهی (حوت)	12. Māhīg

۳ـ ۲ـ اوتاد دوازده‌گانه (Dwāzdah Gyāg / Mēx)

۱. [میخ] جانان (وتد طالع)	1. [Mēx ī] Gyānān
۲. خواستگان (بیت المال)	2. Xwāstagān
۳. برادران (بیت الاخوه)	3. Barādarān
٤. پدشتان؛ پدران (وتد الآباء/وتد تحت الارض)	4. Pidištān
۵. فرزندان (بیت الاولاد)	5. Frazandān
٦. وشتگان (بیت العبید)	6. Wištagān
۷. بیوگان (بیت النساء)	7. Wayōdagān
۸. مرگان (بیت الموت)	8. Margān
۹. کارداگان (بیت النصر)	9. Kārdāgān
۱۰. میان آسمان (وتد وسط السماء/بیت السلطان)	10. Mayān ī ǎsmān
۱۱. فرخان (بیت الاصدقاء)	11. Farroxān
۱۲. دشفرگان (بیت الاعداء)	12. Duš-Farragān

---

٤. خانهٔ چهارم (وتد رابع)	4. Gyāg ī Čahārom
٤. میخ زیر زمین (وتد تحت الارض/ وتد الآباء)	4. Mēx ī azēr ī Zamīg
۱۰. نیمروز، بالست آسمان (معدل النهار، سمت الرأس)	10. Nēmrōz / Bālist ī Ǎsmān

۳- ۳- فصول دینی یا گاهنبارهای شش‌گانه (Gāhanbār)

۱. «نیمه بهار» (۱۵ اردیبهشت)	1. Mēdyōzarm [Av. maiδiiōi-zarəmaiia-]
۲. «نیمه تابستانِ [دینی]» (۱۵ تیر)	2. Mēdyōšam [Av. maiδiiōišam-]
۳. «فصل برداشت»، آخر تابستان (۳۰ شهریور)	3. Pēdišah [Av. paitiš-hahiia-]
٤. «فصل کوچ»، آخر تابستان دینی (۳۰ مهر)	4. Ayāsrim [Av. aiiāϑrima-]
٥. «نیمه زمستانِ [دینی]» (۱۵ دی)	5. Mēdyārim [Av. maiδiiāiriia Sarəδa-]
٦. «وحدت آفرینش»، آغاز بهار	6. Hamspa(s)mēdim [Av. hamaspaϑmaēdaiia-]

۳- ٤- چهار فصل سال (Čahār Āwām ī Sāl)

۱. بهار	1. Wahār / Sard-garm
۲. تابستان	2. Hāmīn
۳. پاییز	3. Pādēz
٤. زمستان	4. Zamestān
۱. اعتدال بهاری	1. [Bun ī] Wahār
۲. انقلاب تابستانی	2. Bun ī Hāmīn
۳. اعتدال پاییزی	3. Bun ī Pādēz
٤. انقلاب زمستانی	4. Bun ī Zamestān

۳- ۵- جهات چهارگانه (Čahār Rōn / Čahār Kust)

۱. اباختر (شمال)	1. Abāxtar
۲. خراسان (شرق)	2. Xwarāsān
۳. نیمروز (جنوب)	3. Nēmrōz
٤. خاوران (غرب)	4. Xwarōfrān

۳- ٦- سیارات اباختری (Haftān Abāxtarān/ Tamīgān)

۱. هرمزد (مشتری)	1. Ohrmazd
۲. کیوان (زحل)	2. Kēwān
۳. بهرام (مریخ)	3. Wahrām
٤. اناهید (زهره)	4. Anāhīd
۵. تیر (عطارد)	5. Tīr
٦.مهر تاریک / خورشید اباختری (شمس)	6. Mehr ī Tamīg / Xwar(x)šēd
۷. ماه تاریک / ماه اباختری (قمر)	7. Māh ī Tamīg / Māh

۳ـ ۷ـ ستارگان (Staragān)

خورشید تیز اسب (ایزد مهر)	Xwaršēd ī arwand-asp
ماه گوسپند تخمه (ایزد ماه)	Māh ī gōspand tōxmag
میخ گاه / میخ میان آسمان (ستارۀ قطبی)	Mēx ī Gāh / Mēx ī Mayān ī Āsmān
هفت اورنگ (دب اکبر)	Haftōring
تیشتر / تیر (شعرای یمانی)	Tištar Tīr
سدویس (فم الحوت)	Sadwēs
ونند (نسر واقع)	Wanand
پارند	Pārand
کهکشان راه شیری، راه کهکشان (تِنّین، مَجَرَّه، اُم السّماء)	rāh ī Kăwōsān
مارِ گوزهر، کهکشان راه شیری (تِنّین)	Gōzihr mār
موش پری دمدار پردار:	Muš-parīg ī dumbōmand ī parrwar

(ستارۀ نحسِ ذوذنّابه (دمدار) و ذوذوّابه (گیسودار)؛ ستارۀ دنباله دار؛ ستارۀ گیسوور)

۳ـ ۸ـ منازل قمری ۲۷ گانه (Xwurdag)

۱. پدیور (شرطان)	1. Padēwar
۲. پیش-پرویز (بطین)	2. Pēš-parwēz [Av. upa-paoiriia-]
۳. پرویز (ثریا)	3. Parwēz [Av. paoiryaēinī-]
٤. پها (دبران)	4. Pahă̆
۵. اویسر (هقعه)	5. Awesar
٦. بشن (هنعه)	6. Bašn
۷. رخوت (ذراع)	7. Raxwat
۸. ترهگ (نثره)	8. Taraha(g)
۹. ابرگ (طرف)	9. Abara(g)
۱۰. نخو (جبهه)	10. Naxw
۱۱. میان (زبره)	11. Mayān
۱۲. ابدم (صرفه)	12. Abdom
۱۳. ماشاهه (عواء)	13. Mă̆šă̆ha(g)
۱٤. سپور (سماک اعزل)	14. Spur
۱۵. هوسرو (غفر)	15. Husraw
۱٦. سرو (زبانی)	16. Srū

۱۷. ور (اکلیل)	17. War
۱۸. دل (قلب العقرب)	18. Dil
۱۹. درفشه (شوله)	19. Drafša(g)
۲۰. ونند (نعائم)	20. Wanand [Av. Vanaṇt-]
۲۱. گاو [دیگر] (بلده)	21. (Dīt) Gāw
۲۲. یوغ (سعد ذابح/سعد بلع)	22. J̌uɣ
۲۳. موری (سعد السعود)	23. Muri
۲٤. بنزه (سعد الاخبیه)	24. Bunza(g)
۲۵ .کهت-سر (فرغ مقدم)	25. Kaht-sar
۲٦. کهت-میان (فرغ مؤخر)	26. Kaht-mayān
۲۷. کهت (بطن الحوت)	27. Kaht

۳- ۹- طبقات دینی آسمان (Haft Pāyag ī Ǎsmān)

۱. ابر پایه	1. Abr-Pāyag
آسمان (سماء)	Ǎsmān
سپهر (فلک)	Spihr
۲. سپهر اختران (فلک البروج)	2. Spihr ī Axtarān

سپهر ستارگان آمیزنده	Spihr ī Gumēzišnīg
(سپهر) ستارگان آمیزنده	Axtarān ī Gumēzišnīg
۳. ستاره-پایه	3. Star-Pāyag
ستاره-پایه	Stārag-Pāyag
سپهر زبر سپهر (فلک الافلاک)	Spihr ī azabar Spihr
سپهر ستارگان نیآمیزنده	Spihr ī Agumēzišnīg
(سپهر) ستارگان نیآمیزنده	Axtarān ī Agumēzišnīg
٤. ماه-پایه	4. Māh-Pāyag
بهشت	Wahišt
گاه ماه گوسپند تخمه	Gāh ī Māh ī gōspand tōxmag
٥. خورشید-پایه	5. Xwaršēd-Pāyag
گرزمان	Garōdmān
گاه خورشید تیز اسب	Gāh ī Xwaršēd ī arwand-asp
انغران (انغر روشن)	Anagrān
٦. گاه امشاسپندان	6. Gāh ī Amahrăspandān
گاه ابرگران	Abargarān Gāh
۷. گاه هرمزد	7. Gāh ī Ohrmazd
روشنایی ازلی	Asar Rōšnīh

۳ـ ۱۰ـ طبقات سنتی آسمان از بالا به مرکز زمین

(الف) سپهر زبر سپهر (فلک	A. Spihr ī azabar Spihr / Spihr ī Agumēzišnīg
(ب) سپهر اختران (فلک البروج)	B. Spihr ī Axtarān / Spihr ī Gumēzišnīg
۷. فلک کیوان اباختری	7. Kēwān ī Abāxtarīg
٦. فلک هرمزد اباختری	6. Ohrmazd ī Abāxtarīg
۵. فلک بهرام اباختری	5. Wahrām ī Abāxtarīg
٤. فلک مهر تاریک	4. Mihr ī Tamīg
۳. فلک ناهید اباختری	3. Anāhīd ī Abāxtarīg
۲. فلک تیر اباختری	2. Tīr ī Abāxtarīg
۱. فلک ماه تاریک	1. Māh ī Tamīg
(ج) ابرپایه / آسمان	C. Abr-Pāyag / Āsmān
٤. آتش	4. Ataxš
۳. باد	3. Wād
۲. آب	2. Āb
۱. زمین، خاک	1. Zamīg

٣ـ ١١ـ سلسله مراتب اختری و اباختری

١. شهریار [روشنان و تاریکان]	1. Šahryār
٢. سپاهبدان سپاهبدِ [اختری و اباختری]	2. Spāhbedān Spāhbed
٣. سپاهبدانِ [چهار جهت اصلی]	3. Spāhbedān [ī Čahār Kust]
٤. کوستگبان سالار (سردارِ پاسدارانِ نواحی)	4. Kustagbān Sālār
٥. کوستگبان (پاسدارِ نواحی)	5. Kustagbān
٦. ستارهٔ خرد	6. Xurdag Stār

٣ـ ١٢ـ سرشتهای چهارگانه کواکب (Čahār Zāhagān)

١. زمین‌ـسرشت / خاکی	1. Zamīg-Čihrag / Zamīg-Sardag
٢. آب‌ـسرشت / آبی	2. Āb-Čihrag / Āb-Sardag / Ābīg
٣. بادی	3. Wādīg
٤. گیاه‌ـسرشت (آتشی؟)	4. Urwar-Čihrag

٣ـ ١٣ـ طبایع چهارگانه کواکب (Čahār Gōhr)

١. سردی	1. Sardīh
٢. گرمی	2. Garmīh
٣. خویدی (تری)	3. Xwēdīh
٤. خشکی	4. Huškīh

۳ـ ۱۴ـ اهلّهٔ ماه

۱. اندرماه (پنجه اول ماه): افزایش ماه	1. Andarmāh [Av. aṇtarəmåŋha-]
۲. پرماه (پنجه سوم ماه): امتلاء ماه	2. Purrmāh [Av. pərənō.māh-]
۳. وشفته (پنجه پنجم ماه): کاهش ماه	3. Wišafdah [Av. vīšaptaϑa-]

۳ـ ۱۵ـ سایر واژگان مربوط به ماه

۱. افزایش ماه، قوت ماه	1. Abzāyišn ī Māh
۲. کاهش ماه، ضعف ماه	2. Kāhišn ī Māh
۳. کاهش ماه، ضعف ماه	3. Nirfsīdan ī Māh
٤. گردش ماه	4. Wardišn ī Māh
۵. تیغ ماه، پرتو ماه	5. Tēx ī Māh
٦. گردونهٔ ماه، مدار ماه	6. Rah ī Māh
۷. گوچهر، گوزهر، عقدتین ماه	7. Gōzihr
۸. گوزهرمار (تنین): عقدتین ماه؛ (غلط مصطلح) راه شیری	8. Gōzihr mār
۹. دم گوزهر (ذنب)، عقدهٔ جنوبی	9. Gōzihr-dumb
۱۰. سر گوزهر (رأس)، عقدهٔ شمالی	10. Gōzihr-sar

۳- ۱٦- واژگان مربوط به تنجیم

1. Hangārag	۱. رصد، محاسبه نجومی
2. Āmār-	۲. رصد کردن، انجام دادن محاسبات نجومی
3. Axtar(ā)mār	۳. اخترشمار، منجم
4. Ǎsmān	٤. آسمان (سماء)
5. Spihr	۵. سپهر (فلک)
6. Pāyag	٦. پایه (جایگاه آسمانی)
7. Gāh	۷. گاه (جایگاه آسمانی)
8. Xwurdag	۸. خرده، ماهخانه (منزل قمری)
9. Daxšag	۹. نقش (صورت فلکی)
10. Axtar	۱۰. اختر (برج فلکی)
11. Dwāzdah axtar	۱۱. دوازده اختر (دوازده برج فلکی)
12. Dwāzdah kadag ī axtarān	۱۲. دوازده کده اختران (دوازده خانهٔ بروج فلکی)
13. Dwāzdahān	۱۳. دوازدهان (منطقةالبروج)
14. Haftān	۱٤. هفتان (سیارات سبعه)
15. Haftān abāxtarān	۱۵. هفت اباختر (سیارات سبعه)
16. Abāxtar	۱٦. اباختر (سیاره)

17. Tamīgān/Tomīgān	۱۷. تاریکان، اباختران (سیارات)
18. Hamēmāl	۱۸. رقیب (ضد)
19. Hamēstār	۱۹. رقیب (ضد)
20. Ham-paymānagīh	۲۰. هم پیمانگی (اقتران، اجتماع)
21. J̌ahišn	۲۱. طالع (وضعیت سیارات در بروج فلکی)
22. Ēwēnag	۲۲. آیین نجومی (حکم نجومی)
23. Zāyč	۲۳. زایچه، زیج (طالع)
24. Čihrag	۲۴. سرشت (طبع)
25. Sardag	۲۵. سرده (طبع)
26. Bazakkar	۲۶. بزه گر (نحس)
27. Kirbakkar	۲۷. کرفه گر (سعد)
28. Gyāg	۲۸. خانه (بیت، وتد)
29. Mēx	۲۹. میخ (وتد، بیت)
30. Kadag	۳۰. کده، خانه (بیت)
31. Petyārag	۳۱. پتیاره (وبال)
32. Bālist	۳۲. بالست (شرف)
33. Nišēb	۳۳. نشیب (هبوط)
34. Nišēbān nišēb	۳۴. نشیبان نشیب (هزارهٔ بیت الهبوط)

35. Šādīh	۳۵. شادی (فرح)
36. Bēš	۳٦. بیش، اندوه (ترح)
37. Marz	۳۷. مرز (حدّ)
38. Sōg	۳۸. سوی (نظر)
39. Dahīg	۳۹.دهگ (دهج)
40. Lipī	٤۰. دقیقه (یک شصتم درجه)
41. Suš / Sus	٤۱. درجه (٦۰ دقیقه)

۳ـ ۱۷ـ واژگان کلی مربوط به نجوم

1. Abar āmadan	۱. برآمدن، طلوع کردن
2. Andar šudan	۲. اندر شدن، غروب کردن
3. Āmadan	۳. آمدن، طلوع کردن
4. Šudan	٤. شدن، غروب کردن
5. Paydāg būdan	۵. پدیدار شدن، طلوع کردن
6. Tābīdan	٦. تابیدن، درخشیدن
7. Gardišn	۷. گردش [ظاهری اجرام آسمانی به دور زمین] (تدویر)
8. Wardišn	۸. گردش [ظاهری اجرام آسمانی به دور زمین] (تدویر)
9. Frāz waštan	۹. فراز ـ گشتن، پیشروی کردنِ [سیارات]، (استقامة)

۱۰. بهیزه، پیشروی [سیارات]، هجوم	10. Wihēz / Wihēzag
۱۱. درنگ، پسروی [سیارات]، عقب نشینی	11. Drang
۱۲. میان-درنگ، میانگین مسافت	12. Mayān-dagrand
۱۳. یوغِ [سیارات]، دورهٔ نجومی (فلک تدویر)	13. J̌uɣ [ī Kēwān]
۱٤. گردونه (مدار)	14. Rah
۱۵. حرکت (سیر)	15. Rawišn
۱٦. فرارفتن، پیشرویِ [سیارت]، جنبش فرارو (استقامة)	16. Frāz-[rawišn]
۱۷. پسرفتِ [سیارات]، جنبش پسرفت (رجوع)	17. Abāz-rawišn
۱۸. [حرکت] تندِ [سیارات]، سبکی	18. [Rawišn ī] Tēz
۱۹. [حرکت] کندِ [سیارات]، گرانی	19. [Rawišn ī] Dagrand
۲۰. [حالت] ایستادهٔ [سیارات] (مقیم)	20. Ĕstādag

۳- ۱۸- سایر واژگان نجومی

۱. روشنان، ستارگان (کواکب)	1. Rōšnān
۲. ستاره (کوکب)	2. Star / Star / Stārag
۳. ستاره اختری (ثوابت)	3. Starān ī axtarīg
٤. ستارگان نااختری (سیارات)	4. Starān ī nē axtarīg
۵. ستارگان آمیزنده (فلک البروج)	5. Starān ī gumēzišng

6. Starān ī a-gumēzišnīh	٦. ستارگان نیآمیزنده (فروهر پاکان)
7. Stārag ī a-wiyābānīg	٧. ستاره بیابانی (ستاره ثابته)
8. Wuzurgīh	٨. بزرگی (قدر)
9. Wuzurgīh ī naxustēn	٩. بزرگی نخستین (قدر اول)
10. Wuzurgīh ī dudīgar	١٠. بزرگی دوم (قدر دوم)
11. Wuzurgīh ī sidīgar	١١. بزرگی سوم (قدر سوم)
12. Stārag ī meh	١٢. ستاره بزرگ (قدر اول)
13. Stārag ī mayānag	١٣. ستاره میانه (قدر دوم)
14. Stārag ī keh	١٤. ستاره کوچک (قدر سوم)
15. Starān rawišn	١٥. حرکت ستارگان (سیر کواکب)
16. Axtarān ī tēz-rawišntar	١٦. اختران تیزروتر (اختران بلندپایه تر)

٣- ١٩- واژگان کلی مربوط به گاه‌شماری

1. Zamān	١. زمان (ساعت، ٦٠ دقیقه)
2. Hāsar	٢. هاسر (٨٠ دقیقه)
3. Gāh	٣. گاه، هنگام (وقت)
4. Nēmrōz	٤. نیمروز (ظهر)
5. Nēmšab	٥. نیمشب (منتصف اللیل)

6. Rōz / Rōzān	۶. روز / روزها
7. Šab / Šabān	۷. شب / شبها
8. Šabān-rōz / Rōz-šabān	۸. شبانه روز
9. Rōz ī keh	۹. کوتاهترین روز سال
10. Rōz ī mahist	۱۰. بلندترین روز
11. Rōz ī meh	۱۱. بلندترین روز
12. Panǰag	۱۲. پنجه (خمسه)
13. Panǰag ī weh	۱۳. پنجه نیک (خمسه مسترقه)
14. Panǰ gāh ī gāhānīg	۱۴. پنج گاه گاهانی (خمسه مسترقه)
15. Panǰ rōz ī truftag	۱۵. پنج روز دزدیده (خمسه مسترقه)
16. Panǰ rōz ī duzīdag	۱۶. پنج روز دزدیده (خمسه مسترقه)
17. Panǰ rōz ī gāhānīg	۱۷. پنج روز گاهانی (خمسه مسترقه)
18. Panǰ rōz gāhānbār	۱۸. پنج روز گاهنبار، جشن گاهنبار
19. Māh / Māhān, Māhīgān	۱۹. ماه / ماهها
20. Māh ī wihēzagīg	۲۰. ماه بهیزکی، ماه خورشیدی
21. Gāhānbār	۲۱. گاهنبار، فصل دینی
22. Sāl	۲۲. سال (سنه)
23. Sāl ī Dēnīg	۲۳. سال دینی، سال چرخشی بدون کبیسه

۲٤. سال شمارشی، سال ۳٦٥ روزه	24. Sāl ī Ōšmurdīg
۲٥. سال قمری	25. Sāl ī pad wardišn ī Māh
۲٦. سال خورشیدی	26. Sāl ī pad wardišn ī Xwaršēd

۳ـ ۲۰ـ ماههای دوازده‌گانه (Dwāzdah Māhīgān)

۱. فروردین	1. Frawardīn [Av. Frauuašinąm]
۲. اردیبهشت	2. Ardwahišt [Av. Ašahe Vahištahe]
۳. خرداد	3. Hordād [Av. Hauruuatātō]
٤. تیـــر	4. Tīr [Av. Tištriiehe]
٥. مرداد	5. Amurdād [Av. Amərətātō]
٦. شهریور	6. Šahrewar [Av. Xšaϑrahe Vairiiehe]
۷. مهـــر	7. Mihr [Av. Miϑrahe]
۸. آبان	8. Ābān [Av. Apąm]
۹. آذر	9. Ādur [Av. Āϑrō]
۱۰. دی	10. Day [Av. Daϑušō]
۱۱. بهمن	11. Wahman [Av. Vaŋhə̄uš Manaŋhō]
۱۲. اسفند	12. Spandarmad [Av. Spəntaiiå Ārmatōiš]

۳- ۲۱- سی روز ماه (Ayaranąm)

1. Ohrmazd [Av. Daϑušō Ahurahe Mazdå]	۱. هرمزد
2. Wahman [Av. Vanhə̄uš Manaŋhō]	۲. بهمن
3. Ardwahišt [Av. Ašahe Vahištahe]	۳. اردیبهشت
4. Šahrewar [Av. Xšaϑrahe Vairiiehe]	٤. شهریور
5. Spandarmad [Av. Spəntaiiå Ārmatōiš]	٥. اسفند
6. Hordād [Av. Hauruuatātō]	٦. خرداد
7. Amurdād [Av. Amərətātō]	۷. مرداد
8. Day pad Ādur [Av. Daϑušō Ahurahe Mazdå]	۸. دی به آذر
9. Ādur [Av. Āϑrō]	۹. آذر
10. Ābān [Av. Apąm]	۱۰. آبان
11. Xwar [Av. Hvarəxšaētahe]	۱۱. خور
12. Māh [Av. Måŋhahe]	۱۲. ماه
13. Tīr [Av. Tištriiehe]	۱۳. تیر
14. Gōš [Av. Gə̄uš]	۱٤. گوش
15. Day pad Mihr [Av. Daϑušō Ahurahe Mazdå]	۱٥. دی به مهر
16. Mihr [Av. Miϑrahe]	۱٦. مهر

17. Srōš [Av. Sraošahe]	۱۷. سروش
18. Rašn [Av. Rašnaoš]	۱۸. رشن
19. Farwardīn [Av. Frauuašinąm]	۱۹. فروردین
20. Wahrām [Av. Vərəθraγnahe]	۲۰. بهرام
21. Rām [Av. Rāmanō]	۲۱. رام
22. Wād [Av. Vātahe]	۲۲. باد
23. Day pad Dēn [Av. Daθušō Ahurahe Mazdå]	۲۳. دی به دین
24. Dēn [Av. Daēnaiiå]	۲٤. دین
25. Ard (Ahrišwang) [Av. Ašōiš]	۲۵. ارد
26. Aštād [Av. Arštātō]	۲٦. اشتاد
27. Āsmān [Av. Asmō]	۲۷. آسمان
28. Zāmyād [Av. Zəmō hudåŋhō]	۲۸. زامیاد
29. Māraspand [Av. Mąθrahe spəntahe]	۲۹. مارسپند
30. Anagrān [Av. Anaγranąm]	۳۰. انغران

۳ـ ۲۲ـ پنج روز گاهانی (Panǰ rōz ī Gāhānīg/Truftag/Duzīdag)

1. Ahunawad gāh [Av. Ahunauuaitiiå gāϑaiiå]	۱. اَهونَوَدگاه
2. Uštwad gāh [Av. Uštauuaitiiå gāϑaiiå]	۲. اوشتوَدگاه
3. Spandmadgāh [Av. Spəṇtā.mainiiēuš gāϑaiiå]	۳. اسپَندمَدگاه
4. Wohu(x)štr gāh [Av. Vohuxšaϑraiiå gāϑaiiå]	٤. وُهوخشتَرگاه
5. Wahištōišt gāh [Av. Vahištōištōiš gāϑaiiå]	۵. وَهیشتوئیشت گاه

۳ـ ۲۳ـ پنج گاه روز (Asnyanąm)

1. Hāwan / bāmdād / bām (ī ōš) [Av. Hāuuanaii-]	۱. گاه اول: بامداد (صبح)
2. Rapihwin / nēmrōz [Av. Rapiϑwina-]	۲. گاه دوم: نیمروز (ظهر)
3. Uzērin / ēbārag [Av. Uzaiieirina-]	۳. گاه سوم : ایواره (عصر)
4. Ēbsrūsrim / apādyābān [Av. Aiwi.srūϑrima-]	٤. گاه چهارم: شامگاه (شب)
5. Ušahin / ōšbām [Av. Ušahina-]	۵. گاه پنجم: پگاه (سحر)

4.5. Nēmšab Gāh — ٤/۵. گاه نیمشب

فصل چهارم:

نتیجه گیری

۴- نتیجه گیری

برخلاف نظر برخی پژوهشگران[1] که بعضی مطالب *بندهشن* را متناقض با یافته های نجومی معلوم در زمان تالیف *بندهشن* می‌پندارند، اطلاعات نجومی *بندهشن*، دقیقاً با مطالب موجود در کتب نجوم سنتی، همانند *التفهیم* و *آثارالباقیهٔ* بیرونی، مطابقت دارد. تقی زاده (۱۳۵۷: ۳۲۳) نیز معتقد است که با مقایسه قسمتهای نجومی کتب پهلوی با آنچه در کتب نجومی فارسی و عربی آمده است، متوجه می‌شویم که علمای زردشتی دوران ساسانی از نجوم سنتی بی‌خبر نبوده‌اند. با این وجود، می‌توان پا را از این فراتر نهاده و اظهار کرد که چون اطلاعات نجومی و تنجیمی موجود در کتب فارسی و عربیِ پس از دوران ساسانی در تطابق کامل با نجوم سنتی قبل از دوران ساسانی و همچنین کتب نجومی یونانی و بابلی باستان می‌باشد، اطلاعات نجومی دوران اسلامی نیز میراث دوران پیش از اسلام بوده است.

در نتیجه، آنجا که داده های نجومی *بندهشن*، به ظاهر، با نجوم سنتی در تعارض قرار می‌گیرد، به علت کج فهمی مطالب نجومی *بندهشن* توسط برخی پژوهشگران بوده است. این کج‌فهمی، یا ناشی از عدم فهم متن اصلی *بندهشن* و استفاده از ترجمه های پراشتباهِ موجود بوده است و یا زاییدهٔ عدم درک صحیح و درزمانیِ اطلاعات نجومی *بندهشن* است.

---

[1] همچون ماوندر (۱۹۱۳: ۱٤۱) پیرامون کل *بندهشن*، مکنزی (۱۹٦٤: ٥۲۲) پیرامون گوزهر، هنینگ (۱۹٤۲: ۲۳٤) پیرامون حرکت ستارگان.

از طرفی، هدف از تألیف *بندهشن*، آموزش نجوم یا تنجیم سنتی به خوانندگان آن نبوده و کاملاً مشخص است که مؤلف *بندهشن* بیشتر در صدد شرح اجزای آفرینش از یک دیدگاه مذهبی و در ارتباط با مذهب بوده است و در نتیجه، از شرح جزئیات و توصیف علمی بسیاری از پدیده های نجومی صرفنظر کرده و دانستن آن را برای خوانندگان خود پیش فرض گرفته است. برای نمونه، این مطلب نجومی که فلک اباختران یا سیارات هفت‌گانه (از جمله خورشید و ماه تاریک یا اباختری) درون فلک البروج یا سپهر ستارگان آمیزنده قرار دارند، مطلبی است که از دوران باستان و بطلمیوس تا زمان گالیله یک امر بدیهی محسوب می‌شده است و همه منجمان و روحانیون به آن معتقد بوده‌اند؛ در نتیجه، مؤلف *بندهشن* از ذکر ترتیب فلک سیارات هفت‌گانه که درون فلک البروج قرار دارند به خاطر بدیهی بودن آن، خودداری کرده است و ترتیب طبقات آسمان (از جمله سپهرِ مهر و ماه ایزدی) را تنها از یک دیدگاه مذهبی بیان کرده است. عدم شرح بدیهاتی از این قبیل باعث شده است که اکثر محققان، نتوانند مابین جنبه نجومی و جنبهٔ مذهبیِ داده هایِ *بندهشن* تفاوت قائل شوند و مثلاً فلک مهر اباختری را با فلک مهر اختری یکی محسوب کرده و ناچار دچار تناقضاتی شده‌اند که در نهایت از آنها به عنوان اشتباهات *بندهشن* یاد کرده‌اند. برای نمونه هنینگ (۱۹٤۲: ۲۳۰) با اشتباه گرفتن ماه اختری (ایزد ماه) با ماه تاریک (سیارهٔ ماه) تصور کرده است که مؤلف بندهشن با آنکه می‌دانسته است که سیارهٔ ماه از ستارگان به زمین نزدیکتر است، بخاطر ترس از آنکه او را کافر محسوب کنند، مجبور شده است ستاره–پایه را پایین تر از ماه–پایه قرار دهد.

یکی از عللِ دیگرِ این گونه اشتباهات، که شاید تا حدی غیر قابل اجتناب بوده‌اند، این بوده است که پژوهشگران *بندهشن* را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول آنانکه تخصص شان متون پهلوی است؛ و دسته دوم، کسانی که تخصص شان نجوم یا تنجیم است. در واقع، بیشتر پژوهشگران *بندهشن*، متخصص متون پهلوی بوده‌اند و ناچار به یادگیری نجوم و تنجیم شده‌اند و در نتیجه نتوانسته اند مابین نجوم سنتی، نجوم مدرن، نجوم ساسانی و جنبهٔ دینی *بندهشن* سازگاری ایجاد کنند.

مسئله دیگری که در اینجا لازم به ذکر است، فقدان یک متن انتقادی قابل اعتماد از *بندهشن* است. در حال حاضر، معتبرترین متن انتقادی موجود از *بندهشن* که تحت عنوان رسالهٔ دکتری توسط پاکزاد (۲۰۰۵) تحریر شده و مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی دست به انتشار آن زده است، دارای اشتباهات املایی بسیاری است که باعث شده است نتوان به طور کامل به آن اعتماد کرد و پژوهشگر مجبور می‌شود شخصاً صورتهای املایی متفاوت یک واژه را در نسخ مختلف بررسی کند. در نتیجه، پس از همه این تلاشها، هنوز جای خالی یک متن انتقادی معتبر از *بندهشن* احساس می‌شود.

نکته نهایی که می‌تواند راهگشای پژوهش های آتی در زمینهٔ نجوم در ایرانِ پیش از اسلام باشد، این است که چون علم نجوم در دوران ساسانی از نجوم سنتیِ دوران قبل و بعد از ساسانی جدا نبوده و در همان راستا حرکت کرده است، برای دستیابی به پژوهشی جامع پیرامون نجوم سنتی پیش از اسلام، و فهم دقیق مطالب تنجیمی کتب زرتشتی موجود و طبقه بندی صحیح تر واژگان کلیدی آنها، باید گروهی متشکل از پژوهشگرانِ متخصص در زمینه های مختلف اقدام به بررسی کلیه متون پهلوی و اوستایی موجود کرده و در این مسیر نجوم سنتی دوران باستان و دوران اسلامی را نیز مدّ نظر قرار دهند.

۵- کتابنامه

الف) منابع فارسی:

اوشیدری، جهانگیر، (۱۳۷۱). *دانشنامه مزدیسنا*. تهران: نشر مرکز.

بلعمی، ابوعلی، (۱۳۸٦). *تاریخ بلعمی*. تصحیح ملک الشعراء بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات هرمس.

بهار، مهرداد، (۱۳٤۵). *واژه نامه بندهشن*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ـــــــــــ، (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران*. ویرایش تک جلدی. تهران: آگاه.

ـــــــــــ، (۱۳۷٦). *از اسطوره تا تاریخ*. تهران: نشر چشمه.

ـــــــــــ، (۱۳۷۸). *بندهشن*. تهران: انتشارات توس.

بهزادی، رقیه، (۱۳٦۸). *بندهشن هندی*. تهران: موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

بیرونی، ابوریحان، (۱۳۱۸). *احکام نجوم* (مورخ ٤۲۰ هجری قمری). تصحیح جلال‌الدین همائی. تهران: چاپخانهٔ مجلس.

ـــــــــــ، (۱۳۲۱). *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: امیرکبیر.

ـــــــــــ، (۱۳۵۲). *التفهیم لاوائل صناعة التنجیم*. تصحیح جلال‌الدین همائی. تهران: چاپخانهٔ مجلس.

ـــــــــــــــ، (۱۳۸۰). *الآثار الباقیه عن القرون الخالیه*. تحقیق و تعلیق پرویز اذکائی. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.

تبریزی، محمد حسین، (۱۳۷٦). *برهان قاطع، پنج جلد*. (به اهتمام) دکتر محمد معین. تهران: انتشارات امیرکبیر.

تفضلی، احمد، (۱۳٤۸). *واژه نامه مینوی خرد*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ـــــــــــــــ، (۱۳۷٦). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: سخن.

ـــــــــــــــ، (۱۳۷۹). *مینوی خرد*. تهران: انتشارات توس.

تقی زاده، حسن، (۱۳۱٦). *گاه شماری در ایران قدیم*. تهران: انتشارات شکوفان.

ـــــــــــــــ، (۱۳۸۱). *بیست مقالهٔ تقی زاده*. ترجمهٔ احمد آرام و کیکاووس جهانداری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

دهخدا، علی اکبر، (۱۳٦٥). *لغتنامه دهخدا، ٥۰ جلد*. تهران: موسسه لغتنامه دهخدا.

راشد محصل، محمد تقی، (۱۳٦٦). *گزیده های زادسپرم*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

زنر، آر. سی.، (۱۳۸۸). *زروان یا معمای زرتشتی گری*. تهران: انتشارات مهتاب.

صنعتی زاده، همایون، (۱۳۸٤). *علم در ایران و شرق باستان*. تهران: نشر قطره.

صوفی، عبدالرحمن، (۱۳٥۱). *صورالکواکب*. (به قلم) خواجه نصیرالدین طوسی. (به تصحیح) سید معزالدین مهدوی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

طبری، محمدبن جریر، (۱۳٥۲). *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*. مترجم ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

گرگانی، فخرالدین اسعد، (۱۳٤۹). *ویس و رامین*. به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۷). *دایره المعارف فارسی، ۳ جلد*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

مکنزی، د. ن.، (۱۳۷۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. مترجم مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مولوی، مولانا جلال‌الدین، (۱۳۹۰). *مثنوی معنوی*. چاپ پنجم. به تصحیح رینولد ا. نیکلسون. تهران: هرمس. ص۶۰-۶۱.

ب) منابع لاتین:

Andreas, F. C., (1882). *The Book of the Mainyoi-Khrad, Also an Old Fragment of the Bundehesh*. Kiel: Lipsius and Tischer.

Anklesaria, Behramgore Tehmuras, (1956). *Zand-Ākāsīh, Iranian or Greater Bundahišn. Transliteration and Translation in English*. Bombay.

Anklesaria, T. D. and B. T., (1908). *The Bûndahishn: Being a Facsimile of the TD2*. Bombay: British India Press.

Anquetil-Duperron, A. H., (1771). *Zend-Avesta*. Paris.

Asha, Raham, (2004). *The Doubt-Expelling Book of Mardānfarrokh (Šak-ud-Gumānīh-Vīzār)*. Paris: A. Mole.

Bailey, H. W., (1933). *The Bundahišn*. Unpublished D. Phil. Thesis, Oxford.

——————, (1943). *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*. Oxford.

Bartholomae, C., (1904). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.

Barton, Tamsyn, (2003). *Ancient Astrology*. London: Taylor & Francis e-Library.

Beck, Roger, (2007). *A Brief History of Ancient Astrology*. Oxford: Blackwell Publishing.

Bickerman, E., (1968). *Chronology of the Ancient World*. New York: Cornell University Press.

Boyce, M., (1970). "On the Calendar of Zoroastrian Feasts," *BSOAS,* Vol. 33, pp. 513-539.

——————, (1977). *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Téhéran-Liège: Bibliothèque Pahlavi.

———————, (1984). "Ahura Mazdā," *Encyclopedia Iranica*, Vol. I, Fasc. 7, pp. 684– 687.

———————, (1991). "Pādyāb and Nērang: Two Pahlavi Terms Further Considered," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, Vol. 54, No. 2, pp. 281-291.

Bradt, Hale, (2004). *Astronomy Methods*. Cambridge: Cambridge UP.

Brunner, C. J., (1987). "Astrology and Astronomy in Iran: II. Astronomy and Astrology in the Sasanian Period," *Encyclopedia Iranica*, Vol. II, Fasc. 8, pp. 858-871.

Bonyād-e Farhang-e Īrān, (1970a). *The Bondahesh, Being a Facsimile Edition of the Manuscript TD1*. Tehran: Bonyād-e Farhang-e Īrān (Iranian Culture Foundation).

Bonyād-e Farhang-e Īrān, (1970b). *The Codex DH, Being a Facsimile Edition of Bondahesh, Zand-e Vohuman Yasht, and Parts of Denkard*. Tehran: Bonyād-e Farhang-e Īrān (Iranian Culture Foundation).

Cereti, Carlo G., and David N. Mackenzie (2003). "Except by Battle: Zoroastrian Cosmogony in the 1st Chapter of the Greater Buundahišn," in *Religious Themes and Texts of Pre-Islamic Iran and Central Asia*. (eds.) Carlo G. Cereti, Mauro Maggi and Elio Provasi. Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag. pp. 31-59.

———————, (2007). "Zoroastrian Cosmogony in the 3rd Chapter of the Greater Bundahišn," in *Iranian Languages and Texts from Iran and Turfan*. (eds.) Maria Macuch, Mauro Maggi and Werner Sundermann. Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag. pp. 21-37.

Chatley, Herbert, (1940). "The Lunar Mansions in Egypt," *Isis*, Vol. 31, No. 2, pp. 394-397.

Cheung, J., (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden: Brill.

Choksy, J. K., (1986). "An Annotated Index of the Greater or Iranian Bundahišn (TD2)," *Studia Iranica,* Vol. 15, No. 2, pp. 203-42.

Christensen, A., (1931). *The Pahlavi Codices K20 & K20b*. Copenhagen: Levin & Munksgaard Publishers.

Christensen, A., (1936). *The Pahlavi Codex K43, First Part, Containing a Fragment of the Great Bundahishn*. Copenhagen: Levin & Munksgaard Publishers.

de Blois, F., (1995). "Place and Throne in Persian," *Iran*, Vol. 33, pp. 61-65.

———————, (1996). "The Persian calendar," *Iran*, Vol. 34, pp. 39-54.

———————, et al, (2006). *Dictionary of Manichean Texts Vol. II*. Turnhout: Brepols Publishers.

de Menasce, J., (1945). *Škand Gumānik Vičār*. Suisse: Libraire de l'Université Fribourg.

———————, (1972). *Le Troisième Livre du Dēnkart*. Paris: Librairie C. Kuncksiek.

de Vore, Nicholas, (1947). *Encyclopedia of Astrology*. (ed.) Philip Graves. New York: The Philosophical Library.

Drower, E.S., (1949). *The Book of the Zodiac (Sfar Malwašia)*. London: The Royal Asiatic Society.

Durkin-Meisterernst, Desmond, (2004). *Dictionary of Manichean Texts Vol III*. Turnhout: Brepols Publishers.

Frawley, David, (2005). *Ayurvedic Astrology*. Delhi: Motilal Banarsidass Publishers.

Geldner, K.F., (1889-96). *Avesta: The Sacred Books of the Parsis, (3 Vol.)*. Stuttgart: W. Kohlhammer.

Gharib, B., (1995). *Sogdian Dictionary (Sogdian-Persian-English)*. Tehran: Fargangan Publications.

Ghilain, A., (1966). *Essai sur la langue Parthe*. Louvain: Institut Orientaliste.

Gignoux, Philippe, (1972). *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes*. in *Corpus Inscriptionum Iranicarum (Vol. I)*. London: Lund Humphries.

Hartner, Willy, (1979). "The Avestan and Babylonian Calendars and the Antecedents of Precession," *The Journal of History of Astronomy*, Vol. 10, pp. 1-22.

Haug, Martin, (1854). *Bundehesh, Liber Pehlevicus e Vetustissimo Codice Havniensi Descripsit.* Copenhagen: Levin & Munksgaard Publishers.

Henning, W. B., (1942). "An Astronomical Chapter of the Bundahishn," *JRAS*, No. 3, pp. 229-248.

———————, (1977). "A List of Middle Persian and Parthian Words," *Acta Iranica 14 (selected papers)*, pp. 559-572.

Heydari-Malayeri, M., (2007). *An Etymological Dictionary of Astronomy and Astrophysics*. [Online]. <http://dictionary.obspm.fr/index.php>. [10 Jan 2013].

Hintze, Almut, (2003). "When the Stars Rise: The Avestan Expression Aiβisrūϑrima-, Aiβigaiia-," in *Religious Themes and Texts of Pre-Islamic Iran and Centeral Asia*. (eds.) Carlo G. Cereti, Mauro Maggi and Elio Provasi. Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag. pp. 143-155.

——————, (2007). "On the Compositional Structure of the Avestan Gāhs," in *Religious Texts in Iranian Languages*. (eds.) C Pedersen and F. Vahman. København: Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskab. pp. 29-43.

——————, (2009). "The Return of the Fravashis in the Avestan Calendar," in *Literarische Stoffe und ihre Gestaltung in mitteliranischer Zeit*. (eds.) Desmond Durkin-Meisterernst and Christiane Reck und Dieter Weber. Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag. pp. 99-121.

Horn, Paul, (1893). *Grundriss der Neupersischen Etymologie*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.

Huber, Peter J., (2000). "Astronomy and Anciemt Chronology," *Akkadica*, No. 119-120, pp. 159-176.

Hubschmann, H., (1895). *Persische Studien*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.

Jackson, A.V. Williams, (1892). *An Avesta Grammar*. Stuttgart: W. Kohlhammer.

Jacoby, Harold, (1913). *Astronomy: A Popular Handbook*. New York: The Macmillan Company.

Jamasp Asa, K. M., Y. Mahyar Nawabi and M. Tavousi, (eds.), (1978). *MS. TD2: Iranian Bundahišn & Rivāyat-i Ēmēt-i Ašavahištān & etc. (Part 1)*. Shiraz: The Asia Institute, Pahlavi University.

Junker, H., (1923). "Über iranische Quellen der hellenistischen Aion-Vorstellung," in *Vorträge d. Bibl. Warburg*. pp. 165-180.

Justi, F., (1868). *Der Bundehesh*. Leipzig: Verlag von F. C. W. Vogel.

Kapadia, D. D., (1953). *Glossary of Pahlavi Vendidad*. Bombay.

Karttunen H. et al, (2007). *Fundamental Astronomy*. New York: Springer.

Kellens, Jean, (1995). *Liste du Verbe Avestique*. Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.

Kent, R.G., (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven: American Oriental Society.

Khareghat, Muncherji Pestonji, (1953). *Astrolabes*. (ed.) Dinshah Kapadia. Bombay.

King, David A., and Julio Samsó, (2001). "Astronomical Handbooks and Tables from the Islamic World (750-1900): an Interim Report," *Suhayl* (Barcelona), No. 2, pp. 9-105.

Lewis, James, R., (2003). *The Astrology Book: The Encyclopedia of Heavenly Influences*. Detroit: Visible Ink Press.

Lubotsky, Alexander, (2009). *Indo-Aryan inherited lexicon (database)*. [Online]. <www.indo-european.nl / index2.html>. [12 Feb 2009].

Maciuszak, Kinga, (2002). "The Names of Seasons of the year," *Studia Etymologica Cracoviensia*, Vol. 7, pp. 67-78.

MacKenzie, D. N., (1964). "Zoroastrian Astrology in the Bundahišn," *BSOAS*, Vol. 27, pp. 511-529.

——————, (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. London: Oxford University Press.

——————, (1989). "Bundahišn," *Encyclopedia Iranica*, Vol. IV, Fasc. 5, pp. 547– 551.

——————, (1992). "Constellations," *Encyclopedia Iranica*, Vol. VI, Fasc. 2, pp. 147-150.

——————, (2002). "Gōzihr," *Encyclopedia Iranica*, Vol. XI, Fasc. 2, p. 184.

Madan, D. M., (1911). *The Complete Text of the Pahlavi Dinkart*. Bombay.

Maunder, A. S. D., (1912). "The Zoroastrian star-champions (part one)," *The Observatory*, Vol. 35, pp. 393-396, 438-443.

——————, (1913). "The Zoroastrian star-champions (part two)," *The Observatory*, Vol. 36, pp. 136-141.

Mayrhofer, Manfred, (1992). *Etymologisches Wörterbuch des Altindo-arischen, I Band*. Heidelberg: Winter.

——————, (1996). *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen, II Band*. Heidelberg: Winter.

——————, (2001). *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen, III Band*. Heidelberg: Winter.

Merriam-Webster Inc. (eds.), (2003). *Merriam-Webster's Collegiate Dictionary*. Eleventh Edition. CD version 3.0.

Modi, J. J., (1901). *Bundahishn: Text, Transliteration and Translation in Gujarati, Introduction and Notes*. Bombay.

Monier-Williams, M., (1960). *Sanskrit-English Dictionary*. Oxford: Oxford University Press.

Moore, Patrick, (2002). *Philip's Astronomy Encyclopedia*. London: Octopus Publishing Group.

Nyberg, H. S., (1929). "Questions de Cos-mogonie et de Cosmologie Mazdéennes," *JA* 214, pp. 207-37 (chap. I), 260-310 (chap. II).

Nyberg, H.S., (1934). *Texte zum mazdayasnische Kalendar*. Uppsala: A. B. Lundequistska Bokhandeln.

Nyberg, H.S., (1964). *A Manual of Pahlavi. Pt. I*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.

——————, (1974). *A Manual of Pahlavi. Pt. II*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.

Pakzad, Fazlollah, (2005). *Bundahišn: Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie (Band I, Kritische Edition)*. Tehran: Centre for the Great Islamic Encycloaedia.

Panaino, Antonio, (1987). "The Decans in Iranian Astrology," *East and West*, Vol. 37, No. 1-4, pp. 131-37.

——————, (1990). *Tištrya, Part I: The Avestan Hymn to Sirius*. Roma: Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente.

——————, (1995). *Tištrya, Part II: The Iranian Myth of the Star Sirius*. Roma: Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente.

——————, and David Pingree, (1996). "Saturn, the Lord of the Seventh Millenium," *East and West*, Vol. 46, No. 3-4, pp. 235-250.

——————, (2012). "Haftōrang," *Encyclopedia Iranica*, Vol. XI, Fasc. 5, pp. 533-534.

——————, (2005). "Pahlavi Gwcyhl: Gōzihr o Gawčihr?," in *Scritti in Onore di Giovani M. D'Erme*. (eds.) M. Bernardini and N. L. Tornesello. Napoli, pp. 795-826.

Pingree, David, (1963). "Astronomy and Astrology in India and Iran," *Isis*, Vol. 54, No.2, pp. 229-246.

———————, (2004). "Horoscopes," *Encyclopedia Iranica*, Vol. XII, fasc. 5, pp. 477-478.

———————, (2005). "Māshā'allāh's Zoroastrian Historical Astrology," in *Horoscopes and Public Spheres: Essays on the History of Astrology*. (eds.) Günther Oestmann, H. Darrel Rutkin, and Kocku von Stuckrad. Berlin, pp. 95-100.

Pokorny, Julius, (1959). *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*. Bern: Francke Verlag.

Raffaelli, Enrico G., (1999). "The Diagrams of the Zāyč ī Gēhān," *East and West*, Vol. 49, No. 1-4, pp. 285-291.

———————, (2009). "The Astrological Chapter of the Škand Gumānīg Wizār," in *Serie Orientale Roma, Vol. CII*. (eds.) Gherardo Gnoli and Antonio Panaino. Roma, pp. 105-127.

Riechelt, Hans, (1911). *Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.

Ruggles, Clive, (2005). *Ancient Astronomy: An Encyclopedia of Cosmologies and Myth*. California: ABC-CLIO, Inc.

Sachau, C. Edward, (1879). *Albiruni's Chronology of the Ancient World*. London: W. H. Allen & Co.

Snodgrass, Mary Ellen, (1997). *Signs of the Zodiac: A Reference Guide to Historical, Mythological, and Cultural Associations*. London: Greenwood Publishing Group.

Soanes, Catherine and Angus Stevenson (eds.), (2004). *Concise Oxford English Dictionary*. Oxford: Oxford University Press.

Tafazzoli, Ahmad, (1987). "Axtarmār," *Encyclopedia Iranica*, Vol. III, Fasc. 2, pp. 123-124.

Tavernier, Jan, (2005). "Reflections on the Origin and Early History of Tīr," in *Ethnicity in Ancient Mesopotamia*. (ed.) W. H. Van Soldt. Nederlands Instituut Voor Het Nabije Oosten, pp. 356-371.

Unvalla, M. R., (1897). *The Pahlavi Bundehesh*. Bombay.

Upton, Winslow, (1896). *Star Atlas*. New York: Ginn & Company.

Waag, A., (1941). *Nirangistan: Der Awestatraktat über die rituellen Vorschriften*. Leipzig: Verlag von F. C. W. Vogel.

West, E., (1880). *The Bundahiš, Bahman Yašt, and Shāyast Lā-Shāyast.* in *The Sacred Books of the East, vol. 5*. London: Macmillan & Co.

Westergaard, N. L., (1851). *Bundehesh: Liber Pehlvicus (K20 Manuscript)*. Havniæ: Impensis Librariæ Gyldendalianæ.

——————, (1852-54). *Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians*. Copenhagen.

Windischmann, F., (1863). Zoroastrische Studien. Abhandlungen zur Mythologie und Sagengeschichte des alten Iran. (ed.) F. Spiegel. Berlin: Ferd. Dümmler's Verlagsbuchhanlung (Harrwitz und Gossmann).

Zaehner, R. C., (1938). "Zurvanica I," *Bulletin of the School of Oriental Studies*, Vol. 9, No. 2, pp. 303-320.

——————, (1955). *Zurvan: A Zoroastrian Dilemma*. Oxford: The Clarendon Press.

ABSTRACT

ASTRONOMICAL AND ASTROLOGICAL GLOSSARY OF BUNDAHIŠN

BY

ATEFEH SARHADI

The description of the time and place of astral phenomena in the horoscope of the world in *Bundahišn* has obliged its writer to use a considerable number of astrological terms and expressions. That is why *Bundahišn* has become the richest Middle Persian book in the field of astrology. As a result, a true understanding of the astrological terms of *Bundahišn* is essential to a true understanding of the astrological passages of the other Zoroastarian texts, especially since *Bundahišn* is considered the most important extant book in the field of Zoroasterian astrology belonging to the pre-Islamic era. The present study, whose achievement is compilation of an astronomical and astrological glossary of *Bundahišn*, is the first astral glossary whose main objective has been the definition, description, etymology, and analysis of the astrological terms of *Bundahišn*, as well as, finding their counterparts and cognates in other languages such as Avestan, New Persian, Arabic, and English. Through comparison and analysis of various translations and scholarly works on *Bundahišn*, this study has tried to create a reliable glossary in order to prevent contradictory and divergent opinions concerning Middle Persian astronomical and astrological terms.

Key words: Bundahišn, astronomy, astrology, calendar, lunar mansions, zodiac.

IN THE NAME OF GOD

ASTRONOMICAL AND ASTROLOGICAL GLOSSARY OF BUNDAHIŠN

BY

ATEFEH SARHADI

THESIS

SUBMITTED TO THE SCHOOL OF GRADUATE STUDIES IN PARTIAL FULFILLMENT OF THE REQUIREMENTS FOR THE DEGREE OF MASTER OF ARTS (MA.)

IN

ANCIENT CULTURES AND LANGUAGES

SHIRAZ UNIVERSITY

SHIRAZ

ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN

EVALUATED AND APPROVED BY THE THESIS COMMITTEE AS: EXCELLENT

………………. G. GHALEKHANI, PH.D., ASSISTANT PROFESSOR OF ANCIENT CULTURES AND LANGUAGES (CHAIRWOMAN)

………………. H. NAJARI, PH.D., ASSISTANT PROFESSOR OF ANCIENT CULTURES AND LANGUAGES

………………. K. NAMIRANIAN, PH.D., ASSISTANT PROFESSOR OF ANCIENT CULTURES AND LANGUAGES

March 2015

Shiraz University
Faculty of Literature and Humanities

M.A. Thesis
In Ancient Cultures and Languages

ASTRONOMICAL AND ASTROLOGICAL GLOSSARY OF BUNDAHIŠN

By
ATEFEH SARHADI

Supervised by:
Dr. Golnar Ghalekhani

March 2015